





# تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی




ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

# تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

## تفسیر هدایت جلد ۹

### مشخصات کتاب


سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

## اشاره

## سورهٔ شعراء

### اشاره

ص :۵

سورهٔ شعراء

## فضیلت سوره:

از پیامبر محمد صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده است که گفت:

«به من سوره ای عطا شد که در آن از آغاز یادی از بقره آمده است،و طه و طاسینها از الواح موسی به من عطا شد،و همچنین کلمات نمادی بعضی از سوره های قرآن،و کلمات پایانی سوره هایی که در آنها از زیر عرش یادی از بقره شده،و نیز سوره های کوتاه به عنوان عطیّه و نافله به من بخشیده شده است».

(مجمع البیان ص /۱۸۳ج ۷) ابو بصیر از ابو عبد اللّٰه(ع)روایت کرده است که گفت:

«هر کس که سه سورهٔ طاسین را در شب جمعه تلاوت کند،از اولیای خدا است،و در جوار و کنف او قرار دارد،و خدا او را در بهشت عدن جایگزین خواهد کرد در وسط بهشت همراه با پیامبران و فرستادگان و اوصیای راشدین،و هرگز در دنیا گرفتار بدبختی نخواهد شد،و در آخرت به عنوان پاداش چندان از بهشت به او عطا خواهد شد که خرسند شود،و بیشتر از آن،و خدا صد حوری از حوریان بهشتی را به همسری او در خواهد آورد».

(همان منبع)

ص :۷

## زمینهٔ کلّی سوره

نام سوره:این سوره بـدان سـبب به نام«الشـعراء»خوانـده شده که در آن از رسالتهای خدا در مواجههٔ با فرهنگهای بشـری سـخن رفته است.

آیـات این سوره در پیرامون رسالتهـای خـدا گردش می کنـد،به همان گونه که در سوره الفرقان از آن یاد شـد،ولی با تفصـیل بیشتر،و این کار در ضـمن بیان مبارزهٔ میان رسالتهای الاهی و معتقدات جاهلی برخاستهٔ از فرهنگهای انحرافی صورت پذیر می شود.

پس از آن که آغـاز سوره ما را به یاد خـدا می انـدازد،سـخنی از خواست شدیـد پیغمبر نسـبت به راهنمایی مردمان به میان می آیـد،و در این بـاره تأکیـد می شود که خـدا مردمـان را بـا اکراه به هـدایت و راهیـابی دعوت نمی کنـد،و در این مورد از میان صفات خداوند متعال دو نام عزت و رحمت آشکار می شود که در طبیعت و در مبارزه تجلّی پیدا می کنند.

سیاق قرآن خبرهای پیامبران را برای ما حکایت می کنـد،و در هر یک از آنها از این دو نام بزرگوار یاد می شود،و در این باره تأکید صورت می گیرد که در این حکایتها آیاتی است،ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

در داستان موسی خدا او را به فرستادگی به سوی فرعون فرمان می دهد،و موسی از دشواریهای این راه سخن می گوید،و خدا همهٔ آنها را به صورت کلّی نفی می کند،و به او وعدهٔ پیروزی می دهد،و موسی با سمت فرستادگی از جانب خدا به گفتگوی با فرعون می پردازد،و فرعون با اشارهٔ به قدرت خود با موسی مجادله می کند.

این امر آشکار می شود که هر فرستادگی در رسالت دارای محتوایی

اجتماعی،و هدف آن اصلاح آن فساد است که در جامعه انتشار یافته،و به همین جهت است که موسی به مبارزهٔ با نژاد پرستی و خود بزرگبینی پرداخت،و ابراهیم با بت پرستی و ارتجاع،و نوح با امتیازات طبقاتی و بی ایمانی،و هود با یاوه سرایی و گردنکشی،و صالح با اسراف و تبهکاری،و لوط با انحراف جنسی و آزاد اندیشی،و شعیب با دغلی و کم فروشی.

شاید از این مفاسد با ترتیبی که یاد کردیم،در این سوره سخن به میان آمده باشد.

گفتگو میان پیامبر و قومش که با او به لجاج برخاسته اند و تهدیدش می کنند،جریان پیدا می کند،و در لحظهٔ شایسته و قطعی خدا به یاری پیامبر و مؤمنان می پردازد،و کافران را گرفتار عذاب سخت می سازد،و شاید عذاب متناسب با نوع فساد بوده باشد.

پیامبر سخن خود را با یاد از خدا آغاز می کند،و مردمان را به ترسیدن و فرمانبرداری از او فرمان می دهد،و از عذاب پروردگارشان بر حذر می دارد.

پیامبران در این باره تأکید می کنند که از مردم خواستار مزدی نیستند،و اجر آنان را خدا به ایشان می دهد،و در نتیجه جای شکّی برای مردمان در راستی فرستادگی ایشان باقی نمی ماند،و علاوه بر این،گواهیهایی بر راستی رسالتهای خدا وجود دارد،چه مردمان را به خدا می خواند،و این سخن بالاتر از موانع خون و زمین و زمان است،و چالش و معارضه با تأیید آن به نیرومندی و قوت خدا است که ایستادگی در برابر آن برای افراد بشر امکانپذیر نیست،و هدف آن برانداختن فساد از اجتماع است.

دست غیب برای یاری فرستادگان و مؤمنان در وقت مناسب آشکار می شود،و دشمنان ایشان هلاک می شوند،و این همه علاوه بر نیرومندی حجت و برهان و سلامت رفتار و معجزات آشکار همچون عصا و ناقه(شتر)و خاموش شدن /۹ آتش و شکافته شدن دریا و طوفان است.

و در پایان سوره برای ما بیان می کند که:قرآن را پروردگار جهانیان

ص :۹

فرو فرستاده،و روح الامین(جبرییل)آن را به پیغمبر ابلاغ کرده،و با زبان آشکار عربی عرضه شده،و علمای بنی اسراییل گواه بر راستی آن بوده اند.

پس از آن که تفاوتهای اساسی میان وحی حق و افکار شیطان آشکار شد، و خدا به فرستادهٔ خود فرمان داد که نخست به بیم دادن خویشان و افراد عشیرهٔ خود بپردازد،و نسبت به ایمان آورندگان مهربان باشد،و از نافرمانان دوری گزیند،و بر خدای عزیز و رحیم توکل کند،پس از همهٔ اینها قرآن نشانه های وحی شیطان را که بر هر دروغگوی گناهکاری نازل می شود،آشکار می سازد،و می گوید که شعرا (مدعیان داشتن علم و دین)آن کسانند که گمراهان از آنان پیروی می کنند،و آنان را به صفت سستی و فرار از مسئولیت متصف می سازد،و در پایان سوره از آن خبر می دهد که ستمگران به زودی خواهند دانست که سرانجام به کجا باز خواهند گشت.

ص: ۱۰

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱ تا ۱۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . طسم (۱) تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ أَلاّٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ (۴) وَ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبٰؤُا مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنٰا فِيهٰا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۹) وَ إِذْ نٰادىٰ رَبُّكَ مُوسىٰ أَنِ اِئْتِ اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لاٰ يَتَّقُونَ (۱۱) قٰالَ رَبِّ إِنِّي أَخٰافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لاٰ يَنْطَلِقُ لِسٰانِي فَأَرْسِلْ إِلىٰ هٰارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخٰافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قٰالَ كَلاّٰ فَاذْهَبٰا بِآيٰاتِنٰا إِنّٰا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵)

ص: ۱۱

## معنای واژه ها

۳[باخع نفسک]

:یعنی هلاک کننده و کشندۀ نفس خودت با تأسفی.

۵[محدث]

:جدید،نو.

## ما هم با شما می شنویم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

هر انـدازه که شـناخت تو نسبت به خـدا افزایش یابد،افقهای ایمانت گسترد گی بیشتر پیدا خواهد کرد،و از رازهای آسـمانها و زمین آ گاهتر خواهی شد، و چنین بوده است:

«آغاز دین معرفت او است». (۱)

این سوره که بـا مـا دربـارۀ رسالتهای خـدا سـخن می گویـد،همچون سوره الفرقان،با یادآوری از خـدا آغاز می شود که راهی برای شناختن وحی است.

سیـاق بـا بیـان حرص و ولع پیغمبر برای راهنمـایی قومش پیش می رود،و این حرص نزدیـک به آن بود که سـبب هلاـک وی شود،و خداوند فرسـتادۀ خود را به آن تسلّی می دهد که حکمت خدا بر آن جاری شده است که بندگانش آزاد باشند،و گرنه می توانست آیت و نشانه ای بر ایشان فرو فرسـتد و آنان را بـدین وسـیله به ایمان آوردن مجبور کند،ولی آنان از پاداش اعمال خود نمی توانند بگریزند.



---

۱- ۱) -نهج البلاغه/خ ۱.

سیاق این مطلب را به یاد ما می آورد که پروردگار ما در زمین از هر جفت بهجت انگیز رویانیده،تا مگر از این آیت و نشانهٔ الاهی به هدایت و راهیابی برسیم،و بدانیم که او عزیز و رحیم است،و در نتیجه با عزت و رحمت خویش فرستادگانی را برای راهنمایی افراد بشر مبعوث کرده و برگزیده است:به موسی(ع) فرمان داد که به نزد ستمکاران قوم فرعون روانه شود،و آنان را از عذاب خدا بر حذر دارد،ولی موسی از آن بیم داشت که آنان رسول و فرستاده از جانب خدا بودن او را تکذیب کنند و گرفتار تنگی سینه شود و زبانش از ادای وظیفهٔ رسالت به تمام معنی آن باز ماند،و از خدا خواست که برادرش هارون در این رسالت با او شریک باشد؛ و نیز از خدا درخواست کرد که در مواجههٔ با خطر مرگ بر دست دشمنان به او مدد رساند،چه یکی از آنان را کشته است،و از جانب خدا چنین ندا رسید که:هرگز چنین نخواهد شد...و خدا بازگشت و او را به رفتن نزد ایشان فرمان داد،و موسی و برادرش را از آن مطمئن ساخت که با ایشان خواهد بود.

**شرح آیات:**

[۱]

طسم .

دربارهٔ حروف رمزی آغاز بعضی از سوره های قرآن چندین بار سخن گفته و اشاره به آن کرده ایم که:آنها اشاره به قرآن است و رمزها و نمادهایی میان خدا و اولیایش.

و در حدیثی مأثور از امام صادق(علیه السلام)آمده است که:

و اما معنی طسم آن است که من خواستار(طالب)و شنونده(سمیع)و آغاز کننده و بازگرداننده(المبدئ،المعید)ام. (۱)

[۲]

« تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ -این است آیتهای کتابی روشن.» این جمله غالبا پس از نمادهای حرفی آغاز سوره ها آمده است،و از ما



---

۱- ۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۴.

می خواهد که معنی ظاهری این حروف را اشاره ای به قرآن و حروف آن بدانیم.

[۳]

چون اخلاص رسول برای انجام دادن رسالت و فرستادگی از جانب پروردگارش شدید،و حرص او برای مصلحت مردم بسیار بزرگ بود،از آن هنگام که متوجه کفر ورزیدن مردمان به رسالت خویش می شد،نزدیک آن بود که خود را هلاک کند. ۹/

« لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ -شاید می خواهی خودت را بدان جهت که ایمان نیاورده اند هلاک کنی.» [۴]

ولی آیا رسول توانایی آن را دارد که بدون اجازه و فرمان خدا مردمان را به ایمان آوردن به رسالت خویش برانگیزد؟هرگز...چه خدا به مردمان آزادی اراده را در انتخاب راه بخشیده و نخواسته است که آنان را برای ایمان آوردن مجبور سازد،و دلیل این امر آن که عذاب شدیدی برایشان فرو نفرستاده است تا از بیم آن سر تسلیم در برابر حق فرود آورند.

« إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ - اگر می خواستیم،از آسمان نشانه ای بر ایشان فرو می فرستادیم،تا گردنهاشان در برابر آن خاضع و فرو افتاده شود.» ولی پروردگار ما چنان خواست که آنان با تمام آزادی خود ایمان آورند،و اگر عذابی بر ایشان نازل می کرد و از ترس گرفتار شدن به آن ایمان می آوردند،چنین ایمانی برای آنان سودمند واقع نمی شد،چه ایمان سودمند آن است که بدون جبر و اکراه به آن رسیده باشند.

از امیر المؤمنین-علیه السلام-روایت شده است که در ضمن سخن گفتن از پیامبران و حکمت آزمایش و ابتلا گفت:

«و اگر خدا-جلّ ثنائه-در هنگام برگزیدن آنان به رسالت،چنان می خواست که گنجهای زر و کانهای جهان،و کشتزارهای بهشت در اختیارشان قرار گیرد،و پرندگان آسمان و جانوران وحشی زمین در کنار ایشان باشد،چنین می کرد،و اگر چنین می شد،بلا و آزمایش از میان می رفت،و پاداش باطل می شد،و

ص:۱۴

آزمایش و ابتلا صورت نمی گرفت،و برای قائلان به حق مزد مبتلایان و در حق مؤمنان ثواب و پاداش نیکوکاران وجوب پیدا نمی کرد،و نامها برای اهل آن معنی آشکار نمی داشت،و به همین جهت اگر خدا از آسمان آیتی را فرو می فرستاد، گردنهاشان در برابر آن خاضع می شد،و اگر چنین می شد بلوی و آزمایش از همهٔ مردم ساقط می شد». (۱)

[۵]

رسالتهای خدا برانگیزندهٔ عقل و بیدار کنندهٔ فطرت است،و قلب را از رسوبات /۹ تقلید می رهاند،و قید و زنجیرهایی را که مانع جنبش و حرکت است باز می کند،و کسانی که به آنها کفر می ورزند،از ذکر و یادآوری آنها خودداری می کنند و متوجه و متشبّث به تقلیدهای کهنه می شوند.

« وَ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ -و هیچ یاد آوری از رحمان به ایشان نمی رسد.» خدا از آن نظر قرآن را ذکر نامیده است که برای آدمی حکم آگاه کننده دارد،همچون کسی که در تاریکی راه می پیماید و چراغی در دست دارد که از آن غافل است،و کسی او را به یاد چراغش می اندازد.

« مُحْدَثٍ -تازه و نو.» این ذکر و قرآن،علی رغم آن که رسالتها در طی قرنها یکی است،و حتی این که جاهلان گفته اند که:اینها چیزی جز اسطوره های پیشینیان نیست،تازه و نو است.برای چه؟ اولا:برای آن که قرآن پس از خوابی از بشر نازل شده که در آن پیوندهای وی با ارزشها سست شده و صورت ذکری تازه پیدا کرده است.

ثانیا:بدان سبب که رسالتهای خدا آدمی را به عقل دعوت می کند،و عقل در پیش روی آدمی است و پیوسته او را به پیش می راند،و همان است که قید و بند تقلید را از انسان باز می کند،و از تسلّط نیروی جمود و بهبود ناپذیری او را خارج

ص: ۱۵

---

۱- ۳) -همان منبع،ص ۴۶.

می سازد،و به همین جهت بوده است که فرستادگان خدا در میان مردم غالبا برخوردهایی با تقالید و سنتهایی داشته و از آنها اعراض می کرده اند.

« إِلاّ کانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ -مگر این که از آن دوری می کردند.» [۶]

مردمان همیشه به گذشته می چسبیدند و تازه ها را در معرض ریشخند قرار می دادند،و لذا رسالت را تکذیب می کردند و خبر آن به ایشان می رسید:که بر باطل آنان پیروز شده است،و بیهوده پشیمان می شدند.

« فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبٰؤُا مٰا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ -پس تکذیب کردند و خبر آنچه که آن را مورد استهزاء قرار می دادند،به زودی به ایشان خواهد رسید.» [۷]

و اگر در آیات خدا می نگریستند،و به میانجیگری آنها پروردگار خویش را می شناختند،و به نامهای نیکوی او ایمان می آوردند، /۹ هرگز آنها را تکذیب نمی کردند.

اگر نظر آدمی به آفریدگان پیرامون خودش سالم باشد،حتما از راستی رسالتهای خدا آگاه خواهد شد،چه آنها تعبیر درستی از سنّتهای خدا در آفریدگانش را جلوه گر می سازند.

« أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنٰا فِیهٰا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ -چرا به زمین نگاه نکردند(تا ببینند که)چه اندازه از جفتهای گرامی در آن رویانیده ایم.» در زمین سیر کن،و بر کشتزار شکوفنده ای نظر انداز،و در کنار هر درخت بار دار اندکی درنگ کن؛آیا چه می بینی؟همهٔ اینها به راستی تکامل یافته است:

ریشه ها در زمین فرو رفته،و درخت بر ساقهٔ ستبر خود ایستاده،و شاخه های خود را با نظم و آرایش کامل در فضای اطراف تنه پراکنده ساخته،و در مقابل باد و باران و آفتها به میانجیگری دهها وسیلهٔ دفاع که خداوند حکیم در آن آفریده است به چالش برمی خیزد؛سپس چه می بینی؟می بینی که این درخت-با وجود تکامل تمام خود-نیازمند جفتی است که هر دو با آن تکامل پیدا کنند.چگونه خدا آن را از همه جهت بی نیاز و گرامی داشته،و چگونه از این جهت خاص او را نیازمند

دیگری ساخته است.

آیا در این دلیلی برای راهنمایی ما به پروردگارمان،و این که او بخشنده و مهربان است،و آیت رحمت او کامل کنندهٔ نعمت او و فراگیر بودن آن نیست،و این که او توانا و عزیز است و نشانی عزت او این است که هر چیزی را در آفرینش نیازمند غیر از خود قرار داده،و به همین سبب هر چیز را جفت آفریده تا ما را به آن رهبری کند که تنها او قادر و بی نیاز است و به تسبیح او بپردازد؟ [۸]

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً -هر آینه در این آیت و نشانه ای است.» اگر آدمی به دنبال برهان و حجت باشد،همین دلیل برای آن خواهد بود که از برهان و دلیل به هدایت دست یافته است،ولی بیشترین مردم در جستجوی دلیل بر نمی آیند و خواستار حجت نیستند.

« وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ -و بیشترینشان مؤمن نیستند.» پس چشم به راه ایمان آوردن مردم مباش تا با ایشان ایمان آوری،بلکه هر چه زودتر به حق تسلیم شود.

[۹]

عزّت خدا در سنت جفت بودن تجلّی پیدا می کند،در صورتی که تجلّیگاه رحمت او کرامتی است که به چیزها بخشیده،و مردمان را از دسترس یافتن به نیازمندیهای خود محروم نساخته،بلکه در زمین چیزهایی به ودیعه نهاده که برای ایشان سودمند است،و به همان گونه که نیازمندی در یک طرف آفریده،همان را در طرف دیگر نیز آفریده است،و پیوسته این یک از جفت به آن یک و آن دیگری به این یک نیازمند است.

« وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ -و پروردگار تو توانا و مهربان است.» نفس مؤمن در میان دو اسم عزّت و رحمت تعادل را حفظ می کند.یعنی زندگی او همراه با ترس از خشم خدا و امیدواری به رحمت او می گذرد،ولی بیشترین مردمان را رحمت خدا گرفتار غرور و فریب می سازد و،به گفتهٔ دعا،از عزّت و توانایی او غافل می مانند،دعا می گوید:

(خدایا!پیاپی رسیدن نعمتت مرا از شکر گزاری در برابر آن غافل ساخت،و

فزونی بخششت مرا از نگاهداری حساب سپاسگزاری از خودت ناتوان ساخت،و پی در پی رسیدن مکرمتهایت مرا از ذکر محامد و ستایشگوییت باز داشت). (۱)

و در دعایی دیگر چنین آمده است:

(و بردباری تو نسبت به من مرا بر آن داشت که جرأت نافرمانیت را پیدا کنم،و مستور ماندن گناهانم به بزرگواری تو،مرا به کمی شرم و آزرم رهبری کرد، و آگاهیم از گسترش رحمت و بزرگی عفو تو،به من در ارتکاب حرامهای تو شتاب بخشید). (۲)

مؤمنان در مقابل این غفلت با یادآوری نعمتهای خدا و آگاهی یافتن از احتمال قطع شدن آنها مقاومت می ورزند.

[۱۰]

و یکی از آیات و نشانه های رحمت خدا آن است که پیامبران خود را بر بندگان ستمگر خویش مبعوث کرده است؛مگر نه این است که ستمکاری مایهٔ از میان رفتن نعمت و فرا رسیدن عذاب است؟پس چه کس شایسته تر از پروردگار رحیم است که کسی را بر بندگان خویش مبعوث کند ۹/ که آنان را از عاقبت بد ستمگریشان آگاه سازد؟ « وَ إِذْ نٰادیٰ رَبُّکَ مُوسیٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ -و در آن هنگام که پروردگارت به موسی ندا کرد که:به سوی گروه ستمکاران روانه شو.» با ندایی آشکار که هیچ شنونده ای در آن دچار شک نمی شد،و آمیختهٔ به حدیث نفس و وسوسه های قلبی نبود،و ندا کنندهٔ آن به موسی پروردگاری بود که نعمتهای او پیوسته و گوناگون و مرحله به مرحله به بندگانش می رسد.

[۱۱]

و هدف آن آشکارا ایستادگی و مقاومت در برابر ظلم و ستم بود که تنها مصلحت ستمدیدگان را در برنمی گرفت،بلکه مصلحت ستمکاران را نیز شامل می شد که نزدیک بود ظلم سبب هلاکشان شود.



---

۱- ۴) -مناجاه الشاکرین در الصحیفه السّجادیه ص ۱۲۲.

۲- ۵) -از دعای ابو حمزهٔ ثمالی در مفاتیح الجنان ص ۱۸۷.

موسی مدتی از زمان را در میان آن ستمگران می زیست بدون آن که حامل رسالتی باشد.پس آنچه صورت گرفت رسالت خدا بود و کاری به هوشمندی و نبوغ موسی نداشت.

« قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لاٰ يَتَّقُونَ -يعنی قوم فرعون،(و از ايشان بپرس)که:چرا از خدا نمی ترسند؟» کسانی که به مردم ستم می کنند،چرا از عذاب پروردگارشان بیم ندارند و از آن پرهیز نمی کنند؟! [۱۲]

و نخستین چیزی که آدمی،پیش از شروع به کار،از آن می هراسد، شکست خوردن و نومید شدن است،و بسیاری از مردم به مجرد پیدا شدن ترس از شکست دست از کار می کشند،و بدان سبب قرآن همهٔ دردهای بشر را درمان می کند،و نیز بدان سبب که این سورهٔ مبارکه برنامهٔ کار تکامل یافته ای برای دعوت کنندگان مردم به سوی خدا است،در آن به تفصیل از دشواریهایی که ناگزیر باید از سر راه برداشته شود،در ضمن بیان داستان موسی و هارون سخن رفته و گفته شده است که چگونه مردمان را به خدا دعوت کردند.

این آیه اولا:ما را به لزوم ایستادگی در مقابل بیم از شکست هدایت می کند،و این بیمی است که حتی پیامبران نیز پیش از وابستگی به خدا گرفتار آن می شده اند.

« قٰالَ رَبِّ إِنِّی أَخٰافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ -گفت:پروردگارا!بیم آن دارم که گفتهٔ مرا تکذیب کنند.» و در پایان سیاق درمان این ترس با گفتهٔ خداوند سبحانه و تعالی با لفظ «کلاّ هرگز چنین نخواهد شد»بیان می شود.

[۱۳]

ثانیا:رساندن رسالتهای خدا به ستمگران به آسانی صورت اتمام پیدا نمی کند،بلکه سبب دشواریهای بیشتری برای حامل آن می شود،و علی رغم این که قدرتهای فردی وسعت رو به رو شدن با این دشواریها را دارد،مقیاس اندازهٔ توانایی سینه و قلب او برای فرا گرفتن دشواریهای عمل است.

« وَ يَضِيقُ صَدْرِي -و سینه ام تنگ شود.» ثالثا:شاید شدّت تکذیب مردمان سببی برای بسته شدن زبان شود،یا این که چنین تکذیبی نیازمند رو به رو شدن زبان روانتر و بلیغتری با آن است.

نیز گفته اند که:موسی-علیه السلام-لکنت زبان داشت و نمی توانست بعضی از حروف را به خوبی ادا کند.

هنگامی که امر از این قرار بوده باشد،درسی که سیاق می دهد آن است که:باز دارنده هایی جسمانی گاه مانعی برای قیام کردن به رسالت خدا می شود،و بر ما است که به چالش با آنها بپردازیم.

« وَ لاٰ يَنْطَلِقُ لِسٰانِي فَأَرْسِلْ إِلىٰ هٰارُونَ -و زبانم روان نشود،پس رسالت را بر عهدهٔ هارون قرار ده.» رساندن پیامها و رسالتهای خدا نیازمند تبلیغی نیرومند است،و موسی -علیه السلام-از دشواری این کار آگاه بود،پس خواستار مساعد و یاوری در این میدان عمل شد.

[۱۴]

رابعا:ضرورتی ندارد که حامل رسالت بنا بر عرف و قوانین مورد عمل در شهر مورد قبول قرار گرفته باشد،و این گردنهٔ دشواری نیست که گذشتن از آن امکان پذیر نباشد.اگر قومی تو را مورد استهزا قرار دادند،یا حتی تو را مجرم قلمداد کردند،به آن توجهی نکن و در راه خود به پیش رو، ٩/ چه این پیامبر بزرگ یعنی موسی بن عمران-علیه السلام-از لحاظ قانونی بر خلاف مقررات آنان عمل کرده بود،و از جملهٔ عناصر مستضعف و به بردگی گرفته شده محسوب می شد،و از میان ایشان یکی را به قتل رسانده بود و بنا بر قوانین آنان می بایستی در معرض قصاص قرار گیرد،و با همهٔ اینها به حمل رسالت از جانب خدا مأمور شد.

و موسی برای اشارهٔ به این گرفتاری چنین گفت:

« وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخٰافُ أَنْ يَقْتُلُونِ -و گناهی در حق ایشان مرتکب شده ام و از آن بیم دارم که مرا بکشند.» [۱۵]

همهٔ این گذرگاههای دشوار در برابر موسی جمع شده بود.اینک بهتر

است به پروردگار گوش فرا داریم و ببینیم که چگونه با سخن خود همهٔ آنها را طرد می کند:

« قالَ کَلاّ -(خدا)گفت:هرگز چنین نیست.» این همه بیش از آن که موانع و دشواریهای واقعی باشد،برخاستهٔ از بیم و هراسی است که از جان برمی خیزد،و چون توکّل بر خدا شود همه متلاشی خواهند شد.

مگر تو و برادرت حاملان رسالت خدا نیستید،پس این ترس برای چیست؟ « فَاذْهَبا بِآیاتِنا إِنّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ -پس با آیات ما روانه شوید و ما هم با شما(آنچه را که خواهند گفت)می شنویم،» و این خود ضامنی برای پیروزی است.

پس هر کس با خدا باشد،خدا با او خواهد بود،و هر کس که نیروی خدا با او است،هیچ نیرویی در زمین نمی تواند در برابر او ایستادگی کند.

و تو ای دعوت کنندهٔ کریم،در برابر خدا از ذات خود برهنه شود،و نفس خود و هر چه را که مالکی به خدا ببخش،که خدا را بهترین دوست و سرور و بهترین یاور خواهی یافت.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶ تا ۳۳]

### اشاره

فَأْتِیا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائِیلَ (۱۷) قالَ أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً وَ لَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ اَلَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ اَلْکافِرِینَ (۱۹) قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ اَلضّالِّینَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۲۱) وَ تِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ (۲۲) قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ اَلْعالَمِینَ (۲۳) قالَ رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ (۲۴) قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ اَلْأَوَّلِینَ (۲۶) قالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ اَلَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قالَ رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ وَ ما بَیْنَهُما إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قالَ لَئِنِ اِتَّخَذْتَ إِلَهاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ اَلْمَسْجُونِینَ (۲۹) قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ (۳۰) قالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِینَ (۳۱) فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبِینٌ (۳۲) وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذا هِیَ بَیْضاءُ لِلنّاظِرِینَ (۳۳)

### معنای واژه ها

۲۲[عبّدت]

:یعنی(بنی اسراییل)را به بندگی گرفته ای.

۳۳[و نزع یده]

:یعنی دستش را بیرون آورد.

### ما فرستادهٔ پروردگار جهانیانیم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

موسی پیامهای پرودگارش را به فرعون و قوم او می رساند،و در مقابل او فرعون با منطق زور و قوه به مجادله می پردازد.موسی و برادرش به فرمان پروردگارشان نزد فرعون رفتند و گفتند:ما فرستادهٔ پروردگار جهانیانیم و از تو می خواهیم که فرزندان اسراییل را آزاد کنی،و فرعون با سه حجّت به مجادله

می پردازد:

اولا:او ولی نعمت موسی است،پس وی چگونه از فرمانبرداری او خارج شده؟! ثانیا:موسی یکی از قوم او را کشته و(بنا بر قوانین کشور او)کافر است،و موسی به او پاسخ می دهد که او کافر نبوده است،بلکه از راهنمایی پروردگار و رسالتهای او بی بهره بوده،و از آن روی از مصر گریخته که از ستمگری فرعون هراس داشته است،ولی اکنون وضع به صورتی دیگر است،چه خداوند متعال به او فرمانی داده و پیشوا شده است و بر فرعون فرمانبرداری از او واجب است،و او را خدا به فرستادگی از جانب خود برای راهنمایی مردمان به اطاعت از خداوند قادر مطلق جهان مأمور کرده است و بر مردمان فرمانبرداری از او واجب است؛و دیگر این که:به بندگی گرفته شدن بنی اسراییل(که او هم یکی از آنان بوده)منتی نیست که از وی خواستار امتنان و تحمل منت شود،و بنا بر این منت گذاشتن وی بر او که مدتی از عمر خود را در نزد او گذرانده است،درست نیست.

ثالثا:فرعون هنگامی که دربارهٔ پروردگار جهانیان مجادله می کند-و شاید دربارهٔ ماهیت او پرسشی کرده بوده است-،با این پاسخ موسی رو به رو می شود که:او«پروردگار آسمانها و زمین است»،و چون موجب استهزای فرعون می شود که به کسان پیرامون خود می گوید:«مگر نمی شنوید»که اشارهٔ وی به قانع نشدن به پاسخ موسی است،موسی چنین اضافه می کند که:خدا«پروردگار شما و پروردگار پدران و نیاکان شما است»،و آن گاه بار دیگر فرعون به ریشخند می گوید که:او«هر آینه دیوانه است»،و موسی به سخن خود ادامه می دهد و می گوید:

«خدا پروردگار خاور و باختر است».

پس چون فرعون با نیروی منطق موسی مواجه شد،به منطق زور و قوه توسل جست و گفت:«اگر معبودی جز من اختیار کنی به زندانت خواهم افکند».

و موسی در مقابل تهدید فرعون،به چالش پرداخت و گفت:من برهانی در اختیار دارم،و چون خواستار دیدن آن برهان شد،عصای خویش را بر زمین افکند

ص :۲۳

که به صورت اژدهایی در آمد،و دست خویش را از زیر بغل بیرون آورد که در برابر بینندگان به سفیدی می درخشید.

اینها از رسالتهای خدا،و منطق حق همراه با آنها است.

### شرح آیات:

### اشاره

### منطق فرستادگان خدا

[۱۶]

پروردگار درخواست موسی را حاکی از آن که برای او وزیری قرار دهد پذیرفت،و او را همراه با برادرش به نزد فرعون روانه کرد.

« فَأْتِيا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ -پس نزد فرعون روانه شوید و بگویید که ما فرستادهٔ پرودگار جهانیانیم.» یک رسالت بود که دو نفر حامل آن بودند،و شاید به همین جهت تعبیر به صورت«إنّا رسول ما فرستادهٔ»آمده است نه به صورت«إنّا رسولا-ما دو فرستاده»،و در واقع رسول موسی بود و هارون وزیر و دستیار او،و وحی تنها بر موسی نازل می شد،و در غیاب موسی هارون جانشین او محسوب می شد.

در حدیثی بلند مأثور از امام باقر(ع)دربارهٔ چگونگی رفتن موسی به در قصر فرعون چنین آمده است:

«...پس به سوی فرعون به راه افتاد،و به خدای سوگند که گویا او را چنان می بینم که با قدرت و صاحب گیسوان سیاهرنگ با جبّه ای از پشم بر تن و عصایی در دست و کمربندی بر گرد کمر و کفشی از پوست الاغ که با الیافی آن را بر گرد پا بسته بود در برابر قصر حاضر شد،و فرعون را آگاه کردند که جوانی بر در قصر ایستاده که گمان دارد فرستادهٔ پروردگار جهانیان است؛پس فرعون به نگاهبان شیرهای خود گفت:زنجیرهای آنها را باز کن،و هر گاه که بر کسی خشم می گرفت چنین می کرد،تا شیری آن شخص را بدرد و نابود سازد.پس موسی نخستین در قصر را کوفت-و آن قصر نه در داشت-و چون چنین کرد هر نه در برای او گشوده شد،و چون داخل شد شیران در میان پاهای او آمد و شد کردند و با

محبت به او می نگریستند؛و فرعون که چنین دید،به همنشینان خویش گفت:آیا تا کنون چنین چیزی دیده بودید؟!». (۱)

[۱۷]

برای رسالتهای خدا گواهیهایی در دسترس است،و از این جمله است چالش در برابر بزرگترین فساد اجتماعی،بدون خلاف و سازشکاری،چنان که نوح-علیه السلام-به چالش و مبارزهٔ با اختلاف طبقاتی برخاست،و ابراهیم -علیه السلام-در برابر بت پرستی چنین کرد،و همانند او پیامبر ما محمد-صلی اللّه علیه و آله-به کار برخاست،و لوط به مبارزهٔ با فساد اخلاقی پرداخت،در صورتی که شعیب به معارضهٔ با فساد اقتصادی قیام کرد،اما موسی-علیه السلام-با نژاد پرستی به نبرد پرداخت و از فرعون خواست تا بنی اسراییل را که به دست او ضعیف شده بودند از اسارت خود آزاد کند؛به فرعون گفت:

« أَنْ أَرْسِلْ مَعَنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ -که بنی اسراییل را با ما روانه کن.»

**منطق گردنکشان:**

[۱۸]

از سیاق چنان برمی آید که فرعون-همچون دیگر طاغیان-در آن کوشید تا نعمتهای خدا را به خود نسبت دهد،و بر موسی بدان سبب منّت گذارد که با تعلیم و تربیت وی و خوراک دادن به او بر وی حق نعمت دارد.

« قٰالَ أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینٰا وَلِیداً -گفت:آیا در کودکی تو را پیش خود نپروردیم؟» پس چرا بر مقررات و ارزشهای اجتماعی که در دامان آن رشد کرده بودی خروج کردی،و این را به فراموشی سپردی که از اندیشه ها و فرهنگ آن تغذیه کرده و بهره مند شده بودی؟و شاید از این آیه بتوانیم استنباط کنیم که طاغیان و ستمگران چه اندازه بر عامل تربیت در فاسد کردن ضمیر مردم متکی بوده و به آن اعتماد داشته اند،و علی رغم اهمیت این عامل رسالتها به چالش و مبارزهٔ با آن



---

۱- ۶) -نور الثقلین،ح ۴،ص ۴۸.

می پردازند،چنان که موسی که زمانی در نزد مردم منسوب و وابستهٔ به فرعون به شمار می رفت،بر او خروج کرد و سلطنت او را ویران کرد،و ناگهان مؤمن آل فرعون که در دربار او به سر می برد،به شورش بر ضد او برخاست،و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون به یاری حق برخاست و خود را در راه خدا قربانی کرد،و چنین بود که اصحاب غار(کهف)که وزیران طاغوت زمان خویش(دقیانوس)بودند،به راه راست پروردگار خویش بازگشتند.

سپس فرعون گفت:

« وَ لَبِثْتَ فِينٰا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ -و سالها از عمرت را در میان ما گذراندی.» و طاغیان بدین گونه سخن می گویند:آیا راهها را برای رفتن هموار نکردیم، و بیمارستانها بنا ننهادیم؟آیا از دانشگاههای ما هزاران دانشجو فارغ التحصیل نشدند؟و آیا اقتصاد سرزمین ما در راه پیشرفت نیفتاد؟ آنان دو بار خطا می کنند،نخست:از آن روی که پیشرفت مادّی را دلیل بر سلامت برنامهٔ خود می گیرند،در صورتی که پیشرفت مادی گاه نتیجهٔ عوامل دیگری همچون به کار افتادن چاههای نفت یا خوبی محصولات کشاورزی یا حتی کوششهای مردم از دانشمندان و مدیران ادارات و بازرگانان و کارگران و روستانشینان است.مردمان به کار برمی خیزند و فرمانروایان به نتیجهٔ کار آنان می بالند،در صورتی که فخر و بالیدن حکام می بایستی به روان کردن عدالت و حفظ آزادی و فراهم آوردن فرصتهایی برای کمال معنوی و روحی بوده باشد.

ثانیا:در آن هنگام که ارقام نادرستی را در محاسبات به مردم نشان می دهند،و فقط بخشهای روشن را به تفصیل مورد بحث قرار می دهند و از ذکر نتایج منفی خودداری می کنند،و اگر شخصی دربارهٔ آنها سخن بگوید و گوشه ای بزند، چنان می کنند که دیگر کسی جرأت چنین کاری را نداشته باشد و رسواییهای ایشان آشکار نشود.

فرعون بر موسی از آن روی منّت نهاد که به او اجازه داد که همچون

مستضعفی در سرزمینهای او زندگی کند،و بنا بر قاعده می بایستی همچون دیگر نوزادهای پسر اسراییلی کشته شده باشد،و این که زنده ماند بر اثر نعمتی بود که خداوند متعال به او ارزانی داشته بود.

[۱۹]

و فرعون از کشته شدن یک فرد قبطی به دست موسی یاد کرد و آن را جریمه ای بزرگ به شمار آورد که عامل آن را در صف کفار قرار می داد،پس گفت:

« وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكافِرِينَ -و کاری را که می بایستی بکنی انجام دادی،و از ناسپاسان بودی.» فرمانروایان ستمگر برای خود قوانینی وضع می کنند و به وسیلهٔ آنها تسلط خویش را بر مردم استحکام می بخشند،و سپس تخطی نسبت به آن قوانین خود ساخته را جرم و بلکه کفر محسوب می دارند-و شاید فرعون می خواسته است به موسی بگوید که در آن روز به خدا ایمان نداشته است-و در پرونده های انقلاب کنندگان برای آن به جستجو می پردازند تا بهانه ای برای آزردن آنان به دست بیاورند،و این را فراموش می کنند که باقی ماندن ایشان در حکومت بر خلاف میل مردم خود بزرگترین جرم و کفر است.

گاه قانون درست و سالم است،ولی حق سلطان ستمگر نیست که جاری کنندهٔ چنان قانونی باشد.چه سلطهٔ او مشروعیت ندارد،و در آن هنگام که فرد انقلابی منکر مشروع بودن سلطه است،دیگر نمی توان به نتایجی که بر آن در میان نظامهای جاری مترتب می شود،استناد کرد.

ولی طاغیان و گردنکشان می خواهند از این راه مردمان را گمراه کنند،و بر پیروان رسالت است که به این گفته ها اعتنا نکنند،و اصل وجود نظام را به اذهان مردم بازگردانند،و آن کس که اگر مشروع بودن سلطهٔ وی به اثبات نرسد حق اجرا کردن قانون را ندارد،بلکه خود روان کردن قانون جرمی است که بر ضد او و کسانش مورد استناد قرار می گیرد.

[۲۰]

آن قبطی که قصد آن داشت تا یک اسراییلی را به بیگاری خود

وادارد،به دست موسی کشته شد،و ممکن بود که اگر آن اسراییلی به بیگاری تن نمی داد،آن قبطی وی را به قتل برساند،و به همین سبب آن مرد قبطی،به حکم ارزشهای حقی که فطرت مردمان بر آن بنا شده است و به حکم شرایع خدا مستحق کشته شدن بود.مگر نه چنان است که اگر کسی برای حفظ خود یا عرض یا مال خود کشته شود شهید است؟ ۹/ چنان می نماید که موسی از سخن گفتن دربارهٔ کشتن قبطی گذشت و بر دو امر تکیه کرد:

نخست:این که وی در آن روز نسبت به خدا کافر نبوده است(اگر مقصود فرعون از کافر خواندن موسی کفر به پروردگارش بوده باشد)ولی به سبب فقدان رسالتی که روشنی و هدایت است ضال و گمراه بوده است:

«قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ -آن روز که چنین کردم،از گمراهان بودم.» گمراهی همچون انکار و ناسپاسی و کفر نیست بلکه از راهیابی دور ماندن است و آن عیب نیست،و پروردگار ما دربارهٔ پیغمبر اکرم خود محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-گفته است: وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَىٰ و رسول اللّه ضالّ و گمراه نبود، بلکه حامل رسالت نبود و خدا او را به رسالت هدایت کرد.

و همهٔ پیامبران خدا از افراد بشرند و پیش از پیامبری و رسالت علم و حکمی ندارند،و آنچه سبب تمایز آنان از دیگر مردمان می شود وحی است،و یک عنصر الاهی نیست که در آنان تداخل کند،و قرآن آشکارا یا با اشاره به این حقیقت اشاره کرده و گفته است:« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ -بگو که من بشری همچون شمایم که خدا به من وحی می فرستد».

دلیل راستی گفتار آنان اساسا این است که وحی تحوّلی ناگهانی در ایشان به وجود می آورد،و رسولی که مدت درازی در میان قوم خود می زیسته و هیچ ادّعایی نداشته،ناگهان بر قوم خود از جانب خدا به رسالتی تکامل یافته منصوب می شود که امکان ندارد آن را میان شامگاه و بامدادی از پیش خود بافته باشد.

این امر بر خلاف کار دانشمندان و پژوهندگان است که افکار و اندیشه های ایشان روز به روز پیشرفت و تکامل پیدا می کند.

شاید گفتۀ موسی به لفظ«إذا»دلیل بر آن است که تهمت را به صورتی اساسی رد کرده و گفته است که:اگر وجود نقصی در نزد او-به جدل-مسلم فرض شود،آن عبارت از ضلال و عدم رسیدن وحی در هنگام بروز آن حادثه است.

در حدیثی مأثور از امام رضا-علیه السلام-آمده است:

«مقصود وی آن بوده است که از راه گم شده و خود را در شهری از شهرهای فرعون یافته بوده است». (۱)

[۲۱]

موسی از شهرهای فرعون به سبب ترس از نژاد پرستی رایج در آن زمان گریخت،چه اگر یک اسراییلی با یک قبطی درگیری پیدا می کرد،بنا بر طرز تفکر نژاد پرستانه بدون شک محکوم می شد.

« فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّٰا خِفْتُکُمْ -پس چون از شما هراسان بودم از نزد شما گریختم» و آیه بر آن دلالت دارد که فرار از ظلم فضیلت است،یا لا اقل عیبی ندارد.

و نیز از آیه این گونه می فهمیم که:سرپیچی از قوانین ساخته شدۀ به توسط نظامهای غیر شرعی عملی شریف است.

چون موسی به یاری حق برخاست،و از فرمانبرداری از نظام طاغوتی امتناع کرد،و به خدا متوکل شد و از سرزمینهای کفر مهاجرت کرد،خدا او را به پیامبری و فرستادگی(رسالت)مورد اکرام قرار داد.

« فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً -و پروردگارم به من فرمانی بخشید.» حرف«فا»پیش از«وهب»این نظر را القا می کند که میان فرار وی از ستم فرعون و حکمی که خدا به او عنایت کرد،ارتباطی وجود دارد،و شاید حکم همان علم باشد،یا نبوّتی که پیش از رسالت بهرۀ او شد.

ص: ۲۹

---

۱- ۷) -همان منبع،ص ۴۸-۴۹.

« وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ -و مرا از فرستاده شدگان قرار داد،» و از کلمهٔ«جعلنی»این طور استنباط می کنیم که صاحب رسالت حاکم و خلیفهٔ خدا در زمین است،و این منصب نیازمند قرار و منصوب کردن است.

[۲۲]

و موسی جدل فرعون را که گفت: أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً بدین گونه داد که:به بردگی گرفتن بنی اسراییل و کشتن پسران و زنده بر جای گذاشتن زنان ایشان،و به خدمت گرفتن بعضی از آنان برای پرورش بعضی دیگر را به زور، همه از عیبهای تو می دانم،و این که مرا تربیت کرده ای در مقابل آن کارهای زشت چه ارجی می تواند داشته باشد تا به سبب آن بر من منت گذاری،در صورتی که من تو را به این کارهای زشت ملامت می کنم.

چه کسی موسی را در کودکی بزرگ کرد و پرورش داد؟مگر خود بنی اسراییل به فرمان فرعون متصدی این کار نبودند،و سپس چه چیز مادر موسی را به آن برانگیخت که نوزاد خویش را در صندوقی قرار دهد و سپس او را در رود نیل بیفکند،و چه کس این حق را به فرعون عطا کرد که این یک را بکشد و آن یک را عفو کند،و مالهای این یک را بدزدد و آنها را در نزد آن یک قرار دهد.آیا این همه جریمه و گناه نیست که می بایستی فرعون کیفر آنها را بچشد،فرعونی که همه ستمگری و گردنکشی است و هیچ نعمتی از او نیست تا بدان سپاسگزاری او کنند! « وَ تِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ -و آیا این نعمت است که بنی اسراییل را به بردگی گرفته ای و منّت آن را بر من می نهی؟» و از این آیه دو اندیشه به ما الهام می شود:

الف:این که واجب است فرعونان هر زمان را که گمان می کنند ایشان را بر مردمان منتی است سنگی به حلقشان کنند و جانشان را بگیرند،چه همهٔ تصرفاتی که در زندگی بندگان خدا می کنند از جرایمی است که بدون اجازهٔ خدا صورت گرفته است و مردمان نیز رسیدگی و فرمانروایی برایشان و کارهاشان بر عهدهٔ آنان قرار نداده بوده اند.

ب:موسی از خود گذشت و به سخن گفتن دربارۀ بنی اسراییل پرداخت، بدان گونه که بحث دربارۀ یک قضیۀ محدود به بیان ریشه های آن کشیده می شود،و بنا بر این شایسته چنان است که فرد رسالی با سخن گفتن در موردی که ستمکاران از آن سخن می گویند،گرفتار خطا نشود و دربارۀ خود سخن نگوید،بلکه از ریشه های دشواریها بنا بر برنامۀ اعلام شدۀ مستقل خود بحث کند و از دردهای همۀ ملت و امت سخن بگوید.تنها اینان نمایندگان مردمند،و بر عهدۀ ایشان است که به نام مردم و از احساسات و خواسته های ایشان سخن بگویند.

[۲۳]

فرعون از توسل جستن به قضایای انحرافی سودی به دست نیاورد، بدان سبب که موسی با حجتی بلیغتر به سراغ او آمده بود،و به همین روی ناگزیر از پرداختن به جدل در پیرامون رسالت شد،و از سیاق سخن آشکار است که او روش استهزاء را وسیله ای برای ادامۀ مجادلۀ خویش قرار داده بود.

«قٰالَ فِرْعَوْنُ وَ مٰا رَبُّ الْعٰالَمِينَ -فرعون گفت:پروردگار جهانیان چیست؟» نگفت که:رب العالمین کیست که این نماینده ای از جهل مفرط و روش ریشخند آمیز او است،و شاید از ماهیت خدا پرسش کرده باشد،و موسی به راه او نرفت،بدان جهت که شناخت ذات خدا محال است.

[۲۴]

موسی در دعوت به خدا از راه عرضه کردن آیات او پیش رفت،و گفت که نادانی ایشان نسبت به خدا برخاستۀ از نقصی در خود ایشان است.

«قٰالَ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ -گفت:

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است،اگر یقین داشته باشید.» بدین گونه شایسته است که انسان مؤمن برای استدلال دربارۀ وجود پروردگارش به آیات و افعال او توسل جوید،و این روشی است که پیامبران به کار می برده اند.

در حدیثی مأثور از امیر المؤمنین در صفت خداوند سبحانه و تعالی چنین آمده است:

«اگر کسی از پیامبران دربارۀ خدا پرسش می کرد،او را به حدّ و به بعض توصیف نمی کرد،بلکه به افعال و آیاتش توصیف می کرد». (۱)

در آن هنگام که موسی گفت: «إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ» ،به این مطلب اشاره کرد که آن کس که به کوشش و جستجوی از روی علم و یقین متوسل نشود،به ایمان به خدا دست نخواهد یافت،و این که نادانی ایشان نسبت به پروردگارشان برخاستۀ از نقصی در خود ایشان است،چه آنان دریچه های قلبهای خود را بسته اند تا نور معرفت به آن راه پیدا نکند.

[۲۵]

سخن در میان موسی و فرعون جریان داشت،و فرعون ناگهان از موسی روی گرداند و اطرافیان خود را طرف خطاب قرار داد؛ ۹/ چرا چنین کرد؟آیا بیم آن داشت که بر او بشورند،یا چون از سستی برهان خود آگاه شد،خواستار آن بود که اینان به پشتیبانی او برخیزند؟ « قٰالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لاٰ تَسْتَمِعُونَ -به کسانی که در پیرامون وی بودند گفت:مگر نمی شنوید؟» من از او دربارۀ چیزی پرسش می کنم،و او در پاسخ من از چیزی دیگر سخن می گوید،و در سخن وی نشانه ای از استهزا وجود داشت و گویی می خواست بگوید:حجت او سست است.

[۲۶]

و موسی-علیه السلام-به تمسخر او توجهی نکرد و روش استوار خود را در یادآوری از پروردگار و گشودن قید و بندهای نادانی از جانهای ایشان ادامه داد.

« قٰالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبٰائِکُمُ اَلْأَوَّلِینَ -گفت:پروردگار شما و پروردگار پدران گذشتۀ شما.» پس او خدایی است که می بایستی پدران شما به او تسلیم شده باشند،و بنا بر این اگر آنان نسبت به او کافر بوده اند،شما حق آن ندارید که به پدرانتان تسلیم



---

۱- ۸) -همان منبع،ص ۴۹.

شویـد،و آنان را تقـدیس کنیـد،و بر افکار کهنـۀ ایشان باقی بمانیـد،و اگر پدرانتان به سـبب کافر بودن به پروردگار در معرض عذاب قرار گیرند،همین عذاب،به همان سبب،دامنگیر شـما نیز خواهد شد.موسی بدین گونه غل و زنجیر پرستیدن پدران را از ایشان باز کرد و آنان را از زیان انکار پروردگار بر حذر داشت.

[۲۷]

حـال فرعـون دگرگـون شـد،و موسـی را به دیـوانگی متّهم سـاخت،و روش اسـتهزا آمیز خـود را دنبـال کرد و برای برانگیختن پیرامونیان خود آنان را طرف خطاب قرار داد:

«قٰالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ -فرسـتاده ای که به سوی شـما فرسـتاده شـده دیوانه است.» بدین گونه سبکسـری فرعون چندان اوج گرفت که فرستادۀ پروردگار جهانیان را به دیوانگی منسوب کرد.

[۲۸]

اما موسـی که از ادعاهای گمراهانـۀ فرعون بیمی نـداشت،و گرفتار خشم نشد،به راه خود ادامه داد و پیاپی دعوت به پروردگار خویش را ادامه می داد.

«قٰالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ -گفت:

پروردگـار خاور و باختر و میان آن دو،اگر خرد خود را به کار بیندازیـد.» این خود دلیل راستی دعوت او بود و معلوم می کرد که او به خـاطر خودش قیـام نکرده و قیام او برای پروردگارش بوده،و مردمان را به خـدا،و نه به خود، دعوت می کرده است،و چنین است که رسالیان می بایستی هر رنجی را تحمل کننـد، و به سـبب تهمتهایی که طاغوتیان به ایشان می زنند،هر اندازه هم که بزرگ باشد، تسلیم نشوند و از دعوت خود دست برندارند.

[۲۹]

و فرعون از ادامه دادن به روش گمراه کننده و مسخره آمیز خویش بیمناک شد،و از آن دست کشید و به تهدید پرداخت.

«قٰالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ -گفت که:اگر جز من خدای دیگری برای خود برگزینی،حتما تو را در زمرۀ زندانیان قرار خواهم داد.»

ص :۳۳

طاغیان از نیروی منطق هراسناکند و به منطق زور و نیرو پناه می برند،و بر تختهای فرمانروایی خویش بیمناکند و از ارتکاب هر گونه جرم خود داری نمی کنند.

ولی موسی-علیه السلام-و همهٔ دعوت کنندگان به خدا،در آن هنگام که از هر نظام پوشش و لباس گمراه کنندگی را بردارند و آن را برهنه کنند،به درجه ای عالی از پیروزی دست می یابند،و آن نظام ناگزیر به وسیلهٔ دیگری برای پیروزی متوسل می شود که چیزی جز تهدید و بیم دادن نیست.

[۳۰]

و موسی همچون کوهی استوار در برابر تهدید فرعون ایستادگی نشان داد،به همان گونه که پیش از آن در برابر استهزا و تهمتهای وی مقاومت نشان داده بود،و پیوسته با سلاح منطق به او رو به رو می شد.

« قٰالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ -گفت:حتی اگر چیزی آشکار برایت بیاورم؟» که در آن دلالتی بسیار آشکار وجود داشته؛و با عقلهای بسته و جامد شما سازگارتر باشد.

[۳۱]

و در این جا نیز فرعون زیانکار شد،بدان سبب که خواستار دیدن آن چیز آشکار شد،و همچون پیشتر غرور و گمان خود را به این که باطل مغلوب نخواهد شد،از دست نداد.

« قٰالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِینَ -گفت:اگر راست می گویی آن را بیاور.» ۹/ [۳۲]

و موسی این چالش را هر چه زودتر پذیرفت و اجابت کرد.

« فَأَلْقیٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ ثُعْبٰانٌ مُبِینٌ -پس عصای خود را فرو افکند که ناگهان به صورت اژدهایی بزرگ در آمد.» چندان بزرگ که دهانش را برای بلعیدن کاخ فرعون و هر چه در آن بوده گشوده نگاه می داشت.

[۳۳]

« وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذٰا هِیَ بَیْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِینَ -و دست خود را بر آورد که

از درخشندگی در نظر بینندگان سفید می نمود،» و فرعون مبهوت شد،و حجت موسی به نتیجه رسید،و برهان او آشکار شد.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۴ تا ۵۱]

### اشاره

قٰالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمٰا ذٰا تَأْمُرُونَ (۳۵) قٰالُوا أَرْجِهْ وَ أَخٰاهُ وَ اِبْعَثْ فِي اَلْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ (۳۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّٰارٍ عَلِيمٍ (۳۷) فَجُمِعَ اَلسَّحَرَةُ لِمِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَ قِيلَ لِلنّٰاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنٰا نَتَّبِعُ اَلسَّحَرَةَ إِنْ كٰانُوا هُمُ اَلْغٰالِبِينَ (۴۰) فَلَمّٰا جٰاءَ اَلسَّحَرَةُ قٰالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ اَلْغٰالِبِينَ (۴۱) قٰالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قٰالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبٰالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّٰا لَنَحْنُ اَلْغٰالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقىٰ مُوسىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ سٰاجِدِينَ (۴۶) قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ (۴۸) قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ اَلَّذِي عَلَّمَكُمُ اَلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قٰالُوا لاٰ ضَيْرَ إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنّٰا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنٰا رَبُّنٰا خَطٰايٰانٰا أَنْ كُنّٰا أَوَّلَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

ص: ۳۵

### معنای واژه ها

۳۶[حاشرین]

:آن کسانند که جادوگران را خبر می کنند تا در یک جا جمع شوند.

۴۹[من خلاف]

:بریدن پای راست و دست چپ،یا بر عکس آن.

۵۰[لا ضیر]

:یعنی هر کار که در حق ما انجام دهی به ما زیانی نمی رساند.

### ساحران به سجده افتادند

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

آتش مبارزه افروخته تر شد،و فرعون در آن کوشید تا موسی را به جادوگری متهم سازد،و در اطرافیان خود دوستی میهن را برانگیخت،زیرا چنان گمان می کرد که موسی برای آن آمده است تا مردمان را از سرزمینشان بیرون راند،و به وسیلۀ مشورت کردن با ایشان برای به دست آوردن نظرشان دربارۀ موسی به استمالت آنان پرداخت،پس به او چنین نظر دادند که موسی باید به زندان افکنده شود،و کارگزاران به همۀ شهرها فرستاده شدند تا جادوگران مشهور را به مرکز کشور احضار کنند،و چون همگی آمدند،در روز عیدی مردمان را برای اجتماع فرا خواندند،و جادوگران از فرعون خواستار مزد شدند و فرعون وعده های فراوان به ایشان داد،پس موسی به ایشان گفت:ریسمانهای خود را فروافکنید،و چون چنین کردند،به عزت فرعون قسم خوردند که پیروزی با ایشان است.

ص: ۳۶

کلمهٔ غلبه(پیروزی)که در آیات مکرر به کار رفته،ظاهرا،حکایت از آن می کند که مبارزه بسیار شدید و سرنوشتساز بوده است.

موسی عصای خود را فرو افکند که ناگهان همهٔ وسایل دروغین آنان را بلعید،پس جادوگران به سجده فرو افتادند و گفتند:ما به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی و هارون،ایمان آوردیم،و جادو به ضرر جادوگر تمام شد.

اما فرعون(که از لجاجت و سرسختی او چیزی کاسته نشده بود)به ایشان گفت:چگونه پیش از آن که به شما اجازهٔ آن را بدهم به او ایمان آوردید؟!(و به سرعت در دل احساس شکست کرد)و به ایشان گفت:او رهبر شما است،و شما در این انقلاب با او شرکت دارید،و آنان را به آن تهدید کرد که دستها و پاهایشان را خواهد برید،و همهٔ آنان را به دار خواهد آویخت.

بار دیگر نیرومندی رسالت از این راه آشکار شد که جادوگران گفتند که:

«هیچ باکی نداریم و ما به نزد پروردگارمان باز می گردیم»و امید آن داریم که از خطاهای ما درگذرد،و ایمان آوردن ما را همچون کفارهٔ گناهمان بپذیرد.

## شرح آیات:

### اشاره

### گردآمدن جادوگران

[۳۴]

ناگزیر صاحب رسالت باید پیوسته آمادهٔ دگرگونیهای مبارزه بوده باشد،و بداند که چالشها پیوسته افزایش می یابد تا به اوج خود برسد.این پیامبر بزرگ دعوت خود را با گرفتاری ملایم آغاز کرد،و علی رغم تحریکات فرعون با وجود استهزاهای گزنده اش همین روش را ادامه می داد،ولی فرعون او را به زندان افکنده شدن تهدید کرد،و چون چنین شد موسی آیت آشکار را به او نشان داد و با وجود این فرعون دست از لجاجت و سرسختی برنداشت و موسی را متهم به جادوگری کرد.

«قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ -(فرعون)به کسانی که در پیرامون او بودند گفت که:این جادویی آشکار است.»

چنان می نماید که جادوگری،با وجود انتشار آن در میان مردم آن روز در مصر،در نظر او منفور بوده و به همین سبب موسی را به سحر متهم کرده است،ولی با وجود این در صدد یاری جستن از جادوگران برآمد و به ایشان وعده داد که از نزدیکان او خواهند شد،ولی چون آنان به موسی ایمان آوردند،از گفتهٔ خود بازگشت و موسی را به تهمت ریاست جادوگران متهم ساخت.

و طاغیان پیوسته بنا بر مصلحت خود از شاخی به شاخ دیگر می پرند،و همین دگرگونه شدنها خود دلیلی بر بطلان و قلابی بودن ایشان است.

[۳۵]

آدمی بر حسب فطرت دوستار سرزمینی است که در آن به دنیا آمده و رشد کرده است،و طاغیان از همین /۹ دوستی به صورتی ناپاک بهره داری می کنند،و مدّعی آن اند که پیوسته نگاهبان زمین زادگاه مردمانند،و در برابر خطرهای خارجی و داخلی از آن نگاهبانی می کنند.

و از همین راه موسی را به آن متهم کرد که در امنیّت مردم اخلال می کند،و هدف نهایی او بیرون راندن قبطیان از سرزمین خودشان است،پس گفت:

« يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ -می خواهد با جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون راند،» و فرعون اعتنایی به رأی و نظر مردم نداشت،چه او خود را معبود و پروردگار اعلای ایشان می پنداشت،و چگونه ممکن است پروردگار از پروردگار خویش استشاره و نظر خواهی کند؟! ولی در آن هنگام که بیم فرو ریختن تخت فرمانروایيش سراسر جان او را فرا گرفت،به مشورت با اطرافیان خود پرداخت،و این برای آن نبود که از عقل و تجربهٔ ایشان مدد خواهی کند،مگر نه این بود که پیش از آن بدون چنین مشاوره ای فورا به پاسخگویی به موسی پرداخت،بلکه منظورش آن بود که آنان را به هواداری خویش برانگیزد،و از تأثیر دلایل قاطع در جان و روان ایشان جلوگیری کند،و نیز برای این که آنان را در گناهی که می خواست در حق پیغمبری چون موسی مرتکب شود شریک خود سازد،تا اگر پس از آن می خواست به عملی کردن آن بپردازد رأفت

و مهربانی آنان برانگیخته نشود.

و به همین سبب در میان پیرامونیان خود به پرسش برخاست:

« فَمٰا ذٰا تَأْمُرُونَ -پس شما چه می فرمایید؟» طاغوتان پیوسته در نظر خواهی از رأی دهندگان مقصودشان آن نیست که به رأی اکثریت ایشان گردن نهند،بلکه مقصود رسیدن به هدفهای آینده است:

الف-این را به مردم تلقین کردن که آنان هستند که مقررات را برای خود وضع می کنند و تنها او نیست.

ب-به دست آوردن نظر مردم و شناختن اندازۀ تأثیر نظر ابلاغ شدۀ به توسط وی در میان ایشان،و اندازۀ نیروی معارضان،و شناختن جایگاههای نفوذ ایشان تا به برانداختن آنها بپردازد.

ج-رنگ کاذب مشروع بخشیدن به فرمان خود،و به همین جهت است که پیوسته در آن هنگام که ترس ایشان به نهایت درجه می رسد،به انتخابات مبادرت می کنند،و بر رسالیان(طرفداران رسالت الاهی)لازم است که از این بازی به خوبی آگاه باشند،و از پیش مردمان را از آن آگاه سازند که این کار گردنکشان تنها برای فریب دادن ایشان است و ادامه دادن به تسلّط ظالمانۀ آنان.

[۳۶]

فرهنگ فاسد و تبلیغات گمراه کننده همیشه بزرگترین تکیه گاه تسلط طاغوتان بوده و پیوسته چنین خواهد بود،و آثار فریب و فتنه و گمراه کردن بسیار نیرومندتر از آثار زندان و قتل و آزار دادن به مردمان است.

چنان به نظر می رسد که دستگاه فرعونی از جادوگری به عنوان وسیله ای برای تقدیس سلطۀ خود بهره می گرفته است،و در آن زمان سحر در میان قبطیان انتشار فراوان داشت،و جادوگری پایان پیشرفت تمدن به شمار می رفت،و انتشار آن دلیل بر رسیدن مردمان به پستترین تر از علم و معرفت بوده است.چه سحر چیزی جز برانگیختن خیال به میانجیگری مجموعه ای از حرکتها و بانگها و بازیهای فریبنده نیست،و از آن تنها کسی متأثر می شود که نفس خود را به تأثیرات آن تسلیم کرده باشد.

ص :۳۹

نیز چنـان می نمایـد که مرکز تـأثیر جـادو اعصـاب مردم به میانجیگری آگاه کننـده های صوتی و حرکات هماهنگ و پهلوانی است.

مردم پیرامون فرعون چنین نظر دارنـد که از جادوگران می بایستی در مواجهـهٔ با موسـی،پس از دربند کردن او و برادرش،بهره برداری شود.

« قٰالُوا أَرْجِهْ وَ أَخٰاهُ -گفتنـد:او و برادرش را در بند کن.» با وجود آن که رایزنان فرعون نسبت به رسول خود جانب انصاف را مراعات نکردند،از رایزنان نمرود رشد و هدایت بیشتری داشـتند که مسـتقیما او را به سوزاندن پیامبرشان ابراهیم-علیه السـلام- برانگیختند،و در حدیث آمده است که:رایزنان فرعون صاحب رشد عقلی بودند و رایزنان نمرود زنازاده.

در روایت دیگری از ابو عبد اللّٰه صادق(ع)آمده است که گفت:

«فرعون ابراهیم و یاران وی رشد عقلی نداشتند،و آنان به نمرود گفتند:

«او را بسوزانید تا کاری برای نصـرت خدایان خود انجام داده باشـید»و فرعون موسـی و اصـحاب او راهیافته بودند،و چون او با اصحاب خود مشورت کرد،به او گفتند:

او و برادرش را دربند نگاه دار و کسانی را به شهرها روانه ساز تا هر جادوگر دانایی را به نزد تو دعوت کنند». (۱)

« وَ ابْعَثْ فِی الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِینَ -و گرد آورندگانی را به شـهرها فرست.» کسانی را به همه جای کشور روانه ساز تا جادوگران را به مرکز آورند،و فرعون-بنا بر این رأی-خواسـتار یک حالت آمادگی کامل برای همهٔ دسـتگاه فرهنگی و تبلیغاتی خود شد که احساس وی را از خطرناک بودن موقعیت به خوبی نشان می داد.

[۳۷]

و بدین گونه او را مأمور آن کردند که همهٔ جادوگران زبر دست را تجهیز کند.

« یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَحّٰارٍ عَلِیمٍ -تا همهٔ جادوگران دانا را نزد تو آورند.»



---

۱- ۹) -بحار الانوار،ج ۱۲،ص ۳۲.

پس جادوگران به سجده درافتادند [۳۸]

« فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ -پس جادوگران در روز تعیین شده گرد یکدیگر جمع آمدند.» شاید آن روز یکی از روزهای عید ملی می بوده است.

[۳۹]

فرعون می توانست مبارزه را در میدان جلو کاخ خود در میان موسی و جادوگران یا در خود کاخ به جریان اندازد،ولی همهٔ مردم را دعوت کرد تا شاهد این مواجهه بوده باشند،به همان گونه که پیش از وی نمرود نیز در آن هنگام که آهنگ سوزاندن ابراهیم پیغمبر-علیه السلام-را کرده بود،به اندکی هیزم قناعت نکرد، ۹/ بلکه آتشی را چندان بزرگ به راه انداخت که مرغان هوا در فاصلهٔ چند میلی به آتش کشیده می شدند.برای چه؟ برای آن که طاغیان و گردنکشان پیوسته در حالت ناآرامی به سر می برند و دلهاشان از کوچکترین معارضه گرفتار لرزش می شود،و به همین سبب تظاهر به نیرومندی می کنند تا از این راه تعادل نفسانی خویش را حفظ کنند و ضمنا مردمان را از آن بترسانند که در تحت تأثیر تبلیغات دشمنان قرار گیرند،و فرعون نیز چنین کرد.

« وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ -و به مردم گفته شد که آیا دوست دارند که در اجتماع(جادوگران)حضور داشته باشند.» تعبیر در این جا به صورتی محبت آمیز آمده،چه فرعون خطری را در پیرامون خویش احساس می کرد و لذا به استمالت و دلجویی از مردم پرداخت.

آری...گردنکشان خواستار آنند که احکام خود را به میانجیگری نظر و رأی مردم به جریان بیندازند،تا آنان چنان تصور کنند که قرار و حکم از طرف خود ایشان به موقع اجرا گذاشته شده است،و چه مایهٔ تأسف است که هم امروز نیز ملتهای جاهل در چنین وضعی به سر می برند و بدین گونه بازیچهٔ زورمندان و طاغوتان می شوند.

ص :۴۱

[۴۰]

هـدف از گرد هم جمع شـدن مردم آن نبـود که میـان دسـتگاه و طرف معـارض بـا آن داوری کننـد،و آنچه را که حق است برگزینند،بلکه مقصود و منظور اصلی تقدیس و تأیید سلطهٔ فرعون بوده و به همین جهت گفتند:

« لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ کانُوا هُمُ الْغالِبِینَ -تا اگر جادوگران پیروز شدنـد،از ایشان پیروی کنیم.» شاید این آیه اشاره به آن هجوم تبلیغاتی داشته باشد که دستگاههای فرعونی بر ضد موسی-علیه السلام-به راه انداخته بودند تا مگر محیط را برای طرد کردن رسالت خدا و پیروی از جادوگران،حتی پیش از حاضر شدن مردم در میدان مبارزه آماده سازند.

[۴۱]

و جادوگران آمدنـد،و مردمان گرد هم جمع شدند،و محیط برای تأیید فرعون آمادگی پیدا کرد،و گروه های تحریک مردم به سود جـادوگران در پیرامون میـدان مبارزه قرار گرفتنـد و طبلها به کوفته شـدن درآمـد و جلادان /۹ برای فرو ریختن سـختترین عـذاب و عقوبت بر سـر موسـی و برادرش،و نیز بیش از پیش خوار کردن بنی اسـراییل،آماده شدند،و هر بانگ تأیید موسـی را خـاموش کردنـد،و جـادوگران در برابر فرعون حضور یافتنـد و خواسـتار مزد شدنـد.مگر نه چنـان بود که پیش از آن در دربار فرعون به بیگـاری گرفته می شدنـد،و این رفتـار به بیگـاری گرفتن در عهـد فرعون رواج داشت؟مگر مردمانی که برای ساختن اهرام مصـر به بیگاری گرفته شـده بودنـد در پیرامون همین اهرام تا چنـدین میل سراسـر زمینها را فرا نگرفته بودنـد؟آنان بدون دریافت مزدی به ساختن اهرام و گورهای فراعنه مشـغول بودنـد و چون از دنیا می رفتند در پیرامون همان گورهای سـلطنتی به خـاک سپرده می شدنـد.آه که سـتمکاران چه بلاهـایی در حق ارواح بشـر مرتکب شـده انـد و هنوز هم به اشـکال و رنگهـای دیگری به این کار ننگین خود ادامه می دهند! ولی این بار خواستار مزد شدند.فرعون این روز با فرعون دیروز تفاوت داشت،او در حال اضـطراب و نگرانی به سـر می برد.پس به یکـدیگر گفتند بیایید که لا اقل این دفعه از او در مقابل کارمان درخواسـت مزد کنیم.

ص:۴۲

« فَلَمّٰا جٰاءَ السَّحَرَةُ قٰالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِينَ -پس چون ساحران آمدند،به فرعون گفتند که:آیا اگر امروز پیروز شدیم مزدی خواهیم داشت؟» اگر چنین باشد،برای پیروز شدن تلاش بیشتری به خرج خواهیم داد.

در اولین لحظه ای که با موسی رو به رو شدند،ضمیر ایشان گرفتار لرزشی شد.

آیا این چوپانی که با عصای رانندگی گوسفندان خود به چالش ضد بزرگترین طاغوت آمده کیست،و چرا فرعون از عذاب سخت دادن به او همچون به هزاران نفر از افراد قوم خود درمانده است؟! در تفسیر علیّ بن ابراهیم آمده است که:«جادوگران چون چشمشان به موسی افتاد،او را دیدند که به آسمان می نگرد،و به فرعون گفتند که ما مردی را دیدیم که به آسمان نگاه می کند و جادوی ما قدرت رسیدن به آسمان را ندارد». (۱)

[۴۲]

فرعون-همچون دیگر طاغوتان-از آن آگاه بود که تاج و تخت او را آن مدعیان دین و علمی می سازند که سلاح مخالفت و طرد احکام نادرست را از دست ناکامان می ربایند،و در دلهای ایشان ایجاد ترس و توسل جستن به تسلیم ایجاد می کنند،و ناگزیر باید ضمیرهای این گروه زیانکار به هربها که باشد خریده شود...

« قٰالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ -(فرعون)گفت:آری،و آن گاه شما از مقربان خواهید بود.» قیمت حقیقی برای این ضمیرهای خیانتکار مشارکت در فرمانروایی است، و فرعون همین را به جادوگران وعده داد؛مگر نه این است که در ساختن تاج و تخت او و در همهٔ گناهانی که صاحب آن مرتکب می شود با او شریکند،پس چرا نباید در غنیمتهای آن سهیم باشند.



---

۱- ۱۰) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۱.

ولی دانایان و علمای فاسق معمولا از قیمت حقیقی آنچه که می فروشند آگاه نیستند،و به همین سبب آن را به بهایی ناچیز می فروشند،و دنیا و آخرت هر دو را از دست می دهند که این خسران و زیانی آشکار است.

[۴۳]

از بزرگترین صفات پیامبران(ع)که گواهی بر راستگویی ایشان است،این که در برابر نیرویی بسیار بزرگتر از توان خودشان-همچون یک بشر- ایستادگی می کنند،و این گواهی بر اعتماد ایشان به پروردگار صاحب عزت و قدرت و عظمت سبحانه و تعالی است.

و موسی بدین گونه به چالش و تحدی با فرعون برخاست.

« قَالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ -موسی به ایشان(جادوگران) گفت:آنچه را که خیال افکندن آن دارید بیفکنید.» و آیا می تواند در برابر قدرت پروردگار برای شما سودی داشته باشد؟! [۴۴]

و آن تیره بختان چیزی جز مجموعه ای از ریسمان و عصا نداشتند و آنها را فروافکندند.

« فَأَلْقَوْا حِبٰالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ -پس ریسمانها و چوبدستهای خود را فرو افکندند.» /۹ و همهٔ تلاش خود را در این راه به کار انداختند،و علاوه بر آن چنین سوگند یاد کردند:

« وَ قٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْغٰالِبُونَ -و گفتند که:سوگند به عزت و شوکت فرعون که ما پیروز خواهیم بود.» عزّت فرعون-به پندار ایشان-منتهای قوت موجود بر روی زمین بود،و به همین سبب به آن سوگند یاد کردند،و در آن هنگام که انسان به درجه ای متّکی بر نیروی مادّی می شود که به آن قسم می خورد،پایان او نزدیک شده است.مگر جزای کسی که جز از طریق خدا به عزت رسیده باشد غیر از این می تواند باشد؟! در حدیثی قدسی آمده است:

«عظمت ردای من است،و کبریا پوشش من،و هر کس که در آن به

ص:۴۴

منازعهٔ با من برخیزد،گرفتار لعنت من خواهد شد».

[۴۵]

در این هنگام خدا به موسی فرمان داد تا عصای خود را بیفکند.

« فَأَلْقیٰ مُوسیٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ تَلْقَفُ مٰا یَأْفِکُونَ -پس موسی عصای خود را افکند و آن ناگهان همهٔ دروغهای افکندهٔ آنان را بلعید.» [۴۶-۴۷]

آدمی بر فطرتی آفریده شده که در آن آیات خدا تجلّی پیدا می کند،و اگر صفحهٔ سفیدی که از آن قلب آدمی به وجود آمده است،با تربیت و نظام فاسد و شهوتها و...و...آلوده و پلید نشود،هر چه زودتر تجلّیات پروردگار در آن انعکاس پیدا می کند.

حتی اگر آدمی در گناه فرو رفته باشد،نفس وی پیوسته او را سرزنش می کند،و در لحظاتی خاص قلب آدمی در معرض آبشاری از نور حقیقت قرار می گیرد که بر اثر آن سخت تکان می خورد،و این در اثر بیدار شدن و جدان است،و در این هنگام است که به چالش در برابر گناهان بر می خیزد،و اگر خدا به او توفیق عنایت فرماید،تحول و تغییری بزرگ و مبارک در وی به وجود خواهد آمد.

چون چنین شد،جادوگران در گیرودار دهشت همگان،در برابر خدا به سجده فرو افتادند.

« فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سٰاجِدِینَ* قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ الْعٰالَمِینَ -پس جادوگران به سجده افتادند*گفتند که:به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» ۹/ بر هر کس که مشعل فرهنگ مکتبی را در دست دارد،واجب است که سست نشود،و پیوسته بر تاریکیهای شیطانی هجوم آورد،و بداند که عاقبت نور بر ظلمت،هر اندازه هم که متراکم بوده باشد،غلبه پیدا خواهد کرد.

[۴۸]

چون جادوگران به راهنمایی موسی به خدا ایمان آوردند،و آیت خدا را به دست او برایشان متجلّی شد،از او یاد کردند،و از آنجا که هارون-به سهم خود-وزیر موسی بود،یادی از او در این لحظهٔ ناگهانی بزرگ آمده است.

« رَبِّ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ -پروردگار موسی و هارون.» [۴۹]

فرعون فرو رفتهٔ در گمراهی و انکار خدا بود،پس به همهٔ این آیه ها و

نشانه ها راه نیافت،بلکه با تمام نیرو به عناد خود باقی ماند.

« قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ -گفت که:پیش از آن که من اجازه تان بدهم به او ایمان آوردید؟هر آینه او بزرگ شما است که به شما سحر آموخته و به زودی خواهید دانست(که چه خواهم کرد).» و به آنان عذاب دردناکی را وعید داد،و چون در برابر وی هیچ حجتی برای مخالفت با رسالت بر جای نمانده بود،گفت:

« لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ -دستها و پاهای شما را از دو جهت مخالف خواهم برید.» یعنی:دستی از جانب راست و پایی از جانب چپ،یا بر عکس آن.

« وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ -و همه تان را به دار خواهم آویخت.» [۵۰]

عقاب شدید بود،ولی تقدیر بر آن رفته بود که این جادوگران که تا آن نزدیکی از پشتیبانان نظام فرعونی بودند،آن عذاب را استقبال کنند تا هیچ کس در راستی ایمانشان دچار شک نشود و در نتیجه ۹/ به راستی رسالت تردید نکنند و حجت آن بر مردمان تمام شود.

« قٰالُوا لاٰ ضَيْرَ إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ -گفتند:باکی نیست،ما به نزد پروردگارمان باز می گردیم.» آیا چگونه جادوگران به این درجهٔ بلند از ایمان به خدا و رسالتهای وی در یک لحظه دست یافتند،و چگونه به حیات دیگری به آن درجه یقین پیدا کردند که خواستار شهادت شدند و آن را بازگشت به جانب خدا در نظر گرفتند؟! در آن هنگام که پرده های خود خواهی و بردگی هوای نفس و خضوع و خشوع نسبت به طاغوت فرو می افتد،حقیقت به صورت مستقیم برای قلب آشکار می شود،و علمی که به دست می آید علمی شهودی و همراه با یقینی راست و درست است.

[۵۱]

سپس بدان سبب که جادوگران مدّت درازی در زمین خدا آمد و شد

کرده و از خوان نعمت او برخوردار بوده اند و به جای او دیگری را می پرستیدند،چون متوجه این امر شدند،صدمه ای که به جانهاشان رسید سخت بود و به همین جهت بر آن شدند که کفارهٔ گناهان خود را ادا کنند که همچون باری بر همه جای بدن ایشان سنگینی می کرد،و صفحهٔ زندگی خود را با خون شهید شدن پاک و طاهر سازند،و به همین سبب گفتند:

«إِنّٰا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنٰا رَبُّنٰا خَطٰايٰانٰا أَنْ كُنّٰا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ -ما امید آن داریم که پروردگارمان خطاهای ما را که نخستین ایمان آورندگان بوده ایم بیامرزد.» از این آیه چنان بر می آید که کسان دیگری جز جادوگران همچون آنان به ایمان روی آوردند،ولی اینان در جریان به سوی ایمان پیشاهنگ بوده اند.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۵۲ تا ۶۸]

### اشاره

وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبٰادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي اَلْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَ إِنَّهُمْ لَنٰا لَغٰائِظُونَ (۵۵) وَ إِنّٰا لَجَمِيعٌ حٰاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنٰاهُمْ مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۷) وَ كُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنٰاهٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ (۵۹) فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمّٰا تَرٰاءَا اَلْجَمْعٰانِ قٰالَ أَصْحٰابُ مُوسىٰ إِنّٰا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قٰالَ كَلاّٰ إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكٰانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ (۶۳) وَ أَزْلَفْنٰا ثَمَّ اَلْآخَرِينَ (۶۴) وَ أَنْجَيْنٰا مُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا اَلْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۶۸)

## معنای واژه ها

۵۴[لشرذمه]

:شرذمه گروه باقیماندهٔ از گروهی بزرگتر است و شرذمهٔ هر چیز بازماندهٔ اندک آن.

۶۴[و أزلفنا]

:و ازدلاف به معنی نزدیک شدن است و مزدلفه از آن است.

## بدین ترتیب آن را برای بنی اسراییل به ارث نهادیم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آیات سورهٔ الشعراء،در بیان آن مبارزهٔ تمدنی که به دست پروردگار پیروزی در آن نصیب فرستادگان خدا شد،ادامه می یابد،و در آن دو صفت الاهی عزت و رحمت تجلّی پیدا می کند.

خداوند به موسی وحی فرستاد که بنی اسراییل را به صورت گروهی وادار به مهاجرت کند،و او آنان را به طرف دریا رهبری کرد و به ایشان خبر داد که فرعون در پی ایشان خواهد آمد.

فرعون همهٔ نیروهای خود را بسیج کرد و همهٔ سپاهیان را از شهرها فراخواند،و با این گفته آنان را گمراه کرد که:بنی اسراییل گروه اندکی آمیختهٔ با مردمان مصرند و با کارهای خود خشم ما را برانگیخته اند(اموال ما را دزدیدند و از دین ما بیرون رفتند)پس ما آنان را از این سرزمین پر باغ و پر چشمه و خانه های

عالی بیرون کردیم.آری...ولی خدا سپس بنی اسراییل را به مصر بازگرداند و آن را به میراث به آنان بخشید.

پس سپاهیان فرعون در هنگام سرزدن آفتاب آمادهٔ رو به رو شدن با بنی اسراییل شدند،و هنگامی که دو گروه به یکدیگر نزدیک شدند،همراهان موسی گفتند:آنان با نیروهای عظیم خود به ما خواهند رسید.موسی به ایشان گفت:

هرگز چنین نخواهد شد...خدا /۹ با من است و او مرا به راه رهایی راهنمایی خواهد کرد؛پس به موسی وحی رسید که عصایت را به دریایی که به آن رسیده بودند بزند، و چون چنین کرد،دریا به دو قسمت تقسیم شد و در میان آن دو راه خشکی برای عبور به وجود آمد،و پروردگار آل فرعون را،به دنبال موسی و نبی اسراییل،به همین راه دریایی کشاند،ولی بنی اسراییل را(که در آن سوی دریا از آن خارج شدند) نجات داد و دیگران را غرق کرد(که در آن هنگام که آب دریا به حال خود بازگشت هنوز در آن راهپیمایی می کردند).

در این معجزه نشانه ای از عظمت و قدرت،و نیز از رحمت و مهربانی او، وجود دارد،ولی بیشترین مردمان ایمان نمی آورند،و خدا از جبّاران و گردنکشان انتقام می گیرد،و نسبت به مستضعفان مهربان است.

**شرح آیات:**

**اشاره**

**و آنان وارثان بودند**

[۵۲]

فرعون در مواجههٔ با رسالت با همه گمراه کردنهای خود شکست خورد،در صورتی که تمام دستگاه تبلیغاتی خود را برای این منظور به کار گرفته بود،و عزم آن داشت که موسی و یارانش را سخت تنبیه کند،ولی راهنمایی خدا بر کید او پیروز شد و مکر او را بی اثر ساخت،چه خدا به پیامبر خود فرمان داد که راهنمایی بنی اسراییل در راه هجرت باشد.

« وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبٰادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ -و به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شب هنگام به راه بینداز،چه آنان شما را دنبال خواهند

کرد.» فرهنگ شعرا که در این جا به صورت فرهنگ جادوگران نمایش داده شده، در خدمت طاغوتیان است و مردمان را گمراه می کند،و آن افزاری در دست جباران است تا با آن محرومان را مقهور سازند،در صورتی که رسالتهای خدا حقایق را برای مردم آشکار می سازد،و در آنها مقررات آشکاری برای رهانیدن محرومان از چنگال ستمکاران وجود دارد،و به همین سبب فرمان مهاجرت صادر شد،و سبب آن را وجود خطری یاد کرده که مردمان را تهدید می کند،و این نمونه ای برای رسالتهای خدا محسوب می شود.

[۵۳]

فرعون مأموران خود را به شهرهای متعدّد و پراکندهٔ مصر روانه کرد،و هدف آن فراهم آوردن نیروهای نظامی لازم برای رو به رو شدن با خطر بنی اسراییل بود،و چنان می نماید که به بسیج عمومی پرداختند،ولی برای چه؟ آیا در آن هنگام که فرعون نیت بدی برای بنی اسراییل پیدا کرد و آنان بیرون رفتند،این احساس خطر برایش پیش آمد که خروج ایشان مقدمه ای برای مقاومت نظامی در برابر او است،و به همین جهت به حرکت دادن لشکریانش پرداخت؟یا آن که چنین اندیشه ای را پیش از خروج بنی اسراییل داشت،و به حرکت واداشتن سپاهیان به منظور تظاهر به نیرومندی بوده است تا کسی در اندیشهٔ انقلاب و شورش ضد او نیفتد،چه امکان آن هست که در مصر نیروهای دیگر معارض با فرعون نیز وجود می داشته و انتظار زمان ایفای نقش خویش در انقلاب بر ضد فرعون را می کشیده اند.

از ملاحظهٔ سیاق معلوم می شود که احتمال نخستین قوت بیشتر دارد.

« فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ -پس گرد آورندگان(سپاهیان) را به شهرها روانه کرد.» یعنی کسانی که برای او نیروهای نظامی گردآوری کنند.

[۵۴]

و چون سپاهیان خود را از لحاظ مادّی مهیّا ساخت،به تعبیهٔ معنوی آنان از طریق راههای آینده پرداخت:

اولا:این که نیروی مخالف را در نظر ایشان ناچیز جلوه دهد،و گفت:

« إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ -هر آینه اینان گروهی اندکند.» نیروی منتظم و به هم پیوسته نیستند و در عین حال شمار آنان اندک است.

در این شک نیست که خوار نمایش دادن منزلت دشمن یکی از روشهای تقویت معنوی سپاهیان است،و آن کس که به چنین کاری می پردازد،همیشه یکی از طاغیان است که بر ضد انقلاب کنندگان به چنین عملی می پردازد.

[۵۵]

ثانیا:سبب جنگ خود را با بنی اسراییل بیان کرد،چه طاغیان همیشه در صدد دست یافتن به بهانه ای هستند که به وسیلهٔ آن آتش جنگ را بر ضد مخالفان روشن کنند،پس گفت:

« وَ إِنَّهُمْ لَنٰا لَغٰائِظُونَ -و آنان خشم ما را برانگیخته اند.» این انگیزش خشم ما به سبب تمرد آنان نسبت به خودمان است،و بیرون رفتن ایشان از دین ما،و نیز بدان جهت است که بنی اسراییل زر و زیورهای اهل مصر را پیش از این از مردم مصر به عاریت گرفتند و چنان که مفسّران گفته اند آنها را با خود از کشور خارج کردند.

[۵۶]

ثالثا:فرعون از آمادگی آنان برای مقاومت در مقابل خودش آگاهی به دست آورده بود و بیم آن داشت که با وجود کمی شماره مایهٔ دردسری برای او شوند.

« وَ إِنّٰا لَجَمِيعٌ حٰاذِرُونَ -و ما همه بیمناک و بر حذریم.» یعنی همگی آمادهٔ رو به رو شدن با آنها هستیم،و شاید مقصودش از این دور کردن ترس شکست از سپاهیان خود بود که همگی آمادهٔ برای ایستادگی در برابر این دشمنند،و بر هر فرد لازم است که نقش خود را در مواجههٔ با خطر مورد انتظار ایفا کند.

[۵۷]

رابعا:به آن آغاز کرد که از خوبیهای سرزمینهای خود یاد کند که دفاع از آنها ضرورت دارد،و به همین سبب گفت:

« فَأَخْرَجْنٰاهُمْ مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ -پس آنان را از باغها و چشمه سارها

بیرون راندیم.» او چنان می پنداشت که همهٔ ضروریات تمدن را از کشاورزی متکی بر چشمه ها در اختیار دارد که سبب دور ماندن آن از خطرهای احتمالی است،و چنان که معروف است تمدن آن فرعون تمدنی مبتنی بر کشاورزی بود و نسبت به زمان خود جنبهٔ پیشرفتگی داشت،و فرعون فراوان به آن می بالید و آن را دلیلی بر سلامت روش خود می شمرد.

[۵۸]

« وَ کُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ کَرِیمٍ -و گنجینه ها و جایگاهی گرامی.» وجود ذخیره های مالی همچون ارزهای خارجی سخت در دسترس امروز، و گنجهای قدیمی،نشانه ای از نشانه های پیشرفت تمدنی به شمار می آید،به همان گونه که خانه های دارای امنیتی که به اهل آنها احترام گذاشته می شود و در آنها مورد تکریم قرار می گیرند،یکی ۹/ دیگر از نشانه های چنین تمدنی است که فرعون به آن افتخار می کرده است.

شاید تعبیر به«أخرجناهم»تهدیدی ضمنی برای سپاهیان بوده باشد که اگر از فرمانهای داده شده اطاعت نکنند،آنان نیز این گونه داراییها را از کف خواهند داد.

چنان می نماید که باغها و چشمه سارها منعکس کنندهٔ فراهم بودن ضروریات زندگی است،در صورتی که گنجها و مقام گرامی داشتن از آن پیشرفت حکایت می کند که سبب ایجاد امنیت اقتصادی و سیاسی است.

[۵۹]

رسالتهای خدا مخالف با پیشرفت مدنی و فرهنگی نیست،بلکه با ستمی معارضه دارد که به نام آن به مردمان می رسد،و پیشرفت تمدنی ثابت و مستقر حقی برای اهل حق است،بدان سبب که خود آنان آن را وضع کرده اند و طاغیان از ایشان دزدیده اند،پس خدا آن را به ایشان بازمی گرداند.خداوند متعال بدین گونه ما را آگاه ساخته و گفته است:

« کَذٰلِکَ -بدین گونه.» فرعون بدین گونه به قوم خود سخن گفت،و به آنچه مالک آن است بالید،

ولی آیا عاقبت او چگونه بوده؟بشنوید:

« وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ -و آن را همچون میراثی به بنی اسراییل واگـذار کردیم.» خـدا آل فرعون را هلاك کرد،و فرزنـدان اسـراییل به مصـر بازگشتند،و از باغها و سرچشمه ها و گنجها و جایگاه بزرگوار متنعّم شدند،و خدا بدین گونه بندگان شایستهٔ خود را به میراث می رسانـد،پس نبایـد که محرومـان فریب چیزهایی را بخورنـد که در اختیار طاغوتان قرار داد،و خود را برای دست یـافتن به بازمانـدهٔ سـفرهٔ ایشـان خوار نسازنـد،و بداننـد که همـهٔ خیر و نیکی مخصوص ایشـان است،و بر ایشان است که دست دزدان را کوتاه کنند تا آن خیرات را نوش جان سازند.

[۶۰]

فرعون مبادرت به جنگ کرد،و او بود که در هنگام برآمدن خورشید بنی اسراییل را در معرض تهاجم خود قرار داد.

« فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ -پس چون آفتاب سر برمی آورد به دنبال ایشان به راه افتادند.» [۶۱]

ارتش فرعون سـخت کوشـیدند که به بنی اسـراییل برسند و سرانجام به نزدیکی ایشان رسیدند،و هر گروهی گروه دیگر را می دید.در این هنگام موسی احساس خطری کرد که او و قومش را در میان گرفته بود.

« فَلَمّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنّا لَمُدْرَکُونَ -پس دو گروه یکدیگر را دیدند،یاران موسـی گفتند که ما در دسترس قرار گرفتیم.» [۶۲]

هنگـامی که موسـی-علیه السـلام-نقاط ضـعف خود را در حمل بار رسالت برای خداونـد خویش بیان کرد،کلمه ای بزرگ از خـدا شـنید،و آن«کلّا» بود بـدان معنی که«هرگز چنین نخواهـد شـد»،و به همین جهت هر وقت که قوم او در مقابلهٔ با فرعون و قومش احساس ناتوانی می کردند،این کلمه را تکرار می کرد.

« قالَ کَلّا -گفت هرگز.» در این جا خـدا او را آگاه ساخت که او با موسـی و برادرش همراه است و می شـنود و می بینـد،و به همین جهت موسی نیز به قوم خود گفت که خدا با ایشان

است.

« إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ -پروردگارم با من است و مرا راهنمایی می کند.» چه اندازه ایمان موسی به پروردگارش بزرگ و یقین او به یاری خدا شدید بود،و چه بهتر که از داستان زندگی او نور و حرارت یقین و نفحه و دم ایمانی اقتباس کنیم.امواج دریا در برابر وی و امواج سپاهیان کفر در پشت سر او جای داشتند،و او تنها مالک قوم ناتوانی بود که در میان ایشان زنان و کودکان و درماندگان دیده می شدند،و ارادهٔ آنان به سبب طولانی شدن دوران استعباد و بردگی متلاشی شده بود،ولی موسی با هر ترسی و بیمی چالش می کرد و بر خدا متوکل بود و امیدوار به یاری و یاوری وی،مگر خدا با او نبود،پس دیگر برای چه بترسد،بلکه چگونه ترس می تواند به قلب کسی راه یابد که به یقین می داند که خدا با او است؟! ۹/ [۶۳]

و وحی بر قلب شریف او نازل شد:

« فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ -پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بکوب،پس دریا شکافته شد.» دریا خود به خود شکافته شد و دوازده راه در آن پدید آمد،که هر یک از آنها به یکی از بخشهای دوازدهگانهٔ قوم بنی اسراییل اختصاص داشت.

« فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ -پس هر یک از دو پارهٔ دریا همچون کوهی بزرگ می نمود.» که در آن آبها بر یکدیگر سوار و موجها بر روی یکدیگر محکم بسته شده بودند.

[۶۴]

و بنی اسراییل وارد راههایی شدند که برای ایشان در دریایی که معلوم نیست نیل بوده است یا دریای سرخ پیش می رفتند.

آل فرعون به دریا رسیدند و دشمنان خویش را در نیمه راه وسط دریا مشاهده کردند،که پس پشت سر ایشان به راه افتادند و- سبحان اللّه-که چگونه

انسان تا این حدّ پایین از نژاد پرستی و قوم پرستی تنزل پیدا می کند.معجزات را به چشم می بیند و از آن عبرت و بصیرت به دست نمی آورد بلکه به گمراهی خویش ادامه می دهد؛فرعون آیت الاهی عصای موسی را که سبب به سجده افتادن ساحران شد،و نیز آیت ید بیضا و هفت آیت دیگر را به چشم دید،و اکنون می بیند که دریا چگونه برای عبور موسی و همراهانش شکافته شده و آبهایش همچون کوه ها بر یکدیگر سوارند،و با وجود این همه باز به لجاج و بی ایمانی خود ادامه می دهد؛آیا چگونه چنین چیزی امکان پذیر می شود؟! حقیقت آن است که:گناه قلب را سخت می کند،و هر چه شمارهٔ گناهان افزونتر شود سنگ شدن قلب بیشتر و بیشتر می شود،و خدا گناهکاران را به سبب سختی قلبهاشان معاقب می سازد و رفته رفته در مسیر سیاهشان می اندازد،و لذا در این جا می گوید:

« وَ أَزْلَفْنٰا ثَمَّ الْآخَرِینَ -و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم.» ۹/ خداوند همهٔ آنان را در دریا هلاک کرد،ولی آیا به چه جهت خدا همهٔ لشکریان فرعون را هلاک کرد،و تنها هلاک کردن فرعون و هامان را بسنده ندانست؟ جواب:

دنیا سرای امتحان و آزمایش همهٔ مردمان است،خواه فرمانروا باشند و خواه فرمانبر،و پیروی کردن فرمانبران از طاغیان آنان را به جایگاه طاغیان می کشاند،و حتی خاموش ماندن و رضا دادن به فرمانروایی آنان سبب شریک شدن در جرم و چشیدن کیفر ایشان می شود، و خدا اسباب راهیابی را برای قوم فرعون در اختیار ایشان گذاشت،چه دیدند که چگونه جادوگران در مقابل رسالت موسی از خدا به سجده درافتادند،و خدا همهٔ آنان را به گونه های مختلف بلا مبتلا کرد تا مگر در مقابل او به تضرّع و خشوع بپردازند،و در آن هنگام که در کنار دریا ایستاده و عبور قوم موسی را تماشا می کردند و می دیدند که گوسفند چرانی که تنها یک تکه چوب در دست دارد آنان را

راهنمایی می کنـد و دریا بـدین گونه بر ایشان شـکافته شده،آیا هیچ حجتی برای فرمانبرداری از فرعون برای ایشان باقی مانده بود؟هرگز...بلکه بر ضدّ ایشان حجّت بالغه در اختیار داشت،پس اگر هلاکشان کرد،پس از بیّنه و اتمام حجت بود.

[۶۵]

معجزه یکی و آن شکافته شدن دریا بود،ولی عاقبت کار متفاوت بود،چنان که پروردگار سبحانه و تعالی می گوید:

« وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ -پس موسی و همهٔ کسانی را که با او بودند نجات بخشیدیم.» [۶۶]

« ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ -و سـپس دیگران را غرق کردیم.» پس آیـا می شـود گفت که این تصـادفی بـوده است که در آن نمـود واحدی بر آنان مایهٔ رحمت باشد و بر اینان وسیلهٔ عذاب و هلاک؟! [۶۷]

« إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ -در این نشـانه و آیتی است،و بیشتر ایشـان مؤمن نبودنـد.» علی رغم نیرومنـدی حجت و برهان،چشـمها بسته است،و قلبها در حجاب پوشیده،و بنا بر این روا نیست که مردمان را مقیاسی برای باز شناختن حق از باطل قرار دهیم.

در حدیثی از رسول خدا(ص)آمده است:

«همچون کسـی مبـاش که می گویـد:اگر مردمان به من نیکویی کردنـد،من هم در حق ایشان نیکویی خواهم کرد،و اگر بـدی کردنـد،من نیز به ایشـان بـدی می کنم،بلکه خود را چنان آماده سازیـد که اگر مردمان نیکویی کردنـد شـما نیز با ایشان چنین کنید،و اگر بدی کردند،از این که در حق ایشان بدی کنید اجتناب ورزید».

[۶۸]

« وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ -و پروردگارت عزیز و رحیم است.» عزیز و صاحب قـدرت است و از کافران انتقام می گیرد،و رحیم و مهربان

است و مؤمنان را یاری می دهد.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۱۰۴]

### اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰاهِيمَ (۶۹) إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ (۷۰) قٰالُوا نَعْبُدُ أَصْنٰاماً فَنَظَلُّ لَهٰا عٰاكِفِينَ (۷۱) قٰالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳) قٰالُوا بَلْ وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قٰالَ أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمُ اَلْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاّٰ رَبَّ اَلْعٰالَمِينَ (۷۷) اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَ اَلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ (۷۹) وَ إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَ اَلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَ اَلَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ اَلدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّٰالِحِينَ (۸۳) وَ اِجْعَلْ لِي لِسٰانَ صِدْقٍ فِي اَلْآخِرِينَ (۸۴) وَ اِجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ اَلنَّعِيمِ (۸۵) وَ اِغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كٰانَ مِنَ اَلضّٰالِّينَ (۸۶) وَ لاٰ تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ (۸۸) إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) وَ أُزْلِفَتِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِيمُ لِلْغٰاوِينَ (۹۱) وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳) فَكُبْكِبُوا فِيهٰا هُمْ وَ اَلْغٰاوُونَ (۹۴) وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قٰالُوا وَ هُمْ فِيهٰا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللّٰهِ إِنْ كُنّٰا لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۹۸) وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِينَ (۱۰۰) وَ لاٰ صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنٰا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۴)

ص: ۵۷

## معنای واژه ها

۹۰[و أزلفت]

:یعنی نزدیک شود.

۹۱[و برّزت]

:التبریز به معنی آشکار شدن است.

۹۴[فکبکبوا]

:اصل آن کببوا است به معنی«همراه با هم افکنده شدن(در دوزخ)».

## پدران خود را یافتیم که چنین می کنند

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در ضمن بیان مبارزهٔ میان رسالتهای خدا و فرهنگ شاعران،پروردگار مثلی از داستان ابراهیم و قومش برای ما می آورد،و این که چگونه خدا به او وحی کرد که در برابر فساد گسترده ای که در میان ایشان راه یافته بود و به پرستش بتان پرداخته بودند،مقاومت نشان دهد،و در آن هنگام که ابراهیم از ایشان در این خصوص پرسش کرد هیچ حجتی در تأیید بت پرستی خودشان نداشتند،بلکه گفتند که:ما پدرانمان را دیدیم که چنین می کنند،و به همین سبب ابراهیم از آنان و پدران و بتانشان کناره گرفت و به پرستش پروردگار جهانیان پرداخت که او را

آفریـده و راهنماییش کرده،و خوردنی و نوشـیدنی و سـلامتی وی به دست او است،و او است که می میرانـد و زنده می کند،و در روز ملاقـات امیـد آمرزش او وجود دارد،و از او بـا فروتنی درخواست کرد که:فرمانروایی را به او بخشـد،و او را به مردمان صالح و شایستهٔ گذشته ملحق کند،و به دست او روزگار شایستهٔ تازه ای آغاز شود، و بهشت را بهرهٔ او سازد و پدرش را که از گمراهان بوده است بیامرزد،و در روز رسـتاخیز او را با آتش دوزخ بدبخت و بیچاره نسازد.و آن روزی است که از بتان کاری سـاخته نیست،و پیروی از پـدران نیز سودی نـدارد،و از مـال و فرزنـدان نفعی عایـد نمی شود،مگر این که آدمی با قلبی سالم و پـاکیزه در برابر پروردگارش در آن روز حضور پیـدا کنـد.در چنان روزی بهشت نزدیک می شود تا پرهیزگاران به آسانی در آن گام نهند،و آتش آشـکارا به نظر می رسد تا گمراهان به آن درآیند،و اینان آن کسانند که از ایشان پرسـیده می شود:آنچه به جای خـدا می پرستید اکنون کجا است،و بتان شـما به کجا رفته اند،و از ۹/ دنباله روی پدران چه حاصـلی برای شما بر جای مانـده،و آیـا آنـان می تواننـد به یاری شـما برخیزنـد یا برای خود کاری انجام دهنـد؟!و چون از پاسـخ دادن به پرسشـها درمی مانند،آنان را همراه با دیگر گمراهان و سپاهیان ابلیس به درون آتش می افکنند.

در آن هنگام وسعت دامنهٔ گمراهی آنان آشکار می شود،و در آتش به مخاصمهٔ با یکدیگر می پردازند،و کافران به دوستان و سروران خود می گوینـد:مـا در گمراهی آشـکار بودیم که شـما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم،و به نکوهش کسانی می پردازنـد که آنان را به گمراهی کشانـده بودنـد-که شایـد مقصودشان مـدعیان علم و دین بوده باشـد-و آنان را مجرمان و گناهکـاران توصـیف می کننـد؛و می گوینـد که:هیـچ کس نیست که از ما شـفاعت کنـد و به تصـدیق گفته های ما بپردازد و توجهی به کار ما داشـته باشد،و آرزوی آن می کنند که کاش بازگشتی به دنیا امکان پذیر بود تا آنان نیز در زمرهٔ مؤمنان قرار می گرفتند.

و قرآن این درس را،همچون داسـتان موسـی(ع)بـدین گونه ختم می کنـد که این همه آیت و راهنمـایی برای ایمـان است،ولی بیشتری مردم به ایمان گرایشی

نشان نمی دهند،و سپس از پروردگار بزرگ با آوردن دو نام عزت و رحمت یاد می کند.

**شرح آیات:**

[۶۹-۷۰]

از داستانهای سرور خودمان ابراهیم-علیه السلام-چنین بر ما معلوم می شود که فطرت ایمانی وی پیش از آن که وحی بر او نازل شود تجلّی پیدا کرده بوده است،و با همین فطرت با بزرگترین فساد یعنی پرستش بتان و پیروی بی حاصل و بی راهنمایی از پدران رو به رو شده بود.

انحراف آدمیزاد با تحریک شیطان و نیروی شهوتها آغاز می شود،ولی هر چه زودتر لباس مشروع بودن آن را در میان می گیرد و مدعیان دروغین علم و دین،به فرمان خوشگذرانان و کامرانان به آن رنگ قداست دینی می دهند،و پرستش اصنام و بتان در نزد قوم ابراهیم از همین قرار بوده است.

« وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰاهِيمَ* إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ -و بخوان برایشان خبر ابراهیم را در آن هنگام که به پدرش و خویشان گفت:شما چه می پرستید؟!» ابراهیم نخست پدرش را،که نه پدر بلکه عموی او آزر بود و او را به فرزندی اختیار کرده بود،در معرض چالش قرار داد،و شاید سبب آن دو چیز بوده است:

اولا:این که پدرش مسئول مستقیم او و کسی بود که آموزشهای جامعه خود را دربارۀ او اجرا می کرد،و به میانجیگری او ابراهیم در زیر فشار مجتمع قرار گرفته و در جهت پرستش بتان رانده می شد.

ثانیا:ابراهیم در یک محیط عقب افتاده و ارتجاعی تقلید از پدران قرار داشت،و به همین سبب شایسته چنان بود که چالش خود را نخست در حق مردمان همین محیط آغاز کند تا پیشوا و نمونه ای برای همۀ کسانی باشد که در چنین مجتمع عقب افتاده ای زندگی می کنند.

[۷۱]

به فساد خود اعتراف کردند که بتانی را می پرستند که هیچ سود و

زیانی برای ایشان ندارند.

« قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ -گفتند که:بتانی را می پرستیم و پیوسته در پیرامون آنها جمع می شویم.» برای آنها نماز می گزاریم،و به پرستش آنها ادامه می دهیم،و شاید این تعبیر حاکی از آن بوده باشد که آنان دربارۀ سودمند بودن عبادت خود تردید و شک داشته و تنها به پیروی از گذشتگان چنین می کرده اند.

[۷۲]

نظام زندگی بر سود و زیان متکی است،و فطرت آدمی در لحظات سختی،و نیازمندی او را به پروردگارش راهنمایی می کند،و به همین سبب ابراهیم از بت پرستان قوم خود پرسید که:آیا این بتها در هنگام سختی،که امید شخص از همۀ وسایل در دسترس او(بدان گونه که خداوند متعال دعای او را اجابت می کند)، به اجابت درخواست او قیام می کنند،یا در اوقات عادی برای او سود و زیانی دارند؟! « قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ -گفت که:آیا در آن هنگام که آنان را می خوانید،سخن شما را می شنوند(و به پاسخ دادن به شما برمی خیزند؟).» در هنگام سختی و گرفتاری وهمها فرو می ریزد،و قلب به آفرینندۀ جهان متوسل می شود و جز او کسی را به یاری نمی خواند،و این خود بزرگترین برهان بر باطل بودن بت پرستی است.

[۷۳]

« أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ -یا برای شما سود و زیان دارند.» ابراهیم بدین گونه سنگ بزرگی در دریای قلبهای راکد ایشان افکند،و پیاپی موجهایی /۹ از شک به وجود آورد،و حقیقت آن است که افشاندن تخم شک در قلب نسبت به وضع فاسدی که پیش آمده،مخصوصا در نزد کسانی که بر معتقدات نادرست حالت جمود دارند،بزرگترین کار محسوب می شود.

در مکالمۀ میان یک پزشک هندی ملحد و امام صادق-علیه السلام- امام شکی برای آن پزشک نسبت به عقاید فاسدش به وجود آورد،و او گفت:

نمی دانم،شاید کسی در سخن من اندیشه کند.

و امام به او گفت:

«اما این که از حدّ انکار خارج شده و به منزلگاه شک رسیده ای،امید آن دارم که از این نیز خارج شوی و به معرفت و شناخت حقیقت راه یابی». (۱)

[۷۴]

و چون قوم ابراهیم حجّت و برهانی در اختیار نداشتند،مسئله را به میراث احاله کردند که آفت متدینان است و دین را در ذهن مردم با چیزی درهم می آمیزد که جدا کردن آنها از یکدیگر دشوار است.

« قٰالُوا بَلْ وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ -گفتند:ما پدران خویش را چنان یافتیم که بدین گونه عمل می کنند.» [۷۵]

در این جا چالش ابراهیم برای قومش آشکار شد،و آن را به صراحت بیان کرد و گفت:من از شما و آنچه می پرستید بیزارم و آنها را دشمن خود می دانم:

« قٰالَ أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ -گفت:آیا می دانید که چه چیز را می پرستید؟» و این تعبیر با درجه ای بالا از سبکسر شمردن ایشان و ریشخند همراه است.

[۷۶]

« أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ -هم شما و هم پدران در گذشته و نخستین شما.» /۹ یعنی تنها شما و پدران بی واسطه تان را در نظر ندارم،بلکه همهٔ نیاکان شما را که با این بت پرستی از دنیا رفته اند و قداست بیشتر دارند در نظر دارم.مگر در جامعه ای ارتجاعی هر چیز قدیمی ارزشی ندارد که،همچون سرکه یا شراب،با گذشت زمان رشد پیدا می کند؟ [۷۷]

« فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي -پس آنها(که می پرستید)دشمنان من اند.» من به صراحت با آنچه دشمن من است دشمنم.

این کلمه کلمهٔ بیزاری بود.ابراهیم با گفتن آن مصونیتی را که مرتجعان برای بتها فراهم آورده بودند،از ایشان دور کرد،و شاید ابراهیم از این کار دو هدف



---

۱- ۱۱) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۱۵۵.

دیگر را نیز در نظر داشته است.

اولاـ ناتوانی بتان برای زیان رساندن به کسی عملاـ به اثبات رسیده است، چه آنان نادانان به بتان هشدار می دادند که در صورت نرسیدن به مقصود آمادهٔ ترک پرستش آنان خواهند شد،و بدین گونه در رد کردن پیشتاز بودند،و به همین گونه مؤمنان راستینی که از ابراهیم پیروی می کردند،تسلیم شدن به طاغیان را نمی پذیرفتند،و در این کار پیشوا بودند و با عمل خود ثابت می کردند که از آنان کاری در زمین ساخته نیست.

ثانیا:بتها رمزی برای نظام سیاسی و اقتصادی محسوب می شد،و تقدیس آنها سنگ شالوده در ساختمان فرهنگی مجتمع نادان بود،و استمرار در پرستش آنها یعنی استمرار در وضع فاسدی که برای انسان زیانبخش است،پس بتها عملا دشمن آدمی به شمار می آیند،و بر انسان است که آنها را دشمن خود بداند.

و تنها طرد کردن بتان کافی نیست،بلکه ناگزیر آدمی باید به خدا توجه پیدا کند،و به همین سبب است که ابراهیم گفت:

« إِلاَّ رَبَّ الْعالَمِینَ -مگر پروردگار جهانیان.» ۹/ [۷۸]

« اَلَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ -آن که مرا آفرید سپس رهبریم می کند.» خدا همه چیز را به قدرت خود با استحکام آفرید،و در آفریدگان سنّتهایی با حد اکثر دقت برقرار کرد،و انسان را از طریق غریزه و فطرت و عقل و وحی به آن سنتها رهنمون شد،و مطابقت داشتن وحی با سنّتها بزرگترین گواه بر صدق و درستی رسالت است،و رساترین حجت بر حکمت پروردگار،و حسن تدبیر او سبحانه و تعالی.

[۷۹]

و انسان فطرتا از آن که به او چیزی می خوراند یا می نوشاند قدردانی می کند،ولی در باز شناختن سرچشمهٔ حقیقی این خوراک و نوشاک مرتکب خطا می شود.به وسیله نگاه می کند و توجهی به مصدر و منبع آن ندار.نهر آب روان را می بیند،ولی از سرچشمهٔ آن غافل است،و دست پزندهٔ نان را می بیند ولی از دهها

دست که نتیجهٔ کار آنها به دست نانپز رسیده و آنها را به صورت نان فراهم آورده،و به دنبال آن همه دست غیب،یا نادان است و یا خود را به نادانی می زند.

اما کسی که صاحب فطرت پاکیزه است،به چالش با سلطهٔ جامعه می پردازد،و انسانیت خویش را با تسلیم به فساد فرهنگی مسلط بر آن ضایع نمی کند،و او کسی است که به جوهر حقایق راه می یابد و از غیب ظواهر با خبر می شود،همچون ابراهیم که گفت:

« وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ -و آن که به من خوردنی و آشامیدنی می رساند.» [۸۰]

خداوند متعال در بدن آدمی یک دستگاه ایمنی آفریده که به توسط آن در برابر جرثومه های بیماری و میکروبها مقاومت می کند،و بر بیماری پیروز می شود،و اندازهٔ توانایی یا ناتوانی این دستگاه،و نیز اندازه توانایی یا ناتوانی عوامل تولید بیماری در فرمان تقدیر خداوند سبحانه و تعالی است،و بنا بر این بیمار به صورتی از دنیا می رود یا از بستر بیماری برمی خیزد که بشر را،هر اندازه به علم و معرفت دست یافته باشد،تصرفی در آن نیست.

اگر خدا این ایمنی و مصونیت را دور کند،هیچ کس قادر بر حفظ آن نخواهد بود،حتی اگر چندین تن داروهای ضد بیماری را مصرف کند.

و ابراهیم با فطرت پاکیزهٔ خود این حقیقت را دریافت و گفت:

« وَ إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ -پس چون بیمار شوم،او مرا شفا خواهد داد.» شفای از مرض به دست خدا است،و خدا در بدن آدمی چیزی به وجود آورده که با آن بر بیماری پیروز می شود،و بهترین درمان مقاومت کردن در برابر بیماری با نیروی بدن است،و نصهای اسلامی بر این ضرورت تأکید کرده است.

در حدیثی آمده است:

«با دردت تا زمانی که با تو راه می آید راه برو.» و در حدیثی مأثور از امام صادق(ع)آمده است که گفت:

«هر کس که تندرستی او بیش از بیماری او است،و با چیزی به معالجهٔ

خود بپردازد و بر اثر آن بمیرد،من به سوی خدا از او ابراز بیزاری می کنم». (1)

شاید برای همین امر که آدمی لازم است تا حدی متحمّل مرض باشد،و به مقاومت کردن در برابر آن به وسیلهٔ عواملی که به مصونیت وی آسیب می رساند نپردازد،در نصوص بر این تأکید شده است که بیماری برای مؤمن پاداش و ثواب محسوب می شود.

در حدیثی مأثور از عبد اللّه بن مسعود آمده است که گفت:

روزی که در نزد رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)بودیم،ناگهان تبسّم می کرد،و من گفتم:شما را چه رسید یا رسول اللّه؟و او گفت:

«از مؤمن و بیتابی او نسبت به بیماری در شگفتم،و اگر می دانست که برای بیماری چه اندازه پاداش وجود دارد،چنان دوست می داشت که پیوسته تا هنگام ملاقات پروردگارش عز و جل بیمار بوده باشد». (2)

در شرع کتمان کردن درد در سه نوبت متوالی مستحبّ خوانده شده،و وسیلهٔ رسیدن به سه پاداش بزرگ به حساب آمده است،چنان که از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت:

«خداوند تبارک و تعالی گفت که:هیچ بنده ای نیست که چون به بلایی مبتلا شود از آن در نزد دیدار کنندگانش لب به شکایت نگشاید،مگر این که گوشت وی را با گوشتی بهتر،و خونی نیکوتر از خون خودش مبادله کنم،و اگر او را قبض روح کنم به رحمت من باز خواهد گشت،و اگر زنده بماند،بی گناه زنده خواهد ماند». (3)

[81]

در چنگال دشواریهای روزانه ای که بشر با آنها رو به روست، حقایق بزرگ فراموش می شود،و همچون کسی است که به تماشا و شناسایی درختی در میان راه خود پرداخته باشد که او را از یاد جنگلی که این درخت در آن



---

1- 12) -نور الثقلین،ج 14،ص 55.
2- 13) -همان منبع،ص 56.
3- 14) -همان جا.

است غافل می سازد،و هـدایت شدگان از بندگان خدا پیوسـته به این حقایق بزرگ توجه دارند.از کجا آمده ایم و به کجا می رویم و مدبّر کیست؟ مرگ و زندگی دو مهمترین نمود است که بشـر از آنها می گذرد،و چون پردهٔ غفلت از پیش چشم او بر کنـار شـود،بـه آن کس هـدایت پیـدا می کنـد که مردمـان را بـا مرگ مقهـور می سـازد،و سـپس آنـان را برای حسـاب برمی انگیزد.ابراهیم(ع)گفت:

« وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ -و آن که چون بمیرم بار دیگر مرا زنده می کند.» [۸۲]

دلبسـتگی آدمی به هر چیز یـا شـخص بـا مرگ پایان می پـذیرد،ولی با پروردگار تا روز جزا برقرار می مانـد،یعنی آن روز که هیچ دلبستگی دیگر را فایده ای نیست.

« وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الـدِّینِ -و آن که آرزوی آن دارم که از خطـای من در روز جزا درگـذرد.» قلب آگـاه حقایق را چندان کشف می کند تا به اوج آنها که یقین پیدا کردن به بعث و نشور است برسد،و قلب ابراهیم علیه السـلام چنین بود.

[۸۳]

حقـایق در قلب ابراهیـم(ع)تجلّی کرد،چرا که تسـلیم خـدای جهانیـان گشـته بـود و وجـودش آکنـده از یقین و آرامش شـد و دیدگاههای والایی را برخاسته از همین حقایق بر زبان می آورد.کسی که به خدای جهانیان ایمان آورد و بداند که او آفریننده ای هدایتگر است و رازق خوراک و نوشاک و شـفا بخش و زنده کنندهٔ مرده و بخشایندهٔ گناهان،دیگر نمی تواند به درگاه او زاری نکند و نیازهایش را نطلبد.

بلنـد پروازیهای انسان،فراوان است،زیرا خداوند او را در بهترین شـکل آفریده و گرامیش داشـته و برتریش داده است و روحیهٔ رشـد و پرواز را در جـان او به ودیعت نهـاده است،ولی بت پرسـتی جلـوی رشـد روح را می گیرد و به خواریش می کشانـد و اندیشهٔ پرواز را در او می میراند.ولی ابراهیم(ع)از این گونه پرستش رهایی یافته بود و لذا به وسیلهٔ دعا قریحه اش شکوفا گشته بود و چه بزرگ است

دعا کننده و آن که در دعا مورد خطاب قرار می گیرد و چه با شکوه است خود دعا هنگامی که می گوید:

« رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً -پروردگارا!به من فرمانی عطا کن.» این طلب چیز بزرگی است که شخص از خدا خواستار آن شود که جانشین وی در زمین باشد،و چنان می نماید که این حکم و فرمان همان پیامبری و دانش است که مؤمنان بدین گونه آن را در دعا خواستار می شوند:

«پروردگارا به ما همسران و فرزندانی همچون نور چشم عنایت کن و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده». (۱)

« وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ -و مرا به صالحان و شایستگان ملحق ساز.» گرامیترین صالحان پیامبرانند،و چنان می نماید که ابراهیم(ع)با این دعا خواستار استقامت پیدا کردن بر راه راست تا آن حد بوده است که به صالحان ملحق شود،و این به سبب علم وی به این مطلب بوده است که کارها به پایانهای آنها وابستگی دارد،و آدمی باید خود را بر آن وادارد که در راه پیشرفت فشارها را تحمل کند و تا آخرین حد پیش برود و به نتیجهٔ نیکی که از آغاز در نظر داشته است برسد.

[۸۴]

گاه آدمی به پایان راه می رسد،و اثر او محو می شود،و نام او در معرض فراموشی قرار می گیرد،ولی نفس استوار و درست چشم به آن دارد که ذکر نیکوی وی پس از مرگش بر جای بماند،و به همین سبب ابراهیم گفت:

« وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ -و قرار ده برای من زبان صدقی در پسینیان.» و رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-همان دعای مستجاب شدهٔ ابراهیم است،چنان که گفت:پس او لسان صدق در پسینیان است از آن جهت که شریعت او را تجدید کرد و به اعتلای یاد او پرداخت.

چنان که امام علی-علیه السلام-چنین کرد،و در ضمن تفسیر علی بن



---

۱- (۱۵) -الفرقان۷۴/.

ابراهیم از این آیه آمده است که:او امیر المؤمنین علیه السلام است. (۱)

و تشویق اسلام برای خواستار شدن یاد نیکو تنها از آن لحاظ نیست که خواسته ای مشروع است،بلکه نیز از آن نظر است که کمال نفس و تکامل آن را آشکار می سازد،و در نهج البلاغه آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام گفت:

«آگاه باشید که زبان صالحی که خدا برای شخص در میان مردم بر جای می گذارد،نیکوتر از مال برای او است که برای وارثانی باقی گذارد که سپاس او نمی گزارند». (۲)

[۸۵]

شرّی نیست که بهشت در پی داشته باشد و منتهای آرزوی نفس سالم و درست دست یافتن به بهشت است که سرای کسانی است که خدا از آنان راضی است و آنان را خرسند می سازد.

« وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ.

[۸۶]

اولین کسی که ابراهیم(ع)به چالش او برخاست،پدرش آزر بود،و شاید چنان احساس می کرد که این پدر خوانده حقی بر گردن او دارد و باید در حق او نیکی کند،و به همین جهت در حق او نخست به راهیابی و سپس به رسیدن به مغفرت خدا دعا کرد و گفت:

« وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ -و پدرم را بیامرز که از گمراهان بود.» ۹/ و شاید طلب آمرزش برای گمراهی که هنوز به مرحلۀ انکار خدا نرسیده است نیکو باشد،بالخاصه اگر بر گردن کسی که دربارۀ او دعا می کند حقی داشته باشد،و معنی استغفار ظاهرا در این جا خواستن هدایت برای او شدن است.

و ابراهیم به پدرش وعده داده بود که برای او از خدا طلب آمرزش کند،چه



---

۱- ۱۶) -همان جا،ص ۵۷.

۲- ۱۷) -همان جا.

به او گفته بود که:« سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کٰانَ بِی حَفِیًّا -به زودی برای تو از پروردگارم آمرزش خواهم خواست،چه او نسبت به من مهربان است». (۱)

ولی ابراهیم،در آن هنگام که آزر از گمراهی کارش به لجاج و انکار رسید،از او بیزاری جست،و پروردگار ما در این باره چنین گفته است:

« وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ -و آمرزشخواهی ابراهیم برای پدرش جز برای وفا کردن به وعده ای نبود که به او داده بود،و چون بر وی آشکار شد که او دشمن خدا است،از وی بیزاری جست،و ابراهیم بسیار زاری کنندهٔ در برابر خدا و بردبار بود». (۲)



ابراهیم گناهکار نبود،و مقام نبوتی بلند مرتبه داشت،و خدا او را از گناه منحرف می ساخت،ولی چون خود را در محضر پروردگارش می یافت، خویشتن را آکندهٔ از نقص تصور می کرد،و کاری جز طلب آمرزش نداشت و خواستار پاکی و کمال افزونتر می شد،و هیچ لغتی میان بنده و پروردگارش در میدان دوستی و شوق شدید بلیغتر از لغت تذلل و خواری نمودن و اعتراف به گناه و طلب عفو نیست.پس ابراهیم علیه السلام گفت:

« وَ لاٰ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ -و آن روز که(همگان از گورها)برانیگخته می شوند،مرا خوار مساز.» خواری در آن سرا به افتادن در آتش است که مؤمنان می گویند:« رَبَّنٰا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّٰارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ -پروردگارا!هر کس را که به آتش درآوری،همانا خوارش کرده ای و ستمگران یار و یاوری ندارند». (۳)



« یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ -روزی که داشتن مال و فرزندان سودی ندارد.»



---

۱- ۱۸) -مریم۴۷/.

۲- ۱۹) -التوبه۱۱۴/.

۳- ۲۰) -آل عمران۱۹۲/.

آنچه بیش از هر چیز آدمی را به بردگی و بندگی دیگران می کشاند،دوستی مال و فرزندان است،و چون خود را از پرستش آنها آزاد کند،به رستگاری رسیده است.

[۸۹]

« إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ -مگر آن که با دلی درست در برابر خدا حاضر شود.» چون قلب سالم باشد همهٔ اندامها سالم و پاک است،و سلامت قلب نتیجه ای از پاک بودن آن از دوستی دنیا است،بدان جهت که دوستی دنیا سر هر خطا و گناه است،که پیامبر ما-صلّی اللّه علیه و آله-از آن خبر داده است.

و در حدیثی مأثور از امام صادق-علیه السلام-در تفسیر این آیه چنین آمده است:

«مقصود قلبی است که از دوستی دنیا خود را سالم نگاه داشته است». (۱)

[۹۰]

و در آن روز بهشت چندان به پرهیزگاران نزدیک می شود که عروس و داماد در شب زفاف به یکدیگر پیوستگی پیدا می کنند،و امّا آتش برای کفار به صورتی آشکار تجلّی پیدا می کند و آگاه می شوند که در آن فرو افکنده خواهند شد.

« وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ -و بهشت به پرهیزگاران نزدیک می شود.» [۹۱]

« وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ -و دوزخ برای گمراهان آشکار می شود.» یعنی کسانی که گمراه شدند و پس از علم پیدا کردن هم بر گمراهی باقی ماندند.

[۹۲]

وحی پیوستگیهای اجتماعی فاسد را که به صورت قفلها و بیماریهایی برای قلب درمی آید،و سلامت آن را تباه می کند،می شکافد و قفلها را می گشاید،و برای آن که علاقه های میان خودمان را به نیکوترین وجه تنظیم کنیم، ناگزیر باید روز قیامت را مقیاس قرار دهیم و از خود بپرسیم که:آیا از این علاقه



---

۱- ۲۱) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۱۶۱(چاپ بیروت).

فایـده ای در آن روز بـه مـا خواهـد رسـید تـا آن را حفـظ کنیـم، /۹ یـا چنیـن نیسـت کـه بایـد بـه آزاد کردن خـود از آنها بپردازیم؛خدای تعالی می گوید:

« وَ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ -و به آنان گفته می شود که:کجا است آنچه پرستش می کردید.» [۹۳]

« مِنْ دُونِ اللّٰهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ أَوْ یَنْتَصِرُونَ -جز خدا؟آیا به یاری شما برمی خیزند،یا خود پیروز می شوند؟.» هرگز...نه به یاری کسی می توانند اقدام کنند و نه خود به پیروزی می رسند.

[۹۴]

موجهای پیاپی کافران برای افکنـده شدن به جهنم کسانی که گمراه شدند و کسانی که گمراه کردند فرا می رسد و هیچ کس به یاری آنان بر نمی خیزد.

« فَکُبْکِبُوا فِیهٰا هُمْ وَ الْغٰاوُونَ -پس آنان و گمراهان با هم به رو به دوزخ افکنده می شوند.» در حالی که بعضـی بر روی بعضی دیگر فرو می افتند.

چنان می نمایـد که اینان تشـکیل یافتهٔ از سه گروهنـد،که یکی از آنان تودهٔ مردم است،و دیگر طاغوتان،و سوم کسانی که به تأیید این طاغوتان پرداخته بودند.

در حدیثی مأثور از امام باقر-علیه السلام-آمده است که گفت:

«آنان کسانی هسـتند که عـدل را به زبان توصـیف می کننـد،و سـپس چیز دیگری مخالف با آن را به جای آن قرار می دهند». (۱)

[۹۵]

« وَ جُنُودُ إِبْلِیسَ أَجْمَعُونَ -و همـهٔ سـپاهیان ابلیس.» ایـن گروه-چنـان معلـوم می شـود-آن کساننـد کـه طـاغوت را تأییـد می کردنـد،و بنـا بر این کسانی نیز که به آتش افکنـده می شونـد به سه گروه تقسـیم می شونـد:پیروان ابلیس از میان تودهٔ مردم،و کسانی از آنان که به فرمانروایی رسیدند،و کسانی که همچون سپاهیان ابلیس به یاری فرمانروایان پرداختند.



---

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹.

[۹۶]

و در روز حسرت علاقه و پیوند میان فرمانروایان و فرمانبران گسیخته می شود،بلکه آنان را چنان می یابیم /۹ که به ملامت و نکوهش یکدیگر پرداخته اند.

« قالُوا وَ هُمْ فِیها یَخْتَصِمُونَ -با یکدیگر به مخاصمه برخاسته اند و می گویند.» [۹۷]

« تَاللّٰهِ إِنْ کُنّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ -به خدای سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم.» « إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ -در آن هنگام که شما را با پروردگار جهانیان برابر می گرفتیم.» به دامنهٔ گمراهی خود از حق و دوری از صواب و صلاح اعتراف کردند،از آن جهت که کسانی امثال خود را با پروردگار جهانیان برابر شمردند.

[۹۹]

ولی آیا چه کس مسئول این گمراهی ایشان است؟هر کس بوده باشد،جرم و گناه بزرگی در حق آنان مرتکب شده است.

« وَ ما أَضَلَّنا إِلاَّ الْمُجْرِمُونَ -و گمراه نکردند ما را مگر گناهکاران و مجرمان.» مفسران دربارهٔ لفظ«مجرم»اختلاف کرده اند و آنان را طاغوتان یا شیاطین یا کافران گذشته دانسته اند که دیگران را به گمراهی دعوت کرده بودند.» حقیقت آن است که چنین وصفی بر همهٔ اینان قابل تطبیق است،ولی شایسته ترین آنان به این صفت آن دسته از مدعیان داشتن دین و علم اند که به گمراه کردن مردمان اشتغال دارند.

[۱۰۰]

و آیا امروز آن مجرمان کجایند؟! « فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ -پس ما هیچ شفاعتگری نداریم.» [۱۰۱]

« وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ -و نه دوستی مهربان.» پس هیچ یک از آن مجرمان شفاعت یکدیگر نخواهند کرد،و حتی صمیمیترین دوستیها /۹ در آن روز هیچ سودی ندارد.

آری...بعضی از مؤمنان از بعضی دیگر شفاعت می کنند،چنان که در

بعضی از نصوص آشکارا به این مطلب اشاره شده است.

پس پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-برای امت خود شفاعت می کند،و امامان-علیهم السلام-به شفاعت کردن از شیعیان خود می پردازند،و بعضی از مؤمنان به شفاعت کردن از بعضی دیگر برمی خیزند.

در حدیثی از أبان بن تغلب آمده است که گفت:از ابو عبد اللّه-علیه السلام-شنیدم که می گفت:

«مؤمن در روز قیامت از اهل خانۀ خود شفاعت می کند و چون نوبت به خدمتگزار خانه اش می رسد،انگشت سبّابۀ خود را بلند می کند و می گوید:

پروردگارا!این خادمک من است که مرا از سرما و گرما محفوظ می داشت،و آن گاه به شفاعت از وی اقدام می کند». (1)

[۱۰۲]

سپس حسرت و ندامت پیوندهای دلهاشان را قطع می کند که،با آنها،اگر فرصتی دیگر در اختیار داشتند مؤمن می شدند.

« فَلَوْ أَنَّ لَنٰا کَرَّةً -اگر فرصت بازگشت به دنیا می داشتیم.» به آن بازگشتیم.

« فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ -و از ایمان آورندگان می بودیم.» [۱۰۳]

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ -هر آینه در این آیتی است،و بیشتر آنان مؤمن نبوده اند.» در صورتی که آیات فراوان در برابرشان وجود داشت.

[۱۰۴]

« وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ -و پروردگارت توانا و مهربان است.» و این حقیقتی است که از همۀ این داستانهایی که پروردگارمان برای ما در سوره الشعراء آورده بر ما الهام می شود.هدایت است و نور.پروردگار صاحب قدرت و عزیز تو با نیرو کافران را مورد مؤاخذه قرار می دهد،و او رحیم و مهربان



---

۱- ۲۳) -بحار الأنوار،ج ۸،ص ۶۱.

است و با فضل و منت خویش به مؤمنان یاری می رساند.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲]

### اشاره

کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۰۵) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۰۸) وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۱۰) قٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ اَلْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قٰالَ وَ مٰا عِلْمِی بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسٰابُهُمْ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۱۴) إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۱۱۵) قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یٰا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ اَلْمَرْجُومِینَ (۱۱۶) قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی کَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۱۸) فَأَنْجَیْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی اَلْفُلْکِ اَلْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنٰا بَعْدُ اَلْبٰاقِینَ (۱۲۰) إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۲۱) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۱۲۲)

### معنای واژه ها

۱۱۱[الأرذلون]

:اشخاص پست و ناچیز و رذل،و ضد رذیلت فضیلت است.

۱۱۸[فافتح]

:فتح به معنی حکم است،و فتاح به معنی حاکم است از آن جهت که با حکم قاطعی که می دهد صورت کار را می گشاید.

ص: ۷۴

## من کسی نیستم که مؤمنان را طرد کنم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

مبارزهٔ میان رسالت خدا و فرهنگ زمینی مبارزه ای است که در سراسر گذشت زمان ادامه داشته است،بدان جهت که هدف رسالتهای الاهی تغییر دادن همه ارزشهای جاهلیت است و برقرار کردن یک کیان و ماهیت فرهنگی تازه،پس در آن هنگام که نوح قوم خویش را به تسلیم و ایمان آوردن به خدا دعوت می کند،در عین حال این دعوت برای تسلیم شدن آنان به ارزشهای الاهی است که تمدن و شهرنشینی را بر آن کسان تحمیل می کند که خود را به خرافات گذشته و به فساد واقعیت تسلیم کرده اند،و علی رغم آن که فرستادگان خدا(ع)دشواریهای سختی را در راه تبلیغ رسالتهای خود متحمل شده اند،توانایی آن پیدا کردند که افکار بشر را تغییر دهند،و حتی افکار صحیحی که اکنون در میان اقوام جاهلی مشاهده می کنیم، ناگزیر مصدری رسالتی داشته است،بدان سبب که رسولان به حق محرک اساسی بشریت بوده اند،و گرنه بشریت به شکلی طبیعی به طرف پایان خود پیش می رفت.

بر بشر عادی دشوار است که نسل کاملی را پرورش دهد و آن را به آسمان ارزشها بالا برد،چه برای کار لازم است که در میان افراد آن نسل فهم و فرهنگ و روحی ایمانی پراکنده سازد که در ملکیت داشتن آن برای بشر عادی غیر ممکن است، ۹/ پس چگونه می تواند آن را در میان افراد یک نسل کامل پراکنده و جایگزین سازد،و نیز بر وی لازم است که به چالش با فرهنگ موجود و کسانی که در پشت سر آن ایستاده اند برخیزد.

ص :۷۵

این امر واجب است که برای بزرگداشت این فکر که سازندهٔ نسلهای مؤمن است،در مقابل آن به احترام بایستیم.و همچنین می بایستی در برابر صبر و شکیبایی و فداکاریهای رسولانی همچون نوح-علی نبینا و آله و علیه افضل الصلاه و السلام-به اجلال آن بر سر پا بایستیم.

افراد جامعهٔ نوح در یک زندگی طبقاتی و با حضور متکبران و متجبران در زمین زندگی می کردند،و با نوح بدین گونه به احتجاج و مجادله برمی خاستند که می گفتند:ما چگونه به پیروی از تو گردن نهیم در صورتی که پست‌ترین طبقات پیرو تو شده اند؟!و نوح-علیه السلام-و پیروان او را به سنگسار کردنشان از روی گردنکشی و بلندی طلبی در زمین تهدید می کردند.

پیروی کردن افراد پست از نوح نمی تواند دلیلی برای ایمان نیاوردن بوده باشد،و اگر آنان پست بوده باشند،رسیدگی به حساب ایشان برای خدا شایسته تر است تا برای آن گردنکشان و طاغیان،و به هر حال پایان کار قوم نوح بهتر از پایان کار قوم فرعون یا قوم ابراهیم نبود که نوح آنان را نفرین کرد و از خدایش خواست که میان او و ایشان حکم خود را صادر کند،پس خدا آنان را غرق کرد و نوح و مؤمنانی را که با او همراه بودند از غرق شدن رهایی بخشید.

باری دیگر عزت و قدرت خدا در انتقام از قوم نوح تجلّی پیدا کرد،به همان گونه که رحمت او در نجات مؤمنان متجلّی و آشکار شد،و در این بزرگترین آیت الاهی وجود داشت ولی بیشترین مردم با دیدن آیات ایمان نمی آوردند.

**شرح آیات:**

[۱۰۵]

« كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ -قوم نوح فرستادگان خدا را تکذیب کردند.» پیامبران در خطی واحد قرار گرفته و مکمل یکدیگرند،و همگی آنان از جانب پروردگار یکتا به رسالت مبعوث شده اند،و رسالتهای همهٔ ایشان از لحاظ مبادی و اصول کلی با یکدیگر متوافق است،و تنها از لحاظ محتوای اجتماعی میان

آنها تفاوتی به نظر می رسد.پس موسی برای برانداختن طاغوت زمان خودش از جانب خدا به رسالت برگزیده شد،و نیز برای رهانیدن امت مستضعف خود از زیر یوغ بردگی فرعون و دیگر گردنکشان و طاغیان مصر،و نوح برای برانداختن برتری طبقاتی و شکستن غرور و جبروت سران طبقات مبعوث شد،و تکذیب کردن یک رسول چنان اقتضا می کند که همهٔ رسالتهای دیگر در معرض تکذیب قرار گیرد.

شاید معنی این آیه آن باشد که خدا برای قوم نوح پیامبران زیادی را مبعوث کرده بود و آخرین آنان نوح(ع)بوده است.

[۱۰۶]

خداوند متعال برای قوم جبّار و متکبّر نوح برادری از ایشان را در نسب به پیغمبری مبعوث کرد که عصبیت و نژادپرستی آنان سبب خودداری ایشان از پیروی رسالتهای الاهی نشود،و در این کار نهایت منت را بر ایشان داشت.

« إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ -که به ایشان برادرشان نوح گفت:

چرا از خدا نمی ترسید و پرهیزگار نمی شوید؟» چرا با ترک فساد خود را از خشم پروردگارتان محافظت نمی کنید،و چنان می نماید که قوم او هر چه تمامتر در بد کاری پیش رفته بودند.

[۱۰۷-۱۰۸]

« إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ -من برای شما فرستاده ای امینم*پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.» به آنان فرمان داد که از وی،به عنوان فرستادهٔ خدا،اطاعت کنند،و چنین بوده اند همهٔ رسولان دیگر که رهبران فعلی مجتمع به شمار می رفتند و در برابر رهبریهای فاسد به معارضه بر می خاستند.

[۱۰۹]

و میان رهبری رسول خدا برای قومش و رهبریهای دیگر غیر خدایی تفاوت بسیار است،چه آن-بر خلاف آنها-چیزی از قوم خود کسب نمی کرد و خواستار مزدی نبود.

« وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ -و من برای این کار از شما مزد نمی خواهم،چه مزد مرا پروردگار جهانیان خواهد داد.» [۱۱۰]

« فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ -پس از خدا بترسید و از من فرمانبرداری

کنید.» [۱۱۱]

« قالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ -گفتند که:آیا باید به تو ایمان آورد که پستترین افراد از تو پیروی کرده اند؟» این همان تمایز زشت طبقاتی است که مستضعفان عنوان اراذل و اوباش پیدا می کنند و مستکبران به بهانهٔ ایمان آوردن آنان به رسول از ایمان آوردن خودداری می ورزند.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم آمده است که:مقصود آنان از ارذلون مردمان فقیر بوده است،و در تفاسیر دیگر نیز معانی مشابهی آمده است،همچون صاحبان حرفه های پست یا مسکینان.

[۱۱۲-۱۱۳]

« قالَ وَ ما عِلْمِی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ* إِنْ حِسابُهُمْ إِلاّ عَلی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ -گفت:من از آنچه می کنند آگاهی ندارم*رسیدگی به حساب آنان تنها به پروردگارم مربوط می شود،و کاش این را می فهمیدید.» یعنی،من از آنان چیزی جز نیکی ندیدم،چون از ایشان دعوت کردم،به ندای من پاسخ مثبت دادند،رسیدگی به حساب ایشان بر عهدهٔ من نیست و پروردگارم به حساب ایشان خواهد رسید.

[۱۱۴]

« وَ ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِینَ -و من کسی نیستم که مؤمنان را طرد و دور کنم.» کسی نیستم که برای نشان دادن فرمانبرداریم نسبت به شما به طرد مؤمنان بپردازم،بلکه من بیم دهندهٔ به همهٔ مردمانم.

در این جا ملاحظه می کنیم که نوح پیغمبر خدا(ع)این پیشنهاد را رد کرد که دین او دین مستکبران باشد،چه مستضعفان اگر مؤمنان خالص و مخلص باشند، بهتر از مستکبران اند،و دین ملک نوح(ع)نیست بلکه در مالکیت خدا است،و او حق طرد کردن مؤمنان را ندارد.

[۱۱۵]

« إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِیرٌ مُبِینٌ -من چیزی جز یک بیم دهندهٔ آشکار نیستم.»

ص :۷۸

حدود مسئولیت من همین است،و تنها آشکارا بیم می دهم،و هر کس که در عرصهٔ ایمان آوردن به خدا داخل شود،خدا برای رسیدگی به کار او شایسته تر است.

[۱۱۶]

« قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یٰا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِینَ -گفتند که:

ای نوح،اگر به این کار پایان ندهی،حتما از سنگسار شدگان خواهی بود.» دور حجّت و برهان پایان پذیرفت،و دور تهدید و بیم دادن فرا رسید،پس او را(ع)به آن تهدید کردند که اگر از دعوت خود دست برندارد،سنگسارش خواهند کرد،بدان سبب که به هستی و حیثیت اقتصادی و اجتماعی آنان-به پندار خودشان-آسیب رسانیده است،و چنان که می نماید مردمان خرد و کم ارزش اجتماع را بر ضد بزرگان قوم تحریک کرده است،از آن روی که ۹/ بانگ به از میان برداشتن تقسیم طبقاتی در اجتماع بلند کرده است،در صورتی که آنان،همچون دیگر کافران به رسالت و اندیشه های آن،سخت نسبت به این امر حساسیت داشتند و به همین جهت به دشمنی با او برخاستند.

[۱۱۷-۱۱۸]

« قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی کَذَّبُونِ* فَافْتَحْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ -گفت:پروردگارا!قوم من مرا تکذیب کردند*پس میان من و ایشان حکمی صادر کن و گشایشی فراهم آور و مرا و کسانی را که با من ایمان آورده اند از دست ایشان نجات بده.» یعنی با فرستادن عذابی میان من و ایشان داوری کن.

[۱۱۹]

« فَأَنْجَیْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ -پس او و کسانی را که با او بودند در کشتی پر و آماده شده نجات دادیم.» در حدیثی مأثور از امام باقر(ع)آمده که مقصود از کشتی مشحون:

«کشتی مجهّزی است که از بارگیری و مهیا کردن آن برای حرکت فراغت حاصل شده و باید حرکت کند». (۱)



---

۱- ۲۴) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۶۲.

[۱۲۰]

« ثُمَّ أَغْرَقْنا بَعْدُ الْباقِینَ -و پس از آن بازماندگان را غرق کردیم.» پس از آن که فرستادگان خدا و پیروان ایشان ناامید از ایمان آوردن دیگران شدند،یا یقین پیدا کردند که مردمان آنان را دروغزن می پندارند،یاری خدا به نصرت ایشان فرا رسید،بدان سبب که ارادهٔ خدا مقتضی چنان دید که در زندگی دنیا به یاری رسولان خود و کسانی که به ایشان ایمان آورده اند برخیزد،و کسانی را که تکذیب کرده اند مجازات کند،ولی یاری خدا جز پس از تلاش و کوشش نخواهد رسید و این سنّتی الاهی است.

[۱۲۱-۱۲۲]

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ* وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ -در این آیتی است و بیشتر ایشان مؤمن نبودند*و همانا پروردگارت عزیز و رحیم است.» فزونی شمار کافران خدا را فریب نمی دهد،و بیشتر مردم از عبرت پند نمی گیرند و به فرستادگان ایمان نمی آورند و از خطاهای گذشتگان استفاده نمی کنند.

بار دیگر عزت و قدرت الاهی در غرق کردن کافران تجلّی پیدا می کند،به همان گونه که در نجات مؤمنان متجلی می شود.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰]

### اشاره

کَذَّبَتْ عٰادٌ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۲۳) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۲۶) وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۲۷) أَ تَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَ إِذٰا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّٰارِینَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۳۱) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِی أَمَدَّکُمْ بِمٰا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّکُمْ بِأَنْعٰامٍ وَ بَنِینَ (۱۳۳) وَ جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ (۱۳۴) إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۳۵) قٰالُوا سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ اَلْوٰاعِظِینَ (۱۳۶) إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ خُلُقُ اَلْأَوَّلِینَ (۱۳۷) وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۱۳۸) فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْنٰاهُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۳۹) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۱۴۰)

## معنای واژه ها

۱۳۷[خلق]

:یعنی عادت و خویی از اخلاق و خویها.

## و کاخهایی برای خود اختیار می کنید تا مگر در آنها جاودانه ماندگار شوید

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

خـدا بر قوم عاد هود را همچون فرسـتاده ای از خود ایشان به رسالت مبعوث کرد،و هود آنان را به رسالتهای خدا و طرد کردن ارزشهای زمینی-و فرهنگ شاعران-فرا خواند،و با آن که هود از همان محیط اجتماعی قوم عاد بود،از فرهنگ قوم خود بری و پاک و پاکیزه بود،و از آن فرهنگ تأثیر نپذیرفت چه ارتباط مسـتقیم با وحی داشت،و از بشـر عادی به بشـری رسول و فرستادهٔ خدا تحوّل پیدا کرد.

خداوند متعال به قوم عاد نعمتها و نیرویی عنایت کرده بود و آنان با

تراشیدن کوه ها در آنها برای خود خانه می ساختند،و کاخها فراهم می آوردند تا مگر در آنها جاودانه ماندگار شوند؛پس سر به طغیان برداشتند و به ستمگری پرداختند،و جبّارانه مستضعفان را در زیر فشار قرار می دادند.و در برابر قوم عاد جزیره العرب آکندهٔ از قبایلی بود که نمی توانستند وسایل معیشت خود را فراهم آورند.

در پایان این داستان قرآن به بیان همان نتیجه ای می پردازد که با آن همهٔ داستانها در این سوره خاتمه پیدا می کند،و از آن همان عبرت نتیجه می شود،و آن این است که خداوند سبحانه و تعالی عزیز یعنی صاحب قدرت و نیرو است و رحیم یعنی بخشنده و مهربان.

**شرح آیات:**

[۱۲۳]

« کَذَّبَتْ عٰادٌ الْمُرْسَلِینَ -قوم عاد فرستادگان را تکذیب کردند.» چنان که پیشتر گفتیم،دروغزن خواندن یک فرستادهٔ خدا به معنی تکذیب کردن دیگر پیامبران است،و خطّ هود همان خطّ پیامبران دیگر پیش از او است،با اختلاف در محتوای اجتماعی برای هر رسالت به سبب اختلاف پیدا کردن اوضاع و احوال بر حسب زمان،نه اختلافی در رسالتهای خدا.

[۱۲۴]

« إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ -در آن هنگام که برادرشان هود به ایشان گفت که:چرا پرهیزگاری نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟» هود از میان قوم خود به رسالت مبعوث شده بود،و به همین جهت خدا او را برادر قوم خودش خواند.

[۱۲۵]

« إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ -من برای شما فرستاده ای امینم،» و رسالت خدا را با امانت و راستی به شما می رسانم.

امین کلمه ای است که از کلمهٔ حفیظ(نگاهبان)متمایز است،چه حفیظ به معنی حفظ کنندهٔ چیزی است،در صورتی که امین کسی است که مورد اطمینان است و حفظ می کند و حفظ شده را به صاحب آن پس می دهد.

[۱۲۶]

« فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ -پس از خدا بترسيد و از من اطاعت كنيد.» آنان را به تقوى و ترس از خدا و عملى كردن دستورها و برنامه هاى او سفارش كرد و خواست كه به ولايت و رهبرى او گردن نهند.

[۱۲۷]

« وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ - و براى اين كار از شما مزدى نمى خواهم،چه دادن مزد من تنها به پروردگار جهانيان اختصاص دارد.» يعنى طمعى در تسلط پيدا كردن بر شما ندارم،و براى تبليغ رسالت خدا به شما مزدى از شما مطالبه نمى كنم.

[۱۲۸]

« أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ -آيا بر هر پشته اى نشانى از خود بنا مى نهيد و بيهوده به بازى مى پردازيد.» ۹/ ريع به معنى زمين مرتفع است و جمع آن رياع،و آنان براى خود و لهو و لعب خويش خانه هاى بلند بر روى زمينهاى مرتفع و پشته ها بنا مى كردند.

[۱۲۹]

« وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ -و كاخهايى براى خود اختيار مى كنيد تا مگر جاودانه در آنها ماندگار شويد.» آنان براى خود مصانعى بنا مى كردند كه در لغت به معنى كاخها است،و با مراجعۀ به مشتقات اين كلمه(صنع،صانع،مصنوع...)معلوم مى شود كه قوم عاد به گونه اى از پيشرفت دست يافته بودند،و خداوند متعال اين مطلب را در سورۀ احقاف بدين گونه بيان كرده است:« وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاهُمْ فِيمٰا إِنْ مَكَّنّٰاكُمْ فِيهِ -و آنان را در چيزى توانايى و قدرت داديم كه به شما آن توانايى و قدرت را نداده ايم». (۱)

چنان مى نمايد كه آلت و افزار در تمدن قوم عاد اثرى بزرگ داشته،و به كار بردن آلت در خدمت انسان يا تسخير طبيعت كارى پسنديده است،ولى به كار گرفتن افزار به شكل بد در آن هنگام است كه به قصد جاودانى شدن صورت پذيرفته باشد.



---

۱- ۲۵) -الاحقاف۲۶/.

[۱۳۰]

آرزوی جاودانه ماندن یا تصور محض آن انسان را به سرکشی و طغیان برمی انگیزد،و به همین سبب قوم عاد خانه های خود را بر بالای بلندیها می ساختند،و به ساختن کاخهای بزرگ می پرداختند و به این کار مغرور می شدند و تکبّر پیدا می کردند،و نیروهای خود را برای فرو نشاندن خشم خویش ضد پیرامونیان خود به کار می گرفتند؛و خداوند متعال گفت:

« وَ إِذٰا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّٰارِينَ -و هنگامی که خشمگین می شوید، ستمگرانه خشم خویش را نشان می دهید.» خشم شما نسبت به خطا کاران نیست،بلکه آن را برای گسترش تسلط خویش به کار می گیرید،و می خواهید در دلهای مردمان ایمن و آرام نسبت به خودتان ایجاد هراس کنید.

[۱۳۱]

« فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ -پس از خدا بترسید و به فرمان من باشید.» /۹ خداوند متعال کلمهٔ تقوی را از زبان هود(ع)چهار بار در این سوره تکرار کرده است،و این مرتبهٔ سوم آن است،و شاید بعضی بپرسند که:چرا این کار چهار بار در این سوره تکرار شده است؟ پاسخ آن چنین است:کلمهٔ تقوی بعد واحد ندارد،و در برابر هر گناهی ترس و تقوای ویژهٔ آن وجود دارد،چنان که تقوی در دروغگویی ترک دروغ گفتن است،و در کفر ایمان،و در گناهکاری ترک گناه،و در تجاوز و دشمنی ترس از خدا.

و بنا بر این تقوی در این آیه در ترک کردن کارهای بیهوده تجسم پیدا می کند، و در دور کردن اندیشهٔ جاودانه زیستن،و اجتناب از خشم گرفتن بر مردمان و آزردن ایشان،و به همین جهت در ضمن داستان قوم هود هر گاه از انحرافی از آنان یاد شده،امر به تقوی و ترس از خدا با آن همراه است،بدان جهت که انحراف سبب رسیدن به عذاب الاهی است که ناگزیر باید از آن اجتناب شود،و اما منظور از تقوی در آیه ای که پس از این می آید،شاید آن سپاسگزاری و شکر و ترک ناسپاسی و کفر به نعمتهای خدا از راه نپرداختن حقوق آنها بوده باشد.

هود کلمهٔ تقوی را با کلمهٔ«و أطیعون»مقارن ساخته تا دلیل بر آن باشد که اصلاح از راه اطاعت و فرمانبرداری صورت پذیر می شود،بدان سبب که جانشینی خدا را در زمین تجسم می بخشد.

[۱۳۲-۱۳۳]

« وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُمْ بِمٰا تَعْلَمُونَ* أَمَدَّکُمْ بِأَنْعٰامٍ وَ بَنِینَ -و از آن کس بترسید که با آنچه می دانید به شما مدد و یاری رساند*با دامها و فرزندان به شما مدد رساند.» شاید این دو آیه به آن مرحلهٔ بیابان نشینی اشاره داشته باشد که قوم عاد از آن گذشت و خدا از آن به گفتهٔ«بأنعام و بنین»یاد کرده است،و این نعمتها معمولاً مخصوص اهل صحرا و بیابان است.

[۱۳۴]

اما مرحلهٔ دومی که قوم عاد بر آن گذشت،مرحلهٔ شهر نشینی است که در این گفتهٔ خداوند متعال آمده است:

« وَ جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ -و باغها و چشمه ها.» ۹/ که در آن کشاورزی گونه ای از پیشرفت در جریان بشریت است.

[۱۳۵]

« إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ -من برای شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم.» هود از آن نگران بود که قومش با آنچه می کنند گرفتار عذاب روزی بزرگ شوند،و شاید فرق میان عذاب بزرگ و عذاب روزی بزرگ که در قرآن از آن یاد شده،در این بوده باشد که:چون عذاب به روز نسبت داده شود،آن را فرا می گیرد و با امتداد یافتن آن استمرار پیدا می کند،و شاید بیش از یک نوع عذاب بوده باشد، پس آنان را از این روز بر حذر داشته است.

[۱۳۶]

« قٰالُوا سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ الْوٰاعِظِینَ -گفتند که:خواه ما را اندرز دهی و خواه از اندرز دهندگان نباشی،برای ما یکسان است.» به هر صورت ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

[۱۳۷]

« إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ خُلُقُ الْأَوَّلِینَ -این چیزی نیست جز خلق و خوی

پیشینیان».

قوم عاد پیامبر خود را با این گفته به مرتجع بودن و داشتن اندیشه های عقب مانده متهم کردند.پیامبر خدا نوح(ع)به فرزندان خود خبر داده بود که پس از او از نسل وی پیغمبری مبعوث خواهد شد،و آنان را از وصف او آگاه کرده و فرمانبرداری از وی را به ایشان گوشزد کرده بود،و این وصیت میراثی بود که از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت،و ایشان را هر سال جشنی بود که در آن از وصیت و سفارشی نیای خویش نوح(ع)یاد می کردند،و چون هود به پیامبری بر ایشان مبعوث شد،نسبت به او کافر شدند و لعنت خدا بر کافران قرار گرفت.

در حدیثی از امام صادق(ع)روایت شده است که گفت:

«چون دوران نبوت نوح(ع)منقضی شد و ایام او پایان پذیرفت،خداوند به او چنین وحی کرد:ای نوح!پیامبری خویش را به پایان رسانیدی و روزهای خود را تمام کردی،پس علم و ایمانی را که در نزد تو است،و اسم بزرگ،و میراث علم،و آثار علم نبوت را در ذرّیه و نسل خودت که پس از تو خواهند قرار ده،چه من آن را قطع نخواهم کرد به همان گونه که از همهٔ خاندانهای نبوت که میان تو و آدم(ع) بوده اند قطع نکرده ام، ۹/ و زمینی را بر جای نمی گذارم مگر این که در آن عالمی بوده باشد که به وسیلهٔ وی دین من و فرمانبرداری از من شناخته شود،و وسیلهٔ نجاتی برای کسانی باشد که در میان مرگ یک پیامبر و بعثت پیامبری دیگر به دنیا می آیند».

و او(ع)گفت:

«و نوح به سام(پسرش)از آمدن هود علیه السلام بشارت داد». (۱)

[۱۳۸]

« وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ -و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد.» یعنی برای کرامت و مقامی که در نزد خدا داریم،عذاب نخواهیم دید،و شاید چنان تصور می کردند که از جهت غیر ممکن بودن عذاب گرفتار عذاب



---

۱- ۲۶) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۶۲.

نخواهند شد! [۱۳۹]

« فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ -پس هود را تكذيب كردند و سپس ما آنان را هلاك كرديم.» خدا فاصلهٔ ميان تكذيب و هلاك شدن ايشان را با گفته اش:« فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ -كوتاه كرده است،چه اين فاصله چيزى است كه آن كس كه عذاب بر او وارد مى شود آن را فراموش مى كند،و زندگى در نظر او يك روز يا پاره اى از روز است،و به سبب حقارت ايشان در نزد خدا،از همه يك جا ياد كرده،و زندگى و آنچه ساخته بودند و خشمى كه به ديگران مى گرفتند،همه را در اين دو كلمه خلاصه كرده است.

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ -در اين آيت و نشانه اى است،و بيشتر آنان مؤمن نبودند.» يعنى در هلاك شدنشان آيتى است،ولى بيشتر مردم كه با چنين عبرتهايى رو به رو مى شوند،به آنها ايمان نمى آورند و به همين سبب خداوند متعال سنّت خود را كه هلاك كردن پس از بيم دادن است در حق ايشان به جريان مى اندازد.

ولى آن كس كه از عبرتها سود مى برد،كسى است كه ايمان بياورد و از وعيد و تهديد خدا بترسد،و اين را بپذيرد كه خدا عقاب و عذاب دارد.

[۱۴۰]

« وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ -و هر آينه پروردگارت توانا و مهربان است.» ۹/

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۴۱ تا ۱۵۹]

### اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صٰالِحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۴۴) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۴۵) أَ تُتْرَكُونَ فِي مٰا هٰاهُنٰا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ اَلْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۵۰) وَ لاٰ تُطِيعُوا أَمْرَ اَلْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۵۴) قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵) وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۶) فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ اَلْعَذٰابُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۵۹)

## معنای واژه ها

۱۵۷[فعقروها]

:عقر به معنی بریدن چیزی از بدن موجود زنده است.

## و فرمان مسرفان را مبرید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قوم ثمود که فراهم آمدهٔ از ده قبیله بود و در اطراف جزیره العرب،در یکی از واحه ها،نزدیک دامنهٔ کوهی بلند(مدائن صالح)زندگی می کردند،و خانه های خود را در آن می ساختند،در قسمت پایین درهٔ آن کوه به کشاورزی می پرداختند،و آبادانی شکوفا پیدا کردند،و پس از آن که زندگیشان با کامرانی توأم شد،از فطرت

ص:۸۸

خـود منحرف شدنـد،و این کـامرانی قـوم ثمود را به دو طبقه تقسـیم کرد:یکی طبقـهٔ ثروتمنـد و مسـلط،و دیگری طبقـهٔ فقیر و سرکوب شده،پس به فساد پرداختند و مستضعفان نیز با ایشان در فساد شریک بودند.

چون پیامبرشـان صالـح(ع)برای آن مبعوث شـد تـا مردمان را از فرمانبری مسـرفان و ولخرجان و کامرانانی بازدارد که در زمین تباهی می کنند و به کار شایسته نمی پردازند،او را به آن متهم کردند که از جادو شدگان است،و از او خواستند که اگر راست می گویـد برای ایشان آیت و نشانه و دلیلی بیاورد،پس ماده شتری را برای ایشان به عنوان آیت خدا آورد و با ایشان چنان قرار گـذاشت که آب محـدود سـرزمین ایشان یک روز مخصوص آن ماده شتر و روز دیگر مخصوص ایشان باشد،ولی از فرمان او سرپیچیدند و آن ماده شتر را پی کردند و سپس گرفتار پشیمانی شدند.

در پایان خداوند متعال همان نتیجه را می گیرد که در هر درس آن را تکرار کرده است.

## شرح آیات:

### اشاره

### ویژگیهای پیامبر(ص)

[۱۴۱]

« کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَـلِینَ -قوم ثمود فرسـتادگان(خـدا)را تکذیب کردند.» آن کس که فرسـتادهٔ خدا را تکذیب می کند،چون اندکی بیندیشد خواهد دانست که سـنت خدا در زندگی آن است که فرسـتاده ای را روانه کند،و فرسـتادن صالح به رسالت بر قومش ثمود بیرون از این سنت نبود،و خداوند متعال گفته است:« وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ -هیچ امت و قومی نیست مگر در آن بیم دهنده ای بوده است.» (۱)

ص: ۸۹

---

۱- ۲۷) -سورهٔ فاطر۲۴/.

[۱۴۲]

« إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صٰالِحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ -در آن هنگام که برادرشان صالح به ایشان گفت که:چرا از خدا نمی ترسید و پرهیزگار نمی شوید؟» تقوی در این جا به معنی حذر کردن از عذابی است که احتمال فرود آمدن به سبب فسادی که در زمین کرده اند می رود.

شاید تکرار کاربرد این کلمه در سورهٔ حاضر،هدفی جز کاشتن تخم تقوی در قلب آنان نبوده باشد،چه سیاق رابطه ای میان هلاک قوم بر اثر گناهانشان و کارهایی که انجام می دادند برقرار کرده است،و شاید ایمان خوانندهٔ قرآن-یعنی من و تو-به این حقیقت افزایش یابد که:جزا به دنبال عمل می آید،و در نتیجه عمل بد را هر اندازه هم که کوچک باشد اختیار نکند،از آن جهت که سنّت خدا در حقایق بزرگ و کوچک یکسان جریان دارد،پس آتش آتش است و کم و زیاد آن دارای طبیعت واحد است.

[۱۴۳]

آن کس که مردمان را به خدا دعوت می کند،باید از دو شرط برخوردار باشد:یکی رسالتی که آن را تمام و کمال بفهمد،و دیگر امانتی که آن را به خوبی حفظ کند.

« إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ -من برای شما فرستاده ای امین و قابل اعتمادم.» [۱۴۴-۱۴۵]

و بدین ترتیب زندگی روزانه به دو چیز انتظام پیدا می کند که یکی فهم و تفقه دین(رسالت)و ملتزم بودن به آن است،و دیگری داشتن عدالت شرعی(امانت).

و مسئولیت مردمان در برابر رسالت ترس از خدا و پرهیزگاری است،و در برابر حامل رسالت فرمانبرداری از او.

« فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ* وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -پس از خدا بترسید و از من فرمانبرداری کنید*و برای این کار از شما هیچ مزدی نمی خواهم،چه مزد مرا پروردگار جهانیان می دهد.» تأکید خدا-سبحانه و تعالی-بر این دو مفهوم«تقوی»و«اطاعت»و تکرار این دو آیه در این سوره برای ما آشکار می سازد که از صفات فرستادگان آن

است که ایشان فرستادگی خویش را وسیله ای برای نزدیک شدن به خدا قرار می دهند،ولی شاعران شعر خود را وسیلهٔ کسب مال می شمارند.

[۱۴۶-۱۴۸]

« أَ تُتْرَكُونَ فِي مٰا هٰاهُنٰا آمِنِينَ* فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضِيمٌ -آیا خیال می کنید که شما را در آنچه این جا در آن به سر می برید آسوده و ایمن به حال خود رها می کنند*در باغها و چشمه سارها*و کشتزارها و نخلستانهایی که شکوفه هاشان به میوه های پخته و رسیده مبدل می شود؟» چنان گمان مکنید که نعمتها و امنیت و آسایش خاطر شما دوام پیدا خواهد کرد و شما جاودانه در آن باقی خواهید ماند،چه گاه گرفتار عذابی زشت و ناگوار خواهید شد که گریز از آن ممکن نیست و کسی به یاری شما برنمی خیزد.

[۱۴۹]

به همین گونه نباید فریب نیرومندی خود را بخورید و این که می توانید خانه های پر از آسایش و در نهایت قوت و استحکام و نو آوری برای خود بنا کنید.

« وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهِينَ -و کامروایانه از کوه ها برای خود خانه های خوب و مایهٔ آسایش می سازید.» تمدن ثمود به جایی رسیده بود که به کشاورزی می پرداختند و به ساختن خانه های ییلاقی و تابستانی و شهرهای کوهستانی،و خداوند خانه هایی را که می ساختند با صفت فارهه به معنی نشاط انگیز توصیف کرده است،در صورتی که رسم و قاعدهٔ مناطق کوهستانی چنین نیست،بلکه خانه های بزرگی را در دامنه های کوه ها بنا می کنند،بدان جهت که در زمین به خود بزرگنمایی بپردازند.

[۱۵۰-۱۵۱]

« فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ* وَ لاٰ تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ - پس از خدا بترسید و فرمان من برید*و به فرمان مسرفان و گزافکاران مباشید.» اسراف را بعدهایی است:یا در مال است،یا در ستم،یا در معاصی،و این تأکید است بر آن که در قوم ثمود طاغوتهای متکبر فراوان وجود داشته است.

دیگر این که تمایز طبقاتی در میان ایشان انتشار داشته و به همین سبب

ص :۹۱

پیامبرشان صالح به آنان گفت که:«فرمان مسرفان و گزافکاران را مبرید»،و این خود نشانه ای از آن است که افراد این طبقه به صورت خطری درآمده و در صدد به دست گرفتن رهبری قوم بوده اند.

و پیامبرشان صالح(ع)به آنان گفت که:از من فرمان برید و به فرمان مسرفان مباشید،و پیش از خود از اطاعت و ترس از خدا یاد کرد و گفت:« فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ -تا بدین گونه حجتی برای اطاعت از خودش به عنوان دنباله ای از اطاعت خدا اقامه کرده باشد.

چنان می نماید که جوهر فساد و تباهی یا عامل اساسی برای آن همان اسراف و زیاده طلبی است،پس چون نعمت بر انسان افزونی پیدا کند،در آنچه خدا به او عنایت کرده است به اسراف و زیاده روی می پردازد،و در نتیجه آن را ماده ای برای فساد خود قرار می دهد،پس گاه خدا به انسانی نعمت زیبایی می بخشد و همان سبب فساد او می شود،یا نعمت جنس او را به فساد می کشاند،یا نعمت مال و فرزند که با آنها به تکبر و گردنکشی نسبت به دیگران می پردازد...و نظایر اینها.

پس به جای آن که با این نعمتها به خرسندی خدا از خودش دسترس پیدا کند،و به اصلاح جامعه و آبادانی زمین بپردازد،کارش به خودپرستی و در نتیجه به فساد کردن در زمین کشیده می شود.

خدا نعمتها را به ما ارزانی داشته است که از آنها در آبادانی زمین بهره مند شویم،و به بهشت و رضایت او دسترس پیدا کنیم؛دست را به ما عنایت کرده اند که با آن حق خودمان را بگیریم نه این که آن را سبب آزردن دیگران قرار دهیم،و به همین گونه چشم برای دیدن است نه برای نگاه کردن به حرام،و زبان برای آن است که با آن به مردمان سخنان نیکو و حکمت آمیز بگوییم نه این که به غیبت و بهتان و دشنام دادن و...بپردازیم.

در روز قیامت خدا بر بندگانش حجّت و برهان اقامه می کند:یوسف حجت است بر کسی که با زیبایی خود به فساد کشیده شده،و مریم حجتی بر ضد خود فروشان،و ایوب حجتی ضد آن کسان که در برابر بلا بردباری را پیشه نکرده

بودند.

[۱۵۲]

آیا مسرفان کیاننـد؟ پس از آن که قوم ثمود با کشاورزی و ساختمان به آبادانی زمین پرداختنـد، طبقهٔ مسـرفان در میان ایشان رشـد پیـدا کرد که کانون فساد محسوب می شونـد،و هنگامی که مسـیر جامعه انحراف پیـدا کنـد،و ارتفاع نقطـهٔ قرار و توقف افزایش پیـدا کند،در میان آنان مردمانی پدید می آیند که هیچ اندیشه ای جز تباهی ندارند،و گامهای ایشان به طرف نهایت و پایان سـرعت پیـدا می کنـد،و در همین لحظه های قاطع از تاریـخ امتها و ملتها است که خدا رسولان خویش را برمی انگیزد تا مگر مردمان به سوی او بازگردند،و از او بترسند و به فرمان رسولان وی باشند که مجری فرمانهای پروردگارند.

« اَلَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ -کسـانی که در زمین فسـاد می کننـد.» در آن هنگـام که حالت تبهکاری در انسان غلبه پیـدا می کند،دیگر مصلح و اصلاح کننده نیست،و آنچه در ظاهر به اصلاح دعوت می کند همه هوای نفس است،و مسرفان چنین اند.

« وَ لاٰ یُصْلِحُونَ -و درسـتکاری و اصلاح نمی کنند.» امروز مستکبران و خود بزرگشماران وسایل هلاک همهٔ بشریت را فراهم می آورند،و در عین حال به دروغ بانگ به ایجاد صلح و سلام و حفظ حقوق انسان بلند می کنند.

شاید یکی از معانی اسراف،علاوه بر اسراف و پر خرجی و ولخرجی در مال،اسراف در فساد و ریختن خون مردمان بوده باشد.

در حدیثی از امام باقر(ع)آمده است:

«مسرفان آن کسانند که حرامها را حلال می شمارند و خونها را می ریزند». (۱)



---

۱- ۲۸) -میزان الحکمه،ج ۴،ص ۴۴۷.

[۱۵۳]

« قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ -گفتند که:هر آینه تو از جادوشدگانی.» ظاهرا در این سخن باید اتهام سبکی به دیوانگی وجود داشته باشد.

## فأت بآیه

[۱۵۴]

« مَا أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنَا -تو نیستی جز بشری همچون ما.» و درست است که رسول خدا بشری همچون ایشان است،ولی به او از جانب خدا وحی می رسد،و آنان-همچون فرعون و کافران قریش-چنان تصور می کردند که رسول می بایستی تمایزی ظاهری نسبت به ایشان داشته باشد و،مثلا، فرشتگانی با او همراه باشند یا جامهٔ زرین بپوشد یا مالك گنجینه ها باشد،یا این که لازم است رسولان از جنسی جز بشر بوده باشند،در صورتی که خدا فرستادگان خود را برای مردم از جنس خودشان برگزیده است تا آزادانه به او ایمان آورند،و این ایمان با علم و یقین کامل همراه باشد،و اگر خدا آنان را مطابق خواستهٔ ایشان می فرستاد،اختیار و آزادی پذیرفتن رسالت از افراد بشر سلب می شد.

« فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ -پس اگر راست می گویی نشانه و آیتی بیاور.» بعضی از مردم به محض دیدن گواهیهای رسالت به آن ایمان می آورند،از جمله این که بدان سبب ایمان می آورند که فرستادگان پیشین از آمدن این پیغمبر خبر داده بوده اند،در صورتی که بعضی دیگر با ملاحظهٔ صفات رسالت به آن روی می آورند،و کسانی دیگر جز با مشاهدهٔ معجزه ایمان نمی آورند،و چنان به نظر می رسد که قوم ثمود رسول خود را می شناختند،ولی فاقد وثوق و اعتماد داشتن به او بودند،و نیازمند دلیلی آشکار برای قبول راستی و درستی گفتار او.

[۱۵۵]

« قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ -گفت:این شتر است،روزی معین آب مخصوص او است،و روزی دیگر مخصوص شما.» صالح معجزهٔ ماده شتر و نتاجش را برای ایشان آورد و مقرر داشت که آب

موجود در آن ناحیه(چاه یا گونه دیگر)یک روز به شتر و بچه اش تعلق داشته و روز دیگر به ایشان،و در آن روز که آب به شتر اختصاص دارد،شیر او را بدوشند و مصرف کنند.

[۱۵۶]

« وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ -و به آن آسیب و آزاری مرسانید که گرفتار عذاب روزی بزرگ خواهید شد.» پس انضباط و پیروی از اوامر در دوام آرامش و آبادانی سهم بزرگ دارد،و بر عکس آن است سستی و تجاوز و تعدی که این همه مخالف با سنتهای زندگی طبیعی است.

[۱۵۷]

« فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ -پس شتر را پی کردند و کشتند و سپس پشیمان شدند.» آنان از کشتن شتر پشیمان شدند(و کشتن از گناهانی است که سبب پشیمانی می شود)چنان که در حدیثی به گفتهٔ خدا در داستان دو پسر آدم ابو البشر چنین اشاره شده است:« فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰاسِرِينَ .

[۱۵۸]

« فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ -پس عذاب ایشان را فرا گرفت.» یعنی عذاب بر ایشان فرود آمد.

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ -هر آینه در این آیتی است،و اکثر ایشان مؤمن نبودند.» پس آیا عبرت گیرنده ای وجود دارد؟!با وجود آن که هلاک شدن قوم بیمدادنی همچون صاعقه است،گوشهای بیشترین مردم در برابر این تهدید کر است.

[۱۵۹]

« وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ -و همانا پروردگارت توانای مهربان است.» در نفس خود عزت و رحمت را جمع کرده،و عقاب او سخت است،ولی رحمت و بخشایش او بر عذابش سبقت می گیرد جز در مورد کافرانی که گرفتار عذاب می شوند،که در آن صورت جایی برای جریان یافتن رحمت او باقی

نمی ماند.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵]

### اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۶۳) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۴) أَ تَأْتُونَ اَلذُّكْرٰانَ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عٰادُونَ (۱۶۶) قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قٰالَ إِنِّی لِعَمَلِكُمْ مِنَ اَلْقٰالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمّٰا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلاّٰ عَجُوزاً فِی اَلْغٰابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا اَلْآخَرِينَ (۱۷۲) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسٰاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۷۵)

### معنای واژه ها

۱۶۸[القالين]

:قالی به معنی خشمگین و خشمناك است.

ص :۹۶

### چرا با نرها از مردم جهان آمیزش جنسی انجام می دهید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در سیاق بیان کردن رسالتهای خدا و هدفهای اصلاحی آنها،پروردگارمان داستان قوم لوط را که انحراف جنسی پیدا کرده بودند بیان می کند که خدا فرستاده ای از خود ایشان بر آنان مبعوث کرد و او به ایشان خبر داد که با امانت حامل رسالتی از جانب پروردگارشان است،و آنان را به فرمانبرداری از خدا و از خودش همچون فرستادۀ خدا دعوت کرد و گفت که:از ایشان مزدی نمی خواهد، بلکه در راه خدا به کار برمی خیزد و آرزوی آن دارد که خدا پاداش تمام و وافی به او بدهد،و سپس با انحراف بزرگ ایشان رو به رو شد که آزاد اندیشی و انحراف جنسی ایشان بود،که از همسرانی که خدا برای آنان آفریده بود چشم می پوشیدند و برای اعمال جنسی با گروه همچون خود از هر طایفه آمیزش پیدا می کردند،و خدا آنان را به تجاوز از حق و ستمگری توصیف کرده است.

پس لوط را تهدید کردند که اگر از معارضۀ با ایشان بازنایستد،او را از میان خود بیرون خواهند کرد،ولی او از عمل ایشان بیزاری جست و از خدا خواست که او را از این عمل زشت نجات دهد،و خدا همۀ کسانش را جز زن پیرش که هلاک و مایۀ عبرت دیگران شد رهایی بخشید.

و هلاک دیگران بر اثر باران بدی بر روی ایشان بود،و چه بد بارانی بود ۹/ برای آن کسان که پیشتر آنان را پیامبرشان بیم داده بود،و از داستان ایشان آیت و علامتی باقی ماند تا مگر مردمان با مشاهدۀ آن هدایت و راهنمایی شوند،ولی

بیشترین مردمان ایمان نمی آورند،و خلاصهٔ حقیقتی که معرفت آن از این سوره دستگیر ما می شود،آن است که خدا توانا و مهربان(عزیز و رحیم)است.

بدین گونه فساد صورتهای گوناگون پیدا می کند،ولی نهایت و نتیجه یکی است،و شاید سبب اساسی برای فساد و تباهی اسراف بوده باشد.

## شرح آیات:

### اشاره

### أ تأتون الذّکران؟

[۱۶۰-۱۶۴]

« کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِینَ* إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ* إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ* فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ* وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -قوم لوط فرستادگان(خدا)را تکذیب کردند*در آن هنگام که برادر ایشان-لوط-به آنان گفت که:چرا از خدا نمی ترسید؟*من برای شما فرستاده ای ایمن(از جانب خدایم)*پس از خدا بترسید و از من(رسول خدا)فرمان برید*و بر آن از شما مزدی نمی خواهم و پروردگار جهانیان مزد مرا خواهد داد.» همان کلمات و همان گونه تأکید را از لوط(ع)نیز می شنویم،بدان جهت که جوهر و مایهٔ انحراف در همهٔ گروه ها،علی رغم اختلاف صورت آن،یکی است،و بنا بر این ناگزیر باید جوهر رسالتها نیز یکی باشد،در صورتی که هر رسالت با رسالتهای دیگر در زمینهٔ اصلاحی که نوع انحراف مقتضی آن است،تفاوت و اختلاف دارد.

[۱۶۵]

« أَ تَأْتُونَ الذُّکْرٰانَ مِنَ الْعٰالَمِینَ -چرا با نرها از مردم جهان آمیزش جنسی انجام می دهید؟» شاید این آیه به طبیعت فساد آزاد اندیشی در عمل جنسی و انحراف جنسی اشاره داشته باشد که از حدود یک شهر تجاوز کرده و در آن زمان این تبهکاری اخلاقی در قوم لوط انتشار یافته بود،چنان که پیش از این در جای دیگر گفته شد که:آیا در میان شما یک مرد رشید و راهیافته وجود ندارد؟!و این کار زشت به

همه جهانیان سرایت کرده است.

[۱۶۶]

« وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ ٩/ عٰادُونَ -و آنچه را که پروردگارتان از همسران برای شما آفریده است فرو می گذارید،بلکه شما گروهی متجاوز و تعدّی کننده اید.» چشم پوشیدن مردان ایشان از زنان و رو کردن ایشان به نران برای عمل جنسی،یک تعدی و تجاوز بود،بلکه نیز تمرّد نسبت به فطرتی به شمار می رفت که مردمان بر آن آفریده شده اند،و هدف آنان-و خدا داناتر است-راضی نگاه داشتن شهوتشان نبود،علی رغم آن که خدا به آن که عمل لواط نسبت به او صورت می گیرد-العیاذ باللّه-شهوت زنان را داده باشد،و نزدیکی با زنان شهوت انگیز از عمل جنسی با نران است،و به همین جهت خداوند سبحانه و تعالی آنان را متجاوز خوانده است.

و عمل ازدواج در اسلام تضمینی برای جلوگیری از این انحراف است،و دریچۀ اطمینانی برای این گونه انحرافات است که به صورتی هولناک همۀ بشریت را در میان گرفته است.

« إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقٰالِینَ - [۱۶۷]

« قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یٰا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ -گفتند که:

ای لوط!اگر(به اندرز دادنت)پایان ندهی،تو را از میان خودمان بیرون خواهیم کرد.» پیامبر خود را به نفی و تبعید از زادگاهش تهدید کردند،بدان سبب که به جایی رسیده بودند که کلمۀ حاکی از اندرز و راهنمایی را نمی توانستند تحمّل کنند،و انحراف جنسی عنوان یک عمل رایج عرفی اجتماعی پیدا کرده بود،و هر کس به انتقاد از آن می پرداخت خود غیر عادی و منحرف محسوب می شد،و آن که در شهوت غرق شده،دوست ندارد که کسی صفای شهوت او را مکدر سازد.

[۱۶۸]

« قٰالَ إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقٰالِینَ -گفت که:من این عمل شما را

طرد می کنم و به مبارزهٔ با عادت شما خواهم پرداخت.» پس قصد او و دوری نفسانی از عمل ایشان بوده،و معروف است که هر کس به عمل قومی رضا دهد با آنان محشور می شود،و هر که آن را طرد کند،هرگز با ایشان آمیزش پیدا نخواهد کرد.

وجود میل نفسانی محض به یک عمل زشت سببی از سببهای پرداختن به آن عمل است،در صورتی که زشت شمردن عمل و بیزاری نفسانی از آن مانعی برای اقدام کردن به آن و سرانجام غوطه ور شدن در آن است.

معارضه و چالش از صفات پیامبران بزرگوار(ع)است،چه آنان سخت و آشکار به مخالفت و چالش با انحرافات می پردازند و از خشم جوامع خود بیمناک نمی شوند.

[۱۶۹]

« رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمّٰا یَعْمَلُونَ -پروردگارا!مرا و کسانم را از آنچه می کنند رهایی بخش.» از عمل آنان به خداوند سبحانه و تعالی ابراز بیزاری کرد و از خدا درخواست که خود و کسانش شرکای قوم وی در این کارهای زشت نباشند،چه بیم آن داشت که خاندانش نیز همچون دیگران به این مصیبت گرفتار شوند،پس لوط(ع)پدری بود که می کوشید تا کسان و خویشاوندان خود را از فساد دور نگاه دارد،و با تربیت آنان را از بدی و زشتی مصونیت بخشد،و او از کسانی نبود که برای فرزندان خویش معتقد به آزادی مطلق بوده باشد،و تربیت آنان را به امثال خودشان یا به مردان واگذارد.

[۱۷۰-۱۷۱]

« فَنَجَّیْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ* إِلاّٰ عَجُوزاً فِی الْغٰابِرِینَ - پس او و همهٔ خاندانش را رهایی بخشیدیم*مگر پیر زنی را از پیشرفتگان در سن.» هنگامی که مهمانانی بر لوط(ع)-که بسیار مهمان نواز بود-وارد می شد، همسر او بر بالای بام خانه اش در هنگام شب آتش می افروخت،و در هنگام روز از آن دود برمی خاست تا مردم قومش از مهماندار بودن خانواده با خبر شوند،پس همگان به سوی خانهٔ او می شتافتند و از مهمانان او خواستار عمل زشت جنسی با مردان

می شدند،و لوط از این فرصتها استفاده می کرد و به اندرز قوم خود می پرداخت و به همین سبب همسر او از غابرین خوانده شده است،و غابر از غبار بر جای ماندهٔ از روفتن و جارو کردن پلیدیها گرفتار شده،و از این تعبیر چنان نتیجه می گیریم که آن پیر زن لوط در زباله دان تاریخ فرو افتاده بوده است.

[۱۷۲]

« ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ -سپس دیگران را هلاک کردیم و برانداختیم.» و تدمیر به معنی از بین بردن کامل است،و تدمیر ایشان به فرمان خدا کامل و نیرومند بود،تا حدی که سنگی بر روی سنگ دیگر بر جای نماند،و شمارهٔ شهرهای قوم لوط هفت بود.

[۱۷۳]

« وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ -و بر ایشان بارانی باراندیم،و باران بیم داده شدگان باران بدی بود.» آیا چه بارانی بود؟ ۹/ چنان می نماید که آن باران یکی از دو چیز بوده است:یا سنگهای فرو ریختهٔ از آسمان از گونهٔ شهابها و آسمانسنگها که به گونه ای نامحتمل می نماید،بدان سبب که از آسمان به انبوهی از چنین نمودها فرو نمی ریزد که هفت شهر کامل را به کلی نابود کند،و اگر چنین بوده باشد البته از کار خدا بعید نیست.

یا این که مقصود از مطر(باران)یک انفجار آتشفشانی از کوهی نزدیک آن شهرها بوده است،و این احتمالی است که ممکن است درست باشد.

[۱۷۴-۱۷۵]

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ* وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ -همانا در این آیتی است،و بیشترین آنان مؤمن نبودند* و پروردگارت عزیز رحیم است.» خدا چه اندازه نسبت به بندگانش مهربان است که،حتی پس از انحراف ایشان و فاسد شدنشان،تا رسول بر ایشان نفرستد و حجت را بر آنان تمام نکند،آنان را مورد مؤاخذه قرار نمی دهد،و چه عزیز و قدرتمند است خداوند جبّاری که،چون منحرفان نسبت به رسول او تمرد و نافرمانی نشان دادند،آنان را به سخت ترین

عذاب دنیایی معذب ساخت،و عذاب آخرت شدیدتر و رسوا کننده تر است.

بـا وجود همـهٔ این آیـات مشاهـده می کنیم که بیشترین مردم ایمـان نمی آورنـد، و به جـایی می رسـد که مسـتقیما در معرض چشیدن عذاب خدا قرار می گیرند.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱]

### اشاره

كَذَّبَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَهِ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قٰالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۷۹) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ اَلْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ اَلْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِي خَلَقَكُمْ وَ اَلْجِبِلَّهَ اَلْأَوَّلِينَ (۱۸۴) قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَ مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۱۸۶) فَأَسْقِطْ عَلَيْنٰا كِسَفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۸۷) قٰالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ يَوْمِ اَلظُّلَّهِ إِنَّهُ كٰانَ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَهً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۹۱)

### معنای واژه ها

۱۸۳[و لا تبخسوا]

:نکاهید،و بخس به معنی کاستن از مقدار چیزی است که شخص باید به دیگری بدهد،مثلا

ص:۱۰۲

فروشندهٔ جنس به خریدار آن.

[و لا تعثوا]

:یعنی فساد مکنید.و العثیّ به معنی بسیار فساد کننده است.

۱۸۴[الجبله]

:خلق و خو،ساختمان طبیعی.

## و در زمین به ایجاد فساد و تباهی نپردازید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

و صاحبان ایکه نیز رسولان را تکذیب کردند،در آن هنگام که پیامبر ایشان،شعیب(ع)،به ایشان گفت:در توزین کردن و پیمانه کردن امین باشید و از فساد کنندگان مباشید،و با ترازوی درست وزن کنید،و در زمین به فساد و تباهی مپردازید،پس پیامبر خود را تکذیب کردند و از او خواستند که اگر راست می گوید آیتی برای ایشان بیاورد،پس خداوند آنان را به عذاب روز ظلّه(سایه بان،ابر) گرفتار کرد که عذابی بزرگ بود.

اصحاب ایکه گروهی بودند که در کنار جنگلی سرسبز زندگی می کردند، و ایکه به معنی درختان درهم پیچیده و باغها است.

آنان نسبت به یکدیگر حالت درندگان پیدا کردند و هر کس در جستجوی روزی خود از دیگری بود،پس به جای آن که برای به دست آوردن خیرات طبیعی به همکاری با یکدیگر بپردازند،و آن جنگلها را مورد بهره برداری قرار دهند، کمفروشی می کردند و به فرمان رسول خود شعیب گردن نمی نهادند.

**شرح آیات:**

وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِیمِ

[۱۷۶]

« کَذَّبَ أَصْحٰابُ الْأَیْکَهِ الْمُرْسَلِینَ -مردم ایکه فرستادگان خدا را تکذیب کردند و آنان را دروغزن خواندند.» أیکه و جمع آن أیائک به معنی باغها و جنگلهای پر از درختان درهم پیچیده است.

[۱۷۷-۱۸۰]

« إِذْ قٰالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ* إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ* فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ* وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -در آن هنگام که شعیب به ایشان گفت که:چرا از خدا نمی ترسید؟*من برای شما فرستاده ای امینم*پس از خدا بترسید و از من فرمان برید*و برای این کار از شما مزدی نمی خواهم و پروردگار جهانیان است که مزد مرا می دهد.» همۀ انبیا با محتوای عقیدتی یگانه ای بر مردمان مبعوث شدند،و به همین جهت تکذیب یک فرستاده به معنی تکذیب همۀ فرستادگان است،و شاید تأکید پیامبران بر این که خواستار مزدی نیستند همچون دست برداشتن پیشکی از حقوقشان بوده است.

[۱۸۱]

« أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ لاٰ تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ -پیمانه را درست و تمام بپیمایید و از زیان رسانندگان مباشید.» [۱۸۲]

« وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِیمِ -و با ترازوی درست وزن کنید.» با عدل و قسط به توزین بپردازید.و قسطاس به معنی میزان و ترازو است، آن هم ترازویی درست،و چنان برمی آید که واجب توزین با ترازو به صورتی است که حق مردم بدون زیاد و کم به دست ایشان برسد.آنچه واجب است همین است، و بنا بر روایات افزودن در پیمانه و وزن و به صاحبان حق اندکی بیش از حقشان دادن مستحبّ است.

« وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ - و چیزهای(حق)مردم را کمتر از اندازهٔ آن به ایشان مدهید و در زمین به ایجاد فساد و تباهی نپردازید.» ۹/ رابطهٔ میان اصحاب ایکه با یکدیگر رابطه ای فساد آمیز بود،و به جای آن که با یکدیگر برای افزایش درآمدها و بهره برداری از زمین همکاری کنند،به ایجاد فساد در زمین و زندگی می پرداختند،و زارع متکی بر زراعت خود،و تولید کنندهٔ معتمد بر تولید خود نبود،زیرا که هر چه به دست می آوردند،سرمایه داران حریص آن را به صورتی از چنگ ایشان خارج می کردند،و در نتیجه مجبور می شدند که به نظام فاسد اقتصادی بپیوندند،و چنان می نماید که سلطه و قدرت در اختیار دزدان بود،به همان گونه که در نظام سرمایه داری کنونی جهان نیز چنین است:روحیهٔ فرد حریص همچون روحیهٔ کشور گشای نظامی و امپراطور و...و...است،و آنان نیز چنین روحیهٔ برتری جویی داشتند،چنان که خداوند متعال گفته است:« وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ –و او در دوستی خیر و خواسته سرسخت است» (۱) و در حدیثی آمده است که:

«فرزند آدم اگر به اندازهٔ کوه أحد طلا داشته باشد،آرزومند داشتن مثل آن است».

گاه چنین روحیه ای در نزد فقیر مشاهده می شود،و فقیرانی متکبر نیز وجود دارد،و در داستانی آمده است که:رسول اللّه(ص)همراه با گروهی از یارانش از راههای مدینه می گذشت،و ناگاه چشمش به پیر زنی سپید موی و ناراحت افتاد که روزی خود را در میان زباله ها جستجو می کرد،پس به او گفته شد:راه را برای رسول خدا(ص)باز کن،و او گفت:راه تنگ نیست،و اصحاب به سرزنش او پرداختند و رسول اللّه(ص)گفت:

«به حال خودش واگذارید که او جبّاره است».

ص:۱۰۵

---

۱- ۲۹) -العادیات/۸.

[۱۸۴]

« وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ -و از خدایی بترسید که شما و آفریدگان پیش از شما را آفرید.» و در معاملات با یکدیگر کمفروشی مکنید.

[۱۸۵]

« قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ -هر آینه تو از جادو شدگانی.» برای چه به او چنین گفتند؟ ۹/ برای آن که به شعیب(ع)احترام می گذاشتند و مایهٔ امیدواری ایشان بود،و به خاطر گستردگی عقلش امید فراوان به او داشتند.

خداوند متعال گفت:« قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ -گفتند:ای شعیب:آیا نماز توبه تو فرمان داده است که ما باید آنچه را که پدرانمان می پرستیدند ترک گوییم یا از تصرف در اموال خودمان بدان صورت که می خواهیم دست برداریم،در حالی که تو بردبار و خردمندی»؟ (۱) پس او را دیوانه نخواندند،بلکه او را تأثیر پذیرفتهٔ از جادوگری دیگران به شمار آوردند.

[۱۸۶]

« وَ ما أَنْتَ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ -و تو جز بشری همچون ما نیستی،و گمان می کنیم که تو از دروغگویانی.» تو بشری همچون مایی،پس چگونه ممکن است فرستادهٔ خدا باشی؟!گمان داریم که دروغ می گویی.

[۱۸۷]

« فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ -پس اگر از راستگویانی،پاره هایی از آسمان را بر ما فرو ریز.» این را قبول نمی کردند که خدا می تواند نعمتها را از تصرف ایشان خارج کند،پس به چالش از او خواستند که پاره هایی از آسمان را بر ایشان ساقط کند، پس چگونه آن کس که در نعمت غوطه می خورد،می تواند به رسیدن عذاب خدا



---

۱- (۳۰) -هود۸۷/.

ایمـان آورد؟! چنان می نمایـد که شـعیب(ع)آنان را از عـذاب خـدا ترسانـده است،مگر او پیش از رسـیدن عـذاب آشـکار بیم دهندۀ آنان نبوده است؟! [۱۸۸]

« قَالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ -گفت:پروردگارم از آنچه شـما می کنید آگاهتر است.» از خدای خود خواستار عذاب برای ایشان نشـد،بلکـه امر ایشـان را بـه او سـبحانه و تعـالی واگـذاشت کـه او بـه آنچـه شایسـته تر اسـت آگـاهی بیشـتر دارد،اگر خـواهد راهنماییشان می کند،و اگر خواهد عذابشان می دهد.

[۱۸۹]

« فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کَانَ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ -پس او را تکـذیب کردنـد و بـه عـذاب روز ظلّه(سـایه بان،ابر)گرفتار شدنـد که عـذاب روزی بزرگ بود.» پس چون رسول خود را تکـذیب کردنـد،خـدا آنان را گرفتار عذاب روز ظلّه ساخت که در آن گرفتار گرمایی سـخت شدند که مدت شـش روز ادامه یافت و گروه کثیری از ایشان مردند،و ایکه ها و باغهـا نتـوانست دردی از ایشـان دوا کنـد، پس چون روز هفتم فرا رسـید،خداونـد متعـال بر ایشـان ابری روانه کرد که سـایه بر سرشـان می افکنـد و بـه همیـن سـبب بـه هر سـو کـه ابر حرکـت می کرد آنـان نیز روانـه می شدنـد،و چـون بـه وسـط صـحرا رسـیدند،خداونـد از آن ابر صـاعقه ای بر ایشـان فرو فرسـتاد و همگی هلاـک شدنـد.آری،هر گـاه که مردمان مرتکب گناهی شونـد، خداوند بلایی متناسب با آن گناه بر ایشان نازل می کند،و ظاهرا عذاب اصـحاب الأیکه نیز متناسب با گناهشان بود،چه گرفتار فریب ابر شدند،به همان گونه که یکدیگر را در ترازو فریب می دادند و کمفروشی می کردند.

[۱۹۰]

« إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً وَ مَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ -هر آینه در این آیتی است،و بیشترین ایشان مؤمن نبودنـد.» هر انحراف در قوم و ملتی نوع معینی از عـذاب در پی دارد،و هر انحرافی در گذشـته را مشابهی در زمان حاضـر دیـده می شود،و هر عـذاب آیت و نشانه است برای

کسی که به همان انحراف می پردازد.

[۱۹۱]

« وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ -و پروردگارت عزیز است و رحیم.» ۹/

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۲]

### اشاره

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِینُ (۱۹۳) عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِینَ (۱۹۴) بِلِسٰانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ (۱۹۵) وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ اَلْأَوَّلِینَ (۱۹۶) أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَهً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ بَنِی إِسْرٰائِیلَ (۱۹۷) وَ لَوْ نَزَّلْنٰاهُ عَلیٰ بَعْضِ اَلْأَعْجَمِینَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ (۱۹۹) کَذٰلِکَ سَلَکْنٰاهُ فِی قُلُوبِ اَلْمُجْرِمِینَ (۲۰۰) لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰی یَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِیمَ (۲۰۱) فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳) أَ فَبِعَذٰابِنٰا یَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ سِنِینَ (۲۰۵) ثُمَّ جٰاءَهُمْ مٰا کٰانُوا یُوعَدُونَ (۲۰۶) مٰا أَغْنیٰ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَ مٰا أَهْلَکْنٰا مِنْ قَرْیَهٍ إِلاّٰ لَهٰا مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِکْریٰ وَ مٰا کُنّٰا ظٰالِمِینَ (۲۰۹) وَ مٰا تَنَزَّلَتْ بِهِ اَلشَّیٰاطِینُ (۲۱۰) وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُمْ وَ مٰا یَسْتَطِیعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ اَلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

## آن را روح الامین فرود آورد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

محتوای رسالتهای خدا یکی است،و تنها بر حسب اوضاع و احوال تغییر شکل پیدا می کند،بدان سبب که هدف هر رسالت اصلاح فساد رواج یافتهٔ در مجتمعی است که رسالت برای آن صورت گرفته است،و هر قومی که فرستادهٔ خود را تکذیب کند،خدا رسول خود و مؤمنان را به پیروزی می رساند و دیگران را گرفتار عذابی سخت می سازد.

و این چیزی است که از آیات گذشته به ما الهام می شود،و اما این درس که-همراه با آخرین درس پس از آن-خلاصهٔ حقایق این سوره است،به تحدید و تعریف نشانه های رسالت الاهی و خصوصیات ویژهٔ آنها می پردازد:

الف:رسالتهای خدا به قوم یا سرزمین یا زمانی اختصاص ندارد.مگر از جانب پروردگار جهانیان نیست پس همچون غیب برکات آن شامل هر بقعه می شود.

ب:رسالت حقی است که منعکس کنندهٔ حقایق آشکار و پنهان زندگی مادّی و معنوی است،و از دنیا تا آخرت امتداد دارد،و از مصالح فوری و مستقیم تا منافع مدت دار و آجل جهان دیگر امتداد می یابد،مگر ٩/ نازل کنندهٔ آن روح الأمین نیست؟
ج:هدف آن اصلاحی اساسی است که جز با ریشه کن کردن فساد و انحراف امکان پذیر نخواهد بود.

د:و با مردمان به زبان خودشان سخن می گوید،و لغت آن همچون لغت شاعران نیست که غامض و پیچیده باشد،بلکه لغت واقعیتی است که حقایق را

ص: ١٠٩

آشکارا«با زبان آشکار عربی»واضح و متجلّی می سازد.

ه:خطّ سیر آن در تمام زمانها از آدم(ع)تا پیامبر خاتم محمد(ص)ادامه داشته و همان زبورهای پیشینیان است که علمای بنی اسراییل از آن آگاهی دارند، و جاهلان با تعصب خود نسبت به آن تمرّد و گردنکشی نشان می دهند،و اگر بر ناآگاهان از زبان عربی نازل می شد،به آن ایمان نمی آوردند،و همچون رسالتهای نخستین است،و مجرمان تا عذاب دردناك را نبینند به آن ایمان نمی آورند،و این عذاب ناگهانی بر ایشان نزول پیدا می کند و خواستار فرصتی دیگر می شوند،در صورتی که هم امروز برای رسیدن عذاب پروردگار شتاب می ورزند.

حتی اگر عمر ایشان سالهای دراز دوام پیدا کند،هنگامی که عذاب فرا می رسد،و عمرشان به بدی خاتمه پیدا می کند،سودی برای ایشان نخواهد داشت.

ولی پروردگار،تا فرستاده ای بر ایشان نفرستد که از رسیدن عذاب بیمشان دهد،به عذاب کردن ایشان نمی پردازد،و خدا به بندگانش ستم روا نمی دارد.

و رسالت از وحی شیاطین نیست،و با آنان تناسبی ندارد،و قادر بر آن نیستند،بدان سبب که آنان از شنیدن به دور رانده شده اند.

### شرح آیات:

[۱۹۲]

از بزرگترین گواهیهای حق در رسالتهای پیامبران،آن است که از موانع و سدّهای مادّی میان انسان و نظیرش انسان تجاوز می کند،و این گواه بر آن است که فرستاده شدهٔ از جانب خدایی است که جهان را آفریده و تدبیر امور آن به دست او است.

« وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعٰالَمِينَ -و آن فروفرستادهٔ پروردگار جهانیان است.» ضمیر متصل هاء در«إنّه»به قرآن یا وحی بازمی گردد،که اولین بار بر آدم نازل شد و سپس بر نوح و هود و صالح و ابراهیم و...و...فرود آمد،زیرا که جوهر و

مایهٔ رسالتها یکی است،و اما فضیلت قرآن بر همهٔ آنها از این روی است که پایان دهندهٔ رسالتها است و مهیمن و نگاهبان همهٔ آنها.

[۱۹۳]

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ -آن را روح الأمین فرو آورد.» جبرییل(ع)که امین وحی خدا است،آن را بر رسول اللّه(ص)نازل کرد.

و شاید از این کلمه چنین الهام بگیریم که:رسالت برتر از مادّی و دقیق است،چه حقایق را بدون کم و زیاد منعکس می سازد.

[۱۹۴]

« عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ -بر قلب تو تا از بیم دهندگان باشی.» بیم دادن نبرد با وضع منحرف است با نیرو،و بیم دادنی است همراه با هشدار،و قرآن پیش از آن که مبشّر و مژده بخش باشد،بیم دهنده و ترساننده است،و در بعضی از آیات عمل پیامبر تنها منحصر به بیم دادن است.

[۱۹۵]

« بِلِسٰانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ -به زبان واضح و آشکار عربی.» ۹/ تأکید خدا بر کلمهٔ عربی برای قرآن،دلیل بر اهمیت این زبان و لزوم فرا گرفتن آن است،چرا که لغت قرآن است،و زبان عربی برای پذیرفتن چیزی همچون قرآن گسترده ترین زبانها محسوب می شود.

و در کتابهای لغت آمده است که:اعراب سخن به معنی آشکار کردن آن است،و عربی به معنی فصیح شده است،و إعراب با کسر همزهٔ آن به معنی بیان است.

در حدیثی دربارهٔ این گفتهٔ خداوند تبارک و تعالی:« بِلِسٰانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ -آمده است که گفت:

«زبانها را بیان می کند،و زبانها آن را بیان نمی کند». (۱)

شاید معنی آن چنین باشد که:زبانها نمی تواند با دقت مترجم زبان عربی باشد،ولی عکس آن چنین نیست.

ص:۱۱۱

---

۱- ۳۱) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۵.

[۱۹۶]

« وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ -و آن در کتابها و نوشته های پیشینیان آمده است.» یکی از گواهیهای صدق و درستی رسالت پیامبر ما(ص)توافق آن با رسالتهای پیشین است،و این که پیامبران دیگر مژدهٔ آن را داده بوده اند،و مؤمنان با یکدیگر پیمان بسته بودند که نسلی پس از نسل دیگر یکدیگر را به آن سفارش کنند.

[۱۹۷]

« أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ بَنِی إِسْرٰائِیلَ -آیا این برای آنان آیه و نشانه نیست که علمای بنی اسراییل آن را می دانند؟» آیا این دلیل کافی نیست که بعضی از علمای بنی اسراییل،مانند عبد اللّه بن سلام و أسید بن خضیر و جز ایشان به آن ایمان آوردند؟و ایمان آوردن چنین کسانی حجت و برهان نیرومندی به شمار می رود،اولا:بدان سبب که اینان از بنی اسراییل بوده اند،و ثانیا:بدان جهت که از دانشمندان و اشخاص مورد اعتماد ایشان بوده اند،و خدا در سورهٔ احقاف در این خصوص تأکید کرده و گفته است:

قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ کَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شٰاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ عَلیٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَکْبَرْتُمْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ .

[۱۹۸-۱۹۹]

و پس از آن که سیاق شواهد صدق را در رسالت اسلام نشان داد، /۹ به بیان عوامل کفر ورزیدن به آن از جانب آن نادانان می پردازد که آشکارترین آنها از این قرار است:

اوّلا:عصبیت و نژادپرستی:

« وَ لَوْ نَزَّلْنٰاهُ عَلیٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ -و اگر آن را بر بعضی از غیر اعراب نازل می کردیم*و سپس آن را برای ایشان می خواند،به آن ایمان نمی آوردند.» چه عصبیت مانع پذیرفتن آن می شد،پس خدا بر ایشان منّت نهاد که بر اعراب رسولی از خودشان برگزید تا او آیاتش را بر ایشان تلاوت کند،و در حدیثی از ابو عبد اللّه علیه السلام آمده است که در تفسیر این آیه گفت:

«اگر این قرآن را بر عجمان می فرستادیم،اعراب به آن ایمان نمی آوردند،

ص :۱۱۲

و چون بر عرب نازل شد عجمان نیز به آن ایمان آوردند،و این فضیلتی برای عجم است». (۱)

ثانیا:عامل دوم برای کفر ایشان مرتکب شدن جرایم به توسط ایشان است.

[۲۰۰]

« كَذٰلِكَ سَلَكْنٰاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ -بدین گونه آن را به قلبهای مجرمان و گناهکاران روانه کردیم.» جریمه و گناه از مهمترین سببهایی است که مانع پذیرش رسالت می شود، بدان سبب که آن کس که در باتلاق جریمه و گناه فرو رفته،و بر خود روا داشته است که طعمهٔ شهوات بی ارزش شود،به رسالت ایمان نخواهد آورد،چه رسالت برتر از آن است که دست چنین کسان به آن برسد،و آنان گویی چنان اند که در ژرفنای چاهی تاریک قرار گرفته اند،و بنا بر این چگونه می توانند نور خورشید را ببینند،بلکه چگونه می توانند از معنی نور خورشید آگاه شوند.

پس در آن هنگام که عقل آدمی محکوم به فرمانبرداری از شهوتهای او است،و سدهایی بر قلب او زده شده،و آکندهٔ از هوی و هوس است،حق از او دوری می گزینند بدان سبب که قلب وی سختتر از آن است که به استقبال حق بشتابد.

و بعضی از مفسران گفته اند که:معنی این آیه آن است که:به همان گونه که قرآن را به زبان عربی آشکار فرو فرستادیم،آن را به درون قلبهای کافران روانه کردیم،چه به پیامبر(ص)فرمان دادیم تا آن را برای ایشان بخواند و معنی آن را آشکار سازد. (۲)

از سیاق آیات چنان معلوم می شود که تفسیر اول پسندیده تر است،چنان که در آیهٔ کریمه آمده است:« وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً -و از قرآن چیزهایی نازل می کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت

ص:۱۱۳

---

۱- (۳۲) -همان جا.

۲- (۳۳) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۱۸۵.

است،و برای ستمگران تنها زیانشان را افزایش می دهد»، (۱) در آیه ای دیگر مطلب بدین صورت بیان شده است:« وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیٰاناً وَ کُفْراً -و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده،برای بسیاری از آنان مایهٔ افزودن بر طغیان و کفرشان می شود» (۲) ،و بدین گونه است کلمه ای که آن را چنان به جریان می اندازیم تا بنا بر سنتی ثابت جریان پیدا کند و از آن منحرف نشود! [۲۰۱-۲۰۲]

پس طبیعت مجرمان چنان است که به این رسول عربی ایمان نمی آورند-صرف نظر از عجمی-و در این جا مجرمان می پرسند که آیا برای ما فرصتی دیگر وجود دارد،و بنا بر این « لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ* فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ -به آن ایمان نمی آورند تا این که عذاب دردناك را ببینند*پس عذاب ناگهانی و بدون خبر داشتن ایشان فرا می رسد.» [۲۰۳]

« فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ -پس می گویند که:آیا به ما مهلت داده شده است؟» [۲۰۴]

« أَ فَبِعَذٰابِنٰا یَسْتَعْجِلُونَ -آیا برای رسیدن به عذاب ما شتاب دارند؟» اما امروز آنان را می بینی که ایمان نمی آورند تا آن گاه که عذاب به ایشان برسد و چنان است که گویی برای رسیدن به عذاب شتاب می ورزند.

[۲۰۵-۲۰۷]

« أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ سِنِینَ* ثُمَّ جٰاءَهُمْ مٰا کٰانُوا یُوعَدُونَ* مٰا أَغْنیٰ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یُمَتَّعُونَ -آیا دیده ای که اگر سالها آنان را کامروا گردانیم*و سپس آنچه به ایشان وعده شده است به ایشان برسد*آنچه آنان را بهره مند و کامروا کرده بود دردی از ایشان دوا نخواهد کرد.» /۹اگر عذاب ایشان را به تأخیر بیندازیم،و سالها آنان را از زندگی بهره مند



۱- ۳۴) -الإسراء۸۲/.

۲- ۳۵) -المائده۶۸/.

سازیم،و عـذاب ایشان فرا رسد،آیا آن سالهای تمتع و بهره مندی سودی برای ایشان خواهد داشت،و اگر هزار سال هم زندگی کنند،خدا آنان را از عذاب دور نخواهد کرد،و خدا به آنچه می کند بصیر است.

نوح(ع)سه هزار سال عمر کرد،و برای او کوخی جز آن ساخته نشـد که نیمی از بدن او را می پوشانید،پس عزراییل نزد او آمد و پرسید:چرا برای خود خانه ای بنا نمی کنی که همهٔ بدنت را بپوشاند؟گفت:کسی که تو پیوسته در پی او می آیی چگونه می تواند بنایی برای خود بسازد؟! [۲۰۸]

« وَ مٰا أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ لَهٰا مُنْذِرُونَ -و ما شـهر و روسـتایی را هلاک نمی کنیم مگر آن که بیم دهنده ای داشـته باشد.» بدین گونه رحمت خـدا به نیکوترین صورت آشـکار می شود،و خـدا گفته است:« وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً -و عذاب نمی کنیم مگر این که فرستاده ای(بر عذاب دیدگان)روانه کرده باشیم». (۱)

[۲۰۹]

« ذِكْرىٰ وَ مٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ -تا یادآوری باشـد،و ما سـتمگر نیستیم.» در آنچه گفته شـد،برای کسـی که قلب پاک داشـته باشد،یا گوش فرا دارد و آگاه شود،یک یادآوری است،و در آن هنگام که خـدا عـذابشان می دهـد،دیگر کسـی نمی تواند بگوید که خدا ستم کرده،چه پیش از آن برای ایشان رسولی فرستاده بوده است.

[۲۱۰-۲۱۱]

جوهر انـدیشه ای که خـدا آن را وحی می کند،از جوهر اندیشهٔ تلقین شدهٔ به توسط شـیطان متفاوت است و با آن تناقض کلّی دارد،چه مصـدر این یـک هوی و هوس است و مصـدر آن یـک نور خـدا،این یـک گمراه می کنـد و آن یک به هـدایت می انجامـد،این یـک شـهوات را برمی انگیزد و به فحشـاء و منکر و سـتمگری فرمـان می دهـد و آن یک به عـدل و دادگری،پس چگونه ممکن است که



---

۱- ۳۶) -الاسراء/۱۵.

با هم آمیخته شوند؟ « وَ مٰا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیٰاطِینُ* وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُمْ وَ مٰا یَسْتَطِیعُونَ -و(قرآن) را شیاطین فرود نیاورده اند*و شایستگی و توانایی آوردن آن را ندارند.» 9/ [212]

« إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ -آنان از شنیدن به دور رانده شده اند.» و قدرت و جرأت شنیدن وحی خدا را ندارند.

بدین گونه بینشهای وحیانی از وسوسه های شیطانی متمایز می شود.

راه برای تمیز دادن آن دو از یکدیگر،با شناخت منبع آنها و نیز با شناخت آثار آنها فراهم می شود.

پس بصیرتها و بینشهای وحیی که از جانب خدا یا فرستادۀ او یا صاحبان امر پس از او بوده باشد،در تو روح مسئولیت را بر می انگیزد،و راه را به تو می نماید، و به راه مستقیمت راهنمایی می کند،و بر عکس آن است وسوسه های شیاطین که در تو سبب برانگیخته شدن تکذیب و استهزاء و حقد و حسد و خود پسندی و...

است.

## [سوره الشعراء (26): آیات 213 تا 227]

### اشاره

فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَکُونَ مِنَ اَلْمُعَذَّبِینَ (213) وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ اَلْأَقْرَبِینَ (214) وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اِتَّبَعَکَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (215) فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ (216) وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَلْعَزِیزِ اَلرَّحِیمِ (217) اَلَّذِی یَرٰاکَ حِینَ تَقُومُ (218) وَ تَقَلُّبَکَ فِی اَلسّٰاجِدِینَ (219) إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (220) هَلْ أُنَبِّئُکُمْ عَلیٰ مَنْ تَنَزَّلُ اَلشَّیٰاطِینُ (221) تَنَزَّلُ عَلیٰ کُلِّ أَفّٰاکٍ أَثِیمٍ (222) یُلْقُونَ اَلسَّمْعَ وَ أَکْثَرُهُمْ کٰاذِبُونَ (223) وَ اَلشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ اَلْغٰاوُونَ (224) أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وٰادٍ یَهِیمُونَ (225) وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ مٰا لاٰ یَفْعَلُونَ (226) إِلاَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ ذَکَرُوا اَللّٰهَ کَثِیراً وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (227)

## معنای واژه ها

۲۲۷[أیّ منقلب ینقلبون]

:یعنی به کدام مرجع مراجعه کنند، و به کجا پناه برند.

## و نزدیکان عشیره ات را بیم ده

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

پایان سورهٔ(الشعراء)به بیان تفاوتهای بزرگ میان رسالتهای پروردگار و وسوسه ها و فریبهای شیطانی اختصاص دارد،و سیاق در این جا بیان می کند که محور رسالتهای الاهی توحید و یکتاپرستی است،و سپس از آن به پیش می رود و از صفات رسول برخاستهٔ از این محور سخن می گوید،پس رسول کسی است که نخستین بار نزدیکان و عشیرهٔ خویش را بیم می دهد و به یاد خدا و پرهیزگاری نسبت به او می اندازد،و او به مؤمنان رؤوف و مهربان است،و بیزاری خود را از نافرمانان نسبت به خدا با توکل بر او که توانا و بخشنده است بیان می کند،و دیگر این که در هنگام شب به شب زنده داری می پردازد(و از خاندان پاکیزه ای برخاسته)و خدا سخنان او را می شنود و از نهانهای جانش آگاه است.

از سوی دیگر شیطان به سوی هر دروغگوی فاجر روانه می شود،و شیطانها در گوش پیروان خود وحی می کنند و بیشتر اینان دروغ می گویند.

ص :۱۱۷

امّا شاعران با گروه پیروان خود از گمراهانند که از هواهای نفس خویش پیروی می کنند،و سخنانشان غیر مسئولانه است،و آنان را می بینی که در هر وادی سرگردانند و گمراه و ضایع شده،و چیزهایی می گویند /۹ که به آنها عمل نمی کنند.

آری.گروهی از شاعران مؤمن و صالح نیز وجود دارند که فراوان از خدا یاد می کنند(تا گرفتار فریب شیطان نشوند)و اگر جبّاران به سبب کلمات حقی که اینان می گویند در معرض ستمشان قرار می دهند،آنان به خدا پناه می برند و از او طلب یاری می کنند،و عاقبت ظلم نومیدی و شکست است،و کسانی که ستم می کنند به زودی خواهند دانست که چه سرنوشت بدی در انتظار ایشان بوده است.

### شرح آیات:

### اشاره

[۲۱۳]

توحید و یکتا پرستی رنگ اصلی رسالتهای خدا است،و آن در سیاست عبارت است از:عدل و احسان و شور و مشورت و امنیت و آزادی،و در اقتصاد:انصاف و قوام،و در رفتار و سلوک:فضیلت و تقوی،و در فرهنگ:ثبات قدم و پیروی از نیکوترین سخن و گوش دادن به سخنگوی خدا و نه به سخنگوی شیطان.

از شواهد و گواههای راستی رسالت نبی(ص)دعوت خالص او به پروردگار است و دوستی شدید خدا و خود را در راه او فنا کردن.

« فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِینَ -پس با خدا معبود دیگری را مخوان که از عذاب چشندگان خواهی شد.»
[۲۱۴]

از خصوصیات رسول و گواهیهای بر صدق و راستی او،تهی بودن او است از تحمّل فشار و تسلیم شدن به آن از هر منبع که می خواهد بوده باشد،و به همین جهت به او فرمان رسید که نخست به بیم دادن به عشیره و خاندان خود بپردازد.

« وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ -و نزدیکان عشیره ات را بیم ده.» رسول چنین کرد و نخستین چالش او متوجه افراد نزدیک خانواده و

عشیره اش بود،به همان گونه که ابراهیم(ع)در رسالت خدای خود نخست به دعوت پدرش به دین حق پرداخت.بهتر است که به دو حدیث در این باره گوش فرا دهیم:

از امیر مؤمنان علی(ع)روایت شده است که گفت:

«چون آیهٔ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ نازل شد،رسول اللّه(ص) فرزندان عبد المطلب را-که در آن هنگام چهل مرد یا یکی کمتر یا بیشتر بودند- دعوت کرد و به ایشان گفت که:کدام یک از شما می خواهد برادر من و وارثم و وزیرم و وصیم و جانشینم در میان شما پس از خودم باشد؟و این را از یک یک آنان پرسید و همه از آن امتناع کردند،تا این که به من رسید،پس من گفتم:من،ای رسول خدا،پس او گفت:ای فرزندان عبد المطلب!این وارث من است و وزیرم و جانشینم در شما پس از خودم،پس همهٔ قوم برخاستند و بعضی به بعضی دیگر نگاه می کردند و می خندیدند،و به ابو طالب می گفتند:به تو فرمان داد که به حرف این پسر بچه گوش کنی و فرمان او بری». (۱)

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«چون این آیهٔ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ نازل شد،رسول اللّه(ص)از برجستگی کوهی صفا بالا رفت و مردمان را دعوت کرد،پس افراد طایفهٔ قریش بر او گرد آمدند و گفتند:تو را چه می شود؟!و او گفت:اگر به شما خبر دهم که بامداد یا شامگاه دشمنی بر شما حمله خواهد کرد،آیا سخن مرا باور می کنید؟ گفتند:آری.آن گاه گفت:پس بدانید که من شما را از عذابی سخت بیم می دهم،و أبو لهب گفت:مرگ بر تو(تبّا لک)،آیا ما را برای همین به این جا خواندی،و از جانب خدا این آیه نازل شد:« تَبَّتْ یَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ -بریده باد دستهای ابو لهب و بریده باد». (۲)

از این آیه چنان الهام می گیریم که عامل رسالت الاهی برای رساندن



---

۱- ۳۷) -علل الشرائع،شیخ صدوق،ص ۱۷۰.

۲- ۳۸) -تفسیر مجمع البیان،ج ۷،ص ۲۰۴.

رسالتهای پروردگارش بر هیچ نیروی زمینی تکیه نمی کند،بلکه تمام توکل او بر خدا است و به همین سبب می تواند با همهٔ انحرافهای مردم به چالش برخیزد،حتی اگر از خویشاوندان نزدیکش بوده باشد.

نیز آیه به آن اشاره دارد که خویشاوندی محض با رسول خدا هیچ کس را از آتش جهنم خلاص نمی کند،علی رغم آن که پیامبر(ص)دربارهٔ امتش به شفاعت برمی خیزد،و پروردگار سبحانه و تعالی گفته است:« وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ – و به زودی(حق شفاعت)را به تو خواهد داد تا خرسند باشی».

در خبری مأثور از ابو أمامه،به روایت طبرانی و ابو مردویه آمده است که چون آیهٔ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ نازل شد،رسول اللّه مردان بنی هاشم را دعوت کرد و آنان را بر در خانه اش نشانید،و زنان و کسان خود را در داخل خانه جای داد،سپس بر ایشان ظاهر شد و گفت:

«ای فرزندان هاشم!خودهاتان را از آتش بخرید،و در آن بکوشید که گردنهای خود را از بند رها کنید و خود از خدا چنین بخواهید،چون من در این باره مالک هیچ چیزی از خدا نیستم».

سپس به اهل خانه اش رو کرد و گفت:

ای عایشهٔ دختر ابو بکر،و ای حفصهٔ دختر عمر،و ای أمّ سلمه،و ای فاطمهٔ دختر محمّد،و ای مادر زبیر و عمهٔ رسول خدا!خودهاتان را از خدا بخرید،و در گشودن بندهای گردنهایتان بکوشید،چه من در این باره مالک هیچ چیزی از جانب خدا نیستم...» [۲۱۵]

و در همان هنگام که عشیرهٔ خود را که نزدیکترین مردمان به اویند بیم می دهد،به آن فرمان می یابد که نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باشد،حتی اگر از او دور باشند،پس او همچون پرنده ای است که دو بال خود را برای زیر بال گرفتن جوجه های خرد خویش پایین می آورد.

« وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ –و بالت را برای هر یک از مؤمنان که از تو پیروی می کند،فرود آور.»

چنین رفتاری در ساختن جامعه ای اصولی بلند مرتبه و دور از علاقه های مادّی،سهمی دارد،و از این آیه چنان الهام می گیریم که تواضع و فروتنی،و مخصوصا در نزد کسی که حامل رسالت پروردگار خویش است،چه اهمیتی دارد.

در کتاب مصباح الشریعهٔ منسوب به امام صادق(ع)آمده است:

«و خدا گرامیترین آفریده و خواجهٔ آفریدگانش محمّد(ص)را به فروتنی فرمان داد،و گفت: ۹/ وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و تواضع کشتزار خشوع است و ترس از خدا و آزرم،و اینها جز از آن و در آن آشکار نمی شود، و شرف تمام حقیقی جز برای متواضع در برابر خدا مسلم نمی شود». (۱)

[۲۱۶]

اصولی بودن ایستار در بیزاری از کسی که مخالف شرع الاهی است تجلّی پیدا می کند.

« فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ -پس اگر فرمان تو نبردند، بگو که:من از آنچه می کنید بیزارم.» رسول اللّه(ص)در برابر رسالتهای پروردگارش هیچ سستی نمی ورزید،و اگر کسی نافرمانی خدا می کرد و بر او سخت می گرفت،و بر کسی که می خواست از محکوم به حدّی شرعی شفاعت کند سخت خشمگین می شد.

خلفای راشدین نیز چنین بودند،و امیر المؤمنین(ع)،در آن هنگام که بزرگان قوم و سران سپاه از او تقاضای عفو برای محکوم به حدی می کردند به آنان وعده می کرد که هر چه دارد به آنان ببخشد،سپس آنچه داشت می داد و سپس مقصر را به مجازات تعیین شده می رساند،و چون از او در این باره پرسش می کردند، می گفت که این حدّ شرعی چیزی است که در ملکیت من نیست.

[۲۱۷]

و رسول اللّه(ص)برای دنبال کردن خط سیر اصلاحی با حزم و استقامت بر پروردگارش توکل می کرد که با نیروی خود مؤمنین را بر کافران پیروز می ساخت.

ص: ۱۲۱

---

۱- ۳۹) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۹.

« وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ -و بر خدای توانا و مهربان توکل کن.» توکل بر خدا اساس تدبیر اصحاب رسالت است،و هر چه ایمان ایشان به رسالتی که بر عهده دارند ژرفتر باشد،در مقابل توکل ایشان بر خدا در تدبیرهای خود نصیب بیشتری عاید آنان خواهد شد.

آشکار است که دو نام«العزیز الرّحیم»در آغاز سوره آمده و پس از آن بعد از هر داستان از زندگی پیامبران تکرار شده است.

[۲۱۸]

در آن هنگام که موسی(ع)در آغاز وحی شمارهٔ دشواریهای ملاقاتش را با فرعون برشمرد،پاسخی آشکار از پروردگار خویش دریافت کرد،و چون فرعون و سپاهیانش هنگام خروج موسی و بنی اسراییل در پی او روانه شدند، اینان گفتند که«به ما رسیدند»و جواب نیرومندانه رسید و موسی به ایشان گفت:

« كَلاّ إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ -هرگز چنین نیست و پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد».

و در این جا هنگامی که خدا به رسولش فرمان داد تا بر عزیز رحیم متوکل باشد،به او خبر داد که از وی محافظت خواهد کرد،ملاحظه می کنیم که او شب هنگام برای گزاردن نماز و عرض بندگی به خدای از بستر خویش برمی خیزد،و در آن هنگام که به انجام دادن وظایف رسالت خویش می پردازد نیز این توکل و اعتماد مطلق به پروردگار را از یاد نمی برد.

« اَلَّذِي يَراكَ حِينَ تَقُومُ -که تو را در آن هنگام که برپا می ایستی می بیند.» [۲۱۹]

و نیز در آن هنگام که برای اقامهٔ نماز چنین می کنی.

« وَ تَقَلُّبَكَ فِي السّاجِدِينَ -و آمد و شدت را در میان سجده کنندگان.» در حدیثی مأثور از امام باقر-علیه السلام-در تفسیر این آیه آمده است:

«در صلبهای پیامبران صلوات اللّه علیهم». (۱)

ص: ۱۲۲

---

۱- ۴۰) -همان منبع.

بـا اعتمـاد بر این روایت آیه به پاکی ولادت رسول اکرم و سلسـلهٔ پـدران و مادرانش اشاره دارد،و حکایت از آن می کنـد که خداونـد متعال برای نور محمـد(ص)پاکترین اصـلاب و پاکیزه ترین ارحام را از لحاظ ایمان و شـرف و فضـیلت برگزیده بوده است.

## دروغگویان و شاعران

[۲۲۰]

به همـان گونه که رسالتهـا خصـایص و نشـانه هـا و گواهیهای مخصوص به خود دارنـد،فرهنگهای مادی و افکار جاهلی نیز از ویژگیهای مختص خود شـناخته می شوند،و چون آدمی نسبت به علایم و نشانه های آن و این بصیرت و بینایی پیدا کند،به راه راست رهبری می شود،و با نور خدا توفیق آن پیدا می کند که اندیشهٔ خطا آمیز الهام شدهٔ به توسط ۹/ شیطان را از حقیقتی که با وحی الاهی و عقل می توان به آن راه یافت،از یکدیگر بازشناسد.

در دنیـا حق و باطل با یکـدیگر آمیخته است تا دنیا دار بلا و آزمایش باشـد،و از این راه نه تنها ارادهٔ آدمی بلکه عقل و فهم او نیز در معرض امتحان قرار گیرد،پس هر که بتوانـد آن دو را از یکـدیگر تمیز دهـد،از شـرّ گمراهی در امان است،ولی بیشترین مردم با هواهای نفس خویش گرفتار گمراهی می شوند.

بهتر است به بیـان اصـل تفکر و منبع آن بپردازیم:قلب همچون صـفحهٔ سـفیدی است که حقـایق آفرینش به میانجیگری خرد و دانشـی که خـدا به آدمی عطا کرده است،در آن انعکاس پیـدا می کنـد،ولی گاه در برابر قلب چیزهایی پدیـدار می شود بدون آن که-اساسا-حقیقتی خارجی داشـته باشد.آیا چگونه این اتفاق می افتد؟ بهتر است در این باره مثلی بزنیم:می دانید که چشم به میانجیگری روشـنایی چیزها را می بینـد،ولی آیا هیچ برای شـما این اتفاق افتاده است که با چیزی تصادم کرده باشـید و برق شدیدی در برابر چشـمان جهیده باشد،یا آن که سرتان به جایی بخورد و با چشمان خویش چیزهایی چون ستارگان را مشاهده کنید.

آیـا اینها چیست؟اینها نتیجه ای از لرزش و ارتعاش ناگهانی اعصاب چشم است نه این که بازتابی از اشـعهٔ نورانی وارد شـدهٔ از خـارج در چشم بوده باشـد،و در واقع در این مورد بـدان می مانـد که چشم حرکت درونی خود را مشاهـده می کنـد.آیا چنین نیسـت؟! مثالی دیگر:آیـا بـا سـرمای سـخت رو بـه رو شـده ای کـه ناگهـان گرفتـار لرزش شدیـد تمـام انـدامهای بـدن خـود شـدی؟مصـدر این نیز اعصاب داخلی بـدن است و نه سـرمای برخاسـتهٔ از برف شدیـدی که در بیرون بدن در حال فرو ریختن است.

آن کسان که به خیال خود برای فراموش کردن سـختیهای زندگی خود را به استعمال مواد مخدّر گرفتار می کنند،بسیار چیزها را ظـاهرا بـا چشم خویش می بیننـد که در جهـان خارجی ایشان وجود نـدارد.این نیز نتیجه ای از حرکت اعصاب داخلی ایشان است؛به همین گونه در داخل قلب نیز دو مصدر و منبع برای افکار و اندیشه ها وجود دارد که هیچ ارتباطی با حقایق ندارند.

اولا:هواهای نفسانی،در آن هنگام غلبه پیـدا می کند که به آنها اجازه دهیم تا همهٔ قلب را اشـغال کنند و آن را سـیاه و تاریک سازنـد،که در این صورت از خود انـدیشه هایی را ابـداع می کنـد،و این درست همان چیزی است که به نام دروغ خوانـده می شود.

ثانیا:خیال و پندار که آن نیز به نوبهٔ خود حرکتی مخصوص به قلب است و هیچ ارتباطی با واقعیت خارجی ندارد، ۹/ چیزی که هست از دروغ سبکتر است.

گویا سیاق به این دو نیز همچون الهامات شیطانی اشاره کرده و گفته است:

[۲۲۱]

« هَـلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَـنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ -آیـا می خواهیـد از آن آگاهتـان سـازم کـه شـیطانها بر چـه کسـان نـازل می شونـد؟» شیطان،بدان گونه که از تدبّر در سیاق آیاتی آشکار می شود که ذکر وی در آنها آمده،بر هر فریبنده ای اطلاق می شود،خواه از جنّ و خواه از انس،که به فریب دادن آدمی می پردازد.و خداوند متعال گفته است:« وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا

شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ -و بدين گونه براى هر پيامبرى دشمنى از شيطانهاى بشرى و جنّ قرار داده ايم». (۱)

در آيـۀ كريمـۀ ديگرى چنين آمده است:«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ -اى كسانى كه ايمان آورده ايد،همگى به صلح و سلم درآييد و از گامهاى شيطان پيروى مكنيد». (۲)

و خـداى تعـالى گفت:« وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ -و چـون بـا شـيطانهاى خود خلوت مى كردند،مى گفتند كه:ما با شماييم و (در واقع آنان را)مسخره مى كرديم». (۳)

[۲۲۲]

« تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ -بر هر دروغگـوى گناهكـار فرود آمـد.» علاّمـۀ طـبرى گفته است:أفّـاك به معنى بسـيار دروغگو است،و معنى اصـلى افـك قلب و دگرگون كردن است،و افّـاك كسـى است كه خـبر را از صورت اصـلى آن به صورت ديگر قلاّبى درمى آورد،و راست بودن آن را به دروغ تبـديل مى كنـد،و أثيم به معنى كسـى است كه مرتكب كـار زشت مى شود. (۴)

[۲۲۳]

« يُلْقُونَ السَّمْعَ -كه افكـار شـنيده شـده را(در قلب دروغگـويـان) مى افكننـد.» « وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ -و بيشـتر ايشـان دروغ مى گوينـد.» چنان معلوم مى شود كه أفاكان پيشوايان كفر و رهبران گمراهينـد،و در معرض خشم خدا قرار دارند،و از آن كسانند كه از خـدا طلب مى كنيم تا ما را از جملـۀ آنان قرار ندهـد،و آن گمراهان انـد كه عـدل و داد را توصـيف مى كنند ولى خود چنان نمى كنند،و در نتيجه در اردوگاه مستكبران جاى دارند.

ص:۱۲۵

---

۱- (۴۱) -الانعام/۱۱۲.

۲- (۴۲) -البقره/۲۰۸.

۳- (۴۳) -البقره/۱۴.

۴- (۴۴) -مجمع البيان،ج ۷،ص ۲۰۷.

منبع اندیشه های ایشان هوا و هوسهایی است که آنها را می پرستند،و انحراف و فساد ایشان به وسیلۀ آنها تلقین می شود،و شیاطین به آنان تلقین می کنند از آن روی که اولیا و دوستان ایشان اند.

در حدیثی مأثور از امام باقر(ع)آمده است:

«روز و شبی نیست مگر آن که همۀ جنّیان و شیطانها به دیدار پیشوایان گمراهی می شتابند،و به شمار ایشان فرشتگانی از امام و پیشوای هدایت دیدار می کنند». (۱)

و با وجود مقداری سخن راست در گفته های ایشان،صفت کلی در گفتار ایشان دروغ بودن است.

و به همین جهت از طبیعت آنان با دو امر آگاهی پیدا می کنیم:

یکی:این که حقایق را قلب و دگرگون می سازند.

و دیگری:این که مرتکب اثم و گناه می شوند.

[۲۲۴]

و گروه گمراه دوم شاعرانند که خیال و تصورهای خویش را همچون وحی در نظر می گیرند و دیگران را به پذیرفتن آن برمی انگیزند.

و پروردگار ما دربارۀ ایشان گفته است:

« وَ الشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ -و شاعران آن کسانند که گمراهان از ایشان پیروی می کنند.» شاید نامیدن این گروه به نام شاعران از آن روی بوده باشد که:

اولا:در آن زمان،و بیشترین ایشان در زمانهای پس از آن،از همین گروه گمراه بوده اند.

ثانیا:بدان جهت که شعر متّکی بر خیال و تصوّر است.

به حق باید گفت که مراد از شعرا در این آیه اختصاص به کسی ندارد که شعر می سراید،بلکه همۀ کسانی را شامل می شود که از خیال خود پیروی می کنند و



---

۱- ۴۵) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۷۰.

وحی خدا را نادیده می گیرند،و از جملۀ این گروهند:فیلسوفان یونان و پیروان ایشان که برای معرفت حقایق جهان بر تصورهای ایشان اعتماد می کردند و نه بر علم و پیروی از یک پیشوای بر حق و واقعی.

عارفان و متصوفان و گروهی از متکلمان و بعضی از متفقهان از علمای بد دینی که از هواهای خود و مدافعان خویش پیروی می کنند و قلمهای خویش را می فروشند.همۀ اینان و جز اینان از گروه شعرا محسوب می شوند،و نصوص اسلامی پیاپی در وصف آنان و بیزاری جستن از ایشان آمده است:

۱-«دربارۀ کسانی این آیه نازل شده است که دین خدا را تغییر دادند و به مخالفت با امر او-عزّ و جلّ-برخاستند!آیا شاعری را دیده ای که کسی از او پیروی کند؟!مقصود کسانی است که آراء و اندیشه های خویش را جانشین دین کردند ۹/ و مردمان بدین گونه پیرو ایشان شدند». (۱)

۲-از امام باقر(ع)در تفسیر این آیه چنین آمده است:

«آیا شاعری را دیده ای که کسی پیروی او کند؟!مقصود کسانی است که در چیزی جز دین به تفقه پرداختند و در نتیجه گمراه شدند و دیگران را گمراه ساختند». (۲)

۳-و از امام صادق(ع)روایت شده است که گفت:

«آنان به تعلّم و تفقه چیزی جز علم پرداختند،پس گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند». (۳)

۴-در حدیثی دیگر از او(ع)آمده است که گفت:

«آنان داستان سرایانند». (۴)

و از این جا می فهمیم که آن کسان که شعر را برای دفاع از حق می سرایند



---

۱- ۴۶) -همان منبع،ص ۷۰،به نقل از علی بن ابراهیم.

۲- ۴۷) -همان جا.

۳- ۴۸) -همان جا.

۴- ۴۹) -همان منبع،ص ۱۷.

در چارچوب این شعرا قرار نمی گیرند؛و از رسول اللّه(ص)روایت شده است که به حسّان بن ثابت(شاعر)گفت:

«به هجو کردن و بدگویی از ایشان بپرداز و روح القدس با تو است». (1)

[۲۲۵]

و از ویژگیهای این گروه است:بی بندوباری آنان در سخن گفتن و مقید نبودن به حدود شناخت یا مصلحت.

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وٰادٍ يَهِيمُونَ -آیا آنان را نمی بینی که در هر وادی سرگردانند؟» ۹/ آیه شاید دلالت بر آن داشته باشد که آنان در مسیر خود روش معینی برای پیشروی ندارند و بی اندیشه گام برمی دارند.

[۲۲۶]

و از نشانه های ایشان یکی آن است که حرف را جانشین عمل می سازند و هیچ مسئولیتی در برابر گفتهٔ خویش احساس نمی کنند.

« وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مٰا لاٰ يَفْعَلُونَ -و چیزهایی می گویند که به آن عمل نمی کنند.» تحریک حاصل از آرزوها،و انگیزش بر اثر خیال،و ساختن رؤیاهای آمیختهٔ به گل و بلبل،همه از طبیعت فرهنگهای مادّی است،و معمولا دارندگان چنین فرهنگهایی از همهٔ مردم کمتر خود را ملتزم به چیزهایی می کنند که می گویند، و سبب آن است که،در تصور ایشان،سخن جایگزین عمل است.

[۲۲۷]

در آیات پایانی این سوره،پروردگار از صفات صاحب رسالت واقعی سخن به میان می آورد و می گوید:

« إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيراً -مگر آنان که ایمان آوردند و به انجام دادن کارهای نیکو و شایسته پرداختند و از خدا فراوان یاد کردند.» صاحب رسالت در معرض فشار جریانهای فرهنگی و نیروهای اجتماعی



---

۱- ۵۰) -همان جا.

گوناگون قرار می گیرد،و بر او است که از خدا فراوان یاد کند تا عزیمت او دچار سستی نشود،و رؤیت و دید او آشفتگی پیدا نکند،بلکه علی رغم شبهه ها و تبلیغها بینش نافذ او استوار بماند،و در برابر زیورها و مکرهای شیاطین سخت مقاوم باشد،و ذکر حقیقی خدا همان یادآوری قلبی در آن هنگام است که با حرامی مواجه می شود و از آن پرهیز می کند،یا در رو به رو شدن با حلال از آن فایده برمی گیرد.

و اما امیر المؤمنین(ع)گفته است:

«هر کس از خدا در نهان یاد کند،فراوان به یاد او می افتد.منافقان آشکارا به ذکر خدا می پرداختند،و در نهان یادی از او نمی کردند،پس خدای عزّ و جلّ گفت:« یُرٰاؤُنَ النّٰاسَ وَ لاٰ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِیلاً -در برابر مردم ریا و خودنمایی می کنند و جز اندکی به یاد خدا نمی افتند». (۱)

و شاید آشکارترین نشانهٔ صاحب دعوت الاهی تحمل مسئولیت جهاد و مبارزهٔ بر ضدّ ستمگری بوده باشد،به همان گونه که آشکارترین نشانهٔ شعرا آن است که به چیزهایی که می گویند عمل نمی کنند.

« وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا -و پس از آن که ستم دیدند به پیروزی دست یافتند.» ستیز با ظلم و سر فرود نیاوردن در برابر ستمکاران ملازم یک فرد مکتبی صادق است که از مکتب خود سلاحی می سازد در برابر کژراهان.

« وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ -و آنان که ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی بازگشته اند.» سورهٔ شعراء بدین گونه با شادمانی آرزوی مبارکی که به ستمدیدگان می بخشد،و بانگ شدیدی که هراس بر جان ستمگران فرو می ریزد،پایان می پذیرد، تا چنان باشد که قلب مؤمن در میان آرزو و هراس،و میان دو نام رحمت و عزت



---

۱- (۵۱) -همان منبع،ص ۷۳.

پروردگار جهانیان استوار باقی ماند.

این آیهٔ کریمه در حق همهٔ ستمگران بر آل محمد(ص)تحقق پذیرفت و خدا ظالمان را هلاک کرد و یاد اهل بیت پیامبر را در طول تاریخ رفعت بخشید.

ص: ۱۳۰

## سورهٔ نمل

### اشاره

ص :۱۳۱

**فضیلت سوره:**

از کتاب ثواب الاعمال با اسناد آن از ابو عبد اللّه علیه السلام آمده است که گفت:

«هر کس سوره های طواسین را در شب جمعه تلاوت کند،از اولیای خدا است و در پناه او قرار دارد،و هرگز در دنیا گرفتار بدبختی نخواهد شد،و در آخرت چندان از بهشت به او بخشیده می شود که خرسند باشد و از خرسندی بالاتر،و خداوند صد همسر از حور العین را به همسری او درمی آورد».

(تفسیر نور الثقلین/ج ۴ ص ۷۴) و از ابن عباس روایت است که رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله گفت:

«و طه و طاسینها به من از الواح موسی عطا شد».

(همان منبع)

## زمینهٔ کلّی سوره

### اشاره

### نام سوره:

از مورچه(النمل)در داستان سلیمان یاد شده و به همین جهت این سوره بدین نام خوانده شده است.آیا این پسندیده نیست که نـام بزرگترین پادشـاهی کـه خـدا او را بـه ایـن سـمت برگزیـد بـا نـام یکی از بنـدگان کـوچکش بـه نـام مـورچه مقـارن شود؟!آری.مملکت عـدل و داد الاـهی نـاگزیر بایـد چنـان بوده باشـد که مورچه در سایـهٔ آن احساس ایمنی کنـد.و این همان چیزی است که رسالتهای الاهی مژدهٔ آن را داده اند،و شاید به همین سبب است که این سوره به نام«النّمل»خوانده شده است.

موضوعهـای این سوره از زمینـهٔ عمومی و کلی طاسـینهای سه گـانه(الشـعراء و القصـص علاـوه بر سوره النمل)بیرون نیست که عبـارت از بیـان ویژگیهـای وحی همراه بـا آوردن مثالهـایی از تاریـخ رسالتهـای نخسـتین خـدا است،و تـو گویی که همـهٔ آنها تفصیلهایی است برای آنچه قرآن در سوره الفرقان از آن یاد کرده است.

آغاز سوره یادآوری از قرآنی است که خدا آن را راهنما و مژده ای برای مؤمنان قرار داده است،و اما برای کسانی که به سرای دیگر کافر شـده انـد،خـدا کارهاشان را آراسـته و بصـیرتهاشان را سـلب کرده است و به عـذاب بدی گرفتار خواهند شد، ۹/ و رسول(ص)قرآن را از جانب خداوند بسیار فرزانه(حکیم)و دانایی (علیم)دریافت کرده است.

چنـان می نمایـد که این دو نـام الاـهی در این سـوره به همـان گـونه تجلّی پیـدا کرده است که دو نـام عزیز و حکیم در سوره الشعراء متجلّی شده بود.

ص:۱۳۴

آیات تابۀ نوری بر داستان موسی می افکند:این که چگونه وحی الاهی را در آن هنگام دریافت کرد که از دور آتشی را دید،و خداوند آن آتش و پیرامون آن را مبارک ساخت و به موسی چنین ندا کرد که:من خدای عزیز و حکیم،و به او معجزۀ عصا و ید بیضا را با نه آیت دیگر بخشید و به او فرمان داد تا برای ابلاغ رسالتهای پروردگارش به نزد فرعون روانه شود،و چون فرعون و فرعونیان-پس از آن که جانهاشان با یقین مواجه شد-منکر آن شدند،خدا آنان را در دریا غرق کرد.

سپس داستان سلیمان به تفصیل مورد بحث قرار می گیرد،و چنان به نظر می رسد که در آن مقابله هایی وجود دارد که اولی آنها:میان فرعون بزرگترین پادشاه کافر و سلیمان بزرگترین پادشاه عادل است،و دومی:میان بلقیس ملکۀ کشوری عربی است که ایمان آورد با قوم ثمود ساکن روستاهای عربی که به خدا کافر شدند و خدا آنان را به بدترین صورت هلاک کرد.

در داستان سلیمان از تسخیر جنیان و پرندگان و از مملکت مورچگانی آگاه می شویم که دادگری سلیمان شامل حال آنان نیز شد،و از به کار بردن هدهد و باد به عنوان دو وسیلۀ تمدنی خبر پیدا می کنیم،و نیز از بهره مندی با اسم اعظم خدا برای جابه جا کردن تخت پادشاهی بلقیس بدان منظور که صورت مملکت حق در زمین به حدّ کمال برسد.

اما در داستان بلقیس می خوانیم که او با قوم خود رایزنی کرد و قراری حکیمانه را به جریان انداخت،ولی در آن هنگام که به خدا کفر ورزید،این حکمت برای او سودی نداشت،و به جای خدا در برابر خورشید به سجده افتاد،ولی عاقبت در برابر سلیمان به خدای پروردگار جهانیان ایمان آورد.

اما در داستان ثمود قصۀ مبارزۀ میان مستکبران و مستضعفان را می خوانیم، و این که چگونه کافران نسبت به صالح پیغمبر(ع)و مؤمنانی که با او بودند فال بد زدند،و چگونه نظام قبیله ای گرفتار فساد شد، ۹/ و به جای آن که حامی و نگاهبان ضعفا بوده باشند،ضد پیامبرشان به توطئه و مکر پرداختند،و در برابر مکر ایشان مکر

خداوند متعال سبب هلاک همهٔ آنان شد.

و داستان فرستادگان با قصهٔ قوم لوط به پایان می رسد که پیامبرشان آنان را از انحراف جنسی باز می داشت،و چون خواستند او و کسانش را از شهر خود بیرون کنند خداوند باران بد و پلید و مایهٔ هلاکتی بر ایشان باراند.

سوره در بخش اول(آیات ۱-۵۸)مثالهایی از نظام اجتماعی فاسدی می آورد که باید از فساد پاک شود(به همان گونه که بلقیس چنین کرد)و گرنه همین فساد سبب نابودی آن خواهد شد،و آن را با مثالی با شکوه از یک نظام الاهی در زمین مقایسه می کند که در داستان سلیمان تجسم پیدا کرده است و بشریت باید از آن آگاهی پیدا کند؛و اما در بخش دوم،آیات سوره،پس از آن که ما را به نشانه ها و آیتهای پروردگارمان در آفرینش آشنا کرد که دلالت بر یگانگی خدا دارد،و شریکی برای خدا چه در اصل آفرینش و چه در تقدیر و تدبیر او مشاهده نمی شود،ما را به قرآن توجه می دهد.

خدا آسمانها و زمین را آفرید،و نظامهای زندگی آدمی را در آن به جریان انداخت،و او کسی است که هر درمانده و بیچاره به او پناه می برد و او شرّ و بدی را از وی دور می کند،و مردمان را در تاریکیهای خشکی و دریا راهنما است،و بادها را همچون مژده دهنده ای از رحمت خود می فرستد.

سپس یادآوری می کند که دانندهٔ غیب تنها او است،و مالک روز جزاست که علم دیگران را به آن راهی نیست.

و سیاق در یادآوری از آخرت پیش می رود،و خدا به مردمان فرمان می دهد که در زمین به سیر و سفر بپردازند تا از پایان کار مجرمان و گناهکاران آگاه شوند، و برای رسیدن به عذاب شتاب نورزند،چه ممکن است به ایشان نزدیک باشد؛و اما قرآن و خصوصیات آن بدین گونه مورد بحث قرار می گیرد:

اولا:محتوی بر دانش چیزهایی است که بر مردمان پوشیده است.

ثانیا:به گشودن اختلافاتی می پردازد که هنوز میان پیروان کتابهای گذشتگان وجود دارد.

ص :۱۳۶

ثالثا:راهنما و رحمتی برای مؤمنان است.

رابعا:میان مردمان به حق داوری می کند.

و خـدا به رسولش فرمان می دهد که بر او توکل کند،و اعتنایی به آن منکران نداشـته باشد که خدا آنان را به مردگان و کران تشبیه می کند،بلکه باید به مؤمنانی توجه داشته باشد که اسلام آورده و به پروردگار خود تسلیم شده اند.

همگان را از عقاب در روزی بر حـذر می دارد که خدا برای ایشان جنبنده ای را از زمین بیرون می آورد که با آنان سـخن می گوید.

در آن هنگام که بعضـی از مجرمان در محشـر حضور پیـدا می کنند و از ایشان پرسـیده می شود که:چرا آیات خدا را تکذیب کردید!به سبب ستمی که کرده بودند گرفتار می شوند.

سپس قرآن ما را به یاد خدا می اندازد،و این که چگونه شب را برای آرامش و روز را برای تأمین معاش قرار داده است،ولی با دمیـده شدن در صور همه را به هول و هراس و فزع می اندازد،و از این آشوب بزرگ کسـی جز نیکوکاران نجات نمی یابد،و کسانی را که بدکاره بودند به رو در آتش دوزخ می افکنند.

در پایان سوره رسول خـدا به اعتبار حامل بودن رسالات خـدا طرف خطاب قرار می گیرد،و از پرسـتش خدا و تلاوت قرآن او سخن به میـان می آیـد.پس هر که طلب هـدایت کنـد برای خود و به سود خود چنین کرده است،و امّـا دربـارهٔ گمراهان پیامبر تکلیفی جز بیم دادن ایشان ندارد.

و سوره با حمـد خـدا و بیم دادن منکران پایان می یابـد،و به آنان می گویـد که به زودی آیات معجزه آمیز خـدا به صورتی به ایشان خواهد رسید که آنها را بشناسند، و خدا از آنچه می کنند غافل نیست.

ص :۱۳۷

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . طس تِلْكَ آيٰاتُ اَلْقُرْآنِ وَ كِتٰابٍ مُبِينٍ (۱) هُدىً وَ بُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّٰا لَهُمْ أَعْمٰالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُوْلٰئِكَ اَلَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ اَلْعَذٰابِ وَ هُمْ فِي اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ (۵) وَ إِنَّكَ لَتُلَقَّى اَلْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

### معنای واژه ها

۴[یعمهون]

:العمه به معنی کوری قلب است،یعنی آنان در معصیتها چنان راه می روند که شخص کور در راه،و به جایی راه نخواهند برد.

ص :۱۳۸

## هدایت و مژده برای مؤمنان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

محور درسهای سورهٔ نمل-همچون سورهٔ شعراء-رسالتهای الاهی و خصایص و ویژگیهای آنها،و بنا بر این گواهیهای فطری و وجدانی گواه بر صدق و راست بودن آنها است.

سوره با اشاره کردن به قرآن حکمت آمیز آغاز می شود،و آن کتابی است که تنها اشاره کردن به واقعیت علمی و شناخت حقیقت آن برای ما کفایت می کند، بدان سبب که برای دریافت حقایق آشکار جهانی-که هواهای نفسانی و غفلت ما را از آنها غافل کرده است-نیازی بیش از این اشاره ضرورت ندارد،زیرا که عقل و و جدان و فطرت،و در نتیجه انسان با افزارهای فهمی که در اختیار دارد،و با وسایل دست یافتن به معرفت،آن کس است که شایستهٔ شناخت و دست یافتن به حقایق است،و راهنما و یاد آورند.و بیم دهنده برای او چیزی جز ابلاغ و یادآوری نیست:« فَذَكِّرْ إِنَّمٰا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ - پس(ای پیغمبر!)تو یادآور باش و برایشان مسیطر و مستولی نیستی»و بسیاری از سوره های ۹/ قرآن حکیم برای اشارهٔ به خود قرآن به همین گونه آغاز می شود.

در قرآن آیه ها و تشریعها و مقرراتی وجود دارد،و آن از طریق علامتها و اشاره ها ما را به خدا راهنمایی می کند،و به نامهای نیکوی او،و به سنّتهای جهانی و جز آن که خدا آنها را در زندگی به جریان انداخته است،و از سوی دیگر دستورها و اوامر ثابت و قوانین مستمری در حیات تشریعی انسان است.

در ابتدا قرآن از طریق بخشیدن آرزو و امید و هدایت ما را به خدا راهنمایی

می کند و«هدی و بشری للمؤمنین»است،و سپس به ما فرمان می دهد که به انجام دادن کارهای واجبی همچون گزاردن نماز و ادای زکات بپردازیم.

ولی چرا گروهی از مردم به قرآن ایمان نمی آورند و به دستورهای آن عمل نمی کنند؟بدان سبب که کارهای پیشتر آنان-از قبیل جرمها و فسق و فجورها و گمراهی-که به اختیار خود کسب کرده اند به صورت حجابی میان ایشان و حقیقت درمی آید،و دشواری حقیقی در آن هنگام پیش می آید که این اعمال صورت عادت پیدا کرده باشد،چه حجاب عادت از محکمترین حجابها و دشوارترین آنها در برابر انسان است،و آن کس که بر عادت و سوابق فکری خویش پیروز شود،به آسانی از شر حجابها و دشواریهای دیگر رهایی پیدا می کند،ولی دریدن این حجاب از دشوارترین کارها برای بشر است.

در آن هنگام که این آیات به وجود این حجاب اشاره می کند،آشکار می شود که این یک سنّت جهانی است که خدا آن را در زندگی قرار داده،پس آن کس که به گزاردن نماز آغاز می کند،از دشواری آن رفته رفته کاسته می شود و سرانجام نسبت به آن انس پیدا می کند،ولی در آن هنگام که انسان به انجام دادن یک فاحشه یعنی یک کار زشت اقدام می کند،در آغاز نسبت به آن وحشت دارد و گرفتار سرزنش ضمیر می شود،ولی اگر پیاپی به تکرار آن بپردازد،آن نیز برای وی حکم عادتی را پیدا می کند و در هنگام پرداختن به آن دیگر گرفتار ملامت ضمیر و و جدان نمی شود، و مثالی برای این طرز تفکر عادی شدن جرم و گناه در نظر طاغوتان آن است که نخستین باری که به کشتن کسی یا فرمان دادن به این کار می پردازند،این کار در نظرشان دشوار می نماید،ولی چون تکرار پیدا کند،به جایی می رسد که به گفتۀ یکی از ایشان:«اگر بر فرمانروایی خویش باقی بمانم،کشتن دو ثلث از مردم کشورم برای من زیانی ندارد»و او در انجام دادن چنین عملی هیچ زشتی مشاهده نمی کند بلکه به آن مأنوس می شود،و این نیز یکی از سنتهای الاهی است که شیطان به آراستن عمل انسان در نظر او بپردازد.

انسان شجاع و دلاور حقیقی آن کس است که بر نفس خویش و هواها و

آرزوهای شیطانی آن پیروز شود،و سدّ عادت را بشکند تا به مشاهدهٔ نور حقیقت راه پیدا کند،و به آن متمسک شود،حتی اگر این کار سبب آن بوده باشد که از همهٔ دستاوردهای نادرست پیشین خود صرف نظر کند.

سپس آیات به این امر اشاره می کند که تدبر و اندیشیدن در قرآن آدمی را به معانی حکمت و علمی که این کتاب آسمانی مشتمل بر آنها است نزدیک می کند، که در قرآن نشانه های حکمت و گواههای آن به صورت وضوح در احکامی که در آن آمده مشهود است،و در هر حکم مراعات همهٔ جوانب می شود و به هیچ کس به خاطر رسیدن سودی بی دلیل به کس دیگر ظلم و ستمی نمی رسد،و اما حقایق علم در باطن آیات حکم نهفته است،و مؤمنان،به میانجیگری این یک و آن یک از دو نام حکیم و علیم پروردگارشان آگاهی پیدا می کنند.

و در پایان این آیات خداوند مثلی از واقعیت موسی(ع)می زند که پاک و پاکیزه بود،و وحی چراغ عقل او را به نور خدا روشن کرد،و این در آن هنگام اتفاق افتاد که،در ژرفنای بیابان و در شبی تاریک،سرما و همسر حامله و ترس از تلف شدن او را در میان گرفته بود،و بدین گونه است که وحی خدا در لحظات پاکی و پاکیزگی و تجرّد به پیامبرانش می رسیده است،و این لحظات متقارن با همان لحظه های سختی و گرفتاری آنان می شده است.

وحیی که به موسی رسید برای آن نبود که به چاره جویی دشواریهای شخصی بپردازد،بلکه وحی از آن روی بر وی نازل شد که به درمان دردها و مشکلات همهٔ امت قیام کند،و این دلیل بر آن است که از بالا ـ به اتصال غیبی دست یافته بود،و اگر رسالتی که آورد ساختهٔ خود وی می بود،آثار اوضاع و احوالی که در میان آنها گرفتار بود در آن مشاهده می شد و هرگز توجه آن معطوف به امتش و بلکه تمام بشریت نمی شد،زیرا که ثقافت و فرهنگ زمینی از محیط انسان سرچشمه می گیرد و از آن تأثیر می پذیرد،ولی موسی(ع)در آن لحظه این ندا را از پروردگار خویش شنید که:من خدای پروردگار جهانیانم،و او در آن حال همه چیز را فراموش کرد،و به صورتی خالص به پروردگار خویش توجه پیدا کرد،و

هدفش حل مشکلات امتش شد،و خلاصهٔ داستان رسالت چنین است:از یک سو بیرون رفتن از محیطی که فرد در آن زندگی می کند،و از سوی دیگر دریافت فکر و اندیشهٔ فراگیر و مطلقی که اوضاع و احوال خاصی که فرد در آنها به سر می برد آن را محدود نمی کند؛و به میانجیگری این داستان و داستانهای مشابه با آن،قرآن حقیقت وحی را بر ما مکشوف می سازد و تفاوت اساسی آن را /۹ با فرهنگهای بشری به ما نشان می دهد.

### شرح آیات:

[۱]

« طس تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ -طس،این است آیتهای قرآن و کتابی آشکار.» «تلک»اشاره به«طس»است که از آیات ثابت قرآن از یک جهت است (چه کتاب چیز ثابتی است)و از آیات واضح و آشکار آن از سوی دیگر،چه آیه آن را«مبین»(آشکار)معرفی کرده است.

[۲]

« هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ -هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.» قرآن در آیات خود راهنما و بشارت دهنده است،ولی نه برای همهٔ مردم، بلکه برای کسانی که خواستار راهیابی و بر اثر آن دریافت مژده و بشارتند،پس از یک لحاظ تو به سوی قرآن به حرکت درمی آیی و قرآن به جانب تو حرکت می کند،تا تو با خوشبختی و رستگاری ملاقات کنی،ولی اگر بدون حرکت به سوی قرآن بر جای خود باقی بمانی،به این هدایت و بشارت نخواهی رسید.

[۳]

« اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ - (یعنی)کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به وجود آخرت یقین دارند.» نماز و زکات دو نمایه و رمز برای دو جنبه از اعمال انسان است:اولی رمز بندگی مطلق نسبت به خدا،و در نتیجه آزادی مطلق از قیود ذات و جنبه های سلبی است،و دومی نماد بخشندگی،و این علاقه و ارتباطی است که می بایستی میان

ص :۱۴۲

انسان و انسان دیگری نظیر خودش باقی و برقرار بماند،و تفاوت دو علاقه با یکدیگر آشکار است،چه علاقه و ارتباط با خداوند-سبحانه و تعالی-علاقهٔ بندگی است،و با مردم ارتباط و علاقهٔ احسان و نه شرک،و قرآن از این دو پیوستگی در جای دیگر بدین گونه تعبیر کرده است:« وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً -و خدا را پرستش کنید و برای او شریکی قرار ندهید و به پدر و مادر احسان و نیکی کنید». (۱)

[۴]

« إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ - کسانی که به آخرت ایمان نیاورند،اعمالشان را بر ایشان می آراییم تا سرگردان شوند.» آن کس که برای خود هدف دوری همچون آخرت در نظر می گیرد،با آن هدف خوش است و از آن لذت می برد و به همین سبب از آداب و عادات و اوضاع و احوال محیط بر خودش متأثر نمی شود،بدان سبب که کارهای دیگر زندگی را وسیله ای برای هدفی برتر و بالاتر قرار می دهد،و به همین جهت به بندگی این عمل درنمی آید،و دوستی وی نسبت به آن عمل تنها به خاطر هدفی است که این عمل به آن می انجامد،ولی آن کس که هدفی ندارد،تنها وسیله را دوست می دارد و به آن بس می کند،همچون کسانی که ایمان به آخرت ندارند و به همین سبب پیوسته به اعمال دنیا مشغولند،از آن روی که عمل ایشان فقط محدود به ظواهر است،و شاید گفتهٔ خدا به صورت: زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ اشاره به همین اندیشه بوده باشد، چه کافران به جنبه های مختلف عمل نگاه نمی کنند،بلکه تنها به خود عمل می نگرند و از دیدن عواقب نابینا می مانند.

[۵]

« أُولئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ -آنان کسانی هستند که عذاب بدی مخصوص ایشان است و در آخرت از زیانکاران خواهند بود.»



---

۱- ۱) -النساء۳۶/.

از اعمال ایشان چیزی جز عذاب و زیانکاری بهره شان نخواهد شد.

[۶]

« وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ -و تو قرآن را از جانب حکیمی دانا دریافت می کنی.» خدا قرآن را به قلب رسول القا می کند،و رسول آن را با فهم و علم می پذیرد، و خدا حکیم است،و قرآن حکمت،و نیز دانا و علیم است و علم او در قرآن تجلّی یافته است.

و بدین گونه ظاهر قرآن حکمی درست و صائب است،زیرا که از خدای حکیم است،و باطن آن علم و دانش است،بدان جهت که از جانب خدای بسیار دانا رسیده است.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۷ تا ۱۷]

### اشاره

إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نٰاراً سَآتِیکُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (٧) فَلَمّٰا جٰاءَهٰا نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی اَلنّٰارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (٨) یٰا مُوسیٰ إِنَّهُ أَنَا اَللّٰهُ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (٩) وَ أَلْقِ عَصٰاکَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّٰی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یٰا مُوسیٰ لاٰ تَخَفْ إِنِّی لاٰ یَخٰافُ لَدَیَّ اَلْمُرْسَلُونَ (١٠) إِلاّٰ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (١١) وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیٰاتٍ إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِینَ (١٢) فَلَمّٰا جٰاءَتْهُمْ آیٰاتُنٰا مُبْصِرَةً قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ (١٣) وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اِسْتَیْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُفْسِدِینَ (١۴) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰانَ عِلْماً وَ قٰالاَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی فَضَّلَنٰا عَلیٰ کَثِیرٍ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْمُؤْمِنِینَ (١۵) وَ وَرِثَ سُلَیْمٰانُ دٰاوُدَ وَ قٰالَ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ عُلِّمْنٰا مَنْطِقَ اَلطَّیْرِ وَ أُوتِینٰا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ اَلْفَضْلُ اَلْمُبِینُ (١۶) وَ حُشِرَ لِسُلَیْمٰانَ جُنُودُهُ مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ وَ اَلطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ (١٧)

## معنای واژه ها

۷[تصطلون]

:اصطلاء به معنی گرم شدن از آتش است،از یصلی،و اصل آن اصتلی است.

۱۰[لم یعقّب]

:یعنی برنگشت و توجه نکرد،و گویی چنان است که آن کس که بازگردد و توجه کند،گویی به امر سابق بازگشته است.

## خجسته و مبارک باد آن که در آتش است و آن که در پیرامون آن

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

موسی(ع)در آن شب سرد زمستانی به سوی آتشی که از دور دیده بود روانه شد تا شاید پاره ای از آن برگیرد و با روشنی آن راه را ببیند و گرما و راهنما را به همسرش برساند،ولی ناگهان بانگی به گوشش رسید که با برکت آغاز می شد،و شاید تعبیری از تکامل و نمو می بوده باشد.

در نزد آدمی صفات فطری گوناگون وجود دارد که نیازمند رشد و پاکیزه شدن است تا به برکت و مبارک بودن منتهی شود؛او مالک علم و اراده و تندرستی و نیرومندی است-یعنی بالامکان همۀ این چیزها را در اختیار دارد-و تربیت و

پرورش عاملی است که وظیفهٔ آن پروردن و پاکیزه کردن این صفات است،و بدین گونه است که امکان علم به علم مبدل می شود،و امکان تعقل به عقل،و امکان تندرستی به تندرستی و،بنا بر تعبیر فلسفی،چیزی از قوه به فعل درمی آید،و این نیازمند برنامه ای تکامل یافته است که همان رسالتهای الاهی است که منبع تواناییهای آدمی را منفجر می کند و به رشد دادن و توجیه آنها می پردازد،و به همین سبب است که کلمهٔ برکت در قرآن فراوان آمده است،چنان که:قرآن برکت است،و رسول برکت،و خانهٔ خدا مبارک،و همچنین.

نخستین چیزی که موسی(ع)از وحی دریافت،اشارهٔ به برکت بود: أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّٰارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا و شاید مقصود از آن که در آتش بود خداوند تبارك و تعالی،و مقصود از آن که در پیرامون آن بود موسی(ع)بوده باشد.

اما مبدأ برکت در زندگی انسان ایمان آوردن به خداوند سبحانه و تعالی است،و لذا ندای دیگری پس از ذکر برکت می آید-که در آن تعبیری از توحید است-چه خدا منشأ هر خیر در عالم طبیعت است،و ایمان آوردن به خدا منشأ هر خیر در عالم تشریع.

قرآن،پس از اشاره کردن سیاق به آیاتی که بر دست موسی(ع)تجلی پیدا کرد،به داستان سلیمان(ع)می پردازد که علم و پادشاهی را از داوود به میراث برد و پادشاهی پیامبر شد،تا اندیشهٔ مهمی را برای ما بیان کند،و آن این است که:

ملتزم بودن به رسالت به معنی تحمل کردن دشواریها نیست،چه بالطبع صاحبان آن را به پیروزی و فرمانروایی می رساند.

و قرآن حکیم غالبا احکام و اندیشه ها را به میانجیگری مثالهای تاریخی و داستانها برای ما بیان می کند،چنان که با داستان یعقوب و فرزندش یوسف(ع)در ما عاطفهٔ پدری را بر می انگیزد،و از طریق داستان ابراهیم و فرزندش اسماعیل(ع) -در آن هنگام که اندیشهٔ قربانی کردن او را داشت-چالش انسان را در مقابل این عاطفه برای ما بیان می کند،و اما از داستان سلیمان(ع)بر ما معلوم می سازد که جمع کردن دنیا با آخرت در یک تراز امکانپذیر است،و شخص رسالی این امکان

را دارد که یک زندگی آکندهٔ به تقوی و فضیلت داشته باشد،و قوت و نعمت دنیوی را با آن جمع کند،و این داستان همچنین بر ما معلوم می دارد که با تفکری سالم امکان جمع کردن دنیا و آخرت با یکدیگر وجود دارد،و از همین داستان معنی برکتی که ذکر آن در آغاز آیات آمده،مفهوم ما می شود،چه امکان آن هست که انسانی همچون سلیمان به مقام پیغمبری برسد،و به صورت مستقیم وحی را از پروردگار خویش دریافت کند،و در عین حال پادشاه کشوری باشد که هیچ کس پیش از او و نیز پس از او به چنین کشور و پادشاهی دسترس پیدا نکرده است.

### شرح آیات:

[۷]

برای آن که هیچ کس از این که چگونه رسول وحی را از جانب خدای حکیم و علیم دریافت می کند گرفتار شگفتی نشود، ۹/ و نیز برای آن که مؤمنان از ویژگیهای بیشتر وحی و دریافت آن به توسط فرستادهٔ خدا آگاه شوند،و این که اوضاع و احوال دریافت وحی چگونه است،پروردگار داستانهای پیامبران را برای ما بیان می کند:به میانجیگری قرآن موسی(ع)را در ضمیر خود مشاهده می کنیم که با همسر خود در سفر است و ناگهان از دور آتشی را مشاهده می کند،پس به راه می افتد تا خبری(از راه)یا مقداری آتش با خود بیاورد که برای آن دو مایهٔ گرمی و روشنی بوده باشد.

« إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نٰاراً سَآتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ -در آن هنگام که موسی به کسانش گفت که من آتشی را احساس می کنم و به زودی از آن خبری می آورم یا آتشگیرانه ای که شاید از آن گرم شوید.» [۸]

« فَلَمّٰا جٰاءَهٰا -پس چون به آن رسید.» و پس از مدتی به آن نزدیک شد.

« نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النّٰارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا -ندا آمد که:خجسته و مبارک باد آن که در آتش است و آن که در پیرامون آن.»

بعضی گفته اند که آن که در آتش بوده فرشتگانند و آن که در پیرامون آن موسی(ع).

بعضـی دیگر«من فی النّار»را خدا دانسته اند که با یکی از نامهایش در آن متجلّی شده بود،و پروردگارمان گفت: وَ سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و این گفته در پایان آمده تا وسیلۀ تقدیس و تنزیه پروردگارمان از جلال و قرار گرفتن در مکانی بوده باشد.

ممکن است مقصود از«من فی النّار»موسی و از«من حولها»کسانی باشد که از او پیروی کردند و در خط او روانه شدند.

« وَ سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ -و منزه است خدای پروردگار جهانیان.» یعنی خدای تعالی برتر از آن است که در آتش باشد،چه بزرگتر از آن است که چیزی او را محدود سازد.

[۹]

نـدایی که موسـی(ع)دریافت کرد،مسـئولیتی است که در رسالت الاهی نازل شـده به او تجسم پیدا کرد تا با آن قوم خویش را بیم دهد و به چالش و مبارزۀ با نظام فاسد بپردازد.

« یا مُوسی إِنَّهُ أَنَا اللّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ -ای موسی!من خداوند توانا و نیرومند و حکیمم.» و این مبدأ و خاستگاه رسالت بود.

[۱۰]

« وَ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ -و عصـایت را بیفکن،پس چون(آن را افکنـد)آن را دیـد که همچون مـاری در حرکت است.» مفسـران گفته انـد که«جـان»به معنی مـار کوچکی است که سـریع حرکت می کنـد،ولی ما می دانیم که عصای موسـی(ع)به اژدهایی بسیار بزرگ تحوّل پیدا کرد،و بنا بر این تعبیر با کلمۀ«جانّ»که به معنی ماری کوچک است،برای بیان دو معنی بوده است،اول:جنبۀ سـبکی و تندی در حرکت که گویی آن اژدهای عظیم در سـبکی همچون مار کوچکی بوده است،و دوم:این که در ستبری همچون جنّ بوده است،و چون موسی(ع)این منظرۀ هولناک را دید.

« وَلّی مُـدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ -پشت کرد و گریخت و بازنگشت.» یعنی این که امر را مرحله به مرحله و لحظه به لحظه دنبال نکرد،ولی غایت الاهی پیوسته و در هر حال به یاری او برمی خاست،و به همین سبب برای دلگرمی او چنین ندا رسید:

« یا مُوسیٰ لاٰ تَخَفْ إِنِّی لاٰ یَخٰافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ -ای موسی!نترس که در نزد من فرستادگان نمی ترسند.» رسالت و فرستادگی بخشش الاهی تازه ای است که به رسول عطا می شود، و یک نبوغ فکری نیست،یا رشدی طبیعی در زندگی وی،و به همین سبب بود که موسی(ع)از عصایی که خود بر زمین افکند به هراس افتاد،چه نمی دانست که به مار مبدّل خواهد شد.

موسی(ع)در یک لحظه به افق پیامبری صعود کرد و از حاملان رسالت الاهی شد،و از آن پس امر خدا را بدون ترس و تردد به انجام می رسانید؛و چه بزرگ است تحولی که وحی در این /۹ انسان ضعیف به وجود می آورد،و با آن به نیرویی ما فوق نیروی مادّی دست می یابد،بدان جهت که سبب نزدیک شدن او به پروردگار قدرت و جبروت است.

و فرستاده لازم است که نترسد،چه در تحرّک خود بر نیروی غیبی مطلق متّکی است.

[۱۱]

« إِلاّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْـناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ -مگر کسی که ستم کند،و سپس ستمگری را که بد است به نیکی بدل سازد،که من آمرزنده و مهربانم.» آن کس که باید در برابر خدا بترسد موسی(ع)و دیگر پیامبران و فرستادگان نیستند،بلکه ستمگرانند که به سبب گناهان و کارهای بدشان گرفتار ترس می شوند،و ما چرا باید از خداوند ارحم الراحمین بترسیم؟!چیزی که هست این که گرفتاری از خود ما آغاز می شود و به خود ما پایان می پذیرد و سبب آن گناهان و نافرمانیهای ما است پس،مثلا،طبیعت را خدا آفریده است و ما از آن

نمی ترسیم،بلکه ترس ما از آن است که قدرت برخوردار شدن سالم از طبیعت را نداشته باشیم.

حتی شخص ستمکار و گناهکار نیز می تواند توبه کند و خدا را آمرزنده و بخشنده بیابد،و بنا بر این دیگر چیزی که مایهٔ ترس باشد در برابر او باقی نمی ماند.

[۱۲]

«وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ -و دستت را در جیبت داخل کن که چون آن را بیرون آوری،بی هیچ نقص و بدی سفید و درخشان خواهد بود.» گاه سفیدی قسمتی از بدن در نتیجهٔ مرض برص است که بد است،ولی موسی چنین بیماری نداشت و سفیدی دست وی بر اثر نوری بود که از آن برمی خاست.

«فِی تِسْعِ آیٰاتٍ -با نه آیت و نشانهٔ معجزه آمیز.» که هفت تای از آنها آیات بیم دادن و عذاب بود،یعنی:خون و شپش و ملخ و قورباغگان و طوفان و اژدها و شکافته شدن دریا،و دو تای دیگر آیات رحمت،یعنی ید بیضا و بیرون جستن آب از پاره سنگی که موسی(ع)عصای خود را بر آن کوفت.

«إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِینَ -به سوی فرعون و قوم او روانه شو که آنان قومی فاسق و نافرمان نسبت به خدا بوده اند.» /۹ و فسق به معنی از حدّ خود تجاوز کردن است،و انحراف از راه راست نیز فسق نام دارد.

[۱۳]

«فَلَمّٰا جٰاءَتْهُمْ آیٰاتُنٰا مُبْصِرَةً قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ -و چون آیات بصیرت بخش ما به ایشان رسید،گفتند که این جادویی آشکار است.» آیات آشکار بود و امکان شک کردن در آنها وجود نداشت،ولی آنان موسی را به جادوگری متهم کردند تا بهانه ای برای کفر ورزیدن آنان به آیات بوده باشد،و نیز بدان سبب که می خواستند به مردم ستم کنند و در زمین به استکبار و گردنکشی بپردازند،و رسالت الاهی آنان را از این کار منع می کرد،رسالت را به

سحر و جادوگری متهم ساختند،و با وجود این که خود یقین به صدق و درستی آن داشتند،به آن کافر شدند،و خدا آنان را برانداخت و در دریا غرقشان کرد و آنان را مایهٔ عبرتی برای مؤمنان قرار داد.

[۱۴]

« وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ -و در حالی که نفسهای آنان بدان یقین داشت،به ستم و سرکشی و تکبر منکر آن شدند،پس بنگر که پایان کار مفسدان چگونه بوده است.» [۱۵]

فرعون و اطرافیان او گرفتار استکبار و خود بزرگ بینی شدند،و در آن کوشیدند که مردمان را در زیر سلطه و فرمان فاسد خود درآورند،در صورتی که داوود و سلیمان،که خدا به ایشان دانش و هدایت فرمانروایی عنایت کرده بود، سپاسگزار او شدند،و همین است تفاوت میان برکت الاهی و پیروی از خط شیطان در نعمتهای دنیا.

« وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْماً وَ قَالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَی كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ -و به داوود و سلیمان علم دادیم و آنان گفتند:

سپاس خدای را که به ما بر بسیاری از بندگان مؤمن خویش فضیلت و برتری بخشید.» [۱۶]

« وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ -و سلیمان وارث داوود شد و گفت:ای مردم!به ما فهم سخن مرغان آموخته و از همه چیز به ما داده شد،و این یک برتری آشکار است.» سلیمان(ع)با این گفته اعلان کرد که بر مردم سمت پادشاهی دارد.

برای چه؟ زیرا که به برترین تراز علمی رسید و از سخن گفتن مرغان با خبر شد و به آن علم پیدا کرد،و در نزد او دانش هر چیز که مردمان به آن نیاز داشتند همچون ادارهٔ کشور و رهبری ارتش وجود داشت،و این دلیل بر آن است که اسلام /۹ به رهبری از دیدگاه شایستگی می نگرد نه از لحاظ حسب و نسب،پس اگر سلیمان شایستگی

کشورداری نمی داشت،وارث فرمانروایی و پادشاهی نمی شد.

از پاره ای نصوص چنین پیداست که سلیمان دانش و شایستگی را که خدا در او به ودیعت نهاده بود از کودکی از پدرش به ارث برده بود.

در اصول کافی از بعضی از اصحاب ما از ابو جعفر دوم(ع)روایت کرده است که به او گفتم:مردم درباره کمی سن و سال تو سخن می گویند،پس او به من گفت:«خدای تعالی به داوود وحی فرستاد که سلیمان را به جانشینی خود برگزیند،در صورتی که کودکی بود گوسفند می چرانید،پس بنی اسراییل و علمای ایشان این کار را نپسندیدند و خدا به داوود وحی فرستاد که:عصاهای سخنگویان و ناراضیان و عصای سلیمان را بگیر و آنها را در اطاقی قرار ده و در آن اطاق را مهر و موم کن،پس چون فردا شود آن در را بگشا و هر عصایی که شاخ و برگ و میوه پیدا کرده است،صاحب آن جانشین تو خواهد بود،و چون داوود(ع)این مطلب را به ایشان خبر داد،گفتند:به این راضی و تسلیم شدیم». (۱)

[۱۷]

« وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ -و سپاهیان سلیمان از جنّ و انس و مرغان را گردهم فراهم آوردند.» شاید وظیفهٔ مرغان رساندن نامه ها همچون کبوتر نامه بر،یا جاسوسی و خبر رسانی همچون هدهد بوده است.

« فَهُمْ یُوزَعُونَ -و بر حسب نوع کار تقسیم شدند.» یعنی:سلیمان کارها را میان سپاهیان خود تقسیم کرد،و حشر در این آیه بدان معنی نیست که به صورتی پریشان و نامنظم گردهم جمع شدند،بلکه توزیع و تقسیم آنها صورتی منظم داشت،و چنان می نماید که تمدّن در دوران سلیمان(ع) تکامل پیدا کرده و او از زبانهای مختلف آگاهی داشته است.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق(ع)آمده است:

«به سلیمان پسر داوود-با وجود علمش-شناخت سخن گفتن به هر



---

۱- ۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۷۵.

زبان و معرفت زبانها و سخن گفتن مرغان و چارپایان و درندگان عطا شده بود،و در جنگها با زبان فارسی سخن می گفت،و چون با مردم کشور خودش و کارمندان اداره ها و سپاهیانش کاری داشت از زبان رومی بهره می گرفت،و در خلوت با زنان به زبانهای سریانی و نبطی تکلم می کرد،و در محراب مناجات با پروردگارش به زبان عربی می پرداخت،و در مقابل دیدار کنندگان و در رسیدگی به کارهای قضایی با زبان عبرانی». (۱)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

«به داوود و سلیمان آیاتی داده شده بود که به هیچ یک از پیامبران داده نشده بود:از سخن مرغان آگاه بودند،و آهن و روی بی آتش برای ایشان نرم می شد،و کوه ها با داوود(ع)به تسبیح می پرداختند». (۲)

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۸ تا ۲۶]

### اشاره

حَتّٰى إِذٰا أَتَوْا عَلىٰ وٰادِ اَلنَّمْلِ قٰالَتْ نَمْلَةٌ يٰا أَيُّهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَسٰاكِنَكُمْ لاٰ يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (١٨) فَتَبَسَّمَ ضٰاحِكاً مِنْ قَوْلِهٰا وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ اَلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبٰادِكَ اَلصّٰالِحِينَ (١٩) وَ تَفَقَّدَ اَلطَّيْرَ فَقٰالَ مٰا لِيَ لاٰ أَرَى اَلْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ اَلْغٰائِبِينَ (٢٠) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (٢١) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (٢٢) إِنِّي وَجَدْتُ اِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهٰا عَرْشٌ عَظِيمٌ (٢٣) وَجَدْتُهٰا وَ قَوْمَهٰا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ اَلسَّبِيلِ فَهُمْ لاٰ يَهْتَدُونَ (٢۴) أَلاّٰ يَسْجُدُوا لِلّٰهِ اَلَّذِي يُخْرِجُ اَلْخَبْءَ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُخْفُونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ (٢۵) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (٢۶)



---

۱- ۳) -همان کتاب،ص ۷۸.

۲- ۴) -همان کتاب،ص ۷۸.

### معنای واژه ها

۱۹[اوزعنی]

:یعنی بر من الهام کن و توفیقم بده.

۲۲[فمکث]

:مکث به معنی درنگ کردن مختصر است.

۲۵[الخبء]

:الخبیء المخبوء به معنی چیزی است که چنان با چیز دیگری پوشیده شده که از ادراک و دریافت آن جلوگیری می کند.

### و خبری یقین از سبأ برای تو آورده ام

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

سلیمان مالک سپاهیانی شد که هیچ کس پیش از او مالک چنان سپاهیان نبود،و پس از او نیز کسی مالک آن نشد،و لشکریان منظمی از جن و انس و پرندگان داشت که در زمین به گردش می پرداختند و سبب عمران و آبادانی بودند.و در یکی از سفرهاشان به سرزمین مورچگان رسیدند و ملکۀ مورچگان به آنان چنین

نـدا داد:ای موران!به خانه های خود درآییـد که سـلیمان و لشـکریانش در راهند،و بیم آن دارم که شـما را زیر پاهایشان و زیر سمهای ستورانشان نابود سازند،و چون سلیمان آن را شنید تبسّم کرد.

گـاهی انسـان دارای شـناختها و انـدیشه هـایی است که جز بر اثر پیش آمـدن حوادثی در زنـدگی او برانگیخته و آشـکار نمی شود،و در این باره از خود غافل است و ناگهان حادثه ای آن را برمی انگیزد و درهای شـناخت و دانش به روی او باز می شود و،چنـان که گفته انـد،نیوتن دانشـمند جسـتجوی خود را دربارهٔ قانون جاذبه پس از آن آغاز کرد که ناگهان با افتادن سـیبی از درخت بر روی زمین رو به رو شـد،و از خود پرسـید که:چرا به طرف آسـمان بالا نرفت؟!و دنبالـهٔ این جسـتجو به کشف قانون جاذبه انجامید.

سلیمان(ع)از لحاظ نیرومنـدی و تسلط به مقامی بالا رسـید،پس از حـدود استیلای خویش غافل مانـد یا خود را به تغافل زد-و کـار پیـامبران و صالحـان چنیـن اسـت-و آنـان هر انـدازه ایمانشـان افزایش یابـد تواضـعشان نسـبت بـه خـدا بیشـتر می شـود،و سلیمـان(ع)توجهی به جنبه هـای مـادی و پادشاهی خود نـداشت که او را از توازن و پرسـتش خـدا خارج کنـد-که شأن و کار دیگر پادشاهـان چنین است- و پادشـاهی در نظر وی وسـیله ای برای تکـبر و برتری جویی نبود،بلکه آن را وسـیله ای برای برپا داشتن عدل و داد بر روی زمین قرار داده بود،روزها را به روزه می گذراند و شبها را ایستاده به عبادت خداوند سبحانه و تعالی می پرداخت،و از دامنـهٔ کشـور خود تـا آن زمـان آگـاه نبود که بانـگ مورچه ای را شـنید که در او اثر گـذاشت،پس روی به پروردگـار خویش کرد و بر نعمتهـای متوالی وی از او سپاسـگزاری کرد،و این امر حقیقتی مهم را آشـکار می سـازد که چنین است:آنچه برا آدمی حـادث می شود بر جهانهـای محیـط بر وی تـأثیر دارد،پس عـدالت انسان و طبیعت پیرامون وی را فرا می گیرد،و سـتمکاری نیز چنین است.و سـلیمان از خطـاب مورچه دچـار شـگفتی شـد!چه شـده که انسانی ضـعیف همچون وی به اندازه ای از قوت و نیرو دست یافته است که حتی مورچه هم از او هراسان است!به همین سبب به سپاسگزاری خدا

پرداخت تا مبادا احساس قوت وی سبب کفران او نسبت به نعمتهای خدا و طغیان شود.لذا از خدای خود خواست که توفیق شکرگزاری به او عنایت فرماید،و آن هم نه سپاسی شخصی و لفظی بلکه نیز عملی،بدان گونه که هر چه را که خدا از نیرو و بزرگی و ملك به او بخشیده است در راه اعمال شایسته ای مصرف کند که موجب رضای خداوند متعال بوده باشد،چه هر عمل صالحی خودبه خود خدا را راضی نمی کند،و اگر کسی از آفریدگان خدا با مردمان قطع رابطه کند و با نماز و روزه به عبادت خدا بپردازد و مایهٔ رنج کسانی شود که باید به نگاهداری آنان بپردازد،این عمل را خدا نمی پسندد،هر چند نماز خود به خود عملی صالح است.

نیز حادثهٔ دیگری برای سلیمان(ع)اتفاق افتاد که ما را از کشور داری و روش حکمرانی او آگاه می سازد،و آن در هنگامی بود که هدهد از دستگاه او مدتی از زمان غایب ماند،و او در ابتدا چنان گمان می کرد که از پیروی قوانین انضباطی او تخلف ورزیده است،و به همین جهت تهدید کرد و وعید داد که اگر بیاید او را شکنجه خواهد کرد تا عبرتی برای دیگر افراد سپاهیانش باشد،و در صدد مخالفت با نظام نباشند و بی بندوباری در ارتش رواج پیدا نکند؛و عادت سلیمان آن بود که پرهای پرندگان مخالف یا تقصیر کار را می برید،ولی هدهد در آن هنگام که با سلیمان(ع)رو به رو شد،ناگهان خبری مهم به او داد،و آن این که:کشور سبأ را در سرزمین یمن دیده است،و سلیمان هیچ علم ظاهری به آن سرزمین نداشت،بدان جهت که مرکز سلطنت وی در ۹/ فلسطین بود،و بنا بر این چنان واجب می نمود که میان دو تمدن رابطه ای برقرار شود(و این خود سنتی از زندگی است)و هدهد همچون وسیله ای برای برقرار کردن این ارتباط در نظر گرفته شد.

پس از آن سلیمان(ع)چنان مقرر داشت که قضیه مورد رسیدگی قرار گیرد،و اگر هدهد راست گفته باشد در معرض نوازش و تکریم قرار گیرد،و گرنه گرفتار عذاب مقرر شود،و به همین سبب نامه ای به او داد تا آن را در دربار ملکهٔ سبأ فرو افکند،و در این داستان عبرتها و درسهایی است که در بیّنات به آنها خواهیم رسید.

### شرح آیات:

#### اشاره

[۱۸]

« حَتّی إِذٰا أَتَوْا عَلیٰ وٰادِ النَّمْلِ قٰالَتْ نَمْلَةٌ یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ -تا به درهٔ مورچگان رسیدند،و مورچه ای گفت:ای گروه مورچگان!به خانه های خود درآیید تا سلیمان و سپاهیانش نادانسته شما را لگدمال نکنند.» مورچه نگفت که سلیمان و سپاهیانش اساسا احساس ندارند،بلکه گفت که توجه و اهتمام ایشان به چیزهای دیگر آنان را چنان کرده است که نمی دانند که زیر پای ایشان چیزهایی است،و این اشاره ای به انسان مقتدر است که مورچه را از یاد نبرد بلکه دربارهٔ آن توجه و اهتمام داشته باشد،بدان جهت که دارای روح و شعور است.

و فرمانروای دادگر حتّی نسبت به مورچه هم حساب خود را دارد،و بهتر آن است که در این باره به سخن امام علی(ع)که در زمان خود بر یک امپراطوری بزرگ فرمانروایی داشت گوش فرا داریم:

«به خدای سوگند که اگر هفت اقلیم را با همهٔ آنچه در زیر فلکهای آنها است به من ببخشند تا در مقابل آن مورچه ای را از دست یافتن به یک دانهٔ جو باز دارم،هرگز چنین نخواهم کرد،چه دنیای شما در نزد من خوارتر از برگی است که ملخی در حال جویدن و فرو بردن آن به درون خویش است.علی را با نعمتی که نابود می شود و لذتی که دوام نمی کند چه کار؟!». (۱)

اما طاغوتان ملتهایی را به تمامی نادیده می گیرند و دربارهٔ آنها به تجاهل می پردازند،چنان که امریکا در اندیشهٔ آن است که در افغانستان بر روسیه فشار وارد آورد،در صورتی که این یک در لهستان آن یک را در زیر فشار قرار می دهد،و در هر دو سرزمین /۹ ملتهای مستضعفی زندگی می کنند،ولی برای امریکا و شوروی تنها



---

۱- ۵) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۲۲۴.

چیزی که مهم است سیاست و مصالح ایشان است،حتی اگر برای این کار میلیونها مستضعف روانهٔ دوزخ شوند.

به همین گونه آن دو کشور بزرگ موشکهای هسته ای هولناک خویش را در میان میلیونها افراد بشر می کارند و آرامش و آسایش را از آنان سلب می کنند،و آنچه برای ایشان اهمیت دارد نیرومندی خودشان است،و همین مایهٔ تفاوت میان مملکت ایمان و سرزمین ایجاد هراس و وحشت گردنکشان و طاغیان است.

[۱۹]

« فَتَبَسَّمَ ضٰاحِکاً مِنْ قَوْلِهٰا -پس از شنیدن گفتهٔ او لبخند زد.» گفته اند که:چون سلیمان(ع)سخن مورچه را شنید،فرمان داد تا سپاهیان در صحرا چندان متوقف بمانند تا مورچگان به درون لانه هاشان بازگردند، و پس از آن به راهپیمایی خود ادامه دهند،و در عین حال سلیمان از سخن مورچه دچار شگفتی شد،و دانست که به مقام بلندی از نیرو و سلطه دست یافته است و دعای او:« رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لاٰ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ پروردگارا!مرا بیامرز،و به من پادشاهی و ملکی ببخش که پس از من احدی شایستگی را نداشته باشند،چه تو بسیار بخشنده ای» (۱) به اجابت پیوسته است،و به همین سبب به سپاسگزاری خدا پرداخت تا گرفتار غرور نعمت نشود و به طغیان و سرکشی نپردازد.

و حدیثی شریف دربارهٔ گفتگوی سلیمان با مورچه در دست است:

در کتاب عیون أخبار الرضا با اسناد به داود بن سلیمان الغازی آمده است که:علی بن موسی الرضا(ع)از گفتهٔ پدرش موسی بن جعفر(ع)دربارهٔ تفسیر آیهٔ:

« فَتَبَسَّمَ ضٰاحِکاً مِنْ قَوْلِهٰا »گفت:چون مورچه بانگ برآورد که:« یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَ جُنُودُهُ »،باد بانگ مورچه را به گوش سلیمان(ع)رسانید و او توقف کرد و گفت:مورچه را به نزد من آورید، و چون او را نزد سلیمان آوردند به او گفت:ای مورچه!آیا نمی دانستی که من



---

۱- ۶) -ص ۳۵/.

پیامبر خدایم و به احدی ستم نمی کنم؟!و مورچه گفت:آری،می دانستم. ۹/ و سلیمان گفت:پس چرا آنان را از ستم من بیم دادی و گفتی:« یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ ؟»و مورچه گفت:بیم آن داشتم که به زینت تو بنگرند و زینت خود را با آن مقایسه کنند و از خدای عزّ و جلّ دور شوند،و سپس مورچه گفت:آیا تو بزرگتری یا پدرت داود؟و سلیمان گفت:البته پدرم داود،و چون مورچه آن را شنید،گفت:پس چرا شمارهٔ حروف نام تو بر شمارهٔ حروف نام پدرت فزونی دارد؟و سلیمان در پاسخ او گفت که:من دلیل آن را نمی دانم،با شنیدن این سخن مورچه گفت:برای آن که پدرت داود جراحت خود(داء،دا)را با دوستی(ودّ)درمان کرد،و امید آن دارم که تو نیز ای سلیمان به پدرت ملحق شوی، و سپس مورچه گفت:آیا می دانی که چرا باد مسخّر تو شده است؟و سلیمان گفت که در این باره علمی ندارم،و آن گاه مورچه گفت:مقصود خدای عزّ و جلّ از این کار آن بوده است که اگر همهٔ مملکت را همچون باد مسخّر تو می کرد،از دست تو بیرون رفتن آنها همچون از میان رفتن باد می نمود،و در این هنگام بود که سلیمان از گفتهٔ او به تبسّم افتاد». (۱)

« وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبٰادِکَ الصّٰالِحِینَ –و گفت:

پروردگارا!مرا توفیق آن ده که سپاسگزار نعمتی باشم که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی،و به انجام دادن کاری شایسته بپردازم که آن را می پسندی،و مرا به رحمت خود از جملهٔ بندگان صالح خودت قرار ده.» سلیمان هم پادشاه بود و هم پیامبر،به همان گونه که پدرش نیز چنین بود، و مادری مؤمنه و صالحه داشت،و سلیمان به انجام دادن کارهای صالح موجب رضای خدا می پرداخت،ولی تنها به این صفات بسنده نمی کرد،بلکه از خدا می خواست که او را در زمرهٔ صالحان قرار دهد،و برای آدمی چه سود از آن که پدر و



---

۱- ۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۸۲.

مادرش صالح باشند و خود او چنین نباشد؟و نیز هر کس که به او فرمانروایی و پیامبری و صلاح بخشیده شده،چنان شایسته است که آنچه را خدا در تصرف او گذاشته است،وسیله ای برای ایجاد جدایی میان او و دیگر صالحان قرار ندهد.

[۲۰]

« وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقٰالَ مٰا لِیَ لاٰ أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کٰانَ مِنَ الْغٰائِبِینَ - و به جستجوی مرغان پرداخت و گفت:چه شده است که هدهد را نمی بینم،یا شاید از غایبان است.» /۹ [۲۱]

شاید بیم آن داشت که بیرون رفتن بدون اجازهٔ وی دیگران را به عدم مراعات انضباط تشجیع کند،و به همین جهت او را تهدید به عذاب کرد.

« لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ - همانا او را با عذابی سخت شکنجه خواهم داد،یا سرش را خواهم برید،مگر این که دلیلی آشکار و معقول(برای غیبت خود)بیاورد.» [۲۲]

« فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ -پس چندان طول نکشید.» هدهد بازگشت و چون سلیمان از او پرسید که:کجا بودی؟ « فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ -گفت:به چیزی دست یافتم که تو به آن دست نیافته ای،و خبری یقین از سبأ برای تو آورده ام.» در روایت شریفه آمده است که:

«ابو حنیفه به ابو عبد اللّه(ع)گفت:سلیمان برای چه در میان مرغان به جستجوی هدهد پرداخت؟و در جواب شنید:برای آن که هدهد در زیر زمین آب را چنان می بیند که روغن در میان ظرف شیشه ای دیده می شود،پس ابو حنیفه به یاران خود نگاه کرد و به خنده افتاد،و چون ابو عبد اللّه(ع)از سبب خندهٔ او پرسید، گفت:فدایت شوم،بر تو پیروز شدم،و چون از او پرسید که:چگونه؟گفت:آن کس که آب را در زیر زمین می بیند،آیا نمی تواند دام را در خاک ببیند و گردنش گرفتار آن نشود؟و ابو عبد اللّه(ع)در پاسخ وی گفت:ای نعمان،آیا نمی دانی که

چون تقدیر الاهی نازل شود،چشم را پوششی از دیدن باز می دارد؟!». (۱)

[۲۳]

« إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ -این مطلب را دریافتم که زنی بر ایشان پادشاهی می کند.» ۹/ « وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ -و همه چیز در اختیار دارد.» « وَ لَها عَرْشٌ عَظِیمٌ -و دارای تخت پادشاهی بزرگی است.» گفته اند که تخت بلقیس ملکه سبأ درازا و پهنا و بلندایی هر یک به اندازهٔ بیست و پنج ذراع داشت،و از طلا ساخته شده بود،و بلقیس دختر شرحبیل با داشتن مجلس شورایی بر مردم حکومت می کرد که بیش از ۳۱۳ مرد در آن عضویت داشتند و هر یک از آنها از طرف یکی از قبیله ها در آن مجلس نمایندگی داشت.

[۲۴]

« وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ -او را و قومش را دیدم که،به جای خدا،در برابر خورشید سجده می کنند.» مردمان بر دو گروهند:گروهی پس از تفکر کردن دربارهٔ امری به عمل برمی خیزند،و گروهی دیگر بدون تفکر و اندیشیدن چنین می کنند،و اگر آنان پیش از سجده کردن به خورشید دربارهٔ آن به تفکر پرداخته بودند،راه درست را حتما تشخیص می دادند،ولی آنان به این کار نپرداختند و تنها به واقعیت موجود یا میراثی بسنده کردند.

آری.چنان است که امام علی(ع)گفت:

«و اگر در قدرت عظیم و نعمت جسیم می اندیشیدند،به راه راست بازمی گشتند،و از عذاب سوزان می ترسیدند،ولی قلبها بیمار است و بصیرتها پریشان و آشفته». (۲)

« وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ -و شیطان اعمال ایشان را آراسته بود.» از راه بهانه آوردن بی جا برای گناهکاری و گمراه کردن ایشان.



---

۱- ۸) -همان منبع،ص ۸۵.

۲- ۹) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۸۴.

« فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لاٰ يَهْتَدُونَ -پس آنان را از رسیدن به راه راست بازداشت.» و چگونه ممکن است کسی که خود را به شیطان تسلیم کرده است،و به نیابت از او می اندیشد و برنامه ریزی می کند،به هدایت دست یابد؟! [۲۵]

« أَلاّٰ يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -چرا برای خدایی سجده نمی کنند که نهفته ها را از آسمانها و زمین بیرون می آورد.» خورشید نیست که سبب بیرون آمدن نیروها و انرژیهای پنهان است تا حق پرستیدن او را داشته باشند.

« وَ يَعْلَمُ مٰا تُخْفُونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ -و از آنچه پنهان کرده اید یا آشکار گذاشته اید،آگاه است.» [۲۶]

« اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ -خدایی که معبودی جز او وجود ندارد و پروردگار عرش بزرگ است.» که عرش و اریکهٔ بلقیس و دیگر پادشاهان قابل مقایسهٔ با آن نیست تا در برابر آن خضوع کنند،و نیز دیگر آفریده ها همچون خورشید که به خدایی گرفته شود و آن را پروردگار خود بدانیم! آغاز برخورد دو تمدن(تمدن عربی و تمدن عبری)از این قرار بوده است.

**درسهایی از این داستان:**

۱-انسان گاه چندان در زندگی خویش پیش می رود و تکامل پیدا می کند که از راز سخن گفتن مرغان آگاه می شود و از آن سود می برد،و این بدان معنی است که:برای دست یافتن به یک تمدن بشری تکامل یافته در آینده،بر ما واجب است که در آن بکوشیم تا از موجودات زندهٔ در پیرامون خودمان و طبیعتی که ما را در میان گرفته است،تا آخرین حد ممکن بهره برداری کنیم.

۲-انضباط امری ناگزیری است و مخصوصا برای سپاهیان در مورد

پیروی از مقررات ارتش در حالت صلح و جنگ،ولی مبادرت و پیشتازی نیز اهمیت مخصوص به خود را دارد،و چون یک فرد سپاهی به انجام دادن کار برجسته ای مبادرت کرد،بر فرمانده ارتش واجب است که او را مورد احترام قرار دهد تا چنان باشد که روح مبادرت در ارتش از میان نرود.

۳-پرندگان نیز همچون افراد بشر از راه به سوی خدا آگاهند،و به همین سبب هدهد دریافت که پرستش خورشید انحراف و گمراهی است.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۲۷ تا ۳۴]

### اشاره

قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ اَلْكَاذِبِينَ (۲۷) اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَا ذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ (۳۰) أَلاَّ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتّٰى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ اَلْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَا ذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ اَلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

### معنای واژه ها

۳۲[قاطعه]

:یعنی به صورت قطعی کاری را انجام دادن.

ص :۱۶۳

### که بر من جویای برتری مباشید و تسلیم شده به نزد من آیید

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

غیبت هدهد راه را برای تلاقی دو تمدن بزرگ در زمان خودشان هموار ساخت،که یکی از آنها تمدن عبری بود که رهبری آن را سلیمان(ع)داشت،و آن تمدنی الاهی بود که ارزشهای خود را از وحی دریافت می کرد،و دیگری تمدن عربی با رهبری بلقیس ملکهٔ سبا،و آن تمدنی زمینی بود که ارزشهای خود را گاه از عقل انسان و بیشتر از شهوات به دست می آورد.

به همان گونه که جوهر رسالت خدا با واقعیّت فرهنگ زمینی-بدان گونه که سوره الشعراء آن را به ما یادآوری کرد-تفاوت دارد،روش زندگی و عمل فرستادگان خدا و شخصیّتهای ایشان با روش زندگی و عمل و شخصیتهای صاحبان فرهنگ زمینی متفاوت است،پس با وجود آن که سلیمان(ع)پادشاه بود و برتری جویی و تکبر و فساد برای پاسخگویی به انگیزه های سلطنت از عادات پادشاهان است،ولی سلیمان پادشاهی صالح و پاک از همهٔ رذیلتها بود،و پادشاه پیوسته چنین است تا آن گاه که به رسالت الاهی برسد که مثالی متعالی برای رفتاری همراه با فضیلت است،و اگر این امر بر چیزی دلالت داشته باشد،بر آن دلالت می کند که قدرت رسالت بر همهٔ اوضاع و احوال غلبه دارد،و روح معنویتی که در وجود فرد برمی انگیزد،او را بالاتر از متغیرها و مؤثرهای منفی در زندگی قرار می دهد، ۹/ و اگر خواهی می توانی بگویی که او را به مقامی برتر و به دانسته های حتمی علم می رساند.

اگر به منابع جامعه شناسی نگاه کنید،فهرستی از امور لازم و حتمی اجتماعی را در آنها خواهید یافت،و به همین گونه است در مورد منابع روانشناسی و تاریخ،ولی گاه انسانی پیدا می شود که از حدود این قطعیات تجاوز می کند و در اجتماع خود تغییری پدید می آورد که سبب عوض شدن مجرای تاریخ می شود،و جریانی بر عکس واقعیت موجود در جامعه ایجاد می کند که- بنا بر نظریهٔ مارکس- سر در مقابل مسیر تاریخی فرود نمی آورد،و به جایی می رسد که علی رغم ارتباط طبقاتی و خانوادگی به صورت شخص کاملا مخالف با آنچه تصور می شد درمی آید،و این از وجوه تمایز نور الاهی است که در قلوب بندگان راستین خدا نفوذ می کند،و خدا از سلیمان(ع)به عنوان یک چنین شخصی برای ما مثل می زند.

سلیمان با هدهد که پرنده ای در خدمت او بود،معامله ای بزرگوارانه کرد، چه به مجازات او نپرداخت،بلکه فرصتی به او داد تا اندازهٔ درستی خبری که آورده بود معلوم شود،پس نامه ای نوشت و به او تسلیم کرد و هدهد آن را گرفت و روانهٔ کشور سبأ شد و آن را بر تخت فرمانروایی ملکهٔ سبأ انداخت،و چون بلقیس ملکه آن را دید گرفتار شگفتی شد.

آوازهٔ سلیمان پیش از آن رساله به گوش او رسیده بود،و بلقیس از آنچه در سرزمینهای دیگر می گذشت آگاهی داشت،و این را می دانست که سرزمین فلسطین شام در زیر فرمان پادشاه کریم و بزرگواری است.پس از دست یافتن به نامهٔ سلیمان اعضای مجلس مشاورهٔ خویش را که بنا بر گفتهٔ بعضی از مفسران متضمن ۳۱۳ مرد بود دعوت کرد،و به آنان خبر داد که نامه ای به مهر سلیمان دریافت کرده که در آن فرمانهایی حکیمانه و عاقلانه به نظر می رسد،و از وی دعوت کرده است که در زیر فرمان او درآید،ولی این کار را برای آن نمی کند که سیطره و هیمنهٔ خود را بر ما تحمیل کند و کشور ما را به کشور خودش منضم سازد،بلکه برای افراشته شدن پرچم حق و عدالت الاهی می خواهد چنین کند.

سپس بلقیس از آن مجلس خواست که نظر خود را دربارهٔ کاری به این خطیری و این که وی باید چگونه به سلیمان پاسخ دهد ابراز دارد،ولی مجلس

بلقیس چنان نظر داد که بلقیس به هر گونه که صلاح می داند عمل کند و آنان هر چه را که وی فرمان دهد اجرا خواهند کرد. ۹/ و قرار نهایی بلقیس آن بود که به سلیمان تسلیم شود،از آن روی که می دانست نفوذ و قدرت وی بیش از خود او است،و اگر استقلال سرزمین خود را از طریق همکاری با سلیمان خریداری نکند،او و سپاهیانش گرفتار جنگی خواهند شد که نتیجهٔ آن ویرانی و بدبختی و هلاکت است.

قرآن حکیم حوادث تاریخی را تنها از آن روی برای ما بیان نمی کند که از آنها آگاهی حاصل کنیم یا مایهٔ تسلیت خاطر باشد،بلکه آنها را برای عبرت و پند گرفتن ما از این گونه حوادث در اختیار ما قرار می دهد،و هیچ سخن از لغو و عبث و چیزهای بیهوده در آنها به میان نمی آید،و بنا بر این بر عهدهٔ مردمان هر نسل است که به اندازهٔ قدرت فهم و فرا گرفتن مطالب از آنها بهره مند شوند.

از داستان چنین نتیجه می شود که بهترین حکومتی که باید برای تنظیم زندگی و امور مردم تأسیس شود،آن حکومت است که مشورت مردم را با حزم و دور اندیشی در مقررات جمع کند،زیرا که آنچه عالم را به حرکت درمی آورد دو امر است:علم و اراده.پس بر هر کس لازم است که نخست راه را بازشناسد و سپس قرار را بر گذشتن از آن بگذارد،چه گاه ممکن است که قرار بدون علم و معرفت نادرست و مایهٔ هلاکت باشد،و قراری که با اراده همراه نباشد سست و ضعیف است،و سلطه و قدرت می بایستی مجسم کنندهٔ این دو عامل اساسی برای حرکت تاریخ بوده باشد.

در آن حکومتهای پارلمانی که مقررات و قوانین به سبب اختلاف افراد به صورت خوشی درنمی آید،تصمیمات برخاستهٔ از روی حزم و دوراندیشی کمتر گرفته می شود،و اما در حکومتهای استبدادی حزم در قرارها وجود دارد ولی رأی صائب و قرار علمی در آن کمتر به وجود می آید،بدان سبب که فکر یک نفر نمی تواند فرا گیرندهٔ معرفت و تجربهٔ کافی باشد،و اما در حکومتهایی که مقررات در اختیار بزرگترین سلطه یعنی فردی است که زمام امور را در اختیار دارد،ولی

هنگامی تصمیم می گیرد که با گروهی از مردم دربارۀ آن رایزنی کرده باشد،خواه این گروه از کارشناسان بوده باشند یا از مستشاران یا نمایندگان مجلس،به صواب و صلاح نزدیکتر است،چه در این گونه حکومتها علم مشورت با دوراندیشی در قرار با هم جمع می شود،و در آیۀ کریمۀ:« وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ -و با ایشان در امور مشورت کن،پس چون عزم جزم کردی بر خدا متوکل باش». (۱) اشاره به همین امر شده است.

چه در آن خدا فرستادۀ خویش را به مشورت کردن با مسلمانان دربارۀ کارهای ایشان مأمور می کند،به شرط آن که انتخاب قرار نهایی مخصوص خود او باشد.

درستی و سالم بودن این گونه حکم از داستان بلقیس آشکار می شود که با معتمدان قوم خود با گفتن لفظ«أفتونی به من فتوی و نظر خود را ابراز دارید» مشورت می کرد و آنان،به سهم خود،نظرشان را ابراز می داشتند و حق گرفتن قرار نهایی را بر عهدۀ او واگذار می کردند،و این نقطۀ مهمی در حکومت و فرمانروایی بر کشور است.بلقیس سیطره و نیروی خود را بر آنان تحمیل نمی کرد،بلکه آنان حق انتخاب راه عمل و قرار را بر عهدۀ او می نهادند.و از نکات برجسته و لطیف حکم اسلامی آن است که مردمان به ارادۀ کامل خود و با تمام آزادی شخصی حق انتخاب قرار نهایی را،بنا بر ولایت فقیه،به شخصی دیگر واگذار می کنند،چه فقیه حاکم و قاضی به فرمان خدا ولی امر ایشان است،و او منتخب از جانب مردم از طریق انتخابات اسلامی است و حق گرفتن قرار و تصمیم را مردمان پیش از آن که عملا به اطاعت از او برخیزند به او واگذار کرده اند.

و با وجود آن که حکومت بلقیس از بهترین انواع تسلط و قدرت بود،از آن روی که از روح ایمان و هدایت رسالی بهره ای نداشت منحرف و فاسد بود،پس سالم بودن قوانین و درستی نظامی و حتی سالم بودن کاربرد آنها دلیل بر این نیست



---

۱- (۱۰) -آل عمران۱۵۹/.

که بشریت می تواند به وسیلهٔ آنها به کرانهٔ خوشبختی و سلامت و صلح برسد،چه قانونها همچون جسدی است که برای زندگی به روح نیاز دارد،و روح آنها هدایت و راهنمایی خدا است،پس علی رغم آن که تمدن عرب در مملکت سبأ خوب و نیروی آن بزرگ بود،آنان ارتباطی با خدا نداشتند،و به جای خدا خورشید را پرستش می کردند،و چون روح ایمان را فاقد بودند،ناگزیر از آن شدند که نسبت به سلطانی که از این روح ایمانی برخوردار بود خاضع و فرمانبردار باشند.

تفاوت میان بلقیس و سلیمان در سالم بودن یا نبودن نظامها یا درست و نادرست بودن قوانین نبود،بلکه به جنبهٔ غیبی(ایمان به خدا)ارتباط داشت،و چون بلقیس از این جنبه بهره ای نداشت ناگزیر از فرمانبرداری نسبت به سلیمان شد،و قانون زندگی همین است و اگر حاکمی دارای جنبهٔ ایمانی قوت یعنی توکل بر خدا،و حاکمی دیگر تهی از این جنبه باشد، ٩/ در صورتی که از همهٔ لحاظهای دیگر با یکدیگر برابر بوده باشند،آن اولی است که به اذن و فرمان خدا پیروز می شود.

بنا بر این ما به آن نیازمندیم که پس از مشورت(علم)و عزم(حزم)و نیروی دیگری برای به وجود آوردن یک حکومت کمال مطلوب متّکی باشیم که همان نیروی توکل بر خدا است.

**شرح آیات:**

[٢٧]

«قٰالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰاذِبِينَ -گفت که:به زودی در این باره تحقیق می کنیم که راست گفته ای یا از دروغگویانی.» یعنی از راه کاری که بر عهدهٔ تو گذاشته شده،درستی گفتارت را مورد تحقیق قرار می دهیم.

[٢٨]

«اِذْهَبْ بِكِتٰابِي هٰذٰا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ -این نامه را ببر و بر ایشان فرو افکن،و از ایشان کناره گیر.» سلیمان هدهد را به آن مکلف ساخت که:اولا نامه را ببرد و به ایشان برساند و:ثانیا دربارهٔ آنان به تجسّس بپردازد.

« فَانْظُرْ مٰا ذٰا يَرْجِعُونَ -سپس مواظب باش كه در برابر آن چه مى كنند.» تا از واكنشى كه نسبت به رسالت نشان مى دهند آگاه شوى.

هدهد با نامه به پرواز درآمد،و چون به سبأ رسيد بلقيس را خفته يافت،پس آن را بر روى گلوى او نهاد و بلقيس بيدار شد و آن را خواند و بدون فاصله مستشاران را براى گرد هم جمع آمدن سريع دعوت كرد.

[۲۹]

« قٰالَتْ يٰا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّى أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتٰابٌ كَرِيمٌ -(بلقيس) گفت:اى آقايان!نامه اى گرامى به من رسيده است.» الملأ به معنى اشراف و بزرگان است،و بلقيس به آنان گفت كه كتابى كريم و اصل شده دليل بر آن است كه فرستندۀ آن مردى بزرگ و در نامه كرامت است و سپس نامه را براى ايشان خواند:

[۳۰]

« إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ -از سليمان است و به نام خداى بخشندۀ مهربان(آغاز شده).» /۹ چنان مى نمايد كه شرطهاى كريم و بزرگوارانه بودن در نامۀ سليمان به بلقيس وجود داشته،مگر نه اين است كه نامۀ شخص رسول و فرستادۀ عقل او است؟! نامه با اسم خداى رحمان و رحيم آغاز شده كه منعكس كنندۀ روح توحيد است و وجود معانى عطف و رحمت در صاحب نامه،و از سليمان است كه شهرت او به همۀ سرزمينها رسيده،و مهر و موم شده است و آورندۀ آن پرندۀ سعدى از فضا كه آن را به ملايمت بر روى گردن وى نهاده است،و اين دليل بر نهايت احترام نسبت به او به شمار مى رود.

[۳۱]

« أَلاّٰ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ -كه بر من جوياى برترى مباشيد و تسليم شده به نزد من آييد.» در آن مكوشيد كه به جنگ با من بپردازيد.و در اين شك نيست كه نامه اى با اين روش بيان و چنين كوتاه متضمّن وعيد و تهديد است.

[۳۲]

« قٰالَتْ يٰا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي -(بلقيس)گفت كه:اى

آقایان،به من دربارهٔ کارم فتوی و نظر دهید.» فتوی در واقع حکمی برخاسته از پیروی قواعد و اصولی کلی است که همگان ملتزم به پیروی از آنهایند،پس اگر قاعدهٔ موسوم به قاعدهٔ براءت فقهی را در مورد حادثه ای معین یا حکمی خاص تطبیق کنیم،این تطبیق به نام فتوی خوانده می شود،و ملکهٔ سبا از گروه مستشاران خواست که بنا بر قواعد و رسوم در این مسئله به بحث بپردازند و این ارزشها را بر واقعیت زندگی تطبیق کنند و نظر نهایی خویش را ابراز دارند.

« مٰا کُنْتُ قٰاطِعَةً أَمْراً حَتّٰی تَشْهَدُونِ -من در هیچ کاری نظر قطعی نمی دهم مگر این که شما گواهان بر آن بوده باشید.» چه وی قرار را پس از نظر خواهی از ایشان اتخاذ می کرد و آنان را بر آن گواه و مؤید می گرفت.

[۳۳]

« قٰالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ -گفتند که:ما از نیرومندی و شجاعت فراوان بهره مندیم.» ۹/ ما از قوت و ارادهٔ مقاومت برخورداریم،و اینها دو صفتی است که می بایستی در میان امت فراوان وجود داشته باشد،و پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است:« وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ الْخَیْلِ -و برای ایشان تا آن حد که می توانید نیرو و اسبان بسته فراهم آورید». (۱)

قوت و نیرویی که از آن در انجام دادن کاری بهره گیری نشود سودی ندارد، و نیرو بدون استعداد فعلی برای جنگ بی حاصل باقی می ماند.یک میلیارد انسان ظاهرا به وجوب جهاد در جهان متعهد و ملتزمند،ولی هنگامی که اسراییل تعدی و تجاوز را نسبت به مسلمانان آغاز کرد،نیرویی برای مواجههٔ با آن تجهیز نشد،بدان سبب که ما برای این کار آمادگی نداریم.

« وَ الْأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُرِی مٰا ذٰا تَأْمُرِینَ -و کار به دست تو است،پس بنگر



---

۱- ۱۱) -الانفال ۶۰/.

که به چه فرمان باید بدهی.» و تو به هوا و هوس فرمان نمی دهی،ولی خوب تأمل کن و سپس فرمان بده.

[۳۴]

« قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً -(بلقیس)گفت:هنگامی که پادشاهان وارد شهر می شوند،در آن فساد می کنند،و بزرگان آن سرزمین را خوار می سازند.» بلقیس دیدگاه خود را برای مشاوران چنین بیان کرد که:اگر ما به کشور سلیمان برویم،سرزمینهایمان سالم می ماند،ولی اگر او با سپاهیانش بر ما فرود آیند،سرزمینهای ما در زیر سم ستوران ایشان ویران خواهد شد،چه هنگامی که پادشاهان به سرزمین وارد می شوند،قصد بهره مند شدن از خیرات آن را دارند و به بهره کشی از آنها به مصلحت خود برمی خیزند و سبب ویرانی می شوند،و صاحبان زمین و فرزندان آن سرزمین طبعا نسبت به درآمدهای کشور خود چشم امید دارند،و چون خیرات سرزمین خود را گرفتار غارت بیگانه می بینند همچون نیشتری بر جانهاشان کارگر می شود؛کشاورزی که-مثلا-زمین خود را محافظت می کند و با بهره برداری لا ینقطع آن را از حاصلخیزی نمی اندازد،و آن را یک سال کشت می کند و سال دیگر ناکشته به حال خود می گذرد تا آمادهٔ برای کشت سال بعد باشد، /۹ و به همین گونه در همهٔ موارد لازم دیگر همهٔ احتیاطها را به کار می برد،با تسلّط اجنبی آن زمین را از دست می دهد و گاه تا پس از ده سال هم آن حاصلخیزی عادی به زمین بازنمی گردد.

بنا بر این اگر از نیروهای شرق و غرب دوری گزینیم،می توانیم برای خود برنامه ریزی سالمی فراهم آوریم،و از نفت خود به اندازه ای که نیاز داریم و هزینه های ما را تأمین می کند استخراج کنیم،و قسمتی درآمد صادرات نفت را برای کشاورزی و قسمتهای دیگر را برای صنعت و آبادانی زمین و دیگر هزینه های کشور اختصاص دهیم و روی پای خودمان بایستیم.ولی اگر منابع نفتی ما به غرب و شرق ارتباط پیدا کند،چیزی از آنها به دست ما نمی رسد،چه درآمد آنها به گنجینه های اموال اجنبی ریخته می شود تا برای ما سلاح و کالا صادر کنند و

محصولات آنان بازارهای ما را پر کند،و در عین حال رنجهایی را که از این شکل زندگی فراهم می آید تحمل کنیم.

هزینه های تسلیحاتی بر دوش ما بار می شود،و کالای تجملی و مایهٔ تباهی بازارهای ما را پر می کند،چه بیگانه دربند مصلحت سرزمین و مردم ما نیست،و به همین سبب به تبهکاری در سرزمین و در میان مردم آن برمی خیزد،چنان که کشتزارهای پنبه در مصر به دست استعمارگران ویران شد،و بهبود کشاورزی استعماری در ایران زمان شاه مقبور،ایرانی را که از خود بسندگی کشاورزی بهره مند بود و محصولات کشاورزی و صنعتی صادر می کرد،به صورت سرزمین غیر کشاورزی درآورد،و از دولتی صادر کننده به دولتی وارد کنندهٔ فرآورده های کشاورزی استهلاکی از خارج مبدل شد،و این همه بر عکس وضعی است که هم اکنون پس از آزاد شدن ایران به دست یک رهبری عاقل و فهمیده و جمهور مستضعفان صورت می گیرد.

و بارها استعمارگران در راه فاسد کردن جامعه از طریق خود افراد آن برخاسته اند،و با استفادهٔ از طرد شدگان اجتماع به سبب دوری آنان از ارزشهای آن،و به کار گرفتن آنان برای ایجاد تفرقه و فساد در میان فرزندان ملت واحد اقدام کرده اند،و اگر دربارهٔ ریشه های ۹/ خاندانهای حاکم بر اجتماع جستجو شود،معلوم خواهد شد که آنان از میان بدترین و پستترین خاندانها و قبیله ها برخاسته اند،و استعمارگران پیوسته از این گونه کسان در هر جا که باشند سراغ می گیرند و آنان را به فرمانروایی بر فرزندان پاک سرزمین می گمارند.

هرگز در صدد یافتن مردمان شریف و بزرگوار برنمی آیند،زیرا که انسان شریف هرگز به آن راضی نمی شود که مقدرات کشور خویش را به دست بیگانگان بسپارد،و از همکاری با آن شانه تهی می کند،و روا نمی دارد که کشور خویش را محل تاخت و تاراج غربیان و شرقیان ببیند.

اگر بیگانه از کشور بیرون رود،فرزندان ملتزم به ارزشهای اسلامی بر آن به حکومت خواهند رسید،و جامعه به صورت مجتمعی اسلامی درمی آید،و احکام و

شرایع و اخلاقیات اسلامی در آن رواج پیدا می کند و در نتیجه به صورت یک مجتمع مبتنی بر فضیلت درمی آید،ولی بیگانه به عکس این عمل می کند،و چنان که قرآن حکیم گفته است:« وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهٰا أَذِلَّةً -عزیزان اهل آن را ذلیل می کنند».

هنگامی که انگلیسیها به عنوان استعمارگر در عراق داخل شدند،اعلانی در نجف اشرف انتشار یافت که در آن حکومت استعماری نیاز خود را به عده ای از مردم برای خدمتگزاری در دستگاه پلیس اظهار کرده بود،و شرط آن بود که سن داوطلبان خدمت میان هجده و سی و پنج سال بوده باشد،و داوطلبان کار در موعد معین حضور پیدا کردند،و چون به بیش از ده تن برای خدمت نیازی نبود،فرمانده محلی برپا خاست و به ایشان گفت:به شما نیازی ندارم،ولی اگر در میان شما عده ای ولد الزّنا وجود داشته باشد،آنان بر جای خود باقی بمانند،پس در حالی که هر یک از حاضران به دیگری نگاه می کرد،متفرق شدند و جز عدۀ کمی باقی نماندند و آنان از کسانی بودند که جامعه آنان را از خود طرد کرده بود و بنا بر این بیمی از آن نداشتند که ولد الزنا به شمار آیند،و مردمانی پست و رذل بودند و بسا امکان آن بود که زنازاده نباشند،ولی فدا کردن شرف برای خدمت کردن به اجنبی برای آنان هیچ اهمیتی نداشت،در صورتی که انسان شریف هرگز به آن راضی نمی شود که ضد فرزندان میهن خویش به خدمت بیگانه درآید و ارزشهای اجتماع را فدا کند.

« وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ -و چنین می کنند.» و در این بخش از آیه تأکیدی از جانب خدا بر حقیقتی که بلقیس آن را دربارۀ پادشاهان طرح کرد،مشاهده می شود.

## [سوره النمل (٢٧): آيات ٣۵ تا ۴۴]

### اشاره

وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنٰاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ اَلْمُرْسَلُونَ (٣۵) فَلَمّٰا جٰاءَ سُلَيْمٰانَ قٰالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمٰالٍ فَمٰا آتٰانِيَ اَللّٰهُ خَيْرٌ مِمّٰا آتٰاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (٣۶) اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاٰ قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا أَذِلَّةً وَ هُمْ صٰاغِرُونَ (٣٧) قٰالَ يٰا أَيُّهَا اَلْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهٰا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٨) قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ اَلْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩) قٰالَ اَلَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ اَلْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّٰا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قٰالَ هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴٠) قٰالَ نَكِّرُوا لَهٰا عَرْشَهٰا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ اَلَّذِينَ لاٰ يَهْتَدُونَ (۴١) فَلَمّٰا جٰاءَتْ قِيلَ أَ هٰكَذٰا عَرْشُكِ قٰالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٰا وَ كُنّٰا مُسْلِمِينَ (۴٢) وَ صَدَّهٰا مٰا كٰانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنَّهٰا كٰانَتْ مِنْ قَوْمٍ كٰافِرِينَ (۴٣) قِيلَ لَهَا اُدْخُلِي اَلصَّرْحَ فَلَمّٰا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سٰاقَيْهٰا قٰالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوٰارِيرَ قٰالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمٰانَ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۴۴)

## با سلیمان به خدای جهانها اسلام می آورم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

پس از رایزنی بلقیس با قوم خودش دربارهٔ مسئلهٔ نامه ای که هدهد برای او

ص :۱۷۴

آورده بود،مشاوران گفتند:ما از نیرو و شجاعت برخورداریم،و برای جنگ آماده ایم،ولی او گفت:ما خرسندی سلیمان را از راه فرستادن هدایای گرانبها طلب می کنیم،پس اگر از کسانی باشد که خواستار این جهانند،آنها را خواهد پذیرفت،و اگر چنین نشود و او پیغمبر باشد،مسئله صورت دیگری پیدا می کند و دیگری ما مجالی برای معارضهٔ با او نداریم.

آنچه از این کار-یعنی فرستاده شدن هدایای بلقیس-می فهمیم این است که نشانهٔ عقل آن ملکه-و عاقلترین مردم کسی است که عقلهای دیگران را بر عقل خود بیفزاید-این است که قراری برای جنگ یا صلح نگذاشت،و برای خود،تا زمان بازگشت فرستادهٔ همراه هدایا،فرصت اندیشیدن درباره این امر را فراهم آورد،تا اگر قراری اتخاذ کند،قراری سالم باشد،چه قرار کارساز آن است که صاحب آن بعد از فراهم آمدن همهٔ اسبابهای وجود پیدا کردن آن(معلومات و کارشناسیها و اندیشهٔ سلیم)گرفته شود.

بدین گونه فرستادگان بلقیس به راه افتادند تا به سلیمان رسیدند،و چون هدایا را به او تسلیم کردند، /۹ هدایا و ایشان را کوچک شمرد،و چون به نزد بلقیس بازگشتند و از آنچه گذشته بود سخن گفتند،بلقیس دانست که سلیمان پادشاهی همچون پادشاهان دیگر نیست،و چون فرستادگان بلقیس عامل تهدیدی از سلیمان نیز بودند که اگر بلقیس و قومش ایمان نیاورند،به سرزمین ایشان حمله خواهد کرد،بر آن شد که روانهٔ دربار سلیمان شود،و پیش از آن که از یمن حرکت خود را آغاز کند، سلیمان در جستجوی کسی بود که تخت زرّین با ابعاد طول و عرض و ارتفاعی هر یک ۲۵ ذراع را به نزد او حاضر کند،پس دیوی از میان جنّیان برپا خاست و گفت که:پیش از این که از جایت برخیزی من آن را نزد تو حاضر خواهم کرد،و آن گاه آصف بن برخیا،وصی سلیمان،که از اسم اعظم خدا آگاهی داشت برپاخاست و گفت که:من پیش از آن که مژه بزنی آن را خواهم آورد،و سلیمان به او فرمان داد که این کار را انجام دهد،و در همان لحظه تخت را در برابر خود دید؛آن گاه سلیمان دستور داد تا اندک تغییری در وضع تخت بدهند و قسمت پیشین آن را به

جای آن که از طلا- باشد از نقره فراهم کنند،و از بلقیس پرسید که آیا این تخت خودت است؟و چون او با تفکر در آن نگریست گفت:مثل این است که همان باشد،و این گونه پاسخ دادن وی دلالت بر عقل کامل او دارد،چه علی رغم ناشناس کردن آن با تغییرات آن را شناخت،و از انتقال آن از مسافت دوری به قصر سلیمان دچار شگفتی نشد،ولی آنچه مایهٔ دهشت و پریشان خاطری او شد این بود که آن تخت در هفت راهرو درهم داخل شده قرار داشت و همهٔ آن راهروها بسته بود،و خدمتگزاران و سپاهیان در پیرامون آنها وجود داشتند،و در کشور او تغییری جز این صورت نگرفته بود که او به مملکت سلیمان(ع)انتقال یافته بود،پس چگونه امکان انتقال تخت او صورت پذیرفته است؟!پس دانست که آن به قدرت توانایی بزرگ انتقال یافته است.

هدف سلیمان از انتقال تخت بلقیس یادآوری بلقیس به این مطلب بود که معرفت او برایش سودی ندارد،و نیروی او بزرگ نیست،و آنچه ساخته است به بافتهٔ عنکبوتی می ماند،بدان جهت که متکی به نیروی ایمان نیست،و اگر بلقیس فاقد بصیرت و بینش ایمان باشد،از دست یافتن به باطن امور محروم خواهد ماند چنان که حال و وضع بسیاری از درسخواندگان و صاحبان فرهنگ در عالم امروز نیز چنین است و برای این که او را بیازماید و بیشتر حقیقت را بر او آشکار سازد، سلیمان فرمان داد تا تخت او را در جایی قرار دهند،و در زیر آن ماهیان و موجودات زندهٔ آبی دیگر را در آب قرار داد و سپس فرمان داد تا بلقیس را به آن مکان آوردند، و چون او با آب اطراف تخت رو به رو شد،ناگهان یکه خورد و چنان گمان کرد ۹/ که سلیمان آهنگ غرق کردن او در آب را دارد،ولی بر خود گرفت که گام در آب نهد و به همین سبب دامان خود را بالا کشید و برای عبور از میان آب دو ساق پای او آشکار شد،و ناگهان پاهای او بر پلی از شیشه نهاده شد،و این امر او را از آن آگاه کرد که علم به همه چیز ندارد،و کبریای او فریبنده و نادرست است،و از لحاظ اعتقاد بر خطا است،پس به راهنمایی سلیمان به پروردگار جهانیان تسلیم شد و اسلام آورد.

**شرح آیات:**

[۳۵]

« وَ إِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ -و من هدیّه ای برای ایشان می فرستم تا ببینم که آنان که همراه با آن رفته بودند با چه چیز باز می گردند.» می خواست از این راه بداند که واکنش سلیمان و اطرافیانش دربارهٔ هدیه چگونه بوده است.

[۳۶]

« فَلَمّا جاءَ سُلَیْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ -پس چون(حامل هدایا)به نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت که:آیا می خواهید به من از آنچه(خدا)به شما داده است مدد رسانید،یا این که از هدیه فرستادن خودتان لذت می برید؟» آیا خیال آن دارید که مرا با مال بفریبید،ولی بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است از هدیهٔ شما که هیچ ارزشی ندارد نیکوتر است.مال مایهٔ خوشی و شادمانی من نیست،و این شما هستید که به آن شادمان می شوید،از آن روی که بندهٔ دنیایید،و کالای دنیا در نزد من ارزشی ندارد،و آن کس از مال خوشحال می شود که هدف و مقصود و معبودش مال باشد.

آری.او فریب زینتهای بی ارزش زندگی دنیا را نمی خورد و جان را گرفتار و اسیر آن نمی کرد،و به همین جهت مایه های فریب ملکه را به دو دلیل خوار و کوچک شمرد:

۱-بدان سبب که آنچه خود داشت،بسیار بر هدایای بلقیس فضیلت و برتری داشت،چه خدا به او سلطنتی بخشیده بود که هیچ کس پس از وی به آن نخواهد رسید و پیش از آن نصیب کسی نشده بود.

۲-و بدان سبب که وی در صدد دست یافتن به مال نبود،بلکه برای نشر رسالت و فهم آن کوشش می کرد، /۹ و به همین سبب به آنان چنین پاسخ داد:این شما هستید که از هدیه و ارمغان شادمان می شوید،ولی ما به دنیا و آنچه در آن است دل

نمی بندیم،بلکه هدف ما نشر رسالت و برپاداشتن حق است.

[۳۷]

« اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاٰ قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا -به سوی ایشان بازگرد و ما با سپاهیانی به سوی ایشان خواهیم آمد که تاب مقاومت در برابر با آن را ندارند.» هدف سلیمان مال نبود،بلکه راهنمایی گمراهان به راه راست و درست بود،و لذا به رئیس نمایندگان بلقیس که حامل هدایا بودند گفت که به نزد ملکه اش بازگردد،و آنان را به جنگ و رو به رو شدن با سپاهیانی تهدید کرد که جرأت رو به رو شدن با آنان را ندارند.

« وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا أَذِلَّةً وَ هُمْ صٰاغِرُونَ -و آنان را از سرزمین خودشان سرافکنده و خوار بیرون خواهیم راند.» میان سرزمینی که با جنگ فتح شده باشد و پیروزمندان با خونهای ریخته شده آن را به ملکیّت خویش درآورده اند،و میان کشوری که مردم آن به صلح رضا داده باشند،تفاوت بسیار است،چه در این صورت سرزمین در اختیار مالکان آن باقی می ماند و مردمان از آزادی و کرامت و آبروی خویش بهره مند خواهند بود.

بلقیس دانست که می بایستی با رضای خویش،پیش از آن که ناگزیر وی را به اکراه به نزد او ببرند روانه شود،پس چون بار سفر خود را بست و سلیمان از این مطلب آگاه شد،از اطرافیان خود خواست که تخت او را نزد وی بیاورند.

[۳۸]

« قٰالَ يٰا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهٰا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ -به اطرافیان خود گفت:کدام یک از شما تخت او را،پیش از آن که به حال تسلیم به نزد من حاضر شوند،برایم خواهد آورد؟» [۳۹]

« قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ -دیوی از پریان(جنّیان)گفت که:من آن را پیش از این که از جایت برخیزی برایت خواهم آورد،و من برای این کار نیرو و توانایی دارم و امینم.» /۹ مقصودش این بود که هنوز چند ساعت متعارف حضور سلیمان در مجلس

روزانه اش به پایان نرسیده،آن را با کمال امانت و بدون آن که چیزی از گوهرها و آرایشهای آن تلف شده باشد،در مجلس سلیمان حاضر خواهد کرد.

چگونه امکان آن وجود داشت که یک پری بتواند آن تخت بزرگ را در ظرف مدت چند ساعت از یمن به فلسطین انتقال دهد؟!این چیزی است که قرآن دربارۀ آن سخن نگفته است،و بهتر آن است که پس از ایمان اجمالی به آن داشتن به سبب آن که دلیلی بر محال بودن آن وجود ندارد،در این باره سخن نگوییم.

[۴۰]

«قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ -کسی که در نزد او دانشی از کتاب وجود داشت گفت که:من آن را پیش از آن که مژگانت را برگردانی برایت خواهم آورد.» مقصود از کتاب در این جا لوح محفوظ در نزد خداوند سبحانه و تعالی است،و بلا فاصله با اسم اعظم خدا آن را در برابر سلیمان حاضر کرد؛و در حدیثی مأثور از امام باقر علیه السلام آمده است که گفت:

«آصف بن برخیا به سلیمان(ع)گفت:دو چشمت را تا می توانی به یک طرف بگردان،و چون او چشمانش را چنان گرداند که متوجه یمن شد،تخت در جای خود در مأرب به زمین فرو رفت و،به قدرت خداوند متعال،پیش از آن که سلیمان برای دید چشم خود را تغییر دهد،در مجلس سلیمان در شام از زمین بیرون آمد». (۱)

اینک جای این سؤال باقی می ماند که:آیا سلیمان داناتر بود یا وزیرش آصف بن برخیا؟و امام هادی(ع)در حدیث زیر پاسخ آن را داده است:

عیّاشی در تفسیر خود گفته است:موسی بن محمد بن علیّ بن موسی با یحیی بن أکثم رو به رو شد و این یک دربارۀ مطلبی از او پرسش کرد،و سپس موسی بر برادرش علی بن محمد علیهما السلام وارد شد ۹/ و میان ایشان مواعظ و اندرزهایی مبادله شد که به فرمانبرداری موسی از علی انجامید،و آن گاه موسی به



---

۱- ۱۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۸۷.

او گفت:فدایت شوم،ابن أکثم از من پرسشهایی کرد تا رأی خودم را دربارهٔ آنها بیان کنم،و علی خندید و سپس گفت که:آیا چنین کردی؟و من گفتم:نه، گفت:برای چه؟گفتم:بدان سبب که پاسخ را نمی دانستم،و او گفت که:

پرسش چه بود؟و من گفتم:به من گفت که:آیا سلیمان نیازی به دانش آصف بن برخیا داشت؟و سپس پرسش را بیان کردم و او گفت:

«ای برادرم!بنویس:بسم اللّه الرحمن الرحیم،این که پرسیدی از این گفتهٔ خدای تعالی در کتابش: قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ مقصود آصف بن برخیا است،و سلیمان از مدد گرفتن از آنچه آصف می دانست عاجز نبود،ولی او -صلوات اللّه علیه-مقصودش آن بود که جنّ و انس بدانند که پس از سلیمان او حجت است،و آن از علم سلیمان بود که به فرمان خدا آن را در نزد آصف به امانت نهاد و خدا این را به او فهماند تا در امامت و راهنمایی او اختلافی پیش نیاید،به همان گونه که در زندگی داوود نیز چنین به سلیمان فهمانده شد تا امامت و نبوت او پس از وی شناخته شود و تأکیدی بر حجت بودن او برای مردمان باشد». (۱)

آری،سلیمان(ع)از آن روی آصف بن برخیا را برای این کار برگزید که مردمان بدانند که آصف وصی سلیمان است،و هنگامی که تاریخ پیامبران(ع)را می خوانیم،ملاحظه می کنیم که آنان در مواقع حساس معیّنی چنان عمل می کنند که مردمان از وصی و جانشین ایشان پس از وفاتشان با خبر و آگاه باشند و معلوم شود که خلیفهٔ بعد از ایشان چه کس خواهد بود،و بدین گونه آیندهٔ رسالت را تضمین می کنند.

از سوره النمل چنین الهام می گیریم که سلطنت بر سه پایه متکی است:

یکی علم که بالاترین درجهٔ آن عبارت از این است که انسان از خیرات دیگران و عقلهایشان« وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ -در امور با ایشان مشورت کن»و از حزم و دوراندیشی آنان« فَإِذَا عَزَمْتَ -و چون تصمیم گرفتی»و توکل کردن بر خداوند



۱- ۱۳) -همان کتاب،ص ۹۱.

متعال« فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ -پس بر خدا توکل کن»بهره مند شود،و سلیمان(ع)دارای ملک و قدرت بود و رعایای وی از او فرمانبرداری می کردند،و در ارتش او کسانی بودند که تختی همچون تخت بلقیس را جابه جا کنند و آن را از سرزمین دوری همچون سبأ-در یک طرفه العین-به نزد او آورند،ولی اساس حقیقی و واقعی ملک و پادشاهی وی همهٔ اینها نبود،بلکه نیروی حقیقی که بر آن تکیه داشت امداد ۹/ غیبی بود که از جانب خدا می رسید،و خداوند متعال گفته است:« وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ -و اگر بخواهند با تو نیرنگ کنند،خدا برای تو بسنده است و او کسی است که با یاری خود تو را تأیید کرد و با مؤمنان»، (۱) و چنان که در این آیه ملاحظه می شود،خداوند نصرت و یاری خویش را بر مدد و معاونت مؤمنان مقدم داشته است،بدان سبب که اولی مهمتر است.

ما هر گاه به کاری آغاز می کنیم،از نام خداوند رحمان و رحیم مدد می جوییم،و سلیمان نیز به نوبهٔ خود از قدرت و نیروی خدا-در آن هنگام که برای بلقیس نامه روانه کرد-طلب یاری کرد،و خدا گفت:« إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ -این نامه از سلیمان است و به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان آغاز شده است»،و نیز نوح را می بینیم که به یارانش چنین خطاب می کند:« اِرْکَبُوا فِیها بِسْمِ اللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها -بر آن(کشتی)سوار شوید که روان شدن و لنگر انداختن آن به نام خدا است»، (۲) زیرا که هر چیز به نام خدا صورت اتمام پیدا می کند،و اگر نام خدا نبود،آصف بن برخیا نمی توانست عرش بلقیس را در یک لحظه از یمن به سرزمین فلسطین انتقال دهد.

« فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ -پس چون آن(تخت)را قرار گرفته در نزد خود دید،گفت که:این از فضل



---

۱- ۱۴) -الانفال۶۲/.

۲- ۱۵) -هود۴۱/.

پروردگار من است که مرا می آزماید که سپاسگزار می شوم یا ناسپاسی می کنم.» پس چون سلیمان عرش بلقیس را در برابر خود دید،گفت:حاضر کردن این تخت به نیروی مادی یا زمینی صورت نگرفته،رسیدن نعمت خدا به آدمی دلیل بر سلامتی نیست او و نیست،بلکه وسیله ای برای آزمایش است،پس تندرستی و ثروت و امنیت همه نعمتهایی برای ابتلا و آزمایش است و خبر گرفتن از اراده،پس آدمی نباید به آنها فریفته شود،بلکه باید شکر نعمت را به جای آورد.

« وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ -پس هر کس که سپاس گزارد به سود خود چنین کرده است.» فایدهٔ سپاسگزاری به خود او باز می گردد.

« وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ -و هر کس ناسپاسی کند،(باید بداند) که پروردگار من بی نیاز و کریم است.» ۹/ پس اگر همهٔ مردم جهان نسبت به خدا کافر و ناسپاس شوند،از کفر ایشان هیچ زیانی به او نمی رسد،و باز هم رحمت او شامل حال همگان خواهد بود،و پیوسته به کافران لطف و مرحمت می کند و پس از فرصتی فرصت دیگر به ایشان می دهد،بدان سبب که رحمت او همه چیز را فرا می گیرد.

[۴۱]

« قٰالَ نَكِّرُوا لَهٰا عَرْشَهٰا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لاٰ يَهْتَدُونَ -(سلیمان)گفت که:تخت او(بلقیس)را چنان کنید که برای او ناشناخته جلوه گر شود تا ببینیم که آیا به آن راه می برد یا از کسانی است که راه نمی برند.» یعنی شکل و ظاهر عرش او را چنان تغییر دهید که به صورتی دیگر درآید تا از این راه عقل او را بیازماییم و بر طبیعت او واقف شویم،و او را به حق و رسالت هدایت کنیم.

[۴۲]

« فَلَمّٰا جٰاءَتْ قِيلَ أَ هٰكَذٰا عَرْشُكِ قٰالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٰا وَ كُنّٰا مُسْلِمِينَ -پس چون(بلقیس)آمد،به او گفتند که:آیا تخت تو همین است؟و او گفت:چنان می نماید که همان باشد،و پیش از این به ما علم

داده شد و از مسلمانان و تسلیم شوندگان بودیم.» سپس سلیمان گفت که:او دو درجه از این زن برتری دارد:یکی علم است که او از آن تهی است،و دیگری ایمان است که وی فاقد آن است،و اساس ملک و فرمانروایی علم مقرون به ایمان.

[۴۳]

« وَ صَدَّهٰا مٰا کٰانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنَّهٰا کٰانَتْ مِنْ قَوْمٍ کٰافِرِینَ - و او(بلقیس)را باز داشته بود آنچه جز خدا پرستش می کرد و از گروه کافران بود.» بلقیس بر دین پدران و قوم خویش بت پرست بود و به همین جهت خورشید و ستارگان را پرستش می کرد،و از پرستش خدایی که او را آفریده است بازمانده بود و همین پرستش نادرست میان او و علم پرده ای کشیده بود که او را از شناختن خدا که آغاز علم است بازمی داشت.

[۴۴]

« قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمّٰا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ کَشَفَتْ عَنْ سٰاقَیْهٰا -به او گفته شد که به کاخ داخل شود،پس چون آن(محل عبور)را دید، گمان کرد که آبگیری است و(برای درآمدن)به آن پوشش روی دو ساق پای خویش را بر کنار زد.» /۹ تا دامان لباسش خیس نشود.

« قٰالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوٰارِیرَ -(و سلیمان به او)گفت که این کاخ از شیشه و بلور ساخته شده است.» ممرد به معنی صاف و هموار است و از لفظ امرد یعنی کسی که هنوز صورتش مو در نیاورده است گرفته شده،و زمین بلورین آنها چندان صاف و هموار بود که هیچ ناصافی در آن دیده نمی شد و همچون سطح آب جلوه گر می شد،و از این جا معلوم می شود که صنعت بلور و شیشه سازی در زمان سلیمان(ع)،همچون بسیاری از صناعتهای دیگر،صناعتی پیشرفته بوده است.

« قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمٰانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -(بلقیس)گفت:پروردگارا!من بر نفس خود ستم کرده ام،و (اکنون)با سلیمان به خدای پروردگار جهانها اسلام می آورم.»

بلقیس حقیقت را دریافت،و مه و غباری که عقل او را پوشانده بود وی را از دیدن حق و شناختن آن بازمی داشت کنار رفت،و به آن آغاز کرد که با دید دیگری که در آن جایی برای تکبر و خود بزرگ بینی وجود ندارد به زندگی نگاه کند.

چرا چنین دگرگونی کاملی برای او پیدا شد که شباهت به لحظۀ اعتراف مجرمان پس از مدتی دراز زبانبازی و حیله گری دارد؟ هنگامی که آدمی به قضیه ای برمی خورد که نسبت به آن نادان بوده است، این قضیه عقل او را تحریک می کند و به تأمل برمی انگیزد،پس به آن آغاز می کند که در اندیشه ها و اعتقادهای خود به تجدید نظر بپردازد،و بر اثر آن نظام فکری وی که بر آن متکی بود فرو می ریزد،و عقل وی از بند غل و زنجیرهای قدیمی رها می شود،و چندان به طرز تفکری تازه ادامه می دهد تا به حقیقت برسد...جادوگران به موسی در آن هنگام که از او شکست خوردند ایمان آوردند،و همین کیفیت برای بلقیس هنگام برخورد با حادثه ای که سلیمان برای او فراهم آورده بود نیز پیش آمد، و بر اثر آن نگرش خود را دربارۀ زندگی تغییر داد و دریافت که طرز دید سابق او درست نبوده است،و بر خود گرفت /۹ که بر فکر صحیحی مستند بر ایمان به خدا متکی شود،پس پرستش بتها را ترک گفت و ایمان آورد و روی خود را متوجه به پروردگار جهانیان ساخت و به او تسلیم شد.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۳]

### اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا إِلىٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ فَإِذٰا هُمْ فَرِيقٰانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قٰالَ يٰا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ اَلْحَسَنَةِ لَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرُونَ اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قٰالُوا اِطَّيَّرْنٰا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قٰالَ طٰائِرُكُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَ كٰانَ فِي اَلْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ (۴۸) قٰالُوا تَقٰاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مٰا شَهِدْنٰا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ (۴۹) وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنٰا مَكْراً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنّٰا دَمَّرْنٰاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خٰاوِيَةً بِمٰا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَ أَنْجَيْنَا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

ص: ۱۸۴

### معنای واژه ها

۴۷[اطَّیَّرنا بکَ]

:یعنی تو را به فال بد گرفتیم.

### همهٔ آنها و قومشان را سرنگون و هلاک کردیم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن در سورهٔ گذشتهٔ الشعراء از داستان صالح پیامبر(ع)و قوم او ثمود سخن گفت،و در این جا همان داستان بار دیگر تکرار می شود و نمود تکرار در قرآن آشکار است،چنان که داستان موسی(ع)با فرعون هفتاد بار تکرار شده است،و داستانهای پیامبران در قرآن بنا بر مناسبتها تکرار می شود،و در هر نوبت هدف با

ص :۱۸۵

هـدف پیش از آن متفـاوت است،و هـدف کلی از یادآوری داسـتانها پراکنـدن روح ایمان در ما از راه گفتگو و مبارزهٔ درگیر شـدهٔ میـان پیـامبران و مردمـان جاهل و نادان قوم ایشان است،و تکرار خود این انـدیشه یادآوری دیگری است،بـدان سـبب که غفلت انسـان و شـهوتهای او پیوسـته او را از حقیقت در زمـانی پس از زمـان دیگر دور می کنـد،و هنگامی که انسان تـذکر به امری پیدا نکند،از آن غافل می ماند و در نتیجه حجاب شـهوتها بر او هجوم می آورد و عقل او را می پوشاند و به همین سـبب پیوسته نیازمند تذکره و یادآوری است.

نماز آدمی را از کارهای زشت و منکر دور می کند،و انسان به یک نماز در شبانه روز بسنده نمی کند،و بر او واجب است که در هر روز پنج بار نماز بگزارد تا آثار شهوتها محو شود، /۹ و شهوتهای تازه در معرض حمله قرار گیرد،و قلب او از آثار آنها پاک شود...و بدین گونه شـخص پیوسـته با نماز خود در حال جنگ با شهوتها و بدیها است تا عملش به پایان برسد و رفتارش به خوشی خاتمه پیدا کند.

در هر جا که قرآن ما را به یاد خداونـد سـبحانه و تعالی و رسالتهای او می اندازد،و از مبارزهٔ ابدی میان حق و باطل سـخن می گویـد،و از معارضـهٔ رسالیـان و جاهلان یاد می کنـد،اوضاع و احوال برای خود را به فراموشـی زدن دربارهٔ این مبارزه ما را در معرض فشـار قرار می دهـد،و مـا را به سوی غفلت از آنچه در جانهـای ما و در محیط اجتماعی از مبارزهٔ میان کفر و ایمان می گذرد می کشد،و تکرار داستانهای فرستادگان خدا در قرآن نیز برای یادآوری از همین امر است.

امـا هـدف خاص از تکرار داسـتانهای قرآنی،تفاوت گذاشـتن میان نور الاهی فرود آمـدهٔ از جانب خـدا به اسم رسالت است با فرهنگ زمینی فرو رفتهٔ در باتلاق شـهوتها و هوا و هوسـها،و میان این دو فرهنگ فرق بسیار است،و قرآن کریم این اختلاف را از راه تمایز میان کسـی که حامل این نور الاهی و میان کسـی که تأثیر پـذیر از فرهنگ زمین است بیان می کنـد،و در آن حال که شـعرا را ملاحظه می کنیم که در هر وادی سرگردانند،و چیزهایی می گویند که به آنها عمل نمی کنند، رفتار پیامبران را بر خلاف کارهای شعرا می بینیم که مسئولیت را تحمل می کنند و به

مبارزه برمی خیزند.

و در این سوره نیز سیاق قرآن تأکید کردن و آوردن توضیحی برای همان هدف است،تا بر ما معلوم شود که فرستادگان خدا بر حقند،ولی هنگامی دربارهٔ این ایستادگی تأکید می کند که پیغمبری در برابر وسایل فریب مادی و فشارهای مختلف مقاومت نشان داده است،و به همین جهت بوده است که سلیمان(ع)را می بینیم که در برابر فریبهای مادی و سلطه جویی برای فرمانروایی سخت می ایستد، و حتی بر حدود و حقوق مورچگان نیز تعدی و تجاوز را مجاز نمی شمارد،و از طرف دیگر صالح پیغمبر(ع)را مشاهده می کنیم که بر قوم ثمود به پیغمبری مبعوث شد و از فشار و تهدید نهراسید،و به همین جهت قوم وی برای کشتن وی که از خودشان بود با هم به مشورت پرداختند،و چون کشتن فرد در مقررات زندگی سرزمینشان چنین اجازه ای را به ایشان نمی داد،چنان قرار گذاشتند تا از هر قبیله ای از قبایل نهگانهٔ ایشان یک نفر در این قتل دسته جمعی شریک شود و بر طبق برنامهٔ معینی در شهر حجر واقع میان شامات و حجاز او را به قتل برسانند و همگی منکر آن شوند تا بدین ترتیب قصاص خون او در میان قبایل از میان برود و بدین گونه همهٔ ۹/ مردم شهر در قتل او سهیم باشند و از شر قصاص نیز در امان بمانند.

در شبی که قرار کشتن صالح را با یکدیگر می گذاشتند،خدا به صالح(ع) فرمان داد که از آن شهر خارج شود،و چون او از شهر بیرون رفت،عذاب سختی بر آن نازل شد و همهٔ مردم آن شهر را هلاک کرد؛و داستان این شرکت در قتل همگانی تبانی مردم مکه را برای کشتن پیامبر ما(ص)در شب هجرت او بود و خفتن علی بن ابی طالب در بستر او به یاد ما می آورد که به سبب هجرت پیغمبر(ص)از مکه به مدینه بی نتیجه ماند.

این داستان داستان مبارزه و چالش است،و این دو صفت از نشانه های رسالت الاهی است،و به همین جهت است که فرستادگان خدا به چالش می پردازند و در مقابل فشارها ایستادگی می نمایند و در معرض ناراحتیها قرار می گیرند،چه آنان در آن می کوشند که از فساد جلوگیری و ریشه های آن را قطع کنند،و از این جا بر ما

معلوم می شود که ممکن نیست فرستادگان خدا از کسانی بوده باشند که از کارهای جهادی خودداری می کنند،و از چالش و مبارزه و اقدام خودداری می ورزند.

**شرح آیات:**

[۴۵]

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً -و بر قوم ثمود برادر ایشان صالح را به رسالت فرستادیم.» خداوند متعال برای مردم پیامبرانی مبعوث می کند،و آنان را از میان قوم خودشان برمی گزیند تا به زبان خودشان با ایشان سخن گویند،و حجت ضد ایشان رساتر باشد و تا نگویند که:اگر پیامبر از قوم خود ما بود بدو ایمان می آوردیم.

رسالت صالح همچون رسالت دیگر پیامبران برای آن بوده که به ایشان بگوید:

« أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ فَإِذا هُمْ فَرِیقانِ یَخْتَصِمُونَ -که خدا را بپرستید،پس ناگهان آنان به دو گروه تقسیم می شوند و به ستیزه گری با یکدیگر می پردازند.» و در این آیه اشاره ای به مبارزهٔ دو گروه از کسانی که پیامبر بر ایشان مبعوث شده است دیده می شود:گروهی به رسالت و پیامبری صالح ایمان آوردند،و گروه دیگری نسبت به او کافر شدند و به تکذیب او پرداختند، /۹ و مبارزه در اصل با سخن و کلمات و جدل است و سپس به رو به رو شدنهای سخت منتهی می شود،و قرآن معمولا دربارهٔ همین رویارویی بحث می کند که آشکارترین آنها را در سوره القصص مشاهده می کنیم.

[۴۶]

« قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ -گفت که:

ای قوم!چرا به بدی کردن پیش از نیکی کردن شتاب می ورزید؟» صالح به ایشان گفت:مخالفت و چالش کردن شما با رسالت دلیل بر آن است که شما برای رسیدن به عقاب و عذاب بیش از رسیدن به ثواب و پاداش شتاب می ورزید،و به خود فرصت آزمودن رسالت را نمی دهید،و این کار را پیش از رد کردن و منکر شدن آن انجام نمی دهید.

برای انسـان فرصت آزمودن بعضـی از حوادث تـازه وجود دارد،ولی بعضـی از حادثه ها قابل تجربه و آزمایش نیست،و ناگزیر باید از خرد خود بهره مند شویم، ولی تجربه ها متفاوت است و بعضی جنبهٔ منفی دارد و بعضی دیگر جنبهٔ مثبت.

کسـی از جنگلی می گـذرد و سواری به او می رسـد و می گویـد که بیا با ما سوار شو،و گرنه گرگان تو را خواهند خورد؛آیا اگر او بگوید که باید آزمایش کنم و اگر سـخن شـما درست بود نصـیحت شما را بپذیرم.آیا برای چنین شخصی تجربه سودی دارد؟! هرگز...و چنین است حال کسانی که،تا عـذاب را با چشـمان خود نبیننـد، به رسالت ایمان نمی آورند،و در این صورت ایمـان ایشـان هیـچ دردی از آنـان را درمـان نخواهـد کرد.اگر بـه تجربـه ایمـان داشـتند،چرا پیش از آن از این تجربه بهره مند نشدند؟! « لَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ -چرا از خدا آمرزشـخواهی نکردید تا شاید آمرزیده شوید.» شما خطا کردید و از راه منحرف شدید،پس شایسته تر برای شما آن است که از پروردگارتان آمرزش خواهید چه ممکن است که شما را ببخشد و بیـامرزد و گرفتـار آثـار گناهان خویش نشویـد.و گاه آثار گناهان دیـده نمی شود،چنان که اگر به یک جـذامیخانه برویـد و قصـد درآمـدن به آن را داشته باشـید،کسـی را خواهیـد دیـد که به شـما می گویـد:داخل نشویـد،و اگر داخل شوید میکروب بیماری به شما سرایت می کند و شما نیز به مرض جذام مبتلا خواهید شد؛و حدیث شریف می گوید:

«چنان از مجذوم فرار کن که از شـیر می گریزی»،و تو برای درآمدن به جذامیخانه اصرار می کنی که جذام را بیازمایی،و پس از بیرون آمـدن از آن خود را سالم و بـدون عیب می بینی و خیال می کنی که جـذام به تو آسـیبی نرسانـده است، ولی پس از گـذشت مـدتی از زمان آثار مبتلا شـدن به جـذام بر بدن تو ظاهر می شود،و پزشک آن را تأیید می کند،و تو قبول نداری که بیماری در هنگام داخل شدن به خانهٔ

جذامیان گریبانگیر تو شده است،بلکه خیال می کنی که علت آن چیزی دیگر بوده است،ولی پزشک می داند که عامل مرض جذام از طریق سرایت از شخص مبتلاـ انتقال پیدا می کند ولی اثر آن پس از مدتی که شمارهٔ عوامل مرض افزایش یافت آشکار می شود.

گناهان به میکروبها و ویروسها در آثار خود شباهت دارند و در جسم و روح و عقل آدمی و مجتمع او تأثیر می گذارند،ولی این تأثیر پس از گذشت مدت زمانی آشکار می شود.و مشکل آدمی فراموشی وی نسبت به گناهی است که مرتکب شده،و این را نمی داند که آن گناه آثاری از خود بر جای می گذارد که محو نمی شود، پس مردی که پا به داخل جذامیخانه گذاشت می توانست از مرض،پیش از ظاهر شدن،پرهیز کند و به پزشک مراجعه کند و با مایه کوبی ضد جذام در مقابل ابتلای این بیماری مصونیت پیدا کند،و این در زبان دین همان استغفار است،پس در آن هنگام که کسی مرتکب گناهی می شود،باید هر چه زودتر به استغفار بپردازد تا از شر آثار آن خلاصی پیدا کند.

[۴۷]

« قٰالُوا اطَّیَّرْنٰا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ -ما تو را و کسانی را که با توانـد به فال بـد گرفتیم.» شاید از این روی چنین کردند که آنان را از عاقبت بد گناهانشان بیم می داد،و از طبیعت انسان آن است که با کسی که او را می خنداند و پیوسته هدفها و آرزوهای او را غلغلک می دهد انس می گیرد،و چنان می پندارد که راه زندگی فرش شدهٔ با گلها است،اما آن کس که او را بیم می دهد و عیوب وی را برایش برمی شمارد و او را به گریه می اندازد،در نظر او منفور و مشئوم هرگز آرزوی دیدار او را نمی کند.

در حدیثی حکیم آمده است:

«دوست تو آن کس است که تو را به گریه می اندازد،نه آن کس که مایهٔ خندهٔ تو می شود».

« قٰالَ طٰائِرُکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ -گفت که:فال بد شما در نزد خدا است.»

پس صالح به ایشان گفت:آن شومی و بدبختی که نصیب شما شده به سبب خطاها و گناهان شما است،و شما گناهکارید،و عذاب از جانب خدا بر شما فرود خواهد آمد،و هم او است که مرا برای به هراس انداختن شما برگزیده است.

« بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ -بلکه شما در معرض فتنه و آزمایش قرار گرفته اید.» این را نمی دانید که خداوند تبارک و تعالی در آن هنگام که به شما نعمت ارزانی داشت،می خواست بدین وسیله در معرض آزمایش و امتحانتان قرار دهد،پس نعمتها چیزی جز اسباب آزمایش نیست،و همیشگی نخواهد بود،و همیشه هم نشانه ای از خیر و شایسته بودن برای آدمی نیست،و چه بسا نعمتی که در پی آن شرّی در کمین است.

[۴۸]

و چنان به نظر می رسد که گروهی از قوم صالح به او ایمان آوردند،و اگر اشرار ثمود مانع نمی شدند،ایمان در میان همهٔ مردم رواج می یافت.

« وَ کانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ -و در شهر نه تیره بودند که تباهی می کردند و به اصلاح نمی پرداختند.» نه تن از شیوخ سران عشایر به تبهکاری می پرداختند و در صدد اصلاح و نیکوکاری برنمی آمدند.نظام قبیله ای چارچوبی برای مجتمع بشری است که خود به خود زیانبخش نیست،بلکه قوانین و مقرراتی که در آن است-و روح و وجههٔ آن را منعکس می سازد-چیزی است که تباه می شود و سبب ایجاد تباهی است،و ظاهرا قبایل ثمود به این درک اسفل رسیده بودند،و در آن هنگام که نظام فساد و تباهی پیدا کند،پایان کار شهر آغاز می شود،و چون نظامی که برای حمایت از حقوق مردم و جلوگیری از گرد آمدن مال در نزد مشتی از مردم ایجاد شده است تحول پیدا کند،و دستگاههای محافظ ارزشهای جاری به صورت وسایلی برای تبهکاری و تعدی و تجاوز به کار گرفته شود،نهایت آن جامعه نزدیک شده است.

[۴۹]

« قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ -گفتند:به خدا سوگند یاد کنید که.»

هنگامی که بر کشتن صالح یک سخن شدند،و شاید این دلیل بر آن بوده است که دین را نیز وسیله ای برای تجاوز و تعدی و تبهکاری خویش قرار داده بودند.

« لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ -بر او شبیخون زنند و او و کسانش را به قتل رسانند.» « ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مٰا شَهِدْنٰا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ - پس به ولیّ خون او خواهیم گفت که ما شاهد هلاک شدن خاندان او نبوده ایم و راست می گوییم.» [۵۰]

« وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنٰا مَكْراً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ -و به مکر و نیرنگ پرداختند،و ما مکر کردیم و آنان از آن آگاه نشدند.» و در آن هنگام که برای عملی کردن نیرنگ خود برنامه ریزی می کردند، خداوند سبحانه و تعالی برای ایشان تدبیری کرد،چه خدا می داند که در نفس آدمی چه می گذرد،ولی آدمی از آنچه در نفس خدا است آگاهی ندارد،و ناگزیر باید در مقابل پروردگار خویش خاضع و خاشع باشد.

[۵۱]

« فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ مَكْرِهِمْ -پس بنگر که عاقبت مکر و نیرنگ ایشان چگونه بوده است.» کارشان به پایان رسید و از فرصت بهره ای نبردند.

« أَنّٰا دَمَّرْنٰاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ -همهٔ آنان و قومشان را سرنگون و هلاک کردیم.» چرا چنین شد و به چه سبب قوم ایشان مستحق عذاب شدند؟ پاسخ:بدان جهت که به کفر خرسندی نشان داند و خاموش ماندند،و بر ضد آن به اتّحاد و انقلاب نپرداختند،و به همین سبب هنگامی که عذاب رسید همهٔ آنان را نیز فرا گرفت،و خداوند متعال گفته است که:« وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ -و از فتنه و آزمایشی پرهیز کنید و بترسید که تنها بهرهٔ خاص ستمگران شما نیست،و بدانید که عذاب و عقاب خدا

بسیار سخت است»، (۱) و چون عذاب آمد تنها /۹ کفـار را فرا نمی گیرد بلکه کسانی را نیز که در مقابل آنان خاموش مانـده بودنـد و کارهـای آنـان را می پسـندیدند نیز شامـل می شود،و به همین گونه هم-امروز-حال کسانی در مقابل ظلم طاغوتان و تبهکاران خاموش می مانند از همین قرار است.

[۵۲]

« فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خٰاوِيَةً بِمٰا ظَلَمُوا -و آن است خانه های ایشان که به سـبب سـتمگری که کرده بودنـد اکنون فرو ریخته و ویران است.» مردم جزیره العرب بنا بر عادت به شام سفر می کردند،و در راه خود به آن سرزمین بر مدائن صالح که همان شهر ویران شدۀ حجر است می گذشتند و خانه های تراشیده شدۀ در کوه و ویران شدۀ آنان را می دیدند که تا زمان حاضر آثار آنها قابل ملاحظه است و گفته اند که:آنان خانه های در کوه را برای خود تراشیدند،و سپس به صحرا فرود آمدند،پس خداوند ایشان را به گناهشان گرفت،و به سبب ستمی که کرده بودند هلاکشان کرد،و در روایات شریفه آمده است.

«ستمگری در دنیا مرگ است و در آخرت هلاکت». (۲)

«هر کس ستم کند،ستم او را هلاک خواهد کرد». (۳)

«هر کس با ستمگری عمل کند،خداوند در هلاک کردن او شتاب می ورزد». (۴)

«بر خـدای عزّ و جـلّ حق است که در خانه ای نافرمانی او نشود مگر این که آن را در مقابل خورشـید قرار دهـد تا آن را پاک کند». (۵)

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ -و در این آیه و نشانه ای است برای کسانی که بدانند.»



---

۱- ۱۶) -الانفال/۲۵.

۲- ۱۷) -میزان الحکمه/ص ۵۹۵.

۳- ۱۸) -همان منبع،ص ۵۹۸.

۴- ۱۹) -همان منبع،ص ۵۹۸.

۵- ۲۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۹۶.

در آثار ایشان گواه و دلیلی برای آن کسان است که از نمونه ها عبرت می گیرند.

میان داستان ثمود که خدا آنان را هلاک کرد و قصهٔ بلقیس که همراه سلیمان به پروردگار جهانیان اسلام آورد،تفاوت وجود دارد،و آنها دو تمدن عربی بودند که یکی از آنها به رسالتی که حامل آن سلیمان(ع)هم عرب نبود ایمان آورد،و دیگری به چالش رسالتهای خدا پرداخت که حامل آنها برادری از ایشان و شریفی از میان آنان بود،و در صدد کشتار او برآمدند که خدا به یاری خود او یعنی صالح را نجات داد و ایشان را هلاک کرد.

[۵۳]

« وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ -و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند،نجات بخشیدیم.» خدا مؤمنان را که از خدای خود می ترسیدند و پرهیزگار بودند،از عذابی که به قوم ثمود رسید نجات بخشید،پس به همان گونه که کفر و ظلم سبب دمار و هلاک است،ایمان و پرهیزگاری سبب نجات و رستگاری است.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۴ تا ۶۴]

### اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ اَلْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ اَلْغَابِرِينَ (۵۷) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ (۵۸) قُلِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ اَلَّذِينَ اِصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلسَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ اَلْأَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلاَلَهَا أَنْهَاراً وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ اَلْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّنْ يُجِيبُ اَلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ اَلسُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ اَلرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللَّهِ تَعَالَى اَللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمَاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

## خدا بهتر است یا آنچه بدان شرک می ورزید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قوم لوط مردمانی مبتلای به انحراف جنسی و زیاده روی در استفادهٔ از شهوت جنسی شده و به همین سبب از اوامر خدا سرپیچی می کردند،و در آن هنگام

که به مطالعهٔ زندگی پیامبران با مردم خودشان می پردازیم،متوجه این امر می شویم که اساس فساد در نزد همهٔ امتها و اقوام ایشان یکی است،و آن سستی ایمان به خدا و بر اثر آن شرک ورزیدن نسبت به او است،و هر اندازه هم که مظاهر فساد و تباهی از قومی تا قوم دیگر متفاوت بوده باشد باز چنین است.و شرک ورزیدن به خدا علت مستقیم ضعف انسان و بستگی شدید او را به زینت زندگی دنیا تا حد فروپاشی در برابر آن است،در صورتی که هدف وی مسخر کردن آن برای خود بوده است،و خدا از آن روی فرشتگان را به سجده کردن در برابر او واداشت که تعبیری از خضوع طبیعت در مقابل او باشد،زیرا که فرشتگان موکل بر آن به او سجده کرده اند،و از سوی دیگر خدا نام چیزها را به آدم آموخت،و به او دانش و خرد بخشید تا وسیله ای برای تسخیر زندگی به سود خودش باشد.

ولی آدمی غالبا پیروی هوای نفس و هوس را برمی گزیند،و به سبب وسوسه های ابلیس در برابر طبع خویش خاضع می شود،و در این شک نیست که آن کس که از تسلط بر نفس خویش ناتوان است و نمی تواند طبع و هوس خود را نسبت به عقل و علمی که خدا به او بخشیده است به فرمانبرداری وادارد،هرگز نمی تواند طبیعت پیرامون خویش را مسخر خود سازد،چه در آن صورت ۹/ جزئی از آن شده است،و بشر جز با اراده نمی تواند طبیعت را مسخر مصالح خویش سازد،و بر طبع خود مسلط شود.و نظریه ای که از ملاحظهٔ تأثیر اراده در انسان غافل مانده است، همان است که به حتمیات گردن می نهد و اعتماد آدمی را به نفس خود در برابر فشار اوضاع و احوال گوناگون از او سلب می کند.

نظریهٔ مارکسی می گوید که:اقتصاد گردانندهٔ زندگی است،و وسایل تولید چیزهایی است که مجتمع را می سازد و به آن شکل می بخشد،و تاریخ را به جریان می اندازد،و به جای آن که انسان بر اقتصاد مسلط باشد،اقتصاد را بر او مسلط می سازد؛و نظریهٔ اجتماعی می گوید:محیط اجتماعی،و مرحلهٔ اجتماعی تاریخی همان چیزی است که به زندگی انسان شکل می بخشد،و توافق اجتماعی نیرومندترین احساسی است که بشر را به اجبار در جهت معینی می اندازد.و یک

نظریهٔ افراطی در روانشناسی ساختهٔ فروید از آن حکایت می کند که:ملاحظه می کنیم که انسان مستقیما از شهوتهای جنسی خویش فرمانبرداری می کند،یا از واکنشها و شکست خوردنهای معین نتیجه شدهٔ از آنها،و همهٔ این نظریات گاه می تواند درست باشد،و آن در صورتی است که انسان فاقد اراده و ایمان به خدا باشد،ولی مؤمن برتر و بالاتر از همهٔ این حتمیّات است،و چون بر نفس خویش تسلط دارد،شهوت جنسی و جامعه فاسد و اقتصاد یا سیاست یا هر عامل مادی دیگر قدرت خاضع کردن وی و مسلط شدن بر او را ندارد،و جوهر اسلام که آخرین آیات این درس دربارهٔ آن تأکید می کند همین است.

آیا انسان باید کدام یک از اینها را بپرستد:سنگی یا انسانی همچون خودش،و طبیعتی را که مکلف به تسخیر آن است،یا این که باید به پرستش خدای یگانه بپردازد؟پرستش خدا همان چیزی است که با فطرت انسان و عقل او توافق دارد،چه ایمان از عالم ذرّ در انسان کاشته شده است،یعنی آن روزی که خدا به فرزندان آدم گفت:« أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلىٰ -آیا پروردگار شما نیستم؟(و آنان) گفتند:البته که هستی». (1) ولی عوامل گوناگون که از مهمترین آنها نفس انسان است،سبب محجوب ماندن بشر از این حقیقت شده،و هیچ راهی برای حفظ عهدی که با خدا بسته است،جز راه تربیت نفس و تسلط پیدا کردن بر آن وجود ندارد.

انسان-هر اندازه هم که در الحاد پیش رفته باشد-در لحظه های خطر پناهگاهی جز خدا ندارد،پس اگر بر یک کشتی سوار شود و در وسط دریا باد سختی کشتی او را بشکند،به چه کس پناه خواهد برد؟آیا به بت خویش ملتجی می شود؟!یا به رئیس خود که به جای خدا در برابر او سر به تعظیم فرود می آورد؟!هیچ یک از این کارها را نخواهد کرد،بلکه خواهد دانست که نیرویی بزرگتر از همهٔ اینها وجود دارد،و همان است که سرنوشت او را تعیین می کند،و رهانیدن وی از مصیبت و فاجعه به دست او است،و در آن هنگام است که رو به



---

1- (21) -الاعراف/172.

سوی او می کند و از او خواستار نجات می شود،و همان خدای پروردگار جهانیان است.

علی رغـم آن کـه خـدا را نمی پرستیـد و بلکـه طـاغوت و شـیطان تجسـم یافتـهٔ در نفس امّـاره یـا جـامعه منحرف را می پرستیـد،خداونـد سبحانه و تعالی دعـای او را مسـتجاب می کنـد و او را از ورطه ای که در آن گرفتـار شـده است نجـات می بخشـد،و چون از مهلکه رهایی یافت و به کرانهٔ دریا رسـید،به انحراف و خطای خویش بازمی گردد،چنان که بنی اسـراییل نیز پس از بیرون آمـدن از دریـا به موسـی(ع) گفتنـد:« اِجْعَلْ لَنا إِلٰهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ -برای ما خـدایی برقرار کن به همان گونه که آنان نیز خدایانی دارند»، (۱) و این طبیعت آدمی در هر زمان و مکان بوده است.

قلب انسـان در لحظـات سـختی و بـدبختی و اوقـات یادآوری به خـدا اتصال پیـدا می کنـد،ولی در هنگام غفلت و فراموشـی و فشارهـا خـدا و عهـدی را که با او بسته است فراموش می کنـد-و این آغاز انحراف است-که در آن به فراموش کردن خـدا و قدرت و محافظت او می پردازد،و اگر چنین نمی بود ما هرگز بندگی هواهای نفسانی خویش نمی کردیم،و نظامهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و نظامی و جز آن توجیه کنندهٔ حرکت و روش زندگی ما نمی شد.

ضمیر زندهٔ پاکیزه آن است که پیوسته متوکل بر خدایش باشد و در هر وضع و حالی اتصالش با او قطع نشود.

### شرح آیات:

[۵۴]

بزرگترین تلاش پیامبران برای رهایی بخشیدن جوامع بشری از انحراف صورت می گرفته است ۹/ و نیز برای به جریان انداختن آن در جهت خیر و نیکی،و در هر جـامعه ای که بوده انـد هیـچ تمـایلی آنـان را از این هـدف بـازنمی داشـته است،چه خود را مسئول تبلیغ رسالت خویش می دانستند و به خاطر آن هر رنجی را



---

۱- ۲۲) -الأعراف/۱۳۸.

تحمل می کردند،و لوط پیامبر خدا نیز چنین بود:

« وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ -و از لوط یاد کن در آن هنگام که به قوم خود گفت:چرا با بصیرت و بینشی که دارید به کار زشت و پلید و قبیح می پردازید؟» [۵۵]

« أَ إِنَّكُمْ -چرا شما.» بر خلاف سنت طبیعی.

« لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ -به جای زنان مردان را وسیلۀ دفع شهوت خویش قرار می دهید،یا این که قومی نادانید،» که علم برخاستۀ از عقل و و جدان را ترک می گویید و به جهلی می پردازید که رفتار هدایت نایافتۀ از نور دانش است و با فطرت انسان سازگار نیست.

[۵۶]

آن کس که حامل رسالت تغییر است،ناگزیر بایستی برای تبلیغ آن هر مکروه و ناپسندی را تحمل کند،نه این که تا زمانی که به او آزاری نمی رساند آمادۀ تحمل آن باشد،و چون آزار ببیند عقب گرد کند.و لوط پیامبر خدا از پیش می دانست که قوم او ایستاری منفی دارند ولی در تحمل مسئولیت از خود سستی نشان نداد.

« فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ -و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند:خاندان لوط را از شهر خودتان بیرون کنید.» هنگامی که انسان از نادانی پیروی می کند،و به معارضۀ با علم می پردازد، با عالم نیز معارضه می کند،و آن کس که با اندیشه و دانش انسانی مخالف و معارض است،در بیشتر اوقات با شخص او نیز چنین است،و به همین سبب ملاحظه می کنیم که مبارزۀ میان لوط و قوم وی از این که اختلاف در پیرامون موضوعی معین-یعنی ٩/ لواط-بوده باشد،تحول پیدا می کند و به مبارزه ای شدید تبدیل می شود که در آن مجتمع لوط تلاش در بیرون راندن پیغمبر خدا از میان خود می کند،و چه بسیار اتفاق می افتد که چون انسانی در نبردگاه منطق از حریف خود شکست می خورد به منطق زور در برابر او متوسل می شود،و در آن هنگام که مجتمع

لوط در صدد طرد مؤمنان از میان خود برآمد،مردم آن می گفتند که:

« إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ -آنـان مردمانی طالب طهارت و پاکیزگینـد.» آل لوط خواسـتار یک زنـدگی پاک و پاکیزه بودنـد،و به همین جهت مخالفان طرد آنان را از میان خود خواسـتار شدنـد.مگر پاکیزگی با عقل و فطرت انسان سازگار نیست؟!البته چنین است.ولی صاحبان منطق زور و قوه به آن کاری ندارند که حق با کیست،چه آنان خواستار حق نیستند،بلکه خواستار آن چیزند که با شهوت ایشان سازگار باشد،هر چند عین باطل است.

منطق طاغوتان در هنگام بیرون راندن مؤمنان از جامعه خود همین است،و آنان را بدان سـبب عذاب می دهند و می کشـند که برای برپـا داشـتن حکم خـدا تلاش می کننـد و تو گویی که این کار جریمه و گناهی است!آنان از ما می خواهنـد که نمازمان منحصر به چار دیواری مساجد باشد،و اما انعکاس پیدا کردن آن را بر واقعیت سیاسی و اجتماعی را هرگز نمی پسندند.

[۵۷]

هنگـامی که رأی آنـان بر اخراج لوط و مؤمنـان به او قرار گرفت،خـدا اینـان را نجـات داد،و زن منحرف لوط با ایشان بر جای ماند و چون عذاب خدا رسید او را نیز فرا گرفت.

« فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِينَ -پس او و کسـانش را نجـات دادیم،مگر زنی که او را از بازمانـدگان مقرر داشتیم.» [۵۸]

« وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ -و بارانـدیم بر ایشـان بـارانی،پس چه زشت است بـاران بیم داده شـدگان.» کلمهٔ مطر(بـاران)در قرآن فقـط برای بـاران بـد و مخرب و مهلـک به کـار رفته است و امـا بارانی(الغیث)که از آسـمان فرو می ریزد نامهای گوناگون دارد،و خـدا هیـچ باران بـد و زشتی را پیش از آن که دربارهٔ آن بیم داده باشـد فرو نمی فرسـتد،بلکه بیم می دهد و چون آن را تکذیب کردند و از آن بهره مند نشدند،با آن گرفتار عذابشان می کند.

[۵۹]

« قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ -بگو سپاس می گزارم خدای را.»

ص :۲۰۰

کار آنان پایان یافت،پس سپاسگزار خدا باش که به اسلام هدایت شدی.

و آن کس که در برابر هدایت خدا و بودن با مؤمنان سپاسگزاری می کند،ناگزیر به گروه بندگان برگزیدۀ خدا پیوسته است.

« وَ سَلاٰمٌ عَلیٰ عِبٰادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیٰ -و سلام بر بندگانی که او برگزیده است.» اگر ما به حق خدا را می پرستیم،ناگزیر باید در پیوستن به بندگان برگزیدۀ خدا شتاب ورزیم،و فرمانبردار و خاضع نسبت به خدا کسی است که بر اولیای برگزیدۀ او در میان آفریدگانش سلام کند و سلام گفتن و تسلیم حقیقی خاضع بودن نسبت به ایشان در گفتار و کردار از یک سو،و بیزاری جستن از دشمنانشان از سوی دیگر است،و به همین جهت در زیارت امامان علیهم السلام چنین آمده است:

«خدا را گواه می گیرم و خود گواهی می دهم...که من دوستار دوستان شمایم،و کینه توز نسبت به دشمنانتان و دشمن ایشانم،در حال صلحم با کسی که با شما در حال صلح باشد و در حال جنگ با کسی که با شما می جنگد». (1)

« آللّٰهُ خَیْرٌ أَمّٰا یُشْرِکُونَ -آیا خدا بهتر است یا آنچه شما شریک او قرار می دهید؟!» در این جا یک رشته از پرسشهای توجیهی آغاز می شود:آیا خدا بهتر است یا آنچه شریک او قرار می دهید؟و هدف از این پرسشها تحریک انسان است بر این که عقل خود را به کار اندازد و به تفکر بپردازد،تا از روی فهم و قانع شدن برخاستۀ از عقلش،در صورت پاسخ دادن به این پرسشها به صورتی سالم و صحیح،از شرک دوری جوید.

[۶۰]

در چارچوب بیان قرآن از عبرتهای اقوام گذشته،سیاق لحظاتی ما را متوقف می سازد،از طریق آیات خدا در زندگی،ما را به یاد پروردگار عزیز و توانایمان می اندازد:



---

۱- ۲۳) -مفاتیح الجنان،زیارت جامعه.

اولا:زیرا که شناخت خدا در شناخت حقایق دیگر و مخصوصا در زمینه رسالت سهیم می شود.

ثانیا:بدان جهت که کتاب آفریدگان نسخهٔ صامتی از کتاب ناطق خدا است که بر فرستادگان او نازل شده است.

شاید قرآن در هر سیاق به آن آیت و نشانهٔ طبیعی اشاره داشته باشد که همان نامها را که آیات خدا بیان می کند به یاد می آورد.

« أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَنْبَتْنٰا بِهِ حَدٰائِقَ ذٰاتَ بَهْجَةٍ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهٰا أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ -آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفرید،و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاد که با آن باغهای خوش منظر و خرم را رویانیدیم و رویاندن درخت آن از عهدهٔ شما بیرون بود(شایسته است)که با او خدای دیگری بوده باشد؟،و(آنان که چنین شریکی را برای خدا قائل می شوند)آن کسانند که از راه راست عدول کرده و از آن منحرف شده اند.» پاسخ گفتن به این گونه پرسشها همه ما را به سوی خدا هدایت می کند،ولی افراد بشر بسیار از حق،بدان جهت که مخالف با هوا و هوسهای ایشان است،دوری می گزینند.

[۶۱]

« أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرٰاراً -آیا آن کس که زمین را قرارگاه(انسان) قرار داد.» از طریق قوهٔ جاذبه که اگر آن نبود در فضای بیکران شناور می شدیم.

وَ جَعَلَ خِلاٰلَهٰا أَنْهٰاراً

-و در جایجای آن نهرها به وجود آورد.» که انسان از آنها بهره مند می شود و تمدن با آنها قوام و دوام پیدا می کند.

« وَ جَعَلَ لَهٰا رَوٰاسِيَ -و برای آن لنگرهایی قرار دارد.» مقصود کوه ها است که وظیفهٔ آنها حفظ توازن زمین است.

« وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حٰاجِزاً -و میان دو دریا سدّی آفرید.» چه آبهایی که از کوه ها سرازیر می شود و شیرین و گوارا است،و در نزدیکی

ص:۲۰۲

آن دریای وجود دارد که آب شور و تلخ دارد،و چون آب به خاک برسد،خاک به صورت گل درمی آید و مانع نفوذ کردن آن می شود.

« أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ -آیا ممکن است با خدا معبود دیگری بوده باشد؟نه بلکه بیشتر آنان نادانند.» پس از عرضه شدن این آیات در قرآن،و قرار گرفتن در برابر عقل انسان،از خود می پرسد که:آیا ممکن است با خدا معبودی دیگر وجود داشته باشد؟!که جواب طبیعتا هرگز است.اگر معبود دیگری وجود می داشت،اثر او را در زندگی زمین یا در آسمان یا در دریاها...یا...مشاهده می کردیم،پس اگر بدون دلیل برای او شریک قائل شویم از نادانان خواهیم بود.

[۶۲]

سپس قرآن پرسش دیگری را خطاب به و جدان انسان طرح می کند و می گوید:

« أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ -آیا چه کس دعوت بیچاره ای را برای مدد خواهی اجابت می کند و شرّ و بدی را از او دور می سازد؟.» « وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ -و شما را جانشینان در زمین قرار می دهد؟» الف:با بخشیدن تسلط سیاسی،شما را جانشینان(خود)در زمین می سازد.

ب:بعضی از شما را جانشین بعضی دیگر می کند.

خواه این باشد یا آن،آن کس که پادشاهان را هلاک می کند و دیگران را به جای آنان می نشاند،و قومی را نابود می سازد و قومی دیگر را پدید می آورد،آیا امکان آن هست که شریک داشته باشد؟!پس چرا با عقلهای خود به تفکر نمی پردازید تا به خدا توجه پیدا کنید؟ « أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ -آیا می شود با خدا معبودی دیگر بوده باشد؟چه کم به یاد می آورید.» در بسیاری از مواقع انسان بر این باور است که تسلط سیاسی به دست مردم

ص :۲۰۳

است و به این جهت به پرستش آنها می پردازد، ٩/ ولی این را نمی داند که اگر خدا می خواست همهٔ کسانی را که بر اریکه های فرمانروایی نشسته اند،همچون برگهای خزانی بر زمین می افکند،و این حقیقت با آدمی بسیار نزدیک است،و اگر به فطرت خود بازگردد و به جستجوی در درون خود بپردازد آن را خواهد یافت،ولی به سبب شهوتها و دشواریها و فشارها آن را فراموش می کند.

هنگامی که خدا ما را متوجه به ایمان می سازد،برای آن است که بتوانیم بر خودمان تسلط پیدا کنیم،و به تسخیر طبیعت پیرامون خویش بپردازیم،و چنان شویم که در حدیث قدسی آمده است:

«ای بندهٔ من!از من اطاعت کن تا مثل من شوی:من برای ایجاد چیزی می گویم:باش،پس می باشد و وجود پیدا می کند،و تو نیز به شیء می گویی:باش، و آن چیز وجود پیدا می کند».

ولی در آن هنگام که بشر از دژ استوار خدا خارج می شود،و از او دور می ماند،هر چه در طبیعت است او را به بردگی خویش درمی آورد و مسخر خود می سازد،همچون کسی که به خاطر خری شهید شده است که رسول خدا(ص) برای او همراه با دیگران شهید نماز نگزارد.

[۶۳]

أَمَّنْ یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ -آیا چه کس در تاریکیهای خشکی و دریا شما را راهنمایی می کند؟» هدایت از جانب خدا است،و اگر به کسی ساختن قطب نما را الهام نمی کرد،در راه خود گم می شد،و اگر پیامبران را نمی فرستاد،حق و باطل از یکدیگر شناخته نمی شد.

گاه انسان چنان می پندارد که در هنگام گم شدن در پهنهٔ دریا قطب نما او را هدایت می کند،یا عقل او به راهنماییش برمی خیزد،ولی آیا آن وقت که از قطب نما یا عقل او کاری برای هدایت برنیاید،چه کس شناختن راه را به او الهام می کند؟!و در آن هنگام که هدایت از راه عقل صورت می گیرد از جانب خداوند متعال است.

و مخترعـان بزرگ می گوینـد که:اختـراع گونه ای از الهـام است،و حـتی بعضـی در حـال خواب به اکتشافـات خود دست می یابند،و شاعران بزرگ می گویند:

شعر در غالب اوقات گونه ای از الهام است.

« وَ مَنْ یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ -و چه کس بادهـا را همچون مژده دهنـده ای از رحمت(باران)خود می فرسـتد؟» خداونـد متعال پیامبران را چوپانان گوسـفندان جز بعضـی از ایشان قرار داده است،و حکمت این امر بـدان گونه که در حدیث آمـده،آن است که چشم به راه باران باشـند،و انسان این را می داند که آن کس که ابرها را به وسـیلۀ بادها جابه جا می کند و سبب باریدن باران رحمت می شود خدا است،بنا بر این:

« أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعٰالَی اللّٰهُ عَمّٰا یُشْرِکُونَ -آیا می شود با خدا معبود دیگری وجود داشته باشد؟و خدا برتر از آن است که برای او شریک قایل شوند.» با وجود همۀ این آیات آشـکار،بعضی از مردم چنان تصوّر می کنند که سود و زیان از جانب حاکمان می رسد،و به همین سبب به فروتنی و خضوع در برابر آنان برمی خیزند،و آنان را شریک خدا قرار می دهند.

[۶۴]

« أَمَّنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ -آیا چه کس آفرینش را(از عدم) آغاز کرد و سپس بار دیگر آن را(در قیامت)تجدید می کند؟» « وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ -و چه کس از آسمان و زمین به شما روزی رساند؟» از کجا تحصیل روزی می کنیم؟آیا از پیش خودمان است؟!هرگز...از جانب خدا است که روزیهای بندگانش به دست خود او است،و بعضی از مردم به علت مستقیم روزی می نگرنـد،و از میلیونها عامل که در پیدایش آن سـهیم بوده اند غافل می مانند که همه به تدبیر پروردگار در پشت سـر این علت مستقیم قرار گرفته اند.

« أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ -آیا خداواره ای با خدا هست؟» برخی همچون طاغوتها ادّعا می کنند که خدا شریکانی دارد.

«قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكَمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ -بگو:دلایل خود را،اگر راست می گویید،اقامه کنید.» یکی از سران جهان هواپیمای مخصوصی خرید که در آن یک بیمارستان قلب وجود داشت،و گروهی از پزشکان پیوسته در آن حضور داشتند تا مبادا مرگ ناگهان وی را از دنیا ببرد،آیا می توانیم او را معبودی تصور کنیم و با نافرمانی خدا وسایل خرسندی خاطر او را فراهم آوریم؟

۹/

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۵ تا ۷۳]

### اشاره

قُلْ لاٰ يَعْلَمُ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ اَلْغَيْبَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ مٰا يَشْعُرُونَ أَيّٰانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ اِدّٰارَكَ عِلْمُهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهٰا بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ (۶۶) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَ إِذٰا كُنّٰا تُرٰاباً وَ آبٰاؤُنٰا أَ إِنّٰا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنٰا هٰذٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ اَلَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ (۷۳)

### معنای واژه ها

۷۲[ردف]

:نزدیک باشد.

ص :۲۰۶

### اللّه بزرگتر از آن است كه بدان شرك می ورزيد

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

در این آیات خلاصهٔ عبرتهایی را مشاهده می کنیم که از داستانهای سوره برای ما پیدا شد،و آن یادآوری حق است،پس در بخش اول خدا خود را به یاد ما می آورد،در صورتی که در بخش دیگر روز قیامت را به یاد ما می آورد،و برای آن که به شناخت حقایق دست یابیم،تنها این بسنده نیست که عقلهای ما برانگیخته شود،بلکه انگیختن و جدان نیز ضرورت دارد،زیرا که عقل گاهگاه به سبب غفلت و خودسری محجوب می شود،ولی چون و جدان در اهتزاز باشد،حجابها فرو می افتد و انسان به پروردگار خویش باز می گردد،و به همین جهت بر ما لازم است که در هنگام تلاوت آیات ذکر حکیم با آن به صورت نفسانی همکاری داشته باشیم تا به معرفت راستین حق دست یابیم،و در عین حال نیز واجب است که این همه را بر عقل عرضه کنیم،چه درست پنداشتن هر اندیشه بدون عرضه کردن آن بر عقل خطا است،و آن کس که بدون بازگشت به عقل تسلیم به امری شود،در واقع به باطل تسلیم شده است،و همچنین بر انسان واجب است که عقل و و جدان خویش را در هر قضیه به کار برانگیزد تا از حق و باطل آن آگاه شود؛و مقصود از و جدان جنبه های نیک نفس آدمی است که او-مثلا-کسی را که به وی نیکی کند دوست می دارد،و از کسی که بزرگ است و سود و زیان وی به دست او است می هراسد، ۹/ پس در آن هنگام که خدا را می پرستیم،بدان سبب است که در او مصدر بزرگی و نیرومندی را می یابیم،و او را برای انس گرفتن خودمان به وی کافی

می شماریم،و در عین حال باید بدان جهت از او در هراس باشیم که در عقاب کردن و انتقام کشیدن سخت است و ممکن است از او به ما عذابی بزرگ برسد.

از طبیعت انسان دور نگاه داشتن حقایق بزرگ از ذهن خویش است،پس به همان گونه که نمی تواند مدت درازی حواس خویش را متوجه قرص خورشید سازد و به آن نگاه کند،به همان گونه هم مرکزیت بخشیدن به فکر و عقل خود دربارهٔ حقایق بزرگ همچون اندیشیدن به خدا و مرگ یا قیامت،برای مدتی قابل توجه امکان پذیر نمی شود،و هنگامی که شخص در مجالس ذکر می نشیند و به این حقایق گوش فرا می دهد،یا کتابی می خواند که دربارهٔ این مطالب بحث می کند،قلب او خاشع می شود و به یاد قیامت می افتد،ولی مدتی دراز بر این حال باقی نمی ماند و بار دیگر به غفلت بازمی گردد،و بدین گونه آدمی با خود در حال جدال است و گاه از حقیقت تذکر و پند می گیرد و گاه از آن دوری می گزیند،و به همین جهت جایگاه گزاردن نماز محراب یعنی محل حرب و رزمگاه خوانده شده است،چه در آن شخص به حالت نبرد باطنی با هواها و شیطان درمی آید،و در پیشرفت خود به سوی شناخت خدا همچون هواپیمایی است که در آسمان مشغول پرواز است،و به محض آن که محرکهای آن از کار بیفتد فرود می آید و بسا هست که خرد می شود و از هم می پاشد،و بدین گونه است که آدمی در آن هنگام که از خدا و حق غافل می شود، در منجلاب رذیلت و بدبختی سقوط می کند.

آخرت،از آن لحاظ که اکنون وجود ندارد و در آینده خواهد آمد،و نیز بدان سبب که مرحلهٔ دیگری از زندگی انسان است،علم آن با دیوارهٔ آن اصطکاک پیدا می کند،و به همان گونه که آب پشت سد چنین حالتی را دارد و در آن جا جمع می شود،علم بشر نیز در پشت این دیوار گرد می آید و علمهای مختلف به یکدیگر می رسد،و چون در برابر آن سد و مانعی از شک و انکار و کفر به سرای دیگر وجود دارد،علم او در حدود شناخت دنیا متوقف می ماند،اما علم مؤمن از دنیا به آخرت نفوذ می کند،و شاید ما بتوانیم سدهای در مقابل دست یافتن به حقایق را از راه تدبر در قسمتهای پایانی آیات فهم کنیم؛خداوند متعال در آیهٔ(۶۰)می گوید: بَلْ

هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ

و در آيۀ(۶۱): بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ،و در آيۀ(۶۲):

قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ

،و در آيۀ(۶۴): قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ،و در آيۀ(۶۶): بَلِ ادّٰارَكَ ‌/۹ عِلْمُهُمْ ،پس نخستين مصيبت ايشان آن است كه با غير خود سنجيده مى شوند و در نزد ايشان مقياسهاى حق و باطل با هم مخلوط مى شود،در صورتى كه از بزرگترين صفات عقل بازشناختن حق از باطل است،و خير از شر،و نفع از ضرر؛اما مصيبت دوم:جهل است و نبودن علم،كه جهل ايشان از غفلت آنان به وجود مى آيد،و از اين مطلب را به ياد نياوردن،و راه علم تذكّر است و يادآورى و به ياد سپردن،و انسان يا از راه ديگران به علم دسترس پيدا مى كند و يا از طريق آزمايشها و تجربه ها،و آن كس كه تذكّر پيدا نكند نمى تواند چه از راه ديگران به علم برسد و چه از طريق تجربه،و سپس قرآن از ما خواستار برهان مى شود،و آن كس كه برهانى را مالك نباشد نمى تواند چيزى بگويد،و در پايان براى ما بيان مى كند كه علم ايشان در حدود دنيا متوقف مانده است.

**شرح آيات:**

[۶۵]

اگر انسان به و جدان خود رجوع كند،خاضع شدن نسبت به امثال خود را طرد مى كند.و آشكارترين چيزى كه آدمى از آن بيم دارد،آينده است و حوادث ناشناخته آن كه ناگهان فرا مى رسد و گاه شادى بخش نيست.

چه كس جز خدا از غيب آگاه است،و آيا كسى جز خدا مى تواند حكمى دربارۀ حوادث آينده صادر كند؟! آيا كارتر مى دانست كه طوفانى هواپيماهاى جنگى او را در بيابان طبس از كار مى اندازد،و آيا دستگاه مخابراتى او از آن با خبر بود كه سفينۀ فضايى چالنجر پس از لحظاتى از رها شدن از هم خواهد پاشيد؟!اگر از چنين چيزى آگاه مى بودند به روانه كردن آن به فضا نمى پرداختند.

آخرين سخن:

ص:۲۰۹

علم غیب تنها چیزی نیست که انسان از آینده می داند،بلکه معرفت چیزها به صورت ذاتی آنها نیز چنین است،و امام امیر المؤمنین(ع)خبرهایی از آینده داده است که بعضی آن را علم غیب دانسته اند،ولی از خود تمایز علم غیب را از شناخت حوادث آینده به وضوح ۹/ برای مرد کلبی که چنین تصوری داشته،بدین گونه بیان کرده است:

«ای برادر کلبی!این علم غیب نیست،بلکه تعلیم گرفتن از صاحب علم است؛و علم غیب علم ساعت است که خدا آن را بدین گونه توصیف کرده است:

« إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْأَرْحٰامِ وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ مٰا ذٰا تَکْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ... الآیه-علم غیب در نزد خدا است و او است که باران را فرو می فرستد و می داند که در زهدانها چیست،و هیچ کس نمی داند که فردا چه به دست خواهد آورد و هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمینی از دنیا خواهد رفت...»پس خدا است که از نر یا ماده بودن،و زشت یا زیبا بودن، و بخشنده یا بخیل،و بدبخت یا خوشبخت بودن کودکی که در رحم مادر است آگاهی دارد،و می داند که چه کس هیزم دوزخ خواهد بود،و چه کس در بهشت همنشین پیامبران،پس این است علم غیبی که جز خدا کسی آن را نمی داند،و جز آن چیزهایی است که علم آن را خدا به پیامبرش آموخته و من از او فراگرفته ام،و در حق من دعا کرد که سینه ام آن را فهم کند. (۱)

« قُلْ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ مٰا یَشْعُرُونَ أَیّٰانَ یُبْعَثُونَ -بگو که:از کسانی که در آسمانها و زمین اند،هیچ کس از غیب علم ندارد مگر خدا،و نمی دانند که چه وقت(از گورها)برانگیخته خواهند شد.» حتی مختصر شعور و آگاهی از آن ندارند که چه وقت برای رسیدگی به حسابهاشان از گورها برمی خیزند.

[۶۶]

« بَلِ ادّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ -بلکه علم ایشان(در دنیا)پایان



---

۱- ۲۴) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۲۸.

یافت و(به علم)آخرت نرسید.» دانش آنان متوقف شد و به سبب نظر مادّی ایشان در حدود دنیا به پایان رسید،و نیز به سبب کفر ایشان به خدای تعالی،و مؤمن از خدا چنان می خواهد که علم و ادراک او از دنیا تجاوز کند و به آخرت نیز برسد،چنان که در دعا آمده است:

«و دنیا را بزرگترین همّ و مقصود و پایان علم ما قرار مده». (۱)

در این شک نیست که آن کس که تنها دربارهٔ دنیا می اندیشد،مصیبت او در دین او است.

سبب منحصر بودن علم ایشان به دنیا شک داشتن آنان دربارهٔ آخرت است.

« بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهٰا -بلکه آنان دربارهٔ آن(آخرت)شک دارند.» بلکه از آن هم بیشتر.

« بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ -بلکه دربارهٔ آن کورند.» پس به یاد آخرت نمی افتند،و به کوری می مانند که از نور و رنگ چیزی نمی داند.و چنان می نماید که در سیاق پیشرفتی در مراحل نادانی آنان مشاهده می شود،پس علم ایشان دچار رکود و توقف شده و چیزی از امور آخرت نمی دانند،و همین به تنهایی کافی است که از جانب پیروانشان طرد شوند،و سپس پروردگار ما بیان کرده است که آنان اساسا دربارهٔ وجود آخرت شک دارند،و آن گاه می گوید که آنان چیزی را که ممکن است به وسیلهٔ آن به شناخت آخرت دست یابند،از دست داده اند،و آن چشم بصیرت است،و آن کس که دستگاه ادراک را از کف داده است،مگر می تواند به ادراک و دریافت چیزی دسترس پیدا کند؟! [۶۷]

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ إِذٰا كُنّٰا تُرٰاباً وَ آبٰاؤُنٰا أَ إِنّٰا لَمُخْرَجُونَ -و کسانی که کفر ورزیدند گفتند:هنگامی که ما خاک شدیم،و نیز پدرانمان،مگر



---

۱- ۲۵) -مفاتیح الجنان،در اعمال شب نیمهٔ شعبان.

ممکن است که از خاک بیرون آییم؟» آنان،به سبب نادانی نسبت به خدا و قدرت او،در بعث و جزا شک دارند، و نیز به خاطر نادانیشان چنین اند.

[۶۸]

« لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ -این به ما،و پیش از ما به پدرانمان وعده داده شده است،و این نیست مگر افسانه های پیشینیان.» اساطیر به معنی داستانها و گفته های خرافی است که در داخل جامعه شیوع پیدا می کند و هیچ واقعیّتی ندارد.و اگر آنان اندکی ژرفنگری می کردند،از این امر آگاه می شدند که در پی هر چیزی در زندگی حکمتی ایستاده است،و سپس از همین راه به حقیقت مسئولیّت آشنا می شدند،و به این که سرایی برای جز او پاداش در آخرت وجود دارد،و شاید این آیه وسیلهٔ تفسیر آیهٔ پیش از آن بوده باشد، و این مطلب را بیان کند که سبب کوری آن انداد و کسانی از نادانان که آنان را شریک خدا می دانستند،بعید شمردن بعث و رستاخیز و پندارشان به عدم وجود آن بوده است،چه آنان نمی دانند که چگونه ممکن است چنین حادثه ای اتفاق بیفتد، ۹/ و آیا روا است که شخص به محض آن که ندانند که چگونه چیزی وجود پیدا می کند،و از عوامل وجود آن یا تفصیلات آن بی خبر باشد،منکر وجود آن شود؟! [۶۹]

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ - بگو:در زمین گردش کنید و بنگرید که پایان کار گنهکاران چگونه بوده است.» هنگامی که در زمین سیر می کنیم و به تاریخ می نگریم،چه چیزها را مشاهده می کنیم؟ آثار آن تمدنها را می بینیم که به سبب انحراف اهل آن نابود شده است،و نیز به سبب طرد کردن رسالتهای الاهی،و در پی آن شاهد آثار کیفری دنیوی می شویم که دلیلی بر وجود پاداش و کیفر در آخرت است.

[۷۰]

و تو که به آخرت ایمان داری،در آن هنگام که عاقبت زشت گنهکاران را مشاهده می کنی،اندوهگین مباش و دربارهٔ آنان میاندیش:

« وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ -به سبب ایشان اندوهی به خود راه مده،» و غم مجرمانی را که چنین سرنوشتی انتظار آنان را می کشد،مخور،و از مکر ایشان مترس،بدان جهت که مکر ایشان در نزد خدا است و در چارچوب استیلای او سبحانه و تعالی،و کسانی که پیش از ایشان بودند از اینان مکری بیشتر داشتند،و در آن هنگام که قضای الاهی بر هلاک و بر افتادن ایشان قرار گرفت،از مکر آنان کاری برنیامد.

« وَ لاٰ تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ -و از مکری که می ورزند تنگدل مباش.» تعبیر قرآنی این را به ما الهام می کند که هرگز توجهی به مکر آنان نداشته باشیم،و حتی از آن در هراس نباشیم که مکر ایشان ممکن است در برنامه های ما برای تبلیغ رسالت تأثیر بد داشته باشد.

[۷۱]

« وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ -و می گویند که:

اگر راست می گویید،به ما بگویید که این وعده چه وقت تحقق پیدا می کند.» ۹/ دلیل این گونه کسان برای نبودن آخرت این است که تأخیر پیدا کرده است،ولی آیا نبودن چیزی در دیروز و امروز دلیل بر آن است که در آینده هم هرگز وقوع پیدا نخواهد کرد؟ [۷۲]

« قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ -بگو که:شاید آنچه برای رسیدن به آن شتاب می ورزید،به شما نزدیک بوده باشد.» شما وجود روز جزا را بعید می دانید،ولی از کجا معلوم است که در همین نزدیکی با آن رو به رو نخواهید شد؟و کلمۀ«ردف»دلالت بر نزدیکی دارد،چه چندان فاصله ای میان دو نفر که مترادف با یکدیگر بر یک مرکب سوار شده اند وجود ندارد،و سخت ترین عذاب عذاب روز قیامت است،و شتاب کردن برای رسیدن به چنین عذابی از بی عقلی است! [۷۳]

و می پرسی که:چرا خدا عذاب را به تأخیر می اندازد؟ « وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ -و

پروردگار تو بر مردمان صاحب فضل و بخشندگی است،ولی بیشتر آنان سپاس نمی گزارند.» تأخیر قیامت تفضّلی از خداوند متعال است،ولی بیشترین مردم از این فرصت با توبه بهره مند نمی شوند،بلکه پیوسته کفری را بر کفر دیگر می افزایند تا زمانی که اجلشان فرا رسد،و چون اجل فرا رسید دیگر به اندازهٔ ساعتی پیش و پس نخواهد شد.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۷۴ تا ۸۱]

### اشاره

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۷۴) وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۷۵) إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَکْثَرَ اَلَّذِی هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ (۷۷) إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْعَلِیمُ (۷۸) فَتَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ إِنَّکَ عَلَی اَلْحَقِّ اَلْمُبِینِ (۷۹) إِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ اَلْمَوْتیٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ (۸۰) وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِی اَلْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ یُؤْمِنُ بِآیٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

### و آن هدایت و رحمتی برای مؤمنان است

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

در چارچوب بیان خصوصیات وحی الاهی،و پس از یادآوری از خدایی

ص:۲۱۴

که کتاب را وحی کرده،و از غیب جز او هیچ کس آگاهی ندارد...پروردگار به ما یادآوری می کند که از همهٔ آنچه در ضمایر مردمان از خوب و بد می گذرد آگاهی دارد،و آنچه برای ایشان عنوان غیب دارد،در کتابی آشکار به ثبت رسیده است (لوح محفوظ و قرآن و علم انبیاء و امامان از آن).

قرآن برای بنی اسراییل دربارهٔ آنچه با یکدیگر اختلاف داشتند،حق را بیان کرده است،و این خود گواه بر آن است که کتاب ایشان از جانب خدای حکیم و عالم نازل شده بوده است.

قرآن وسیلهٔ رسیدن هدایت و رحمت به کسی است که به آن ایمان دارد،و این گواه صدق و راستی آن است،و به فرمان عادلانهٔ او حکم می کند،و او عزیز و علیم است.

خدا به فرستادهٔ خود و به مؤمنان فرمان می دهد که بر او توکل کنند،و هیچ تردیدی نداشته باشند،زیرا که بر راه راست آشکاری پیش می روند، ۹/ و به منکرانی که خدا برای ایشان نوری قرار نداده است اعتنایی نکنند،مگر ممکن است بانگ دعوت خود را به گوش مردگان یا کرانی که به تو پشت کرده اند برسانی؟!و چنین است آن کوردلی که از گمراهی خود دست برنمی دارد،و هدایت یافتن مخصوص کسی است که خود را به خدا تسلیم کرده باشد.

در آن هنگام که پروردگار از روز جزا سخن می گوید،ناگزیر رسالتی را به یاد ما می آورد که وسیلهٔ آمادگی انسان برای روز حساب است،و بدین گونه هیچ جنبه ای از عقاید اسلامی را در قرآن نمی یابی که از جنبه های دیگر بریده شده باشد،بدان جهت که همهٔ آنها بر گرد محور واحد ایمان به خدا گردش می کنند، پس با عمق و گستردگی ایمان،و بنا بر این به وسیلهٔ معرفت خدای تعالی با میانجیگری نامهای نیکوی او است که ما با دیگر بعدهای عقاید اسلامی آشنا می شویم.

آیا رسالت الاهی برای چه آمده است؟ و پاسخ:رسالت برای تحقق بخشیدن به هدفهای زیر آمده است:

۱-رفع اختلاف.چه خداوند سبحانه و تعالی،به میانجیگری رسالت،بر فرصت ایجاد وحدت میان مردم می افزاید،اما اگر از این فرصت برای رفع اختلاف میان خود بهره مند نشوند،به زیان خود برخاسته اند.

۲-هدایت و راهیابی،و آن دارای دو مرحله است:

الف:گشوده شدن معمّاها.و کمترین اندازهٔ هدایت آن است که انسان برای پرسشهایی حیرت انگیز موجود در ذهن خودش به پاسخهایی دست یابد:چه کس این جهان را آفرید،و برای چه آفرید؟و چه کس مرا آفرید و برای چه آفرید؟ از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت؟و این همه برای آن است که بشر سرگردان و حیران نماند،و همچون إیلیا أبو ماضی در قصیدهٔ معروفش طلسمها چنین بگوید:

جئت لا اعلم من أین و لکنی أتیت

و لقد أبصرت قدّامی طریقا فمشیت

و سأبقی سائرا إن شئت هذا أو أبیت

کیف جئت؟کیف ابصرت طریقی؟لست ادری

آمدم و نمی دانم از کجا آمدم،ولی آمدم*و در برابر خویش راهی را دیدم و در آن به راه افتادم و خواه و ناخواه به سیر خود ادامه خواهم داد*چگونه آمدم،چگونه راهم را دیدم؟این را نمی دانم /۹ و بدون فرستاده شدن رسولان،بسیاری از معماها مایهٔ حیرت می شد،و آدمی بر گرد جهان می گشت و کلیدی برای حل آنها به دست نمی آورد،و در پایان قلم به دست می گرفت و می نوشت:«انسان،این ناشناخته!»و لغز بدون ایمان آوردن به خدای آفرینندهٔ جهان به همان حالت لغزی و معمایی باقی می ماند،و معادله ناقص.

آن کسان که از کفر به ایمان راه می یابند،به کسی می مانند که در صحرایی گم شده باشد،و ناگهان شخصی برسد و راه را به او نشان دهد،که در این صورت آرامش و اطمینان پیدا می کند،و حیرت از او دور می شود،و این نیست مگر هدایت.

ب:مرحلهٔ تکامل.و آن مرحله ای است که در آن روح آدمی در پلکانهای کمال یافتن معرفت عروج می کند و به جایی می رسد که می گوید:

«لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقینا اگر پرده از برابر من بر کنار رود،

چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد».

یا این که خدا به او بگوید:« إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُویً -منم پروردگار تو،پس کفشهایت را از پا بیرون کن،چه در وادی مقدس طوی جای داری». (1)

یکی از مظاهر رحمت خدا به انسان آن است که پروردگار ما فرصت رسیدن به کمال را در هدایت بشر گسترده است.

۳-رحمت.و آن هدف از بعثت فرستادگان است،و منظور از آن این است که مردمان در این دنیا مطمئن و آرام و در معرض رحمت و نه محروم و ناکام زندگی کنند،و خدا فرصت رحمت را برای انسان فراهم آورده است و اگر بخواهد می تواند از آن بهره مند شود.

## شرح آیات:

[۷۴]

« وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ -و پروردگار تو می داند که در سینه های ایشان چه چیز نهفته است.» /۹ از اندیشه ها و نقشه ها و برنامه ها.

« وَ مٰا یُعْلِنُونَ -و چه چیز را آشکار خواهند کرد.» شاید در این آیه اشاره ای به آن باشد که گفتهٔ آنان با نیتهاشان مخالف است.

[۷۵]

« وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِی السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ -و هیچ ناپیدایی در آسمان و زمین نیست مگر آن که در کتابی آشکار شده است.» هیچ چیز که از دید یا شناخت یا خیال ما پنهان باشد نیست مگر آن که کتاب پروردگارمان بر آن احاطه دارد،و آن قرآنی است که کلیدهای غیب و اسم اعظم و شناختهای زندگی را خدا در آن به ودیعه نهاده،و کسانی که در علم حق



---

۱- ۲۶) -طه۱۲/.

پیش رفته باشند به آن راه خواهند یافت،چنان که گفت:« ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا -سپس کتاب را میراث کسانی قرار دادیم که از میان بندگان خویش برگزیده بودیم»و رسول و امامان راهنما از اهل بیت وی آن کسانند که خدا آنان را برگزیده،و در این خصوص نصهای متعدد آمده است. (۱)

[۷۶]

« إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ -این قرآن با بنی اسراییل دربارۀ بیشتر چیزهایی که درباره آنها با یکدیگر اختلاف داشته اند سخن می گوید.» [۷۷]

به همان گونه که قرآن در جایجای خود حامل هدایت و بصیرت است.

« وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ -و آن هدایت و رحمتی برای مؤمنان است.» و«هدی»در این جا به دو معنی است،اول:مرحله ای است که تنها معما گشوده می شود،و دوم:این که به مرحله ای از شناختهای معنوی و ساختن ذات خود و عروج روحی به آسمان دست یابیم که خواستار آنیم.

پس قرآن خوشبختی و رستگاری است-ولی به شرط آن که مؤمنان آن را چنان که بایسته است بفهمند-و نیز برنامۀ عمل ٩/ و زندگی را که از خلال تطبیق آنها با سعادت و زندگی به دست می آید.

[۷۸]

و پروردگار سبحانه و تعالی در موارد مختلف میان حق و باطل قضاوت می کند:

الف:در کنار ترازوی حساب در روز قیامت،که آخرین ترازوهای قسط و عدالت در آن روز است و در حق هیچ کسی ظلمی نخواهد شد.

ب:در آنجا که مردمان با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند و می خواهند رفع اختلاف را به صورتی عادلانه انجام دهند،قرآن کریم را داوری قاطع می یابند،و به



---

۱- ۲۷) -رجوع کنید به تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۹۶.

همین گونه است امام و پیشوای عادلی که کتاب را بفهمد و به آن قضاوت کند و نگهبان کتاب پروردگارش باشد.

ج:در آنجا که به هلاک باطل و یاری حق فرمان می دهد.و قضای پروردگار سبحانه و تعالی را هیچ کس نمی تواند رد کند.

« إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ -پروردگارت میان ایشان به حکم خود داوری می کند،و او بسیار توانا و دانا است.» [۷۹]

و چون چنین است،پس از هیچ کس مترس:

« فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ -پس بر خدا توکل کن که تو بر حقی آشکاری.» چون حق مایهٔ پیروزی است،و تو بر حقی،پس بر خدا توکل کن،و مطمئن باش که به پیروزی خواهی رسید.

[۸۰]

و به افکار مخالفان اعتنایی مکن،و کار تو تنها ابلاغ پیام است.

« إِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ -تو نمی توانی دعوت را به گوش مردگان برسانی و نیز به گوش کرانی که به تو پشت کرده اند.» غیر ممکن است که شخص بتواند مرده ای را به شنیدن بانگ خود وادارد،و این نه به سبب وجود اشکالی در بانگ است،بلکه بدان جهت است که آن مرده دستگاه دریافت بانگ را فاقد است،و شاعری گفته است:

لقد اسمعت لو نادیت حیّا

و لکن لا حیاه لمن تنادی

که ترجمهٔ آن چنین است:

اگر با زنده ای سخن می گفتی آن را می شنید،ولی آن کس که او را می خوانی زنده نیست.

اما کری که نمی شنود،از راه چشم و اشاره و بعضی از حرکات دهان از کری خود تو را آگاه می سازد،ولی چون پشت کرده باشد،از دادن این آگاهی نیز محروم خواهد شد.

و ای رسالی!کسانی که از سخن تو استقبال نمی کنند،شایسته نیست که تو را متأثر و ناراحت کنند،و به واکنشی بپردازی یا دربارهٔ برنامهٔ رسالت خویش دچار شک شوی،زیرا که اشکال حقیقی در نزد ایشان است که دستگاه گیرندهٔ پیام تو را فاقدند.

«وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ -و تو نمی توانی کوران را از گمراهی راهنما باشی،و تنها سخنت را می توانی به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان دارند و از گروه تسلیم شدگان و مسلمانانند.» آن کس که نفس خود را به حق تسلیم کرده،و آن را آمادهٔ پذیرفتن هدایت ساخته،می تواند به تو گوش فرا دارد،نه آن کسان که چشمانشان کور است و دلهاشان مرده.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]

### اشاره

وَ إِذٰا وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ اَلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ اَلنّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ (۸۲) وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُ قٰالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيٰاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهٰا عِلْماً أَمّٰا ذٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَ وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمٰا ظَلَمُوا فَهُمْ لاٰ يَنْطِقُونَ (۸۵) أَ لَمْ يَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنَا اَللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَللّٰهُ وَ كُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِينَ (۸۷) وَ تَرَى اَلْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ اَلسَّحٰابِ صُنْعَ اَللّٰهِ اَلَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَفْعَلُونَ (۸۸) مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي اَلنّٰارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ اَلْبَلْدَةِ اَلَّذِي حَرَّمَهٰا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَ أَنْ أَتْلُوَا اَلْقُرْآنَ فَمَنِ اِهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمٰا أَنَا مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ (۹۲) وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آيٰاتِهِ فَتَعْرِفُونَهٰا وَ مٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۹۳)

### معنای واژه ها

۸۲[دابه]

:یعنی جانور،از دبّ یعنی بر روی زمین جنبید و به حرکت درآمد.

۸۳[یوزعون]

:یعنی رانده می شوند،و به قولی:زندانی می شوند که نزدیکتر است.

۸۷[داخرین]

:حقیران و ناچیزان،از دخر به معنی ذلیل و خوار شد.

### و همگان سرافکنده در نزد او حاضر شوند

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

شاید آخرین آیه از این درس خلاصهٔ مفهوم همهٔ سوره را بیان کند،چه از

یک سو ما را با خدا و نامهای نیکوی او آشـنا می سازد و احساس سپاسگزاری را در ما برمی انگیزد،و کلمهٔ حمد بدون تکلفی بر زبانهای ما جاری می شود،و ما چاره ای جز این نـداریم که به نکوهش خویشـتنهای خود بپردازیم که شـقاوت و بـدبختی را برای خود برگزیده اند،اما پروردگار با کمال تأکید شایستهٔ ستایش است،چه جهان را به رحمت خویش آفریده،و سنتهای خود را در آن روان ساخته،به همان گونه که در دلهای ما جریانی از عقل و علم و اراده برقرار کرده است تا از همهٔ سنتهای زندگی برخوردار شویم.

ولی مشـکل مـا،که از آن سـنتها و این جریـان نیکـو بهره برنمی گیریم،بـاقی می مانـد،و به همین سـبب به زودی سـنت الاـهی دیگری با ما رو به رو می شود که همان سنت پاداش و کیفر است که این درس به تأکید دربارهٔ آن می پردازد.

در آن هنگام که مردمان به فساد روی می آورنـد،چیزی از برکات رسالتهای الاهی برای ایشان باقی نمی مانـد، ۹/ و تباهی در زمین منتشـر می شود،و به گفتهٔ رسول(ص)در آن هنگام موعد ساعت فرا می رسد،و قیامت برپا می شود که از علامتها و نشانه های آن بیرون آمـدن جنبنـده و جانوری از زمین است و با مردمی سـخن می گویـد که به صورت گروه های پاکیزه و پلید در محشـر حاضر می شوند و بر ضد گروه پلیدان گواهی می دهیم که آنان از آیات خدا دوری می گزیدند،و خود آنان نیز چنین گواهی می دهند،و محاسبه آغاز می شود و پس از آن جزا می رسد.

و ملاحظه می کنیم که قرآن در آن جا که یادی از قیامت و روز بعث در میان می آیـد،حکمت خدا را یادآور ما می شود،پس ببینیم که میان یاد کرد از آخرت و یادآوری از حکمت خـدا چه ارتباطی وجود دارد؟ ما از طریق ایمان آوردن به حکمت خدا که آثار آن را در همهٔ اجزاء جهان مشاهده می کنیم،به آخرت ایمان می آوریم،و چون هر چیزی را غایت و هدفی است که به آن پایان می پذیرد،ناگزیر می بایستی آفرینش آدمی نیز برای هدفی بوده باشد، و چون نیک بیندیشـیم خواهیم دانست که این هدف بعث و دوباره به زندگی بازگشتن پس از مرگ است.

ص :۲۲۲

سپس پروردگارمان از بعضی از آثار حکمت در آفرینش با ما سخن می گوید،و چون به کوه ها نگاه کنیم چنان می پنداریم که آنها ساکنند و هیچ حرکتی ندارند،در صورتی که همچون ابرها حرکت می کنند،و آن کس که عالمی به این دقت را آفریده آیا آن را به علم آفریده است یا به جهل؟ البته به علم آفریده،پس او نیز این را می داند که ما افراد بشر چه می کنیم.

سپس آیات به ذکر بعضی از منظره های روز قیامت می پردازد،و از پاداش نیکوکارانی یاد می کند که خدا آنان را از هراس و ناراحتیهای آن روز ایمن نگاه می دارد-و این ایمنی تنها به آنان اختصاص دارد-و کافران به رو به دوزخ افکنده می شوند و جاودانه در آن می مانند.

رسول خدا(ص)به مردمان خبر می دهد که خدا به وی فرمان داده است که او را که پروردگار مکه است و به آن حرمت بخشیده و همه چیز از او است بپرستد، و قرآن را تلاوت کند که برای راهنمایی او کفایت می کند،و هر کس راه یابد به سود خود برخاسته است،و هر که گمراه شود به زیان خود،و رسول خدا(ص)وکیل خدا نیست،بلکه بیم دهنده است،و ستایش همیشه مخصوص به خدا است.

و سوره با آیاتی پایان می پذیرد که خواهند دید و به آنها تهدید می شوند،و چنان می نماید که آنها آیات و نشانه های عذاب است.

**شرح آیات:**

[۸۲]

« وَ إِذٰا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ -و چون گفته بر ایشان واقع شود.» و اجلشان فرا رسد،و روز جزا پیش آید.

« أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ -برای ایشان جنبنده ای را از زمین بیرون می آوریم که با ایشان تکلم می کند و می گوید که مردمان آیات ما را باور نمی کردند.» چون ایمان نیاوردند،قضای مبرم دربارۀ ایشان صادر شد،و این حکم محکمه الاهی است که آن جانور جنبنده به خواندن آن می پردازد.

مفسران دربارهٔ«دابّه»از دو معنی و تفسیر یاد کرده اند:

اول:دابّه و جنبنده ای که سخن بگوید،جانوری متفاوت با دیگر جانوران است،مثلا این که سری چون سر فیل و تنه ای همچون کرگدن دارد.

دوم:دابّه انسان است،و هر چه بر سطح زمین به حرکت و جنبش درآید در لغت دابّه است،و سخن گفتن آن با دیگران مؤید انسان بودن او است،چه در میان جنبندگان و جانوران تنها انسان است که سخن می گوید،و خداوند متعال در کتاب خود در دو جا دربارهٔ این مطلب تأکید کرده و گفته است:« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ...

اَلَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ -بدترین جنبندگان در نزد خدا آن کران و گنگانند که خرد خود را به کار نمی اندازند»،و نیز گفت:« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ -بدترین جنبندگان در نزد خدا آن کسانند که کافر شدند و ایمان نیاوردند». (۱) و یکی از مفسران روایتی مأثور از عمّار بن یاسر(رض)را بدین گونه نقل کرده است:مراد از این دابّه امام علی(ع)است که خدا او را پس از شهید شدنش زنده می کند ۹/ و او به مردمان پایان دنیا و آغاز دورهٔ آخرت را خبر می دهد،و وعدهٔ خدا حق است،ولی بیشتر مردم به این امر ایمان نمی آورند مگر در زمانی که بر ایشان فایده ای ندارد.

ابو بصیر گفت که:ابو عبد اللّه(ع)چنین گفت:

«رسول اللّه(ص)در مسجد که راه می رفت به امیر المؤمنین(ع)رسید که مشتی ریگ فراهم آورده و سر خود را بر آن نهاده بود،پس با پایش او را تکان داد و گفت:ای دابه الارض برخیز،و آن گاه یکی از اصحاب رسول خدا(ص)به او گفت:آیا روا است که یکی از ما دیگری را به این نام بخواند؟!و پیامبر(ص) گفت:سوگند به خدا که روا نیست،و این تنها به او اختصاص دارد،و همان دابّه ای که خدا در قرآنش از او یاد کرده و گفته است:« وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ -و



---

۱- ۲۸) -الانفال۲۲/ و ۵۵.

سپس گفت:ای علی!چون آخر الزمان شود،خدا تو را به نیکوترین صورت بیرون می آورد و با تو داغه ای است که با آن دشمنان خودت را نشانه گذاری می کنی». (۱)

و بنا بر این باید گفت که این آیه اشاره به ایام رجعت دارد که احادیث آل البیت دربارهٔ آن فراوان است و حاکی از آن که پیش از قیامت بزرگ یک قیامت کوچک برپا می شود،و در آن روز بعضی از مجرمان و صالحان زنده می شوند و این آیه اشاره به آن روز است.

[۸۳]

و چون قیامت کوچک برپا شود،خداوند متعال از هر امتی گروهی از مجرمان ایشان را پیش از دیگران به دنیا بازمی گرداند تا علیه خود گواهی دهند و جرمها و گناهان خویش و تکذیب خودشان را به آیات خدا مشاهده کنند.

« وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ -و روزی که برمی انگیزیم از هر امت گروهی از کسانی را که به تکذیب آیات ما می پرداختند پس آنان زندانی می شوند.» [۸۴]

و در آن جا محاکمهٔ آنان جریان پیدا می کند:

« حَتّی إِذا جاؤُ قالَ أَ کَذَّبْتُمْ بِآیاتِی وَ لَمْ تُحِیطُوا بِها عِلْماً أَمّا ذا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -و هنگامی که آمدند به آنان گفت:چرا آیات مرا تکذیب کردید و به آنها علم شما احاطه پیدا نکرد،مگر چه می کردید؟» از خطاهایی که بشر گرفتار آنها می شود،تکذیب کردن حقایق است زیرا که از جنبه های گوناگون آنها علم پیدا نکرده است،همچون کسی که به وجود منطقه ای در دنیا به نام امریکای لاتین ایمان نداشته باشد،بدان سبب که از اوضاع و احوال آنجا آگاهی ندارد،حال کفاری که آخرت را تکذیب می کنند نیز چنین است و از جنبه های مختلف آن آگاه نیستند؛و معنی آیه چنین است:آیا تکذیب شما به آیات من برای آن بوده است که دربارهٔ آنها به علمی دست نیافته بودید،یا به کار دیگری جز این تکذیب می پرداختید؟!...هرگز چنین نیست و شما چندان به



---

۱- ۲۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۹۸.

تکـذیب پرداخته بودیـد که هیـچ کاری جز آن نداشتیـد،و آیه با این معنی شبیه این گفتهٔ خدای تعالی می شود که گفت:« بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ -بلکه چیزی را تکذیب کردند که دانش ایشان بر آن محیط نشده بود و به تأویل و توجیه آن دست نیافته بودند». (۱)

[۸۵]

و قضای الاهی به عـذاب ایشان به سـبب ظلمشان جریان یافت،و هیـچ ایرادی نتوانسـتند بر آن بگیرنـد،بدان سـبب که حجت و برهان رسا در اختیار نداشتند.

« وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ بِمٰا ظَلَمُوا فَهُمْ لاٰ یَنْطِقُونَ -و گفته بر ایشـان واقـع شـد(و اجلشـان فرا رسـید)به سـبب سـتمی که کرده بودنـد،پس سـخنی برای گفتن ندارنـد.» چه عـذر و منطقی که آنان را از مسـئولیتشان خلاص کنـد ندارنـد،و خـدا بر همه چیز محیط است و حجت بالغه با او است،چه دسـتها و اندامهای ایشان بر ضد آنان گواهی می دهد،و اگر انسان بتواند با حیله گری و تکذیب در محکمه های دنیا پیروز شود،در آخرت چنین کاری از او ساخته نیست.

[۸۶]

و از جملهٔ حجتهای خدا علیه ایشان آن است که از آنان می پرسد:آیا آیات و دلیلها برای ایمان آوردن اندک یا دشوار بود که کافر شدیـد؟! « أَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً -آیا ندیدند که ما شب را آفریدیم تا در آن آرام بگیرند،و روز را برای آن که ببیننـد و بینش و بصـیرت پیدا کنند؟» ۹/ این همه از آثـار حکمت خـدا است که ما را به آخرت دلالت می کنـد،و در مـا ایمـان بـه آن را برمی انگیزد،بـه شــرط آن کـه خواسـتار ایمـان بـوده باشـیم،و اگر زنـدگی سراسـر شـب بـود یا روز،زندگی بر آن امکان پذیر نبود.

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ -و در این آیات و نشانه ها برای کسانی



---

۱- ۳۰) -یونس ۳۹/.

که ایمان داشته باشند وجود دارد.» در پی هم آمدن شب و روز،و در تغییراتی که از این راه در طبیعت پیدا می شود،و تدبر در دقت عظیم این تناوب شب و روز،نشانه هایی است که گواه بر حقیقت است،ولی قلبهای سخت و همچون سنگ شده هیچ سودی از آنها برنمی گیرد.

[۸۷]

با وجود آن که آیات آشکار است و برای دلالت بر آخرت و بعث کفایت می کند،بیشتر مردم در آن هنگام که قیامت برپا می شود ایمان می آورند،و آیا می تواند چنین ایمانی برای ما که فرصت عمل در دنیا را برای آخرت از دست داده ایم سودی داشته باشد؟! « وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ -و آن روز که در صور دمیده می شود،همهٔ کسانی که در آسمانها و در زمینند،گرفتار هول و هراس می شوند.» مؤمنان با دلهای آرام باقی می مانند،چه آنان که کارهای موجب رضای خدا کرده اند،و برای چنین روزی آمادگی دارند،به چه جهت باید بترسید؟! آنان،بر خلاف ترس داشتن،چشم به راه ساعت پاداشند و درآمدن به بهشت و لذت بردن از ملاقات با خدا.

« إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِینَ -مگر کسانی که خدا بخواهد(که بیمی نداشته باشند)و همگان سرافکنده در نزد او حاضر می شوند.» [۸۸]

خداوند متعال آیتی از شب و روز را برای ما بیان کرد که دلیلی بر حکمت او است،و اکنون مثالی از آیت حرکت زمین برای ما می زند که بنا بر آن آگاه می شویم که او از هر چه بندگانش می کنند دانا و با خبر است.

این نشانه از آن نشانه ها و آیات قرآن حکیم است که حرکت زمین را،پیش از آن که بشر کشف کرده باشد،برای ما بیان می کند، ۹/ و این مثالی بسیار عالی است که حرکت زمین را به حرکت پاره ابری تشبیه کرده است که آن را نیز بشر گاهی احساس نمی کند.

« وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ -و کوه ها را می بینی که آنها را جامد و بی حرکت تصور می کنی در صورتی که حرکت می کنند و همچون ابر جابه جا می شوند،» و ما از حرکت آنها بی خبریم.

« صُنْعَ اللّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ -و این ساخت و صنع خدایی است که هر چیز را درست و متقن آفریده است،» و کار خود را به بهترین صورت و بدون کمترین خدشه و نااستواری به انجام می رساند.

« إِنَّهُ خَبِیرٌ بِما تَفْعَلُونَ -و او از هر چه می کنید آگاه و با خبر است.» [۸۹]

اتقان و استواری آشکار شدۀ در آفرینش دلیلی بر حکمت صانع و آفرینندۀ جهان است،و انسان برای هدفی آفریده شده و بنا بر آن در معرض محاسبه قرار می گیرد و در نتیجه یا به بهشت می رود یا به آتش دوزخ سپرده می شود.

« مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ -هر کس نیکی کند بهتر از آن بهرۀ او می شود،و از کسانی است که از هول و هراس آن روز در امانند.» مؤمنانی که تسویه شدۀ اعمالشان نیکی و احسان است،در روز فزع و هراس قیامت احساس اطمینان می کنند،و این به سبب فرمانبرداری ایشان از خدا است-که دلها به یاد و ذکر او آرامش و اطمینان پیدا می کند-و اولین چیزی که مؤمن در روز قیامت پس از برخاستن از گور خود می بیند،دو فرشته است که در چپ و راست او قرار گرفته اند و به او سلام می کنند،و آرامش و سکون را در جان او فرو می ریزند،و نیز آن که خدا نوری در پیشانی او قرار می دهد که برخاستۀ از اعمال نیک او است و صحرای محشر را برای او روشن می کند.

[۹۰]

و در مقابل کافر و منافق را محاصره شدۀ در تاریکیهای می بینیم که راه خود را در آن نمی تواند تشخیص دهد.

« وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ -و کسانی که کار بد و

گناه کرده اند،از جانب چهره هاشان در آتش افکنده خواهند شد.» ۹/ این سرنوشت ستمی از جانب خدا نیست،بلکه نتیجهٔ کردار خود ایشان است،و به همین جهت،در آن حال که عذاب را می چشند،ندایی به ایشان می رسد و تأکید می کند که این جزای عادلانهٔ اعمال خودشان است.

« هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -آیا جزای شما می تواند جز آن باشد که انجام داده اید؟» [۹۱]

سپس پروردگار ما-سبحانه و تعالی-از نعمتی یاد می کند که آنان در آن غوطه ور بودند،و خود وی آن را به ایشان ارزانی داشته بود،و آن نعمت امنیت موجود در حرم مکه است،و سپس(پیامبر)می گوید:

« إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِی حَرَّمَهٰا -فرمان یافتم که پروردگار این شهری که(جنگ در آن)را حرام دانسته است بپرستم.» و بتانی در آن وجود ندارد.

« وَ لَهُ كُلُّ شَیْءٍ -و همه چیز از آن او است.» پس تنها پرودگار شهر نیست،بلکه پروردگار همه چیز است.

« وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ -و فرمان یافتم که از مسلمانان باشم.» از نشانیهای رسول و آیات او و همچنین از مهمترین کارهای واجب او آن است که ارزشهایی را آورده است دربارهٔ خود مورد تطبیق قرار دهد و سپس مردمان را به آن فرمان دهد.

[۹۲]

به همان گونه که از مسئولیتهای رسول تبلیغ رسالت است به مردم به کاملترین صورت،و اما این که پس از آن چه خواهد شد و این که مردمان به آن هدایت خواهند یافت یا به باقی ماندن در گمراهی ادامه خواهند داد،کاری است که به او مربوط نمی شود.

« وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمٰا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ -و این که قرآن بخوانم،پس هر که راه یابد و هدایت شود،به سود خود راه یافته است،و دربارهٔ هر که گمراه شود،بگو که:من از

بیم دهندگانم.» ۹/ [۹۳]

« وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ -و بگو سپاسگزاری مخصوص خدا است.» هنگامی که شکر او می گزاریم،نگرش خویش را نسبت به زندگی متّکی بر اساس خیر و نیکی منعکس می سازیم،و امّا شر از خود ما است،و حمد تنزیهی برای خدا است و این که آفریدهٔ او ستوده و شایسته بوده است.

« سَیُرِیکُمْ آیاتِهِ فَتَعْرِفُونَها -به زودی آیات خود را به شما نشان خواهد داد و آنها را خواهید شناخت.» آیات خدا در هر چیز تجلی پیدا می کند،چه در آن چیزها که در پیرامون ما وجود دارد و چه در وجود خودمان،در صورتی که بیشتر مردم آنها را نمی بینند،ولی زود باشد که خدا آیات خارق العادهٔ خود را به صورتی معرفی کند که همگان بتوانند آنها را ببینند،ولی در آن روز فرصت آنان پایان یافته و ساعت جزا فرا رسیده است.

« وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ -و پروردگارت از آنچه می کنید غافل نیست.»

ص: ۲۳۰

## سورهٔ قصص

### اشاره

ص :۲۳۱

سورهٔ قصص زمینهٔ کلّی سوره نام سوره:

کلمهٔ«قصص»نام این سوره محتوی بر مجموعهٔ پراکنده ای از داستانهای کوتاه دارای عبرت و پند دهندگی مشترک است.

## زمینهٔ کلی:

ظاهر آن فرمان و حکم است و باطن آن دانش و علم،و روایات کتاب پروردگار عزیز و توانای ما را بدین گونه توصیف کرده است،و اگر به ظاهر سوره القصص نگاه کنی،بسیاری از احکام را از آن به دست خواهی آورد،ولی در باطن مجموعه ای از بینشهای علمی است که ما را به مجموعه ای از حقایق راهنمایی می کند که آشکارترین آنها:

این است که ظاهر دنیا غیر از حقیقت و واقعیت آن است،و آدمی را به زیور خود می فریبد و به خبر گیرندهٔ از آن آسیب می رساند؛در نظر کسی که به آن می نگرد،چنان می نماید که مردمان بر آن قدرت دارند،ولی آنچه سرانجام حوادث

آن را به گردش درمی آورد،دست غیب است،پس بر ما است که به آن اطمینان پیدا نکنیم،و بر دعوت کنندگان به حق لازم است که از صاحبان قوت و ثروت از اهل دنیا هراسی به دل راه ندهند.

برای آن که سیاق ما را به این حقیقت راهنمایی کند،به تفصیل دربارهٔ مسائل گوناگونی به بحث می پردازد که سرانجام با این حقیقت تلاقی پیدا می کند.

الف:سیاق به تفصیل بیان می کند که چگونه دست غیب به یاری اصحاب رسالت برمی خیزد،و چگونه الطاف پنهانی پروردگار مقتدرمان حوادث را چنان به گردش درمی آورد تا به هدف مقدر شده منتهی شود.

فرعون در زمین به گردنکشی برخاست،و گروهی از مردمان را بیچاره و مستضعف ساخت.این ظاهر زندگی دنیا است،اما حقیقت آن ارادهٔ خدا بر صاحب میراث شدن مستضعفان است و صاحب مکانتی در زمین شدن آنان،و این که فرعون و هامان و سپاهیان ایشان چیزی را بچشند که از آن بر حذر نبودند،و این چشاندن به دست مستضعفان صورت پذیر شود.

ببینیم که این اراده و خواست بلند چگونه صورت تحقق پیدا کرده است.

فرعون پسران بنی اسراییل را می کشت،ولی خداوند به مادر موسی فرمان داد که نوزاد خود موسی را در صندوقی نهد و صندوق را بر رود نیل اندازد.

گماشتگان فرعون صندوق را یافتند و در صدد قتل موسی برآمدند،ولی دست غیب او را تنها نگذاشت.چه به همسر فرعون الهام کرد که شوهرش را از این کار باز دارد تا چنان شود که دشمن و مایهٔ غم و اندوه وی در خانهٔ او بزرگ شود و به رشد برسد.

نزدیک بود که مادر موسی از ترسی که به خاطر فرزندش داشت سرّ خود را فاش کند،ولی خدا به قلب او استحکام و قوت بخشید.

سپس در صدد یافتن کسی برآمدند که موسی را شیر دهد و از بنی اسراییل نباشد،ولی خدا همهٔ دایه ها را بر او حرام کرده بود چنان شد که او را سرانجام برای شیر دادن به مادرش سپردند تا مایهٔ روشنی چشمش باشد و اندوهگین نماند.

ص :۲۳۴

مردی سرّ رهبری موسی را پس از کشته شدن قبطی برملا کرد،و رهبر-به نوبهٔ خود-در مبادرت به قتل قبطی اشتباه کرد،و از خدا خواست که او را حفظ کند و چنین شد.

فرعون و اطرافیان وی نقشهٔ گرفتار کردن و کشتن موسی را می کشیدند،پس خدا مرد مؤمنی را به نزد او فرستاد تا از این خبر آگاهش سازد،و پروردگار اسباب مهاجرت او را به مدین فراهم آورد و مقدر چنان شد که در آن جا کسی به استقبال او بیاید.

بدین گونه حاملان رسالتهای پروردگار متوجه می شوند که خدا با ایشان است،و این که علی رغم طاغیان جریانی به مصلحت رسالیان در کار است تا سست و اندوهگین نشوند.

ب:و معنی الطاف نهانی پروردگار آن نیست که رسالیان بر فراش حریر آرزوها به خواب روند،بلکه بر ایشان نیز واجب است که پیوسته بر حذر باشند،و در هشیاری و بیداری بر طاغیان بچربند و سخت انضباط را مراعات کنند و آمادهٔ فداکاریهای بزرگ باشند.چگونه؟ پروردگار در سوره القصص-که از آن درسهای بزرگی دربارهٔ روشهای حرکت رسالی می گیریم-داستان همسر فرعون و مؤمن آل فرعون را،که هر دو در ظاهر در زمرهٔ اصحاب سلطه بودند ولی در باطن به مصلحت رسالت کار می کردند، برای ما حکایت می کند،و نیز می گوید که چگونه حرکت کسان موسی با حذر و دور اندیشی همراه بوده است،چنان که خواهر موسی با مراقبت پنهانی حرکت صندوق حامل برادر نوزادش را بر روی رود نیل در نظر داشت(و شاید به سبب خردسالی یا بدان جهت که دختر کوچکی بود توجه کسی را به خود جلب نکرد).

اما موسی(ع)در هنگام غفلت مردم آن داخل شهر شد،و گمراهی از بنی اسراییل این راز را فاش کرد،و سپس قرآن به ما می گوید که موسی در حین بیرون رفتن از شهر چگونه مراقب اوضاع بود تا دچار گرفتاری نشود،و چگونه به شهر مدین رسید،چه پیوسته از خدای خود خواستار آن بود که وی را به راه راست رهبری کند.

ص: ۲۳۵

در جای دیگری از سوره(آیهٔ ۵۴)ستایش خدا را بر اهل صبر و خودداری و پرهیز می خوانیم که همان بازماندگان مؤمن از اهل کتابند،یعنی کسانی که بردبارند،و بدی را به نیکی پاسخ می دهند و در راه خدا انفاق می کنند،و از لغو نادانان و جدلهای آنان دوری می گزینند،و این صفات از برنامه های اصحاب رسالت در روزگار تقیه و خود پنهان کردن و به کار سرّی پرداختن بوده است.

در سیاق این سوره از اخلاق مهاجر در راه خدا با خبر می شویم که سرآغاز آن احسان کردن به مردم است،و پاسداری از ارزشهای رسالت علی رغم دشواریهایی که از مهاجرت و بی خانمانی نتیجه می شود،و وفا کردن به حقوق(که موسی در همهٔ اینها به حد اعلی پیش رفته بود)و ریشه دار شدن در سرزمین از طریق برقرار کردن رابطهٔ زناشویی.

ج:سوره القصص-ظاهرا-متمرکز در پیرامون شخصیت قائد و راهبر و صفات او است،و پس از بیان ارادهٔ خدا به خلاص کردن مستضعفان،مستقیما با داستان ولادت موسی(ع)رو به رو می شویم،و سپس شخصیت موسی(ع)به صورت یک پیشوای غایب و سری بر ما عرضه می شود،ولی ناگهان در میدان مبارزه حضور پیدا می کند و به یاری یکی از پیروان خود برمی خیزد،پس از آن دستگاههای نظام فرعونی به جستجوی وی برمی خیزند،و صفت احسان بزرگترین صفت او پیش از مبعوث شدن به پیامبری می شود،و سیاق در این باره تأکید می کند که اینها سوای برگزیدگی او به علم و حکم است« وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ -و نیکوکاران را بدین گونه پاداش می دهیم»و این را در آن وقت می یابیم که از خود و هر علاقه ای که به دنیا دارد درمی گذرد،یعنی در آن هنگام که در جانب غربی در نزدیکی درختی ایستاده بود و وحی پروردگار خویش را دریافت می کرد.

د:و در جهت عکس،شخصیت پیشوای کفر یعنی فرعون،و رمز مال یعنی قارون گردنکش و طاغی،و نمونهٔ دیوانسالاری یعنی فاسد و تباه شده به نظر ما می رسد.

ه:سوره پیوستگی وحی را از موسی-علیه السلام-تا محمد-صلی

اللّه علیه و آله و سلم-بیان می کند و هدف آن مخصوصا یادآوری از قومی است که پیش از آن رسول و بیم دهنده ای از خود نداشته اند،و این رسالت که به رسالت موسی(ع)شباهت دارد،حادثه ای غیبی است که خدا به وسیلۀ آن قوم گمشده و گمراهی را از عذابی سخت بیم می دهد،و از این سخن می گوید که آنان از هواهای خود پیروی می کردند،از آن جهت که پیوسته خواستار رسیدن آیات تازه بودند و، مثلا،می گفتند:چرا پیامبر اسلام آیتی شبیه به آنچه بر دست موسی آشکار شده نمی آورد،در صورتی که آنان به آنچه بر موسی نازل شده بود کافر بودند.

پس از آن که سیاق صفات مؤمنان راستین از اهل کتاب را بیان می کند، که در ایمان آوردن به پیامبر شتاب می ورزیدند،از شبهۀ دیگری سخن به میان می آورد که منکران به آن متشبث می شدند و می گفتند که:ما بیم آن داریم که صلح و سلمی که در حرم از آن برخورداریم،پس از ایمان آوردن از ما سلب شود و پروردگار آن را پس بگیرد،چه:

اولا:خدا کسی است که این امنیت را به حرم خانۀ خودش بخشیده است.

ثانیا:شادی و سرور امنیت و فریفته شدن به آن سبب هلاک پیشینیان شده است،ولی خدا آنان را هلاک نکرد مگر آن گاه که رسولی بر ایشان مبعوث کرد تا آیات او را بر ایشان تلاوت کند.

ثالثا:کالای دنیا در مقابل آخرت ناچیز است،و آن که خدا او را از نعمت دنیا بهره مند ساخته،و در روز قیامت او را برای حساب و عقاب حاضر می کند،با که آن خدا به او وعدۀ خوشی داده و به آن دست یافته است،برابر با یکدیگر نیستند.

و:در قسمتهای پایانی سورۀ قصص خداوند ما را از شریک پذیرفتن برای خودش-انداد-که صاحبان سلطه یا مال بوده اند،بر حذر می دارد،که همۀ آنان را که پیشوایان گمراهی و پیروان ایشانند(و با اطاعت آنان به خدا شرک ورزیده اند) حاضر می کند که بعضی از آنان ابراز بیزاری می نمایند،و خبرها بر ایشان پوشیده می ماند،و پروردگارمان به ما یادآوری می کند که آن که رهبری را برای ما برمی گزیند پروردگار است،و او از آن که برایش شریکی قائل شوند برتر است،و پس از آن که

پروردگـار ما را از هیمنه و تسـلط و نگاهبانی خویش بر آفریـدگان یادآوری می کنـد،و از این که اگر روشـنی روز و آرامش شب از میان می رفت چه کار می توانستیم بکنیم؟! پس از این همه سیاق به موضوع شرک بازمی گردد،ولی این بار شرک را با صاحبان ثروت درمان می کنـد.از داستان قارون شـروع می کند که از قوم موسـی بود و بر آنان سـتم کرد،و سـرنوشت او به هلاکت انجامید،که خدا او و خانه اش را در زمین فرو برد و هیچ کس نتوانست به یاری او برخیزد.

در دو درس آخر خـدا ایسـتار سـالم در برابر سـلطه و ثروت را نشـان می دهـد و آن ایسـتار برتری جسـتن بر آن است،و از آن جهـت چنیـن است که خـدا خانـهٔ آخرت را برای کسـانی قرار داده است که قصـد برتری جـویی و فسـاد در زمین را ندارنـد،و عاقبت خوب به پرهیزگاران اختصاص دارد.

و قرآن مـا را به نیکوکـاری ترغیب می کنـد،بـدان جهت که هر کس کار نیکی کنـد،نیکوتر از آن پاداش وی خواهـد بود،در صورتی که بدکاران جز به اندازهٔ بدی خود جزایی نمی بینند.

و به فرسـتاده اش مژده می دهـد که به بازگشـتگاه خویش بـاز خواهـد گشت،و این امر را بیـان می کنـد که کتـاب رحمـتی از پروردگار است،و بر او است که با کافران به جهاد برخیزد،و در مقابل فشارهای آنان ایستادگی ورزد.

ص :۲۳۸

## [سوره القصص (٢٨): آيات ١ تا ٩]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . طسم (١) تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (٢) نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسىٰ وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٣) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِي اَلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ مِنَ اَلْمُفْسِدِينَ (۴) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى اَلَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ اَلْوٰارِثِينَ (۵) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي اَلْيَمِّ وَ لاٰ تَخٰافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي إِنّٰا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (٧) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا كٰانُوا خٰاطِئِينَ (٨) وَ قٰالَتِ اِمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لاٰ تَقْتُلُوهُ عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنٰا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (٩)

## معنای واژه ها

۴[شیعا]

:یعنی طایفه ها که جمع شیعه است،و آن گروه و طایفه ای است که از مسلک خاصی پیروی می کند.

## دست خدا برتر از دست ایشان است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آیات سوره،چنان که از فاتحه و آغاز آن معلوم می شود،بر گرد سلطه های فاسد گردش می کند،و این که چگونه باید آنها را از میان برد،و همچنین در موضوع آن جنبشهای رسالی به گفتگو می پردازد که خدا-سبحانه و تعالی-از راه آنها فرمانروای دادگری را به جای فرمانروای ستمگری می نشاند،و به جای سلطهٔ فاسدی سلطهٔ شایسته و صالحی را جایگزین می سازد،و می توانیم این حقیقت را به صورتی آشکار از آن مبارزهٔ رسالی به خوبی بازشناسیم که به رهبری موسی(ع)با بنی اسراییل علیه جاهلیت فرعونی و مستکبران پیرامون او صورت گرفت.

پیش از هر چیز قرآن این موضوع را برای ما توضیح می دهد که مبارزه،افزار و وسیله ای اندیشه ورزانه و عواملی فرهنگی دارد،و آشکارترین افزار مبارزهٔ رسالی در دوران جاهلیت،و گسترده ترین مجاری و بهترین عوامل مؤثر در پیروزی جبهۀ حق قرآن حکیم است،و به همین جهت سوره با اشاره ای آشکار به خود قرآن آغاز می شود،و سپس قرآن به بیان علتهای مبارزه می پردازد،و به این که چرا رسالیان

قیام می کنند و،در سراسر تاریخ،چاشنی انقلابهای بر ضد سلطه های جاهلی را به کار می اندازند.

قرآن بدین گونه پاسخ می دهد که نخستین مسئول مبارزه پیشوای جاهلیت است و نظامی که ۹/ آن را مجسم می سازد،پس برای آن که فرعون از سنت خدا خارج شد و به استکبار در زمین پرداخت تا به اشکال گوناگون در زمین سبب فساد و تباهی شد،و گروهی از مردم جامعه را به استضعاف کشاند و حقوق ایشان را پایمال کرد،مسئول عمده برای مبارزه و آثار آن خود او بوده است،نه حرکت رسالی.چه امکان ندارد که مردمان در برابر سلطه و نیرویی که در سایهٔ آن حقوق و آزادیهای ایشان ربوده می شود،و با ظلم و فساد خود تخم انقلاب را می افشاند، ساکت و خاموش بمانند و آن گاه رسالیان با ایجاد هراس و انگیختن شرّ عامل مبارزه و انقلاب شناخته شوند،و به همین جهت سوره با اشاره کردن به علت مبارزه که خود فرعون است آغاز می شود.

سپس سیاق به بیان دو سنت در این زندگی می پردازد:یکی سنتی که قضای الاهی آن را مراعات می کند،و دیگری سنتی که قدر خداوند سبحانه و تعالی آن را به جریان می اندازد،چه قدر خدا در زندگی آن است که سلطه ای که به اسباب نیرو متمسک می شود،و به دوام بخشیدن به مادیت که ایجاد هراس است و فریب دادن و گمراه کردن،باقی و مستمر می ماند،ولی بالا‌تر از این سنت قانون و سنت دیگری وجود دارد که همان قضای الاهی است،چه عدالت الاهی از آن ابا دارد که سلطهٔ جبّارانهٔ متکی بر این سه عامل استمرار پیدا کند،و خداوند عزیز و رحیم که همه چیز را به حق به جریان می اندازد،و هر چیز را برای حکمت و هدفی آفریده است،اجازهٔ دوام یافتن آن را نمی دهد.آیا ممکن است خدایی که مردمان همگی حکم عائلهٔ او را دارند،روا دارد که این عائله در زیر گامهای جباران پایمال شوند؟!هرگز...

اراده ای از درجهٔ بالا وجود دارد که قرآن حکیم در این سوره از آن به شکلی آشکار چنین سخن گفته است:« وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ

وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ

-و ارادهٔ ما بر آن است که بر کسانی که در زمین ضعیف و ناچیز نگاه داشته شده اند،منت نهیم و آنان را پیشوایان و میراث برندگان قرار دهیم»،ولی آیا چگونه این اراده صورت اتمام پیدا می کند؟آیا ارادهٔ پیروز شدن حق بر باطل با یک حرکت جهانی برخاستهٔ از ستارگان صورت پذیر می شود؟یا با همه گیر شدن یک بیماری کشنده در صفهای مستکبران؟ شاید از این راه وقوع پیدا کند،ولی بیشتر چنان است که ارادهٔ پیروز شدن حق بر باطل که ارادهٔ خدا است،تنها از طریق عوامل غیبی تحقق پیدا نمی کند، بلکه به دست خود مؤمنان صورت می گیرد،و پیش از آن به توسط دستگاه رهبری و امام و پیشوای ایشان،و به همین جهت مشاهده می کنیم که سیاق قرآنی به محض آن که از اراده اعلای خدا در پیروزی با ما سخن می گوید،به این مطلب اشاره می کند که ارادهٔ خدا جز به تربیت یک پیشوای رسالی تحقق پیدا نمی کند ۹/ و به همین جهت می گوید:« وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ -و به مادر موسی وحی کردیم».

هنگامی که پروردگارمان ارادهٔ آن کرد تا بنی اسراییل را از زیر سلطه و هیمنهٔ فرعون خارج کند،یک پیشوا و رهبر مکتبی آفرید،و او را در دوران کودکی تربیت کرد،و مراحل پیروزی پس از آن که پیام خدا به مادر موسی رسید تا نوزاد خویش را در دریا افکند،پیاپی صورت گرفت،و آب صندوق حامل موسی را به کنار قصر فرعون رسانید،و علی رغم آهنگ فرعون برای کشتن هر نوزاد پسر بنی اسراییل،بنا بر خواست خدا چنان شد که موسی در کاخ فرعون بزرگ شود،و سنتهای الاهی پیاپی چنان پیشرفت کرد تا خدا فرعون و نظام او را نابود ساخت.

موسی(ع)تجلی کریمی از ارادهٔ خدا است،و او مرکز تحقق قضای الاهی در آن جامعه فرعونی بود،تا چنان شود که عدالت الاهی غیبی متجلی شود،و این سوره نیز همچون بسیاری از سوره های دیگر قرآن در این باره تأکید می کند که این قضا به میانجیگری دو امر تحقق پیدا می کند:که یکی از آنها عمل مردم است،و دیگری ارادهٔ خدا،و از یک طرف مشاهده می کنیم که موسی زمام مبادرت و ابتکار را به دست می گیرد تا شورندگان علیه فرعون و سرسپردگان او به پیشروی نایل شوند،

و با مبارزۀ همراه با بنی اسراییل و مؤمنان پیرامون خودش رو به رو شود،و از طرف دیگر،عنایت الاهی او را در میان گرفت و در تحت رعایت آن واقع شد،و می توانیم بگوییم که سنت قدر را خداوند سبحانه و تعالی اجرا می کند،در صورتی که سنت قضا به دست خود مردم اجرا می شود.

و بدین گونه قضای خدا به پیروزی موسی(ع)و کسانی که به نیکی از او پیروی می کردند جریان یافت.

## شرح آیات:

### اشاره

### و نجعلهم الوارثین

[۱-۲]

« طسم* تِلْكَ آیاتُ الْكِتابِ الْمُبِینِ -طا،سین،میم*این است آیات کتاب مبین.» این حروف از هم جدای آغاز سوره(طا سین میم)اشارۀ به قرآن و بلکه جوهر آن،و به تعبیری بهتر مادۀ اولیّه ای است که قرآن حکیم از آنها تألیف می شود، و کلماتش با آنها به ثبت می رسد،و با خود نور و هدایت را حمل می کند،و اینها رمزها و اشاره هایی است که اولیای خدا از آنها آگاهی دارند و شاید کلیدهای علوم سوره بوده باشند.

[۳]

و این کتاب به زودی وسیله ای برای انتقال دادن یک آزمایش بزرگ به سوی شما افراد بشر خواهد شد،و به تو که با ایمنی در مبارزۀ میان حق و باطل داخل شده ای.

« نَتْلُوا عَلَیْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ -که بر تو به حق از داستان موسی و فرعون برای قومی که ایمان آورده اند می خوانیم.» پس زندگی برپا به حق است،و حق در همۀ اجزاء آن جریان دارد،ولی آیا چه کس از این داستانها سود برمی گیرد؟ سود برندگان مؤمنانند،و اگر استجابت حق از جانب مردم نمی بود،آنان نمی توانستند از قرآن کریم بهره برگیرند،حتی اگر آن را هزار بار می خواندند و به

حافظه می سپردند و حروف و کلمات آن را حفظ می کردند.

بنا بر این اگر خواستار فایده برگرفتن از قرآن باشیم،بر ما واجب است که ایمان آوریم و به آن تسلیم شویم،و چون این داستانها راست و حق است،بازتابی از آن جز در قلوب و دلهای مؤمنانی مشاهده نمی شود که قدرت و قابلیت فهم حق را داشته باشند.

[۴]

سپس قرآن به سخن گفتن از فرعون که رمز فساد و باطل است آغاز می کند.

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِی الْأَرْضِ -فرعون در زمین سر به برتری جویی برداشت.» بر مردم مستولی شد،ولی از این سلطه و استیلای خود نه برای خیر مردم بهره برداری کرد و نه برای خودش،و در یک آیۀ قرآنی پایان سوره پروردگار ما چنین گفته است:« تِلْکَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِینَ لاٰ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ -اینک خانۀ آخرت را قرار می دهیم برای کسانی که در زمین طالب برتری و فساد کردن نیستند،و عاقبت(نیکو)مخصوص پرهیزگاران است».

آن کس که خواستار ریاست و سروری و سلطه است،و حکم و فرمانروایی در نزد او از وسیله بودن خارج می شود و به صورت هدف درمی آید،همو است که فساد و تباهی را رواج می دهد،و چه بسیار جرایم که در تاریخ بر اثر طالب ریاست بودن صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد! ۹/ و از عبرتهای تاریخ است این که:امام موسی الکاظم-علیه السلام- روزی بر هارون الرشید وارد شد،و هارون به صورتی او را مورد تجلیل و احترام قرار داد که حاضران متعجب ماندند،و هنگامی که امام از مجلس برخاست،هارون نیز برخاست و رو به امین و مأمون کرد و گفت:ای محمّد و ای ابراهیم!در میان دستهای عمویتان و سرورتان سیر کنید،و رکاب او را برای سوار شدنش بگیرید،و به استوار کردن لباسش بپردازید.

پس مأمون از آنچه که از پدرش در این مجلس دیده و شنیده شد به شگفتی

افتاد و از او سبب این احترام و تقدیس را خواستار شد،و رشید گفت:ای فرزندانم، او صاحب حق است،و آن گاه مأمون به وی گفت:اگر این را می دانی پس حق او را به وی بـازگردان،و پـدرش به او نگـاه کرد و گفت:ملك و فرمانروایی سترون و عقیم است،و به خدای سوگند که اگر آنچه را که اکنون در دست من است بخواهی که از دسـتم خارج کنی،آنچه را که چشمان تو در آن است از جای خود برخواهم گرفت.

این است صورتی از تاریخ در انسان در آن هنگام که حکم عنوان هدف پیدا می کند،که آن را سخت نگاه می دارد،حتی اگر مخالف با عقل و شرع در وسایل دست یافتن به آن بوده باشد،و میان آن کس که خواهان حق است،با آن که خواستار سلطه و سروری است،تفاوت بسیار است.

فرعون خواسـتار برتری و سـروری بود،و به همین جهت در زمین فسـاد می کرد،و بزرگترین فساد وی برقرار کردن امتیاز طایفه ای بود که گروهی از مردم را بر گروهی دیگر مسـلط سـاخته بود،و چنان می نمایـد که این کار روش هر نظام فاسـد است که مردم را به دو گروه تقسـیم می کنـد:یکی گروهی که حکومت بر گروه دیگر می کنـد،و دیگری گروه مستضـعفان و ضـعیف نگاهداشـته شـدگان،و این تقسـیم گـاه بر اسـاس طایفه ای و نژادی یا حزبی و جز آن صورت می گیرد که با وجود صورتهای گونـاگون داشـتن جـوهر آنهـا یکی است،و آن برپـا کردن وسـیلهٔ تسـلطی فاسـد است که به میـانجیگری آن طـاغوت بر مردم حکمران باشد.

« وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ -و مردم آن را به چنـد گروه تقسـیم کرد و یکی از آنان را ضـعیف نگاه داشت.» هنگامی که امت و ملت متحد و یکپارچه باشد،طاغوت نمی تواند بر آن استیلا پیدا کند،و به همین سبب فرعون در آن کوشید که بنی اسراییل را به گروه ها و دسته های مختلف تقسیم کند،و بنا بر قاعدهٔ جهنمی«اختلاف بینداز و فرمانروایی کن»که وسیلهٔ ۹/ پرداختن سـلاطین برای پرداختن به گناهان و سـتمهایشان است،تسـلط خویش را محفوظ نگاه دارد،ولی او تنها به این ایجاد تفرقه بسنده نکرد

و بر آن سیاست ترساندن و ایجاد رعب را نیز افزود.

« یُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ -(نوزادان)پسرشان را می کشت.» چرا فرعون کودکان شیرخوار را که معمولا عواطف بشری نسبت به آنها تمرکز پیدا می کند ذبح می کرد،و این غنچه های ناشکفته و این براءت ذمه و پاکیزگی را از جهان هستی بیرون می راند؟ زیرا که هر کس خواستار سلطه و قدرت و استیلا است،مشاعر خود را از دست می دهد و ندای ضمیر در جان او خاموش می شود.

« وَ یَسْتَحْیِی نِسٰاءَهُمْ -و نوزادان دختر ایشان را زنده بر جای می گذاشت.» تا سپس برای خدمت کردن در خانه ها از آنان بهره برداری شود.

« إِنَّهُ کٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ -او از مفسدان و تبهکاران بود،» و این فساد را قرآن در سه چیز خلاصه می کند:

۱-ایجاد تفرقه و در نتیجهٔ آن برانداختن حیثیت یگانهٔ اجتماعی.

۲-از بین بردن جانهای پاکیزه.

۳-بهره کشی از نیروهای بشری به صورت نامشروع.

این سنت قدر است که فرعونی پیدا شود و این وسایل زشت را برای نظام خویش به کار گیرد که هدف آن تباه کردن مجتمع از طریق برانداختن وحدت و یگانگی آن،و اخلال کردن در آرامش و امنیت،و فرو ریختن مبانی اقتصاد بوده است.

[۵]

« وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ /۹ أَئِمَّةً -و ما می خواهیم که بر کسانی که در زمین به ضعف کشیده شده اند منت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم.» این که به سبب وجود پزشک بیماری شفا پیدا کند،امری شناخته شده است،ولی اگر پزشکی مدعی آن شود که بیماری را که از مرض خود لرزان است نیرومندترین مرد جهان سازد،امری بعید و مستبعد است،و قرآن می گوید که ارادهٔ

خدا نه تنها استضعاف را از مستضعفان دور می سازد،بلکه آنان را پیشوایان و رهبران بشر قرار می دهد،و این هدف برتر حرکت تاریخ است.

آنان هر چه زودتر به آنچه در تصرف مستکبران است،از نعمتها و زیورها و کالاها،دست خواهند یافت:

« وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ -و آنان را میراثبران قرار دهیم.» [۶]

و هنگامی که مستضعفان به قدرت برسند،در زمین استقرار پیدا می کنند و سلطهٔ خود را برقرار می سازند،و آن در هنگامی است که ریشه های فساد را از بن برکنند،و مستکبران را به بیابان پرت کنند،یعنی چنان کنند که خداوند متعال با فرعون و اطرافیان او کرد،و از حقایق تاریخ است:این که قبطیانی که بر بنی اسراییل تحکم می کردند،تا زمان ما به حالت محکومی باقی مانده اند،و بار دیگر سلطه و قدرت هرگز به ایشان باز نگشته است.

« وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما -و آنان را در زمین صاحب قدرت و تمکن سازیم،و به فرعون و هامان و سپاهیان ایشان نشان دهیم.» و نیز به دیگر مستکبران در گذشت زمانها.

«منهم:از ایشان.» یعنی از مستضعفان.

« ما کانُوا یَحْذَرُونَ -آنچه را که از آن می ترسیدند و حذر می کردند.» /۹ در آن هنگام که مستضعفان به قدرت می رسند،مستکبران گرفتار عذاب سخت می شوند و از دست آنان هر چه را که از آن حذر می کردند خواهند چشید.

إِنّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ

[۷]

ولی آیا چگونه این همه حوادث صورت وقوع پیدا می کند؟ در آن هنگام چنین خواهد شد که امام و پیشوای رسالی وجود پیدا کند،و مسئولیت را بپذیرد،و انقلاب در میان توده ها منفجر شود،تا ببینیم که چگونه خدا

درخت این پیشوای بزرگوار را در زمین شایسته و صالحی رویانیده است.

« وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّ مُوسیٰ أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَ لاٰ تَخٰافِی وَ لاٰ تَحْزَنِی إِنّٰا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ -و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده،پس اگر دربارهٔ او هراس داری،او را به دریا بیفکن و بیمناک مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و از فرستادگان خودمانش قرار خواهیم داد.» پیش از این گفتیم که قضای خدا با پیروزی مستضعفان و برکنار شدن مستکبران به صورت غیبی و بشری تحقق پیدا می کند؛امّا غیبی:بدین گونه که خدا مردی از وزیران فرعون را بر آن وانداشت که به یک انقلاب نظامی قیام کند، در صورتی که این کار برای خدا ممکن بود،بلکه کودکی از بنی اسراییل را به این کار در زمانی اختصاص داد که فرعون نوزادان پسر بنی اسراییل را ذبح می کرد.و چگونه او را فرستاد؟ خدا به مادرش وحی کرد که نوزاد خود را در دریا بیفکند،برای آن که در کاخ فرعون پرورش یابد و بزرگ شود،و همین امر وسیلهٔ پیروزی بنی اسراییل بر فرعون به سبب موسی شد،و اساسا در زبان عبری کلمهٔ موسی و عبری آن موشی به معنی پسر آب و درخت است که در آن«مو»معنی آب می دهد و«شیء»به معنی درخت است.

این پسری که مالک هیچ چیز نبود،سلطهٔ طاغوت را برافکند.

و اما از نظر بشری:خدا فرشتگان را نفرستاد،و بادها را روانه نکرد تا به فرمانروایی فرعون خاتمه دهند،بلکه بشر پیشوایی به نام موسی را مأمور انجام این کار ساخت.

[۸]

مادر موسی به وحی خدا عمل کرد،و نوزاد خود را در دریایی افکند که آب آن وی را به کناره های کاخ فرعون رسانید.

« فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ -پس آل فرعون موسی را برداشتند تا برای ایشان.»

در آینده:

« عَدُوًّا -دشـمنی باشد،» و علیه آنان قیام کند و رهبر معارضان باشد،و از آن نظر دشـمن ایشان شد که حامل ارزشهای حق بود که با روش باطل و منحرف ایشان سازگاری نداشت.

« وَ حَزَناً -و نیز مایهٔ اندوه آنان شود.» سبب اضـطراب و پریشانی شدید فرعونیان شود،و از آن تأسف خورند که چرا در هنگام گرفتن از آب او را نکشتند،و بدین گونه مشاهده می کنیم که کارها چنان که خدا می خواسته است پیش می رود،نه چنان که فرعونیان خواسـتار آنند؛ آنان موسی را گرفتند تا برای ایشان پسری بوده باشد،در صورتی که خدا می خواست او دشمن ایشان شود،و نیز خواستار آن بودند که مایهٔ سرور و شادمانی فرعون باشد که شاید بی فرزندی سبب بیقراری او شده بود،و خدا او را سرچشمهٔ اندوه و مصدر ناراحتی آنان قرار داد.

برای این اراده،در آن هنگـام که صـفحات تاریـخ را بر روی حقـایق و رق می زنیم،صورتهـای گونـاگونی در این جا و آن جا مشاهده می کنیم.

« إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ -فرعون و هامان و سپاهیان ایشان بر خطا بودند.» ستمگری خطایی است که آثار آن تنها بر ناکامان تحمیل نمی شود،بلکه به خود شخص ستمکار نیز می رسد.

[۹]

موسی را نزد فرعون حاضر آوردند،و چون دانست که از بنی اسراییل است- ۹/ از آن جهت که آثار نژادی از چهرهٔ او آشکارا خوانده می شد-،گفت:او را بگیرید و بکشید.

« وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لِی وَ لَکَ -زن فرعون(به شوهرش) گفت که:این نور چشـمی برای من و تو است.» حق یک بار در مادر موسـی(ع)تجسم پیدا کرد،و باری دیگر در همسـر فرعون(آسیهٔ دختر مزاحم)که به فرعون اصرار کرد که از کشتن او صرف نظر کند و

او این خواهش را پذیرفت:

« لا تَقْتُلُوهُ عَسیٰ أَنْ یَنْفَعَنا -او را مکشید،چه ممکن است برای ما سودمند باشد.» در آن هنگام که بزرگ شده است.

« أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً -یا او را به فرزندی می گیریم.» چه فرعون عقیم بود و پسری نداشت.

« وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ -و آنان خبر نداشتند(که این کودک سپس چه ها خواهد کرد).» حساب قضا و قدر خدا را در آیندهٔ این طفل نمی کردند که می خواستند پسر خوانده ای برای ایشان بوده باشد.آنان برای هدفی برنامه ریزی می کردند،در صورتی که خدا او را امام و پیشوایی قرار داده بود که سلطنت آنان را،به دست او و مؤمنان زیر فرمان وی،برخواهد انداخت.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۱۰ تا ۱۷]

### اشاره

وَ أَصْبَحَ فُؤٰادُ أُمِّ مُوسیٰ فٰارِغاً إِنْ کٰادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْ لاٰ أَنْ رَبَطْنٰا عَلیٰ قَلْبِهٰا لِتَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰) وَ قٰالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنٰا عَلَیْهِ اَلْمَرٰاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقٰالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنٰاهُ إِلیٰ أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۱۳) وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَویٰ آتَیْنٰاهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۱۴) وَ دَخَلَ اَلْمَدِینَهَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِهٰا فَوَجَدَ فِیهٰا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغٰاثَهُ اَلَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی اَلَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسیٰ فَقَضیٰ عَلَیْهِ قٰالَ هٰذٰا مِنْ عَمَلِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ (۱۵) قٰالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۱۶) قٰالَ رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ (۱۷)

### معنای واژه ها

۱۵[و کزه]

:و کز به معنی دفع و دور کردن و به قولی دفع کردن با ضربهٔ مشت دست است.

### هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

این درس جنبهٔ مهمی از سیرهٔ انبیا(ع)را به ما یادآوری می کند که در آن مبارزهٔ مداومی میان رسالت الاهی و پیروان آن از یک سو،و جاهلیّت مادی و طرفداران آن از سوی دیگر در جریان است،و ارادهٔ الاهی آن را در جهت مصلحت حق خاتمه می دهد،ولی این بدان معنی نیست که حق مراحل مبارزه را به صورت مستقیم به جریان می اندازد،بلکه سنتهای الاهی از راه ارادهٔ انسان و فعالیت او به

ص :۲۵۱

جریان می افتد،و به همین جهت سیاق در این آیات از سهمی که انسان،مرد و زن، در این امر دارند با ما سخن می گوید.

مهمترین نقشی که مادر موسی(ع)به آن پرداخت،تأکیدی بر نقش زن در مبارزهٔ رسالی دورهٔ جاهلیت است،خواه آن زن مادر باشد یا همسر یا نگهبانی عاطفی،و این قضیه ای اساسی و مهم است.

پس از یک سو چیزهایی از کاری می خوانیم که مادر موسی در این مبارزه و آغاز آن بر عهده گرفت،و این که خواهر موسی دورادور پیشروی صندوق حامل موسی را بر دریای نیل یا دریایی دیگر زیر نظر داشت،و از سوی دیگر آیات دربارهٔ کاری که همسر فرعون کرد و سبب حفظ حیات این پیشوا شد،با ما سخن می گوید.

چه به همسر خود اشاره کرد ۹/ که موسی را زنده نگاه دارد،و با وجود اختلاف نقشها، همهٔ آنها در یک نقطه با هم تلاقی پیدا می کنند و آن سهیم بودن زن در مبارزه است.

این سهیم بودن منحصر به نقشهای حاشیه ای نیست،بلکه آن را در مسئولیتهای بزرگ نیز مشاهده می کنیم،چه مادر موسی با وجود آن که مؤمنه و ملتزم به فرمان الاهی بود،همچون مادر از عواطف مادری نیز بهره مند بود،پس چگونه حاضر شد تا فرزند خود را-که به کار غیر ممکن پرداخت تا دست صاحبان سلطه به او نرسد-به دریا بیفکند تا امواج خشمناک آن او را ببلعند،مخصوصا با توجه به این امر که زن از لحاظ بدنی و روانی آمادگی آن را دارد که برای نوزاد شیر خوار خود پس از ولادت همه گونه تلاش انجام دهد،چه همهٔ اهتمامهای فطری و اندیشه های او متمرکز در این نوزاد تازه به دنیا آمده است.

در این بین قرآن یکی از عوامل اساسی پیروزی جنبشهای مکتبی را در مبارزه به ما یادآوری می کند،و آن عامل کتمان و سرّی بودن در فعّالیتهای مکتبی است که در پاره ای از اوقات از اهمیت بیشتری در عمل برخوردار می شود،و اگر مادر موسی عواطف خود را آشکار می کرد و راز خود را به دیگران می گفت،تمدنی که نوزاد مبارک او تأسیس کرد،از میان می رفت و به همین سبب امام صادق(ع) گفت:

ص :۲۵۲

«پوشیده نگاه داشتن راز ما جهادی در راه خدا است». (۱)

سپس آیات به یاد کردن از عامل دیگری در پیروزی می پردازد که عامل بحث و تحقیق است و به تعبیر تازه تجسس خوانده می شود،و حرکت اسلامی با آن که حرکتی الاهی بود می بایستی به همهٔ عوامل مشروعی که آن را به پیروزی نزدیک می کند،مجهز شود،همچون عامل تجسس برای شناختن نقشه های نظام فاسد و واقعیّت محیطی که در مبارزه با آن رو به رو است،و سپس از این همه در حرکات خود استفاده کند،و به همین سبب مادر موسی(ع)به خواهر او فرمان داد تا مسیر صندوق موسی را بر روی آب در نظر بگیرد و آن را دنبال کند،و وی در این مراقبت از دور دریافت که به نزدیکی کاخ فرعون رسیده و او را از آب گرفته و در پیرامون او /۹ به مشورت پرداخته اند که با او چه باید بکنند،و در این جا غیب برای رهانیدن موسی(ع)دخالت کرد ولی پس از آن بود که مادرش تمام کوشش خود را به کار برده بود.به ندای وحی گوش فرا داد،و بر فراق نوزادش شکیبا ماند،و خواهر موسی را به دنبال وی روانه کرد،و خدا او را به وی بازگرداند،ولی چگونه؟ چون خدا شیر خوردن از جز پستان مادرش را بر او حرام کرد،و محبت او را در دل فرعون و همسرش افکند،و آنان را پذیرای پیشنهاد خواهر موسی قرار داد که دایه ای برای پسر خوانده شان برگزینند که موسی شیر خوردن از پستان او را بپذیرد، سرانجام نوزاد به نزد مادرش بازگشت.

خواهر موسی برای خبر دادن به مادرش دربارهٔ آنچه در خانهٔ فرعون گذشت به راه افتاد،و مادر موسی شکیبا و خوددار و ملتزم کمال سری بودن امر آمد،و موسی از پستان او شیر خورد،و به همان گونه که خداوند متعال وعده داده بود به آغوش مادرش بازگشت.و درسی که از این پیشامد می گیریم آن است که:اگر رسالیان صبر کنند و ملتزم روش و برنامهٔ درست باشند که خدا از راه آیات و وحی خود آن را برای ایشان ترسیم می کند،و از هدایت عقل خویش نیز به درستی بهره مند شوند،



---

۱- ۱) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۷۰.

خداوند سبحانه و تعالی چنان که وعده کرده است به یاری ایشان برمی خیزد و چه کس راستگوتر از خدا است؟! و در پایان درس صورتی از مبارزهٔ میان مستضعفان و مستکبران را خواهیم یافت.

**شرح آیات:**

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ

[۱۰]

« وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغاً -و قلب مادر موسی آسوده از هر غمی شب را به صبح رسانید.» آن را از هر اهتمامی تهی کرد و همهٔ توجه خود را به سرنوشت نوزاد خود مصروف داشت،و انسان در مواجههٔ با یک دشواری و مسئلهٔ مهمی در زندگی خود باید چنین بوده باشد،و قولی آن است که«فارغ»در این جا به معنی مهموم و مغموم است،و آیهٔ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ چنین ترجمه شده است که چون اندوهگین و غمناک شدی برپا خیز،و این تفسیر با موضوع سوره الانشراح تناسب دارد.

« إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْ لاَ أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا -و نزدیک بود که(راز خود)را اگر از قلب او جلو نمی گرفتیم فاش کند.» /۹ یعنی به او برای پوشیده نگاه داشتن راز صبر و توانایی دادیم.

« لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ -تا از مؤمنان بوده باشد.» قرآن در این بخش از آیه اهمیّت کتمام و رازداری را در پیروزی انقلابها برای ما بیان می کند،و این که چگونه شرط ایمان می شود.چه اگر مادر موسی احساسات خود را نسبت به فرزندش آشکار می کرد،دیگر از مؤمنان نمی شد.

در حدیثی از رسول اللّه(ص)آمده است که:

«در انجام دادن کارهای خود از بردباری و پنهان نگاه داشتن راز یاری و مدد بگیرید».

[۱۱]

و پس از آن که مادر موسی(ع)نوزاد خود را به دریا افکند،کار را به

حال خود رها نکرد تا منتظر آن بماند که فرزندش چه وقت به نزد او باز خواهد گشت،بلکه خواهر موسی را مأمور کرد که همراه حرکت صندوق حامل موسی بر روی آب با رازداری تمام حرکت کند و مواظب آن باشد.

« وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ -و به خواهرش گفت که چشم به او داشته باش،پس او را از نزدیک به گونه ای زیر نظر داشت که کسی متوجه آن نمی شد.» تا علاقهٔ میان آن دو آشکار و واضح نشود،و در آن هنگام که او را از آب خواهند گرفت،پیشنهاد او را برای رهنمایی گماشتگان فرعون به کسی که آن کودک را شیر دهد،رد نکند و شاید اگر معلوم شود که او خواهر موسی است موسی را نکشند.

[۱۲]

بدین گونه مادر موسی آنچه در وسع وی بود انجام داد،و این مقدمه ای برای آن بود تا ارادهٔ الاهی در امر دخالت کند،ولی اگر انتظار آن را می کشید که همه چیز از جانب خدا عملی شود،بدون آن که وی در این باره به نقش خود عمل کند،چه بسا که نوزاد وی به او بازنمی گشت،زیرا که سنت خدا-در تغییر-متکی بر سعی و کوشش ابتدایی خود انسان است:« إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ -خدا وضعی را که قومی در آن قرار گرفته اند تغییر نمی دهد مگر آن که چیزی را که در جانهای خود دارند تغییر دهند». (۱)

« وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ -و حرام کردیم بر او شیرخوارگاهها(پستانها)را از پیش،پس(خواهرش)گفت که:آیا می خواهید شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که پرستاریش کنند و از نیکخواهان او باشند؟» و کلمهٔ«یکفلونه لکم»دلیل بر آن است که خواهر موسی تمام تلاش خویش را برای آن به کار گرفت که در برابر دیگران علاقه مندی به موسی را پنهان



---

۱- ۲) -سوره الرعد/۱۱.

نگاه دارد،و به آنان نگفت که کودک از آب گرفته شده برادر او است،بلکه با گفتن کلمهٔ«لکم برای شما»او را در ملکیت فرعون قرار داد،و از این جا اهمیت پیروی اعمال و مقررات مکتبی برای آن که موسی در این میان از دنیا نرود، بلکه دست رسالیان به پرورش او بپردازد،و این کار لحظه به لحظه تا پایان انجام پذیرد،معلوم می شود.

موسی که خدا شیر همهٔ پستانها را بر او حرام کرده بود،اگر کارهای عاقلانه ای که خواهرش به پیروی از فرمان مادر به بهترین وجه انجام داد صورت نمی گرفت،بسا می شد که از گرسنگی و تشنگی بمیرد،یا در بهترین صورت سرنوشتی مجهول در نزد ایشان پیدا کند.

[۱۳]

در آیهٔ پیشین خداوند متعال گفت:

« وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ .

و در این آیه می گوید:

« فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ -پس او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش(بدو)روشن شود و اندوهگین مباشد.»
« وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ -و تا بداند که وعدهٔ خدا حق است،ولی بیشتر ایشان(مردمان)نمی دانند.»
آیهٔ نخستین بیان می کند که خدا در این باره وعده ای داده است،ولی آیهٔ دومی به تحقق یافتن این وعده اشاره می کند،و در این جا از دو امر آگاه می شویم:

۱-درست است که خدا به مؤمنان وعدهٔ پیروزی می دهد،ولی از آنان خواستار عمل است و چنان نباید باشد /۹ که وعدهٔ خدا به ایشان بهانه ای برای بیکار ماندن آنان شود و از بخشیدن و کوشش کردن باز ایستند،بلکه این وعده باید انگیزه ای برای کوشش و مجاهدهٔ ایشان باشد.

مادر موسی چندان کوشش مادی و معنوی از خود نشان داد تا برای دریافت وعدهٔ خدا اهلیت و شایستگی پیدا کند.

۲-هنگـامی که خـدا چیزی را به مـا وعـده می دهـد،واجب است که به وعـدهٔ او اطمینان حاصل کنیم،و او برتر از آن است که خلف وعـده کنـد،و چرا بایـد او که نیرومنـد و عزیز و حکیم است،و هیـچ چیز او را از انجام وعده اش عاجز نمی سازد،و هیچ کس راسـتگوتر از او نیست،به وعـدهٔ خود وفا نکنـد؟! اگر مردمان بداننـد که وعـدهٔ خـدا حق است و خواهـد رسـید،و آرزوی پیروزی را در جان خود احساس کنند،طاغیانی همچون فرعون نمی توانند بر آنان مسلط شوند،ولی مشکل ما سستی اعتقادمان نسبت به خدا است،و ناگهان با کسی رو به رو می شویم که می گوید:چه کاری از دست من برمی آید،و در مقابل حکومت ایجاد کننـدهٔ هراس و نظام جـاری،از دست من یک نفر چه کاری برمی آیـد؟آری...خـدا تو را تأییـد می کنـد و گامهایت را استوار می سازد.

اعتماد کردن به یاری خدا،و توکل کردن بر او،سوخت لازم برای حرکت است،و کسی که فاقد آن باشد فاقد همه چیز خواهد بود.

وَ کَذٰلِکَ نَجزِی الْمُحْسِنِینَ

[۱۴]

موسی به همان گونه که خدا وعده داده بود به نزد مادرش بازگشت، و در دامان او پرورده و بزرگ شد.

« وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ -و چون به سن رشد و بلوغ رسید و نیرومند شد.» یعنی از ناحیهٔ شرعی به تکامل عضوی خود رسید.

« وَ اسْتَوىٰ -و استوار شد.» و تکامل عقلی پیدا کرد.

« آتَیْنٰاهُ حُکْماً وَ عِلْماً -به او حکم و علم دادیم.» به مقام پیامبری رسید،و هنوز رسول و فرستادهٔ خدا نشده بود.

« وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ -و نیکوکاران را بدین گونه پاداش می دهیم.» میان خدا و موسی در آن هنگام که حکم پیامبری به او عطا کرد،

خویشاوندی وجود نداشت،بلکه موسی با عمل و احسان خویش شایستگی این مقام بلند را پیدا کرده بود،و هر انسانی که برای دیگران به عمل برخیزد،خدا پاداش نیک به او می دهد،و این حقیقت را در تاریخ می یابیم،مخصوصا در تاریخ پیامبران،و حتی در زندگی روزانهٔ خود با آن رو به رو می شویم،و چنان است که بهترین وسیلهٔ بندگی انسان نسبت به پروردگارش،و در برابر آن از رحمت بی دریغ او بهره مند شدن،احسان و نیکوکاری نسبت به مردمان است.

این آیه را در بسیاری از جاهای قرآن می یابیم،چنان که در سورهٔ یوسف خدای تعالی گفته است: وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ و ما خود می توانیم این حقیقت را از راه تجربه دریابیم:به مردمان نیکی کنیم و سپس منتظر آن بمانیم که خدا چگونه با ما معامله می کند.صدقه دادن بر عمر می افزاید،و بلا را دور می کند،و بر مال شخص می افزاید،حتی اگر صدقه عبارت از دور کردن چیزی مزاحم از سر راه آمد و شد مردم بوده باشد،یا دست کور یا کودکی را گرفتن و او را از یک طرف خیابان به طرف دیگر رساندن،چه در صدقه شرط نیست که حتما مال و پول بوده باشد.

هر خدمتی که انسان برای دیگران انجام دهد،به سرعت پاداش و جزای آن را دریافت خواهد کرد،تا چه رسد به این که سراسر زندگی خود را وقف به آن کرده باشد که خیر و صلاح مردمان را فراهم آورد.پیامبران در مصالح و منافع شخصی خویش در دنیا نمی اندیشند،بلکه دربارهٔ خیر مردم و مصلحت رسالتی می اندیشند که خود حامل آنند،و در سیرهٔ پیامبر اکرم ما محمد(ص)آمده است که:چون هنگام وفات وی فرا رسید،و ملک الموت برای گرفتن جان او به نزد وی آمد،از ملک الموت پرسید که:آیا امت من در این حادثه آزاری می بینند،و او پاسخ داد که:آری،ولی خدا به من فرمان داده است که روح تو را به آسانترین شکل آن از بدنت جدا کنم،و رسول خدا(ص)به او گفت:

«بر من سخت بگیر و نسبت به امتم از سختی بکاه».

و این سنّت پیامبران است که می بایستی روش همهٔ کسانی باشد که در

خط آنان در زندگی پیش می روند.

[۱۵]

و از نشانه های احساس موسی(ع)آن است که در جستجوی خیر بود،و دربند آن نبود که اگر خدا از او راضی باشد،پس از آن برایش در نتیجهٔ آن چه پیش خواهد آمد،در صدد یافتن محرومان بود تا به یاری ایشان برخیزد.

« وَ دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهٰا -و در هنگام غفلت اهل شهر به آن شهر داخل شد.» کسی که حامل قضیه ای رسالتی است،هنگامی که به شهری وارد می شود،طاغوت مخصوصا بر او استیلا پیدا می کند.اگر بخواهد در آن شهر به عملی نظامی بپردازد،یا اعلامیه ای را منتشر کند،یا در صدد خبرگیری و جاسوسی باشد، واجب است که ساده نباشد،بلکه لازم است که به هوشیاری و پیوسته بر حذر بودن عمل کند،و زمان مناسبی را در نظر بگیرد که بتواند خودش را در آن زمان از نظر گماشتگان دستگاه حاکم دور و امر خود را مخفی نگاه دارد،و شاید ورود موسی در شهر شب هنگام یا اوایل صبح بوده است،و بسا هست که در زمانی این کار صورت گرفته بود که مأموران نظام سرگرم کارهای دیگری بوده اند.

« فَوَجَدَ فِیهٰا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِیعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ -پس از آن دو مرد را در حال کارزار کردن با یکدیگر یافت که یکی از آن دو از پیروان وی بود و یکی دیگر از دشمنان او.» به سبب اعمال سیاسی و فرهنگی که نهضت رسالی به آن پرداخته بود،و شاید اعمال میدانی در مبارزه ای که میان آن و فرعون در آن هنگام جریان داشت، امکان آن فراهم آمد که در مجتمع جریانی مخالف با سلطهٔ موجود پدیدار شود،و حتی بیش از این پیش رود و سطح مبارزهٔ میان این جریان و جریانی دیگر به حدّ رو به رو شدن مستقیم برسد،و از مهمترین مسئولیتها و امور واجب حرکت رسالی در آن هنگام که به تراز دخالت توده ها در مبارزه می انجامد،آن است که بر میدان چنان مستولی شود که مبارزه نتیجهٔ منفی برای برنامه ها و تحرک آن نداشته باشد.

و از آیهٔ کریمه چنان برمی آید که:موسی(ع)از ابتدا نهضت مکتبی را به

وجود آورد،و حزبی و پیروانی پیدا کرد،و چنان شد که بنی اسراییل پراکنده شده را در زیر پرچم خویش گردآورد و در برابر نظام طاغوتی قد علم کرد.

و معنی یقتتلان باید یتضاربان بوده باشد،ولی ظاهرا دلالت بر آن می کند که یکی از آن دو قصد کشتن دیگری را داشته است.

« فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ -پس آن که از پیروان او بود بر ضد آن که از دشمنانش بود از وی مدد خواست،» و در برابر این یاری خواستن موسی(ع)خود را ناگزیر به دفاع از آن کس دانست که از پیروان او بود،و به همین سبب به دفع آزار قبطی پرداخت.

« فَوَكَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ -پس موسی مشتی به او زد و همین کار او را ساخت و به قتلش رسانید،و(موسی)گفت که:

این کار شیطان بود.» فرد مکتبی خواهان خیر و نیکی برای حرکت خود و پیروان خویش است، ولی این بدان معنی نیست که می خواهد از مردم انتقام بگیرد،و گاه کار به آنجا می انجامد که رسالیان به جنگی همراه با فداکاری می پردازند،ولی این کار از نظر اضطرار صورت می گیرد و هدف آن ویران کردن یا ایجاد هراس نیست،بلکه برای از میان بردن موانع و سدهایی است که در برابر ایشان قرار گرفته است.

و به همین سبب بود که موسی(ع)در آن هنگام که مرد قبطی کشته شد، گفت که:«این کار شیطان بود».

مقصودش از این گفته آن بود که کاری که آن دو(اسراییلی و قبطی)را به زد و خورد برانگیخت شیطانی بوده است،و چون او آن مرد را زد،برای دفاع از یک فرد مظلوم و مستضعف بود،و بعضی از مفسران گفته اند که:سبب زد و خورد آن بوده است که مرد قبطی قصد آن داشته است که مرد اسراییلی را به بیگاری بگیرد و رایگان به کارش وادارد.

و هنگامی که موسی آن فرد قبطی را کشت که قصد آن را نداشت،بلکه می خواست او را دور کند،گفت:

« إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ -او(یعنی شیطان)دشمنی آشکارا گمراه کننده است.» ۹/ [۱۶]

موسی بر دشمنش پیروز شد،ولی این کار سبب مغرور شدن به این پیروزی برای او نبود،بلکه می خواست غروری را که معمولا نصیب پیروزمندان می شود بکشد،و این کار را از طریق استغفار و متهم کردن نفس به کوتاهی انجام داد،و شاید به همین سبب باشد که خدا به فرستاده اش محمد(ص)فرمان داد که پس از پیروزی طلب مغفرت کند،و گفت:« إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ* وَ رَأَيْتَ النّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّهِ أَفْواجاً* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً -چون یاری خدا و پیروزی فرا رسید*و مردمان را دیدی که فوج فوج به دین خدا وارد می شوند*به ستایش پروردگارت تسبیحگوی باش و از او آمرزش خواه که او توبه پذیر و آمرزگار است.» در این جا پیامبر خدا موسی(ع)را مشاهده می کنیم که پس از دست یافتن به پیروزی بر دشمن خدا و دشمن خودش از خدا طلب مغفرت می کند.

« قالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ -گفت که:پروردگارا!من به خود ستم کردم،پس مرا ببخش و خدا او را آمرزید که آمرزندهٔ مهربان است.» در تفسیرها آمده است که:موسی(ع)با درآمدن به شهر عملا خطا کرد، چه هنوز در حالت پنهانی زندگی می کرد،و فرعون دانسته بود که به مخالفت با او برخاسته است،و گروهی از بنی اسراییل بر گرد او جمع شده اند،پس در صدد کشتن او برآمد،و چون در هنگام غفلت مأموران به شهر داخل شد،این خطایی بود که از وی سر زد و به همین جهت از خدا طلب آمرزش کرد،و معنی مغفرت در این جا آن است که خداوند سبحانه و تعالی آن را پوشیده نگاه دارد.

مثل چنین تفسیری از امام رضا(ع)روایت شده،و از این تفسیر اندازهٔ کتمان و پوشیده ماندن در عمل رسالی بر ما معلوم می شود.

[۱۷]

سپس با خدای خود پیمان بست که از نیرو و علم و حکمتی که خدا

به او بخشیده است جز برای کار خیر و در راه خدا و دفاع از مستضعفان استفاده نکند.

«قٰالَ رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ -گفت:

پروردگارا!به سبب نعمتی که بر من ارزانی داشته ای،هرگز از مجرمان پشتیبانی نخواهم کرد.» این حادثه،علاوه بر حوادث دیگری که پیش از آن اتفاق افتاده بود،موسی را به هجرت از سرزمین خود واداشت،تا نهضت رسالی مرحلۀ تازه ای از مبارزه و جهاد را آغاز کند.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۱۸ تا ۲۴]

### اشاره

فَأَصْبَحَ فِی اَلْمَدِینَهِ خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا اَلَّذِی اِسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قٰالَ لَهُ مُوسیٰ إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ (۱۸) فَلَمّٰا أَنْ أَرٰادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا قٰالَ یٰا مُوسیٰ أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَمٰا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلاّٰ أَنْ تَکُونَ جَبّٰاراً فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْمُصْلِحِینَ (۱۹) وَ جٰاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی اَلْمَدِینَهِ یَسْعیٰ قٰالَ یٰا مُوسیٰ إِنَّ اَلْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ اَلنّٰاصِحِینَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ قٰالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِینَ (۲۱) وَ لَمّٰا تَوَجَّهَ تِلْقٰاءَ مَدْیَنَ قٰالَ عَسیٰ رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوٰاءَ اَلسَّبِیلِ (۲۲) وَ لَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِنَ اَلنّٰاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ اِمْرَأَتَیْنِ تَذُودٰانِ قٰالَ مٰا خَطْبُکُمٰا قٰالَتٰا لاٰ نَسْقِی حَتّٰی یُصْدِرَ اَلرِّعٰاءُ وَ أَبُونٰا شَیْخٌ کَبِیرٌ (۲۳) فَسَقیٰ لَهُمٰا ثُمَّ تَوَلّٰی إِلَی اَلظِّلِّ فَقٰالَ رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ (۲۴)

## معنای واژه ها

۲۱[یترقب]

:ترقب به معنی منتظر بودن و انتظار است.

۲۳[تذودان]

:ذاد به معنی منع کرده است،و تذودان یعنی گوسفندان خود را از درآمدن به آبشخور باز می داشتند.

[یصدر الرعاء]

:یعنی چوپانان با گوسفندانشان از آبشخور بیرون روند.

## خدایا!مرا از قوم ستمگر رهایی بخش

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آیات این درس دربارۀ آن قائد و پیشوای مکتبی با ما سخن می گوید که انقلابی را به وجود می آورد،و با جاهلیت مادی از طریق رسالت الاهی به مقاومت برمی خیزد،و موسی(ع)که مقرر شده بود تا پشتیبان مجرمان نباشد بلکه از جانب حق حمایت کند،حرکتی برخاستۀ از عواطف زودگذر نداشت که از شهوتهای منفی برخیزد یا بازتابهایی از یک عمل ناگهانی در برابر پیشامدها باشد،بلکه از اصول و مبادی ثابتی پیروی می کرد،و از مسیری که نشانه های آشکار داشت به پیش می رفت،بر آن شد که عدالت را در مجتمع تحقق بخشد،و نخست از خود آغاز کرد.

بعد از آن که موسی(ع)قبطی را کشت،و دستگاه حاکم در صدد

دستگیری او برآمد،و شایسته چنان بود که در شهری که فرعون بر آن مسلط است بر حذر باشد،و قرآن به این امر در سخن گفتن از شهری که موسی گاه به آن داخل یا از آن خارج می شود،یا در آن راه می رود،بدین گونه سخن گفته است: وَ دَخَلَ الْمَدِینَهَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِهٰا فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ .

بدین گونه یک فرد مکتبی می بایستی کارها را در آن هنگام که در سرزمین طاغیان برای انجام کاری وارد می شود،ساده نگیرد،و به همین سبب درآمدن به شهر،و خارج شدن از آن،و زیستن در آن همه می بایستی با هشیاری و مراقبت صورت بگیرد و در اوضاع و احوال گوناگون پیوسته هوشیار باشد.

در آن هنگام که موسی در شهر راه می رفت،و با این اوضاع و احوال دشوار رو به رو بود،ناگهان آن کس که دیروز موسی به یاری او برخاسته بود،امروز بانگ به مددخواهی از موسی در برابر یک قبطی دیگر برداشت،ولی این بار موسی نسبت به هر دو طرف زد و خورد خشمناک شد،و خشم او نسبت به اسراییلی از آن روی بود که حرکت رسالی را در مبارزاتی درگیر می کرد که برای آنها برنامه ریزی نشده بود،و در اجرای برنامه های نهضت تغییری اثر منفی داشت،ولی ظاهرا آن مرد از کسانی بود که دشمنیهای شخصی او را به مبارزه برانگیخته بود که او را،از یک سو،با اوضاعی ناگهانی رو به رو می کرد ولی،از سوی دیگر،مانع یاری کردن موسی به او نمی شد و لذا موسی(ع)آهنگ آن کرد که قبطی را به عنوان آن که ستمگر است ادب کند.

خطای اسراییلی که برای آن مستحق نکوهش بود،در روش معارضهٔ او نبود،چه مظلومی در معرض اهانت و شاید کشته شدن قرار گرفته بود،و حق آن داشت که از جان و آبروی خود دفاع کند،بلکه خطای وی در روش عملش بود،از آن روی که مبارزه در وضع و زمانی هر دو غیر مناسب صورت گرفت،و در این جا ناگزیر باید این را بدانیم که از اسباب شکست خوردن هر حرکت آن بی انضباطی است که از اشکال و نمونه های آن وارد شدن افراد حرکت و نهضت در مبارزات

برنامه ریزی نشده و دور از مقررات مقام رهبری است.

به همین سبب موسی(ع)اسراییلی را مورد ملامت قرار داد و به او گفت:

«دیروز به جنگ با مردی پرداختی و امروز به جنگ با این یک پرداخته ای،و باید تو را ادب کنم،و قصد آن کرد که بر او که از پیروان خودش بود حمله برد». (۱)

آن مرد چنان گمان کرد که موسی(ع)قصد کشتن او را دارد،و به همین سبب پیامبر(ع)را متهم به آن کرد که شایستگی برای رهبری ندارد، /۹ و هدف وی چیزی جز فساد کردن در زمین و تجبّر نیست،و در این میان سرّی از اسرار حرکت در آن هنگام که در برابر چشمان مردم اعلام کرد که کشندهٔ قبطی دیروز موسی(ع) بوده است فاش شد و خبر در جامعه انتشار یافت و دستگاه حاکم چنان مقرر داشت که از موسی(ع)انتقام بگیرد تا عبرتی برای دیگران باشد.

چنان به نظر می رسد که حرکت رسالی به پختگی رسیده بود و همین امر آن را بر این داشت که با تحقیق از نزدیکان فرعون از نقشهٔ او آگاه شود،و آن از سببهای رستگاری در عمل شد،و نقشهٔ موسی برای مقابلهٔ با نقشهٔ فرعون آن شد که در راه خدا به مهاجرت بپردازد.

بدین گونه جنبش مکتبی وارد مرحله ای تازه شد،و اسلوب دیگری در فعالیتهای مکتبی به کار افتاد؛و هجرت در جنبشهای مکتبی سراسر تاریخ یک مرحلهٔ اساسی بوده،و آن دارای داده های مهمی در تراز فرد و حرکت است و،مثلا، از یک سو فرد را تزکیه می کند،و از سوی دیگر رهبری و تحرک را محفوظ می دارد.

مهاجرت برای موسی(ع)به معنی گریختن از صحنهٔ مبارزه و عمل در راه خدا نبود،بلکه فرصتی برای فراهم آوردن آمادگی بهتر برای مبارزه و عمل به شمار می رفت،از آن روی که مستضعف و محروم بود،پس در این جا و آن جا جستجو می کرد تا اگر با مستضعفی رو به رو شود به یاری او بپردازد،به همان گونه که



---

۱- ۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۱۹.

همیشه دربارۀ توده های درماندۀ خود در اندیشه بود.

به همین سبب قرآن اولین چیزی که از موسی(ع)در سرای هجرت او به ما می گوید،نخستین اقدامی است که برای خدمت به مردم و احسان به ایشان در آن جا صورت گرفت،نگفت که:نخستین واجب پیروز شدن بر طاغوت است،و پس از آن دربارۀ مستضعفان و خدمت به ایشان می اندیشم،هرگز...پس تو ای مرد مؤمن،که در مسیر بنای دولتی اسلامی قرار گرفته ای بر تو واجب است که با تمام نیرویی که خدا به تو عطا کرده به خدمت مردم برخیزی،چه این کار انسان را تربیت می کند،و موهبتهای نیک را در او پرورش می دهد،و در نتیجه او را شایستۀ برای تحمل مسئولیت رسالی می سازد.

و در آخرین آیه صورت نمونه ای برای روش فرد مؤمن در دعا کردن می یابیم.

**شرح آیات:**

فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ

[۱۸]

« فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَةِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ -پس در شهر هراسان و چشم به راه شب را به صبح رسانید.» موسی(ع)به اعتبار آن که معارض دستگاه حاکم بر امور بود،در معرض جستجو قرار داشت،تا چه رسد به این که اکنون فردی از آنان را کشته است! ترسی که آیه از آن حکایت می کند،ترسی مثبت است که از صاحب آن می خواهد تا دربارۀ عمل در اوضاع و احوال دشوار بیندیشد،نه ترسی منفی که شخص را به توقف از عمل و خشوع دعوت می کند،و میان اولی که منعکس کنندۀ اسلوب کار است،و دومی که منعکس کنندۀ خود کار است،تفاوت وجود دارد.

موسی(ع)لحظه ای از جهاد در راه خدا باز نایستاد،ولی با پرهیز و حذر و مراقبت حوادث و واکنشهای دستگاه حاکم بودن حرکت می کرد.و این امری است که شخص را به آمادگی محافظتی در مقابل هر واکنشی از جانب آن می خواند.

ص :۲۶۶

در آن هنگام که حرکت رسالی در اوضاع و احوال عمل سرّی قرار می گیرد،بر آن واجب است که هزار حساب را برای تحرکهای خود انجام دهد،و وقت مناسب را برای وارد کردن هر ضربه بر نظام حاکم انتخاب کند،و این که مبارزه صورت انفجاری به شکلی فراگیر و آشکار تنها زمانی صورت بگیرد که نضج و رسیدگی پیدا کرده و زمینهٔ توده ای آن نیز چنین شده باشد،و در ضمن برنامه ای حساب شده پیش از آن عملی شود،و گرنه سرنوشت آن شکست خواهد بود.

همهٔ این حسابها عواملی بود که موسی(ع)را بر آن داشت تا بر اسراییلی در آن هنگام که با قبطی دیگری درگیر شده بود،خشمگین شود،و اگر از موسی خواستار یاری نشده و در نتیجه هویت او را بر مردم آشکار نکرده بود، ۹/ شاید چنین وضعی پیش نمی آمد.

« فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ -پس ناگهان کسی که دیروز از او طلب یاری کرده بود،از وی خواستار یاری شد.» قرآن طلب یاری مرتبهٔ دوم را با استصراخ بیان کرده و نگفته است که «یستنصره»-که دربارهٔ سخن از دیروز چنین گفته بود-و شاید از آن جهت چنین بوده باشد که ایستار اسراییلی فضاحت آمیز بود،و شاید همین امر سبب خشمگین شدن موسی(ع)نسبت به او شد.

« قٰالَ لَهُ مُوسیٰ إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ -موسی به او گفت که تو گمراهی آشکاری.» راه درست را می دانی،و به راه انداختن چنین مبارزه ای در اوضاع و احوال کنونی کار شایسته ای نبوده است،ولی تو به صورتی آشکار از راه راست منحرف شدی،و از آن روی چنین است که موسی(ع)-چنان که به نظر می رسد-دربار اول خطای وی را به او گوشزد کرده و گفته بود:« هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ -این کار شیطان است و او دشمن گمراه کنندهٔ آشکار است»، (۱) ولی او

ص :۲۶۷

---

۱- (۴) -القصص ۱۵/.

مخالف دستور پیشوا عمل کرد و شایستهٔ عتاب و بلکه تأدیب و مجازات بود که در روایت گذشته ذکر آن گذشت.

و با این همه موسی مصمم شد که قبطی را در معرض خشم خود قرار دهد، بدان سبب که از خود پیمان گرفته بود که پشتیبان مجرمان و گنهکاران نشود.

[۱۹]

« فَلَمّا أَنْ أَرادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما -پس هنگامی که خواست بر آن کس که دشمن هر دو بود حمله کند.» یعنی او و اسراییلی-پس از آن که پیرو خود را برای خطایی که مرتکب شده بود ملامت کرد-و چون سخنان موسی اثر خود را در نفس اسراییلی کرده بود، خواست از موسی انتقام بکشد و:

« قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلاّ أَنْ تَکُونَ جَبّاراً فِی الْأَرْضِ وَ ما تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ -گفت:ای موسی:آیا می خواهی مرا بکشی به همان گونه که کسی را دیروز کشتی؟تو چیزی جز آن نمی خواهی که ستمگر و جبّاری در زمین باشی و خواهان آن نیستی که از اصلاح کنندگان باشی.» ۹/ بدین گونه معلوم شد که آن مرد گمراهی آشکار است،و مبارزهٔ وی با قبطیان ارتباطی به مضمون رسالی نداشت،چه به مجرد ترس او از غضب پیشوا و نجات دهندهٔ خودش،در برابر او ایستاد و به آن متهمش ساخت که می خواهد در زمین به جباری بپردازد،و بدون حق بر مردم تسلط پیدا کند،و این که ادعای او برای اصلاح درست نیست،و شاید آن مرد از گونه ای بود که بر امام علی-علیه السلام-خروج کردند،و این گونه از انقلابیان منحرف و خودپسند نسبت به پیشوای خود وفاداری سست دارند،و روش آن شخص اسراییلی هر چه بوده باشد، سبب آن شد که سرّ مهمی از اسرار حرکت و نهضت شناخته شود.

در احادیث اهل بیت(ع)می خوانیم که آنان آشکار کردن سرّ یا علنی کردن امر-بر حسب تعبیر اسلامی-را از بزرگترین کارهای حرام می شمردند،و امام صادق(ع)گفت:

«ای پسر نعمان!من با یکی از شما سخنی را در میان می گذارم و او آن را از جانب من نقل می کند و من با این کار وی لعنت او را روا می شمارم و از او بیزاری می جویم؛ای پسر نعمان!اشاعه دهنده همچون کشندهٔ ما با شمشیر خودش نیست،بلکه گناه او بزرگتر است،بلکه گناه او بزرگتر است،بلکه گناه او بزرگتر است»، (۱) و او گفت(ع):

«به خدا سوگند که آن کس که جنگی بر ضد ما بر پا کند بر ما ناگوارتر از کسی نیست که چیزی از ما بگوید که ما آن را نپسندیدیم»، (۲) و گفت(ع):

«کسی که چیزی از امر ما را آشکار سازد،همچون کسی است که ما را به عمد کشته و به خطا نکشته است»، (۳) و در مقایسهٔ ایستار موسی(ع)در مقابل اسراییلی در دو بار،به این نتایج می رسیم:

۱-او در مرتبهٔ اول قبطی را کشت،و سپس خطایش بر او آشکار شد:

فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ قٰالَ هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ

،اما در مرتبهٔ دوم،نخست ضد اسراییلی سخن گفت: قٰالَ لَهُ مُوسىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ و سپس خواست تا خشم خود را متوجه به سوی قبطی کند: فَلَمّٰا أَنْ أَرٰادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا... و شاید این برای آن است که قرآن خواسته است حقیقتی را بر ما آشکار سازد که امامان راهنما در احادیث خود دربارهٔ آن تأکید کرده اند،و آن چنین است:اسراییلی دربار دوم که مخالف ایمنی حرکت و نهضت عمل کرد،بیشتر مستحق نکوهش و تأدیب بود،و موسی از آن جهت در آن دفعه نخست به قبطی پرداخت که تأدیب او مهمتر بود، در صورتی که این بار نخست از آن روی به اسراییلی توجه کرد که باز داشتن وی از اقدامات آمیختهٔ به خطای او نسبت به جنبشی مکتبی مهمتر از کشتن قبطی بود.

بلکه در بعضی از روایات آمده است که:موسی قصد آن داشت که خشم خود را بر



---

۱- ۵) -بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۲۸۷.

۲- ۶) -همان کتاب،ج ۷۵،ص ۷۴.

۳- ۷) -همان منبع،ص ۸۷.

اسراییلی فرو ریزد نه بر قبطی؛و امام رضا(ع)در تفسیر آیه گفته است:

« فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ... -پس ناگهان کسی که دیروز از او طلب یاری کرده بود،از وی خواستار یاری شد»تا دشمن را از او دور کند،« قٰالَ لَهُ... -موسی به او گفت که:تو گمراهی آشکاری»و دیروز با مردی به مقاتله پرداختی و امروز همان کار را با این یک در پیش گرفته ای،اکنون ادبت خواهم کرد و در صدد تأدیب او برآمد،و چون آن مرد نگران شد گفت:«ای موسی!آیا می خواهی مرا بکشی به همان گونه که دیروز کسی را کشتی؟». (۱)

۲-در مرتبهٔ اول قرآن از زبان موسی خطاب به اسراییلی در مبارزهٔ با قبطی گفت: هٰذٰا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ که در آن دشمنی و گمراهی آشکارا به شیطان نسبت داده شده،در صورتی که در مرتبهٔ دوم موسی گفت: إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِينٌ که گمراهی آشکار و عمدی را به اسراییلی نسبت داده است،و با مقایسهٔ این دو با هم به این نتیجه می رسیم که:اسراییلی در ریسمانهای دام شیطان گرفتار شده بود و،نادانسته،دشمن موسی شد،و چنین است کسی که با فرمانهای رهبری مکتبی خود به خاطر تصورها و ایستارهای شخصی مخالفت کند.

فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النّٰاصِحِينَ

[۲۰]

و به همان گونه که بی انضباطی از اسباب شکست و سستی حرکات و نهضتها است،آنها برای دستگاههای نظام از اسباب قوت و پیشرفت آن محسوب می شود،و شاید اگر حرکت موسی این نقطهٔ نیرومندی را نمی داشت،دچار شکست می شد،و اگر پیشوای آن اسیر یا کشته می شد،نهضت و حرکت به پایان می رسید.

« وَ جٰاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِينَهِ يَسْعیٰ -و مردی از پایان شهر،در حالی که می دوید،آمد.» در روایات آمده است:



---

۱- ۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۱۹.

«...خبر کشته شدن آن مرد به دست موسی به فرعون رسید و موسی(ع)را خواست تا بکشدش،و مؤمن به موسی آگاهی داد که: إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النّاصِحِینَ . (۱)

مؤمن یا مؤمن آل فرعون آن کس است که در جایی از قرآن دربارهٔ وی چنین آمده است:« وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ -مردی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت»و این مرد تظاهر به کفر می کرد و ایمان خویش را پنهان می داشت تا به سود جنبش مکتبی کاری کند،و این که شخصی با دو شخصیت متناقض زندگی کند کاری سخت دشوار است،و نیاز به شخصی با درجهٔ بالایی از پرهیزگاری و مجاهده و اراده دارد تا در برابر فریبهای دنیا ذوب نشود و به عقب باز نگردد،و از اجرای نقشی که بر عهده گرفته است باز نماند؛و در بعضی از روایات مربوط به اصحاب کهف آمده است که امام صادق(ع)گفت:

«اصحاب کهف ایمان را پنهان کردند و ظاهرا خود را به کافری زدند،و آشکار کردن کفر ایشان پاداشی دارد که از پاداش پنهان کردن ایمان بزرگتر است». (۲)

و شگفت انگیزترین چیزی که از مؤمن آل فرعون و پوشیده نگاه داشتن ایمان و مکتبی بودن و ایمانش به موسی(ع)نقل کرده اند،از امام صادق روایت شده است که گفت:

«و برای خربیل مؤمن با قوم فرعون که دربارهٔ او به فرعون خبر چینی کردند، چنین دو رنگی وجود داشت.خربیل آنان را به ایمان به یگانگی خدا و پیامبری موسی دعوت می کرد...و بیزاری جستن از پروردگاری فرعون،پس نمامان این خبر را به فرعون رساندند و گفتند:خربیل مردمان را به مخالفت با تو می خواند،و به دشمنانت برای ضدیت با تو مدد می رساند،و فرعون به ایشان گفت:پسر عمویم و



---

۱- ۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۲۰.

۲- ۱۰) -وسائل الشیعه،ج ۱۱،ص ۴۸۰.

جانشینم بر کشورم و ولیعهدم؟اگر چنان باشد که شما گفته اید،به سبب کفران نعمتش مستحق عذاب است،و اگر شما دروغ گفته باشید،به سبب بدگویی بی جهت در حق او گرفتار عذاب سخت خواهید شد.پس خربیل و آنان را حاضر کردند و از او پرسیدند که:آیا تو نسبت به ربوبیت فرعون پادشاه و نعمت او کفر ورزیده ای؟و او گفت:ای پادشاه،آیا هرگز از من دروغ شنیده ای؟گفت:نه، گفت:پس از ایشان بپرس که پروردگارشان کیست؟گفتند:فرعون،به ایشان گفت:چه کس شما را آفریده؟گفتند:همین فرعون،گفت:روزی دهندهٔ شما و متکفّل معیشت شما و دور کنندهٔ بدبختیها از شما کیست؟گفتند:همین فرعون، و آن گاه خربیل گفت:ای پادشاه!من در برابر تو و کسانی که در این جا حضور دارند،گواهی می دهم که پروردگار آنان پروردگار من است،و آفرینندهٔ آنان آفرینندهٔ من،و روزی دهندهٔ آنان روزی دهندهٔ من،و متکفل معیشتهای ایشان متکفل معیشت من است،و پروردگار و آفریننده و روزی دهنده ای جز پروردگار و آفریننده و روزی دهندهٔ ایشان ندارم،و در برابر تو و کسانی که در این جا حضور دارند گواهی می دهم که من از ربوبیت هر پروردگار و آفریدگار و روزی رسانی جز پروردگار و آفریدگار و روزی رسان ایشان بیزارم و نسبت به خدا بودن او کفر می ورزم.

خربیل اینها را می گوید و مقصودش آن است که اللّه پروردگار ایشان پروردگار من است،و نگفت که آن کس که ایشان او را پروردگار خود خواندند پروردگار من است،و این معنی بر فرعون و حاضران در مجلس او پوشیده ماند و چنان گمان کردند که او می گوید:فرعون پروردگار و آفریدگار و روزی دهندهٔ من است،پس فرعون به ایشان گفت:ای مردان بد و ای خواستاران فساد در کشور من و طالبان ایجاد فتنه میان من و پسر عمویم که بازوی من است،شما به خاطر قصد تباه کردن فرمان من و هلاک کردن پسر عمویم و شکستن بازویم مستحق عذاب منید، و فرمان داد که یک میخ در ساق پای هر یک از آنان و میخ دیگری در سینه هاشان فرو کوبند،و ۹/ با شانه های درشت آهنین گوشت بدنهای ایشان را از تنشان برکندند،و

چنین است که خداوند می گوید: فَوَقَاهُ اللَّهُ یعنی خدا خربیل را از بدیهای مکر ایشان سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا که با بدگویی از او در نزد فرعون می خواستند او را به هلاکت برسانند نجات داد وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ و عذاب بد و سخت نصیب آل فرعون شد،و آنان کسانی بودند که از خربیل در نزد فرعون سعایت کرده بودند و گرفتار کوفته شدن با میخها بر زمین و کنده شدن پاره های گوشت تنهاشان با شانه های آهنین شدند».

و گاه مصلحت مقتضی آن است که فرد رسالی با ناکامان در یک جا زندگی نکند،بلکه باید برای او خانهٔ مرفّهی فراهم آورند تا شخصیت او پوشیده بماند،ولی این امر نباید هرگز در ایمان و شخصیت حقیقی او تأثیری بر جای گذارد.

و آن فرد مکتبی که این نقش را ایفا می کند،واجب است که ارتباط خود را با نهضت و حرکت یا رهبری مکتبی آشکار نکند و قصد او شناخته نشود،و قرآن که از آمدن مردی از پایان شهر به حال دویدن خبر می دهد،برای آن بوده است که موسی را پیش از آن که در اختیار صاحبان سلطه قرار گیرد از مطلب آگاه سازد،و چنان باشد که او را در حال انجام دادن یک واجب رسالی مشاهده نکنند،و اگر می خواهد پنهان شود چنان سرعت نگیرد که به دویدن شباهت داشته باشد و مایهٔ توجه دیگران شود،چه این خطا است که در هنگام انجام یافتن کاری خطیر به دست فرد رسالی،او را به شکلی غیر عادی مشاهده کنند.

در این جا نباید از تأثیر وقت در انجام دادن کارهای مهم غافل باشیم،چه گاه یک مسئله ممکن است تنها به آن حل شود که شخصی به شخص دیگر تنها با یک اشاره مقصود خود را بفهماند،یا با مختصر سخنی آن را بیان کند،به شرط آن که این اختصار سودمند باشد.

« قَالَ یَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ -گفت:ای موسی!مردمان در آن می کوشند که تو را بکشند،پس(از این شهر)بیرون رو که من از نیکخواهان و اندرزگویان توام.» ۹/ آن مرد به همین عبارت مختصری که متضمن نیکی و بیان مطلب است

اکتفاء کرد.

[۲۱]

به همان گونه موسی(ع)بر خود لحظه ای از وقت را بی جهت تلف نکرد،چه مالک قراری دور اندیشانه بود،همراه با بصیرتی نافذ،که از مجموع این دو صفت به نام سرعت تشخیص موقعیت یاد می شود،و چه بسیار مجاهدان که گرفتار در چنگال نظامها بر اثر نداشتن سرعت تشخیص موقعیت افتاده اند،که چون با چیزی غیر عادی رو به رو می شوند،از گرفتن تصمیم مقتضی به سبب دشوار بودن آن بر ایشان،همچون پنهان شدن یا مهاجرت کردن یا رو به رو شدن با قضیه عاجز می مانند و گرفتار محذورات بزرگتر می شوند.

« فَخَرَجَ مِنْهَا خائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ -پس از آن(شهر)با ترس و نگرانی بیرون رفت و گفت:پروردگارا!مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» در این هجرت با خود زاد توکل همراه داشت که بهترین زاد و توشهٔ راه است.

[۲۲]

موسی،در آن هنگام که از رفتارهای منحرف جامعه خود هجرت کرد،مهاجر به صورت معنوی بود،ولی اکنون به هجرت عملی به معنی مادی آن نیز آغاز کرده است،و هجرت در راه خدا فواید بسیار دارد،که از مهمترین آنها تزکیهٔ نفس شخص مهاجر است،و بنا بر این اولین کاری که مهاجر در راه خدا به آن می پردازد تزکیه و پاکیزه کردن نفس و جان خویش است.چه سختیهای سفر و غربت و دوری از جامعه فاسد و رو به رو شدن با چالشها و دشواریهای تازه و...و...همه به صورت بوتهٔ آزمایشی برای قالبریزی شخصیت انسان در جهت تکامل درمی آید،و هجرت برای موسی(ع)همین معنی را داشت،چه در جستجوی راه هدایت بود،و هجرت او برای گریز از سختیها و دشواریها صورت نمی گرفت.

هرگز چنین نبود،و او پیوسته در اندیشهٔ قوم خود بود.

بعضی از مردم،در آن هنگام که از سرزمین خود به مهاجرت می پردازند،و در سرزمینی دیگر به نرمی زندگی و امنیت می رسند،سرزمین و قوم خود را از یاد

می برنـد،و همـهٔ اشـکها و خونهـای ریخته شـده و بـدبختیها را که هنوز ملت و قوم ایشـان با آنها رو به رو هسـتند فراموش می کننـد،و ایـن خطـایی بزرگ و انحرافی پر دامنـه است،چه هنگـامی که مهـاجرت می کنی،برای ۹/ آن اسـت کـه فهم و نیروی بیشتری پیـدا کنی و آن گـاه به سـرزمین خویش بـازگردی و آتش انقلاـب را برای تغییر دادن اوضـاع و بهبود بخشـیدن به آن روشن کنی.

بدین گونه موسی(ع)را در پیمودن راه به سوی مدین مشاهده می کنیم که از خدا می خواهد تا راه راست را به او نشان دهد:

« وَ لَمّٰا تَوَجَّهَ تِلْقٰاءَ مَدْيَنَ قٰالَ عَسىٰ رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَوٰاءَ السَّبِيلِ -و چـون رو بـه مـدین بـه راه افتـاد گفـت:امیـد است که پروردگـارم مرا به راه راست رهبری کنـد.» موسـی(ع)به تنهـایی در صـحرا به راه افتـاد،و داسـتان هجرت او شـگفت انگیزترین نمونه از مهاجرتهای بشری است که تاریخ از آن خبر می دهد،که اکنون بخشی از آن را می خوانیم:

[۲۳]

او(ع)به مـدین مهاجرت کرد،و مدین شـهری بود که گروه کثیری از دامداران و شـبانان در آن زندگی می کردند و در اطراف آن چاههای آب دیده می شد.

« وَ لَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّٰاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودٰانِ -و چون بر(چاههای)آب مدین وارد شـد،گروهی از مردم را دیـد که(به دامهای خود)آب می دادند،و دور از آنان دو زن را مشاهده کرد که باز می داشـتند.» یعنی گوسـفندان خود را از نزدیک شدن به حوض آب،چه از آن کراهت داشـتند که با مردان مخلوط شوند و منتظر تمام شدن کار آنان بودند تا سپس گوسفندان خود را به آبشخور ببرند.

« قٰالَ مٰا خَطْبُكُمٰا -(موسـی)گفت:کار شـما چیست؟» چرا شما برای آب دادن پیش نمی روید؟،و او-علیه السلام-در جستجوی مستضعفی بود تا به یاری او بشتابد،و زندگی افراد مکتبی در هر جا که

باشند،همه در خدمت رسالت و مردم سپری می شود، ۹/ و پیوسته منتظر فرصت اند تا، بدون این که مردمان خواستار یاری از ایشان باشند،به عمل صالح بپردازند و به یاری آنان بشتابند.و قرآن از قول عیسی(ع)گفته است:« وَ جَعَلَنِی مُبٰارَکاً أَیْنَ مٰا کُنْتُ -و مرا در هر جا که باشم مبارک و با برکت و فرخنده ساز»،پس مقدم مؤمنان در خانهٔ هجرت مبارک است.

شاید از اقدام موسی به این عمل ایجاد روابطی اجتماعی بوده است که بر اثر آن تحرک مکتبی در جامعه هجرت استوار شود،به همان گونه که از خلال آن در خدمت به قضیهٔ خودش دستگیر ما می شود.

« قٰالَتٰا لاٰ نَسْقِی حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعٰاءُ وَ أَبُونٰا شَیْخٌ کَبِیرٌ -گفتند که:ما (به گوسفندانمان)آب نمی دهیم تا آن گاه که شبانان از آبشخور خارج شوند،و پدر ما پیر مردی سالخورده است.» به سبب همین سالخوردگی نمی تواند به سیراب کردن گوسفندان در این جا بپردازد.

[۲۴]

« فَسَقیٰ لَهُمٰا -پس(گوسفندانشان را)برای آنان سیراب کرد.» ما گروهی از انقلابیان را می بینیم که از خدمت کردن به مردم شانه تهی می کنند و آن را از حساب خود جدا می سازند،و حجت ایشان آن است که پرداختن به قضیهٔ انقلاب مهمتر است.

اما موسی خدمت کردن به مستضعفان را از مهمترین هدفهای خود می دانست،و به همین سبب به جای آن دو زن کار آب کشیدن از چاه و ریختن آن به آبشخور و سیراب کردن گوسفندانشان را به انجام رسانید،و چون جوان و نیرومند بود،سختیهای زندگی و چالشهای آن او را به حرکت برمی انگیخت،و با دلوی به آبکشی پرداخت که عمل آن از عهدهٔ ده مرد بیرون بود.

از مهمترین صفات پیامبران نیکی کردن و احسان به مردم است،و با داشتن چنین صفاتی خدا آنان را به رسالت برمی گزیند،و هنگامی که قرآن از گزینش پیامبران سخن می گوید،غالبا این جمله را مشاهده می کنیم:« وَ کَذٰلِکَ

نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ -و بدین گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم».

« ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ -سپس به سایه بازگشت و گفت:پروردگارا!من به خیری که به سوی من فرو فرستی فقیر و نیازمندم.» ۹/ موسی سخت گرسنه بود،و از غربت رنج می برد،و نمی دانست که کار وی به کجا خواهد کشید،و از اینها به نزد پروردگارش شکایت نکرد،بلکه از نعمتهای ارزانی داشتهٔ او سخن گفت،و گفت که من به این خیر نیازمندم.و این از نیکوترین روشهای دعا کردن است،چه متضمن کنایه ای بلیغتر از تشبیه و نگرشی مثبت است.پس به جای آن که یکی از ما بگوید:چشمم درد می کند،پس خدایا آن را شفا بخش،باید بگوید که:چشم من پیش از این سالم بود،و من اکنون به آن نیازمندم که همچون پیش از این بوده باشم.چه از آداب دعا آن است که بنده به حمد و ستایش خدا آغاز کند،و بر او درود فرستد،چنان که در احادیث آمده است.

اهمیت این ادب محافظت از روحیهٔ مثبت در نزد انسانی است که شیطان پیوسته در صدد گمراه کردن او از نعمتهای خدا است،و هر وقت که درد یا مصیبتی به او می رسد،عینک سیاه بر چشم می گذارد تا دیگر نعمتهای بازمانده را نبیند که محققا بیش از آن است که از کف داده است،و آن کس که نعمتهای خدا را که به او داده است نمی بیند،نمی تواند از آنها بهره مند شود.

در تفسیری دیگر برای این آیه آمده است که ابو بصیر گفت:به ابو عبد اللّه -علیه السلام-گفتم که آیا شکر حدّی دارد که چون بنده تا آن حد پیش برود بتوان گفت که او شاکر است؟گفت:آری،و من گفتم که آن چیست؟و او گفت:

خدا را باید سپاس گزارد بر هر نعمتی از مال و کسان خودش،و اگر در آنچه خدا به او بخشیده حقّی برای دیگران وجود دارد،آن را بپردازد،و از آن است این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ:« سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ -منزه است آن که این را مسخر ما ساخت در حالی که ما هماورد با آن نبودیم»و« رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ

مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ...

-پروردگارا!من به خیری که برایم فرو فرستادی فقیر و نیازمند بودم...».

شاید امام(ع)میان حدود شکر و این آیه از آن جهت ارتباطی برقرار کرد که حقیقتی مهم را آشکار سازد،و آن این که:گفتهٔ موسی در این جا شکر و سپاسگزاری است،زیرا که پس از سیراب کردن گوسفندان آن دو زن،و رو به سوی سایه کردن،گفت: رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ بدان سبب که آنچه کردم اندک بود،و من به عمل بیشتر و بزرگتر نیاز دارم تا بر مقدار اعتبارم در نزد تو افزوده شود.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۵ تا ۳۰]

### اشاره

فَجٰاءَتْهُ إِحْدٰاهُمٰا تَمْشِی عَلَی اِسْتِحْیٰاءٍ قٰالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مٰا سَقَیْتَ لَنٰا فَلَمّٰا جٰاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ اَلْقَصَصَ قٰالَ لاٰ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِینَ (۲۵) قٰالَتْ إِحْدٰاهُمٰا یٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِیُّ اَلْأَمِینُ (۲۶) قٰالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی اِبْنَتَیَّ هٰاتَیْنِ عَلیٰ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمٰانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ مٰا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۲۷) قٰالَ ذٰلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا اَلْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَیَّ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ مٰا نَقُولُ وَکِیلٌ (۲۸) فَلَمّٰا قَضیٰ مُوسَی اَلْأَجَلَ وَ سٰارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جٰانِبِ اَلطُّورِ نٰاراً قٰالَ لِأَهْلِهِ اُمْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نٰاراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ اَلنّٰارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمّٰا أَتٰاهٰا نُودِیَ مِنْ شٰاطِئِ اَلْوٰادِ اَلْأَیْمَنِ فِی اَلْبُقْعَةِ اَلْمُبٰارَکَةِ مِنَ اَلشَّجَرَةِ أَنْ یٰا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ (۳۰)

## معنای واژه ها

۲۷[أشق علیک]

:یعنی تو را گرفتار رنج و تعب کنم.

۲۹[جذوه]

:پارهٔ بزرگ چوب سوزاندنی که در آن آتش باشد و جمع آن جذی است.

## از کنار کوه طور دیدن آتشی مایهٔ انس و شادمانی او شد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

هجرت برای همهٔ رسالتها و جنبشهای مکتبی پیش آمدهٔ در همهٔ زمانها مرحله ای ضروری است،و برای تزکیهٔ نفس انسان و تبلور یافتن شخصیت وی و استقامت ورزیدن برای حقیقت با همهٔ ساعتهای دشوار آبستن به دردها و دشواریها سودمند است؛مهاجر خود را از جامعه خود دور می کند و زندگی در غربت را برمی گزیند در صورتی که از سرنوشت خود هیچ آگاهی ندارد.و شاید در آن ساعتی که موسی به سایهٔ درخت پناه برد،از این گونه ساعتها بود،چه با گرسنگی و نتیجهٔ سختیهای سفر دست و پنجه نرم می کرد و در سرزمینی قدم نهاده بود که در آن هیچ کس را نمی شناخت،و این همه علاوه بر غم و اندوهی دربارهٔ امت و قوم مستضعف

او بود که پیوسته آن را با خود حمل می کرد،و چه بسا که ترس و هراس از فرعون که هر آن ممکن بود گماشتگان او برسند نیز مایهٔ آزار او بود،و هنگامی از این رنج اخیر رهایی یافت که شعیب به او مژدهٔ خلاص شدن از قوم ستمگر را داد.

اما جنبهٔ دیگر هجرت،رحمت خدا است که شامل حال مجاهدان در راه او می شود،و در این آیه های کریمه با گفته ای دربارهٔ باز شدن درهای رحمتی رو به رو می شویم که خدا در برابر پیامبرش موسی(ع)گشود،و ۹/ یکی از آن دو زن بازگشت و موسی(ع)را به خانهٔ خودشان دعوت کرد تا پدرش مزد آب دادن وی را به گوسفندانش بپردازد،و از آن پس پیوسته برکات پروردگار به او می رسید،به صورتی که عنوان یکی از افراد این خانه را پیدا کرد و از درد غربت در مدین رهایی یافت،و پس از آن که جایی برای زندگی نداشت در خانه ای استقرار پیدا کرد،و در میان سطرها درسهایی مهم و الاهی در پیرامون امور اخلاقی مهاجر رسالی بهرهٔ ما می شود، و بار دیگر رحمت الاهی به صورتی دیگر و بزرگتر در آن هنگام متجلّی خواهد شد که موسی می خواهد به وطنش بازگردد و مشکلات از هر سو او را در میان راه احاطه می کند،و در حالی که در تاریکی شدید و سرمای سخت همراه با همسر باردار خود در بیابانی عظیم بدون آن که نشانه ای از راه داشته باشند،پیش می رود،و در این میان دامهای او تلف می شود و نمی داند که چه باید بکند،و در این هنگام ناگهان دست غیب به سوی او دراز می شود،و این نه برای آن است که موسی را نجات دهد،بلکه برای نجات دادن همهٔ بنی اسراییل است.

در ابتدا که موسی روشنی آتش را از دور مشاهده کرد،در جان وی هیچ اندیشه ای جز بهره مند شدن از پاره ای آن برای گرم کردن خود و همسرش نداشت،و می خواست وقتی که به آن آتش می رسد راه درست را از کسانی که در پیرامون آنند بپرسد،ولی به محض آن که به تودهٔ آتش رسید،این بانگ را شنید که:« فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً -کفشهایت را از پا بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی»و در آن هنگام از همهٔ پیوندها و وابستگیهای مادّی برید و همهٔ غمها و دردهای خویش را فراموش کرد،و با تمام عقل و عواطف متوجه به جانب پروردگار

خویش شد،و در این هنگام است که عظمت پیامبران تجلی پیدا می کند،و موسی(ع)نه تنها نعلین خویش را از پای برگرفت،بلکه همهٔ پیوستگیهای زمینی و خاک را از جان خود زدود و،بی آن که توجهی به همسر خویش داشته باشد،و در اندیشهٔ گلهٔ گوسفندی افتد که حاصل ده سال کارگری او بوده است.

## شرح آیات:

### اشاره

### ویژگیهای اخلاقی مهاجر

[۲۵]

مهاجر از آن روی که در شهر هجرت غریب و بیگانه است، می بایستی در ادب به درجهٔ بالا رسیده باشد،بدان جهت که شهر را نمی شناسد،و از خصوصیات اجتماعی آن آگاهی ندارد،و بسا که در آن کسی یافت شود /۹ که او را نامطبوع و تحمّل ناپذیر تصور کند،و در صدد فشار آوردن بر او برآید،و به همین سبب بر مهاجر واجب است که نیروهای معنوی و مادی خویش را آشکار سازد تا اهل شهر از آن با خبر شوند،و نخستین عملی که موسی(ع)به آن برخاست،یاری کردن به خاندانی فقیر بود،و زندگی پیامبران و رسالیان را در طول تاریخ به همین گونه مشاهده می کنیم،و پیامبر ما(ص)از مکه به مدینه هجرت کرد،و به سبب نشاط و ارزشهای رسالی وی برکاتی به این شهر داخل شد،و اولین کاری که در آن صورت گرفت بنای مسجد قباء و از بین بردن چاله ها و آبگیرهای پراکندهٔ در پیرامون آن بنا بر بعض از تواریخ بود که مایهٔ تولید بیماریهایی می شد،و سپس او(ص)اسباب زحمتی برای مردم آن شهر نبود،بلکه خود کار می کرد و از عرق ریختن پیشانی خود اسباب معیشت را فراهم می آورد و گاه امام علی(ع)را به این کار وا می داشت،و رفتاری این چنین مهاجر را در مجتمع محبوب می سازد،و عملا برای موسی-علیه السلام- چنین پیشامد کرد،چه شعیب-علیه السلام-در آن هنگام که دخترانش به او خبر دادند که او نیرومند و امین است و با آب دادن چار پایان به آنان نیکی کرده است، یکی از آنان را برای خواندن او به خانه خودش روانه کرد.

«فَجٰاءَتْهُ إِحْدٰاهُمٰا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيٰاءٍ قٰالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ

لِيَجْزِيَکَ أَجْرَ مٰا سَقَيْتَ لَنٰا

-پس يکی از آن دو که با آزرم گام برمی داشت به نزد او آمد و گفت:پدرم تو را به نزد خود می خواند تا مزد سيراب کردن گوسفندانمان را بتو بدهد.» در اين جا اشاره ای است به اين که دينهای الاهی عموما مخالف ورود زن در اجتماع و معامله کردن با ديگران نيستند،ولی شرط آن است که اين آميزش برای معامله آميختهٔ با ادب و حيا باشد،چنان که مشاهده می کنيم که دختر شعيب پيغمبر را پدرش به دنبال انجام دادن کاری ضروری روانه می کند،و آن دختر با پوشش عفت و حيا به دنبال اجرای فرمان پدرش روانه می شود.

و موسی(ع)اين دعوت را پذيرفت و هدفش گرفتن مزد برای آب دادن به چارپايان نبود،بلکه می خواست جايی برای خود در اين سرزمين غريب پيدا کند.

برای مهاجر مکتبی اين امر لازم است که شبکه ای از روابط اجتماعی با سببهای مشروع گوناگون و در جهتهای مختلف جامعه فراهم آورد تا از آنها در راه رسيدن به هدفهای حق خود بهره برگيرد،و هنگامی که موسی با زنی بيگانه به راه افتاد،با ادب گام برمی داشت، ٩/ و به آن زن دستور داد که پشت سر او حرکت کند و او را با پرتاب کردن ريگی به چپ يا به راست در آن جا که راه تغيير می کند،آگاه سازد، چه اگر آن زن پيشاپيش وی حرکت کند،امکان آن هست که متوجه شکل او شود.

در حديث آمده است که:

«پس موسی با او برخاست و آن زن پيشاپيش او راه می رفت،و ناگهان بادی وزيد و بخشی از پشت بدن او آشکار شد،و موسی به او گفت:از پشت سر من بيا و راه را با سنگريزه ای که از عقب من می پرانی به من نشان بده تا از همان راه بروم،چه من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی کنند». (۱)

« فَلَمّٰا جٰاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ -پس چون نزد او(شعيب)آمد و داستانهای خود را برای او حکايت کرد.»

ص:۲۸۲

---

۱- ۱۱) -نور الثقلين،ج ۴،ص ۱۲۲.

و آنچه را که در سرزمینهای زیر سلطهٔ فرعون و گماشتگان وی می گذشت به او گفت.

« قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ -گفت:نترس که از گروه ستمکاران نجات یافته ای.» و به محض این که موسی به نزد او حاضر شد،دستور داد تا برایش خوراک بیاورند،و موسی با آن که گرسنه بود از خوردن غذا خودداری کرد،و چون شعیب سبب آن را پرسید،گفت:ما از خاندانی هستیم که برای خدمت انجام داده شدهٔ در راه خدا از دیگران مزد نمی گیریم،و در این باره اصرار ورزید،تا این که شعیب به او توضیح داد که ما برای هر مهمانی که بر ما وارد شود چنین کاری را انجام می دهیم.

این ایستار یکی از صفات و خصوصیات اخلاقی مهاجران مکتبی را برای ما بیان می کند،چه بر مهاجر لازم است که از ذلت و خواری خود را در امان نگاه دارد،و ارزشهایی را که به خاطر آنها به مهاجرت پرداخته است حفظ کند،و بسیاری از مهاجران،خواه از کارگران بوده باشند یا از مجاهدان،در آن هنگام که به سرزمینهای خاوری یا باختری روانه می شوند،ارزشهای خودشان را فراموش می کنند،و بر شخصیت آنان ارزشها و روشهای زندگی جامعه محل مهاجرت انعکاس پیدا می کند،زیرا که این مجتمع نیرومند است و آنان وسیله ای برای محافظت خود از جریانهایی که در آن می گذرد در اختیار ندارند،و به همین سبب در آن می گدازند و با آن آمیخته می شوند.

بر مهاجر است که برای محافظت ارزشهای خود بکوشد،و پیش از اندیشیدن دربارهٔ فراهم آوردن خوراک و پوشاک،به مستحکم و مصون کردن شخصیت خویش بیندیشد و موسی(ع)تا یقین نکرد که خوردن خوراک اهدایی شعیب مایهٔ ذلت و خواری فراهم نخواهد آورد،به خوردن آن نپرداخت.

[۲۶]

« قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ -یکی از آن دو(دختر)گفت:ای پدر!او را به مزدوری بگیر که بهترین کسی خواهد بود که به مزدوری گرفته ای و نیرومند و امین است.»

این پیشنهاد ما را از دو چیز آگاهی می دهد:

اول:احساس زن به نیازمند بودنش به مردی که کارهای مهم خانه را انجام دهد،و آنچه در مرد مایۀ رضایت خاطر زن می شود،نیرومند بودن او است تا ضعف خود او را جبران کند،و امین بودن وی که زندگی در کنار او مایۀ اطمینان خاطر خواهد بود.این از جنبۀ خصوصی-و از دیدگاه زنی به عنوان همسر است-و اما از نظر کلی و اوضاع و احوال خانۀ شعیب،این دو صفت بسیار اهمیت دارد،و ناگزیر باید قوی باشد تا کارهای خانه را به بهترین وجه انجام دهد،و با امانت خود عرض و آبروی خانواده را حفظ کند.

امام علی(ع)گفته است:

«چون زن این را گفت،شعیب(ع)گفت:تو از کجا از امانت و قوت او آگاه شدی؟و او گفت:امّا قوت او را از آنجا بازشناختم که سنگی را بلند کرد که بسیار کسان نمی توانند آن را بلند کنند،و اما امانت او را از آن جا دریافتم که به من گفت:از پشت سر من بیا،چه من دوست ندارم که باد جامه ات را جابه جا کند و بدنت در برابر من آشکار شود». (1)

دوم:امکان آن هست که پیشنهاد دختر شعیب به پدرش حکایت از میل او به همسری با موسی(ع)بوده باشد،و در روایات آمده است که دختری از شعیب که با موسی ازدواج کرد همان است که پیشنهاد کرده بود،بلکه همو بود که با پدرش ۹/ دربارۀ ازدواج با او سخن گفت،و آنچه بر این امر دلالت دارد،آیه بعدی است که در آن شعیب موضوع همسری با موسی(ع)را در برابر هشت یا ده سال خدمت کردن وی در خانه اش مطرح کرد که نشان می دهد که پیش از آن چنین گفتگویی میان پدر و دخترش سابقه داشته است،و در این شک نیست که دختر می دانست که مزد کار موسی همین ازدواج است.

[۲۷]

و شعیب پیشنهاد دخترش را پذیرفت،پس روی به موسی-علیه

ص :۲۸۴

---

۱- ۱۲) -همان کتاب،ص ۱۲۳.

السلام-کرد و:

« قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ -گفت که:من می خواهم که یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم،» و شرط آن را هشت سال خدمت کردن در خانۀ خودش قرار داد:

« عَلیٰ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ -در مقابل آن که هشت سال مزدور من باشی.» که این الزامی است،و برای دو سال دیگر او را مخیر کرد که اگر دلش خواست خدمت را انجام دهد.

« فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ -پس اگر بخواهی خدمت را ده سال تمام کنی،به اختیار خودت است.» « وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِینَ -و من نمی خواهم که بر تو سخت بگیرم،و اگر خدا بخواهد مرا از صالحان خواهی یافت.» [۲۸]

پس موسی به او پاسخ داد:

« قَالَ ذٰلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلاٰ عُدْوٰانَ عَلَیَّ وَ اللّٰهُ عَلیٰ مَا نَقُولُ وَکِیلٌ -گفت:این(پیمانی)میان من و تو است که هر یک دو مدت را به پایان برسانم،ستمی بر من نرسد،و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است.» موسی(ع)برای کار کردن در خانۀ شعیب(ع)باقی ماند،و خدا این امر را اکرامی برای پیامبر خود شعیب در برابر تقوی و زهد او قرار داد.

رسول اللّٰه(ص)گفت:

«شعیب(ع)از دوستی خدا چندان گریست که کور شد،پس خداوند بینایی را به چشمان او بازگرداند،و بار دیگر چندان گریست تا کور شد،و خدا بینایی را بار دیگر به چشمان او بازگرداند،پس چندان گریست تا کور شد و خدا بار دیگر او را بینا کرد،و چون به چهارمین بار رسید،خدا به او چنین وحی فرستاد:

ای شعیب!تا کی می خواهی پیوسته چنین کنی؟اگر گریۀ تو برای ترس از آتش است،من تو را از آن نجات دادم،و اگر برای رسیدن به بهشت است آن را بر تو روا

داشتم،و شعیب گفت:ای خدا و سرور من!تو می دانی که من از ترس از آتشت بر تو نگریسته ام،و نه از شوق بهشتت،ولی دوستی تو قلب مرا فرا گرفته و نمی توانم صبور باشم.

پس خدا جل جلاله به او وحی کرد:حال که چنین است،همسخن (کلیم)خود موسی بن عمران را به خدمت تو می گمارم». (۱)

چنین بود تا آن گاه که شعیب در برابر خدمت موسی به مدت هشت یا ده سال،دختر خود را به همسری موسی درآورد،و در حاشیهٔ این زناشویی حقایقی است که به آنها اشاره می کنیم:

نخست:امکان آن هست که زن،شوهر مناسب برای خودش برگزیند،بدان سبب که زناشویی قضیه ای سرنوشت ساز است و تأثیر ژرفی بر زندگی زن و آیندهٔ او دارد،ولی این انتخاب شوهر می بایستی به صورتی شایسته صورت پذیر شود که متناسب با حشمت و کرامت زن و ارزشهای الاهی بوده باشد،و دختر شعیب چون در موسی صفات و شایستگیهایی از نیرومندی و امانت و ملتزم بودن به مفاهیم رسالت دید،او را برای شوهری خود برگزید،و سپس انتخاب خود را با ادب بر پدر خویش عرضه کرد.

دوم:پیش از آن که موسی(ع)اقدام به خواستگاری کند،شعیب به این کار مبادرت کرد،از آن روی که او را شایسته دید و دریافت که آیندهٔ دخترش از طریق این ازدواج تأمین شده است و زندگی توأم با خوشبختی خواهد داشت،و این بر خلاف چیزی است که اکنون در مجتمعهایی مشاهده می کنیم که عرضه کردن دختر برای همسری از طرف پدرش با کسی که شایستگی دارد،عیبی بزرگ شمرده می شود.

سوم:دختری که ازدواج کرد دختر کوچکتر بود نه دختر بزرگتر.و این بر عکس بعضی از آداب و سنتهای نادرستی است که بنا بر آن لازم است حتما دختر

ص: ۲۸۶

---

۱- ۱۳) -همان کتاب،ص ۱۲۴.

بزرگتر اول ازدواج کند.

[۲۹]

و موسی نزد شعیب پیغمبر خدا مدت ده سال باقی ماند که بزرگترین مدت برای باقی ماندن او پیش از بازگشت به زادگاه خودش بود.

« فَلَمّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ -پس چون موسی مدت را به پایان رسانید و با همسر خود(به سوی زادگاهش)به راه افتاد.» این نشانه ای از دخول حرکت رسالی در مرحله ای تازه بود،یعنی مرحلهٔ بازگشت به آزاد کردن قوم خود،و پیش از آن اشاره کردیم که هجرت در نزد رسالیان به معنی گریختن از واقعیت و تحمل مسئولیت نیست،بلکه برای دست یافتن به آمادگی بهتر برای رو به رو شدن با مبارزهٔ قاطع و نهایی است،و در این شک نیست که موسی به آیندهٔ ملت و قوم خویش می اندیشید،و در راه بازگشت پیوسته برای مبارزهٔ آینده برنامه ریزی می کرد.

شب بود و فصل زمستان،و راه از صحرایی وسیع می گذشت که موسی آن را نمی شناخت،و در این عبور چارپایان او تلف شدند و می خواست وسیلهٔ نجاتی پیدا کند،و در این اثناء:

« آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً -از کنار کوه طور دیدن آتشی مایهٔ انس و شادمانی او شد.» « قالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً -به کسان خود گفت که درنگ کنید،چه من آتشی دیدم.» آنس از استئناس و انس گرفتن است،و آن شعلهٔ آتش امیدی برای موسای پیغمبر که با آن اوضاع و احوال سخت و نگران کننده رو به رو بود،فراهم آورد و کسان خود را دستور به باقی ماندن در همان جا داد تا وی برود و بازگردد،و آنچه بیشتر او را رنج می داد از دست رفتن گوسفندان و مواجه بودن همسرش با سرما بود،و به همین سبب گفت:

« لَعَلِّی آتِیكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ -شاید از آن(آتش)خبری مفید برای شما بیاورم.»

ص :۲۸۷

« أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ -یا پارهٔ آتشی که شاید از آن گرم شوید.» [۳۰]

این دورترین جایی بود که اندیشهٔ موسی در هنگام دیدن آتش به آن رسیده بود،ولی در درون خود اندیشه ای بزرگتر از همهٔ اینها داشت،و آن آزاد کردن ملت خود و رهنمایی آنان به جانب یگانه شناختن خدا و پرستیدن او به صورتی بود که از پرستشهای ساختگی و باطل به دور باشد،و اگر در این راه به نتیجه ای می رسید،همه چیز را جز این اندیشه فراموش می کرد.

« فَلَمّا أَتاها نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسى إِنِّي أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ -پس چون به آنجا رسید،از کنار وادی ایمن در بقعهٔ مبارکه،ندایی از درخت به او رسید که:ای موسی!من خدای پروردگار جهانیانم،» و غرق در این نزدیکی الاهی،خدا به او فرمان داد که همهٔ دلبستگیهای دیگر را از خود دور کند و همسرش و مالش و چارپایانش را از یاد ببرد،بدان سبب که پروردگار خود را یافته است،و در این جا نکتهٔ مهمی است که با مجاهدان بیش از دیگران ارتباط پیدا می کند و آن چنین است:آنان باید به نصرت و یاری خدا اطمینان داشته باشند،و این برای هیچ کس جز با کوشش و جهاد میسر نمی شود:« وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ -و کسانی که در راه ما بکوشند،راههای خود را به آنان نشان می دهیم،و خدا با نیکوکاران است». (۱)

در این باره اندیشه ای در تفسیر امام صادق(ع)از این آیه وجود دارد.چه می گوید:

«برای آنچه به آن امید نداری،امیدوارتر از آن باش که به آن امیدواری،و موسی بن عمران برای آن رفت که آتشی برای همسر خویش بیاورد،و در حالی به



---

۱- ۱۴) -العنکبوت۶۹/.

نزد او باز گشت که پیامبری صاحب رسالت بود». (۱)

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۳۱ تا ۳۷]

### اشاره

وَ أَنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ (۳۱) اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۳۲) قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ (۳۳) وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ (۳۴) قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ (۳۵) فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ سِحْرٌ مُفْتَریً وَ ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِینَ (۳۶) وَ قالَ مُوسی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ (۳۷)

### معنای واژه ها

۳۲[أسلك]

:داخل کن.

ص :۲۸۹

---

۱- ۱۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۲۷.

[جناحک]

:دستت را.

[الرهب]

:ترس،هراس.

[ردء]

:یعنی معین و یاور.

## به وسیلۀ آیات ما،شما و کسانی که از شما پیروی می کنند پیروز خواهید شد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

لحظۀ وحی لحظه ای حساس در تاریخ بشریت است،زیرا که لحظۀ اتصالی خارق العاده،میان پروردگار آسمان و زمین به میانجیگری وسیلۀ دید پاکیزه ای است که در قلبهای رسولان استقبال کنندۀ وحی تحقق پیدا می کند،و سپس آن را بی کم و زیاد به مردمان ابلاغ می کنند،و این لحظه غالبا در زندگی بشر تکرار پیدا نمی کند،مگر آن که حکمت بالغۀ خدا خواستار تکرار آن شود،و برای امت بنی اسراییل هنگامی تحقق پیدا کرد که خدا در طور سیناء با پیامبرش موسی(ع)به سخن گفتن پرداخت،به همان گونه که برای امت مسلمان در شب قدر و در آن هنگام تحقق یافت که همگی قرآن بر قلب محمد پیامبر اسلام(ص)نازل شد،و به سبب عظمت همین لحظه است که شب قدر بهتر از هزار شب محسوب می شود.

خدا به گونه ای با پیامبر خود موسی سخن گفت،ولی او دور و برتر از آن است که دارای زبان باشد،بلکه صوت را می آفریند و با همین مکالمه صفحۀ زندگی تغییر کرد و حرکت حقیقی برای ساختن یک امت مؤمن آغاز شد.

و خدا پیامبر خود موسی(ع)را با دو آیت و نشانۀ بزرگ مجهز ساخت که یکی از آن دو عصایش بود،و دیگری دستش که چون آن را در بغل می گرفت سفید

می شـد،و سـپس بـه او فرمـان داد کـه بـه سـوی ریشـۀ فسـاد و انحراف در مجتمـع که طـاغوت است حرکـت کنـد،چه یکی از خصوصیتهای فرستادگان الاهی در سراسر تاریخ ابراز شجاعت و رشادت در انجام دادن دستور خدا از طرف آنان بوده است،و بـه همیـن جهـت اسـت کـه موسـی(ع)را می بینیم که چـون فرمـان خـدا برای تـوجه کردن به قلب کفر به او رسـید،به این کـار پرداخت و عمل سرّی و مخفیانه را کنار گذاشت بی آن که از فرعون به هراس افتد،و چرا کسی که با وحی و آفریدگار جهان وصل پیـدا کرده است بایستی از کسـی بترسد؟! و در مقابل موسـی فرعونی می ایسـتد که ترکیبی از گونه های مختلف فساد و انسـانی سـتمگر است که هواها و شـهوتها و کبریای باطل او را احاطه کرده،و طبعا نمی توانـد در آن واحـد دست از همـۀ آنها بردارد و رو به پرسـتش خدا کند و به رهبری فرستادۀ خدا تسـلیم شود،ولی موسـی در برابر همۀ اینها اسـتوار باقی ماند و یقین داشت که« إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ -سـتمگران رسـتگار نخواهند شد»و هر چه کنند،و هر اندازه دوام یابند و به اسباب قوت و نیرو متشبث شوند،عاقبت کارشان زیان است.

عبرتهایی که از این درس خواهیم گرفت فراوان است،و در زنـدگی ما سودمنـد واقع می شود،ولی آشـکارترین آنها این اسـت که فرد مکتبی از این امر آگـاه می شود که محور تحرك او نزدیکی او به خـدا است،پس دعا می کنـد و به عمل و مبارزه می پردازد،ولی این همه در پیرامون این محور صورت می گیرد.

آیـا جنگـاوری را دیـده ای که از سـنگر خود خارج می شود و سـپس برای تغییر دادن سـلاح خود به آن بازمی گردد،و برنامۀ عمـل خود را اسـتحکام می بخشـد و بار دیگر به هجوم و حمله می پردازد؟مؤمن نیز چنین است که با امور منفی و دشواریها و چالشـها رو به رو می شود،و هنگامی که سـلاحش سـستی پیدا می کند و توشه اش پایان می پذیرد و جانش خسته می شود،به خنـدق خود بازمی گردد تا ضـعف و سـستی خود را جبران کند،و توشه بردارد،و نشاط و فعالیتش تجدید شود،ولی آیا خندق مؤمن کجا است؟محرابی است که در آن به نماز می ایستد،و قرآنی که برنامۀ عمل

و تحرك را از آن الهام می گیرد،و روزه ای که با آن بر قوت خود می افزاید،و رو کردن به سوی خدایی که از آن عزم و اراده بهرهٔ او می شود.

اگر جنبش مکتبی را از روحیّات(نماز و روزه و خواندن قرآن و ایمان به غیب و...و...)جدا کنیم،همچون هر حرکت مادی دیگر ارزشی ندارد،و به انسانی می ماند که عقل را از او گرفته باشند،یا جانوری که روح از او سلب شده باشد.به صورت پارهٔ گوشتی درمی آید که با گذشت زمان عفونت پیدا می کند،پس جنبش مکتبی واجب است که از خدا و به سوی خدا و به یاری خدا و در راه خدا باشد،و از خدا به سوی غیر او،یا از غیر او به سوی او صورت نمی گیرد.

در آن هنگام که امتی از وحی تهی شود،به صورت بنی اسراییل در می آید که جنبشی مکتبی بودند و به حرکت مادّی محضی تغییر شکل دادند که دولت کوچک اسراییل(فلسطین امروزی)از آن پدید آمد،و مسلمانان تا آن زمان که پیوستگی به رسالت را حفظ کردند،پیش رفتند،و در آن هنگام که رسالت را ترک گفتند،همه چیز از ایشان سلب شد.

**شرح آیات:**

اِذْهَبٰا إِلیٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغیٰ

[۳۱]

پروردگار ما سبحانه و تعالی پیامبر خود موسی را به دو آیت بزرگ مجهز کرد:اولی آنها عصایی بود که چون آن را بر زمین می افکند به صورت ماری حرکت می کرد،و دومی آن که چون دستش را از زیر بغلش بیرون می آورد،بینندگان آن را سفید و درخشان می دیدند:

«وَ أَنْ أَلْقِ عَصٰاکَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّٰی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ -و این که عصایت را بیفکن،و چون آن را دید که همچون مار جنبید،پشت کرد و دور شد و به عقب باز نگشت.» بدان سبب که موسی خاصیت بشری را حفظ کرده بود،و بشر هم باقی ماند و از عواطف و مشاعری که دیگران داشتند او نیز برخوردار بود،و این دلیل بر آن

است که پیامبران با دریافت وحی به خدایان تبدیل نمی شوند،و این که وحی از خود ایشان نیست،بلکه مسئولیتی الاهی برای هر کس است که خدا او را برگزیند.

غالبا آنچه خدا به پیامبرانش وحی می کند،برای آن است که این حقیقت را صریح به مردم بگویند،چنان که خداوند سبحانه و تعالی گفته است:« قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ -بگو که من بشری همچون شمایم». (۱)

به همین سبب،موسی پس از دیدن جان،پشت کرد و گریخت و به پشت سر خود نگاه نکرد،و آن-چنان که بعضی گفته اند-مار کوچک متحرک است.

شاید تنها در این دفعه عصا به صورت مار درآمد،اما در دفعات بعد به صورت اژدهایی بزرگ درمی آمد.

«یٰا مُوسیٰ أَقْبِلْ -ای موسی!پیش بیا.» تو کسی هستی که می باید حامل رسالت خدا باشی،و بنا بر این واجب است که شجاع باشی و نترسی.

« وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ -و نترس زیرا که تو از ایمن شدگانی.» پس این آغاز راه است،و در برابر تو سختیها و مشکلات فراوان وجود دارد، و قلب موسی با این ندای ربّانی آرامش یافت و شجاعت پیدا کرد و مار را گرفت که در دست او بار دیگر به صورت عصا درآمد.

[۳۲]

و ندای الاهی بدین صورت ادامه یافت:

« اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ -و دست خود را در جیبت داخل کن تا سفید و تابنده بدون آسیبی از آن بیرون آید.» یعنی سفیدی و تابندگی آن،مثلا،نتیجهٔ بیماری برص نیست،بلکه آیتی الاهی برای موسی است.

« وَ اضْمُمْ إِلَیْکَ جَنٰاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذٰانِکَ بُرْهٰانٰانِ مِنْ رَبِّکَ إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِینَ -و تا از وحشت بیارامی دست خود را در بغل کن،



---

۱- ۱۶) -الکهف ۱۱۰/.

و اینها دو برهان است از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیانش که آنان گروهی نافرمان بوده اند.» /۹ و فسق به معنی خروج از خط درست است و از راه منحرف شدن.

[۳۳]

بدین گونه رسالت به موسی رسید و او مأمور به آن شد که در برابر انحراف و اساس آن که فرعون است مقاومت ورزد.» « قالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ -گفت:

پروردگارا!من یکی از آنان را کشته ام و بیم آن دارم که مرا بکشند.» شاید مقصود موسی همان قبطی بوده باشد که با مشت خود او را کشت.

[۳۴]

« وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ -و برادرم هارون از من زبان آورتر است،پس او را همراه من همچون کمکی روانه کن که مرا تصدیق کند،چه بیم آن دارم که مرا تکذیب کنند.» از این دو آیهٔ اخیر به دو امر توجه پیدا می کنیم:

۱-این که ترس موسی(ع)بر جان خودش نبود،چه آن را در برابر خرسندی پروردگارش و بهشت فروخته بود،و از مدین جز برای آن باز نگشت که به جهاد با طاغوت بپردازد،ولی هراس وی به خاطر رسالت بود،بدان سبب که کشته شدن او به معنی نرسیدن این رسالت به بنی اسراییل بود،به همان گونه که تکذیب او به معنی شکست خوردنش در تبلیغ آن یا دست کم تأثیر آن بر ایشان محسوب می شد.

۲-هنگامی که وی این مشکلات یا سدهایی را که در برابر راهش بود طرح می کرد،هدف وی بهانه آوردن برای فراز از مسئولیت نبود،بلکه می خواست راهی برای حل آنها پیدا کند.

و به همین گونه شایسته است که انسان رسالی در آن هنگامی که به انجام عملی مأمور در هر سرزمینی می شود،دشواریها و راهبندها را در نظر بگیرد تا برای از بین بردن آنها چاره اندیشی کند،نه این که آنها را بهانه ای برای گریختن

از مسئولیت قرار دهد.

[۳۵]

« قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ -(خدا)گفت:به وسیلهٔ برادرت بر قدرت بازوی تو می افزایم.» یعنی با هارون حیثیت تو را افزایش می دهم.

« وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلاَ يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا -و برای شما تسلطی به وجود می آورم که بر شما دسترس پیدا نکنند.» گاه بعضی می گویند که این پیامبر خدا است،ولی ما که عصای موسی(ع) را در تصرف نداریم،چگونه می توانیم به سلطه و قدرت دسترس پیدا کنیم؟! آری...ولی خدا می گوید:

« بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ -به وسیلهٔ آیات ما،شما و کسانی که از شما پیروی می کنند پیروز خواهید شد.» آن کس که ملتزم به رسالت است پیروز می شود،و تا زمانی که مسلمانان از آیات خدا پیروی کنند،پیروز خواهند بود،به همان گونه که موسی و هارون و پیروان ایشان از بنی اسراییل،در آن هنگام که ملتزم به رسالت موسی(ع)بودند، پیروز شدند.

[۳۶]

« فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ -پس چون موسی با آیات آشکار ما به نزد ایشان آمد.» که هیچ تشکیک را نمی پذیرفت و به جادو شباهتی نداشت.

« قَالُوا مَا هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُفْتَرىً وَ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ -گفتند که:این چیزی جز جادوگری ساخته و پرداخته نیست و ما چنین چیزی را دربارهٔ پدران پیشین خود نشنیده ایم.» مشکل آنان نفس بشری است که به عادتهای معینی خویگر شده و می خواهد آنها را ادامه دهد،و در نتیجه هر چیز تازه را به سبب تازگی آن طرد می کند،و در آغاز سوره الشعراء نیز اشاره ای به این کلمه مشاهده می شود:« وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلاَّ كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ -و هیچ یادآوری از خدای

رحمان که تازه باشد و به ایشان برسد نیست مگر این که از آن رویگردان می شوند». (۱)

[۳۷]

آیا در برابر این اعراض و رویگردانی ایستار موسی(ع)چگونه بود؟ ۹/ انبیاء و اولیاء،و همهٔ کسانی که در خط ایشان پیش می روند،بر خدا توکل دارند،و همه چیز را به او باز می گردانند،و هیچ یک از آنان نیست که«من»بگوید بلکه می گوید«خدا»،و چون دشواری یا مصیبتی برایش پیش آید،می گوید:لا حول و لا قوه إلا باللّه العلیّ العظیم.و إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ .

آنان خدا را گواه بر واقعیت می گیرند.

« وَ قالَ مُوسى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدى مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ -و موسی گفت:خدا از این امر داناتر است که چه کس راه راست را از جانب خدا آورده و عاقبت(نیک)این سرا مخصوص چه کس خواهد شد.» ای فرد مکتبی!تا زمانی که می دانی که در راه خدا کار می کنی،و می دانی که این راه تو را به بهشت می رساند،گفته ها و فشارهای دیگران به تو آسیبی نمی رساند.

« إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ -و ستمگران رستگار نخواهند شد.» فلاح و رستگاری رسیدن به هدف است،و راه رسیدن به آن رسالت،و ستمگر یا نافرمانی که از رسالت انحراف پیدا کرده،چون به هدایت دست نیافته است،نه در دنیا رستگار خواهد شد و نه در آخرت،و پایان کار او آتش است.

آن کس که زمین را اصلاح می کند و در آن بذر گندم می افشاند-که این راه سالم و درست است-در پایان موسم گندم درو می کند،و اما آن کس که با حیله گری و دزدی زندگی خود را می گذراند-که این راه خطا است-به هدف خویش نمی رسد،و از دزدی ناتوان می ماند،و چون بدزدد نمی تواند آنچه را که دزدیده است به فروش برساند،و اگر هم بفروشد،توفیقی در مالی که به دست آورده



---

۱- ۱۷) -الشعراء۵/.

است پیدا نمی کند،و در نتیجه به سببی از سببها در این زندگی رستگار نمی شود.

حقوق دیگران از حقـایق واقعی است که نمی توان بی کیفر و جزا به آن تجـاوز کرد،یا آن را از ۹/ نقشهٔ زندگی به مجرد ادعا به این که موجود نیست بیرون آورد،پس گرسـنه نمی توانـد به مجرد انکار آن گرسـنگی را از جان خود دور کند،و ظالم نمی توانـد منکر حق فقیر برای سـیر شـدن شود،چه آن حقی ثابت است که سـنتهای زنـدگی بر اساس آن جریان پیدا می کند،پس عقل و نیازمندیها و خواسته های فقیر،علاوه بر ترکیب زندگی و سنتهای خدا در آن به زودی از ظلم و ستم ظالم ماده ای برای محکوم کردن و از بین بردن او فراهم می آورد.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۳۸ تا ۴۲]

### اشاره

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ يٰا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يٰا هٰامٰانُ عَلَى اَلطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۳۸) وَ اِسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنٰا لاٰ يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِي اَلْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِينَ (۴۰) وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى اَلنّٰارِ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ لاٰ يُنْصَرُونَ (۴۱) وَ أَتْبَعْنٰاهُمْ فِي هٰذِهِ اَلدُّنْيٰا لَعْنَةً وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ هُمْ مِنَ اَلْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

### معنای واژه ها

۳۸[صرحا]

:صرح به معنی کاخ وسیع است.

۴۰[نبذناهم]

:نبذ به معنی افکندن و طرد کردن است.

[الیمّ]

:به معنی دریا است و گاه بر نهر عظیم نیز اطلاق می شود.

۴۲[المقبوحین]

:قبح به معنی دور کردن است،و قبّحه اللّه یعنی خدا او را دور کند.

### بدرستی که ستمگران،رستگار نشوند

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

آیات درس پیشین به سخن درباره ظلم پایان یافت،و این که سبب زیان شخص ظالم می شود،و در این آیات مثالی واقعی از این اندیشهٔ قرآنی را می یابیم که سنت خدا را در زندگی خلاصه می کند،و گرفته شدهٔ از داستان فرعون است که خدا او و سپاهیانش را در دنیا غرق کرد.

شاید آدمی بتواند برای مدتی سنّت زندگی را تغییر دهد-به وسیلهٔ آن آزادی که خدا در این مورد به او عنایت کرده است- ولی برای ابد این کار غیر ممکن است،زیرا که نیرو و کار مایهٔ او محدود است،در صورتی که زندگی استمرار دارد،و سنتهای آن را ارادهٔ مطلق خدا به جریان می اندازد.فرعون بر مردمان فرمان می راند،و بر زمینها و بندگان خدا مستولی شد،و چندان تکبر ورزید که کارش به مدعی خدا شدن کشید،و چنان اعتقاد پیدا کرد که می تواند در برابر حق مقاومت کند،و این که زندگی را قانونی نیست،ولی واقع بر خلاف این بود،و او با واقعیت تصادم پیدا کرد؛چه بر وی معلوم شد که زندگی را سنتهایی است،و کسی این سنتها را به جریان می اندازد.

**شرح آیات:**

**اشاره**

أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ

[۳۸]

چنـان می نمایـد که موسـی(ع)بـا سـخن خود چشم اطرافیـان فرعون را بـاز کرد و نظری را که به فرعون داشـتند متزلزل کرد،و فرعون ناگزیر از آن شد که از خرافات خود با روشی تازه دفاع کند،پس گفت:

اولا:او مصلحت آنان را می خواهد،و خدای دیگری را که به آن تحقق بخشد نیافته است،و ثانیا به این تظاهر کرد که:به زودی دربارهٔ خدایی که موسی مردمان را به او دعوت می کند،به جستجو خواهد پرداخت.

« وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی -و فرعون گفت:ای مردم،من برای شـما معبودی جز من نمی شـناسم.» پس تا زمانی که او از خـدایی دیگر بی خبر باشـد،دیگران نیز از آن بی خبر می مانند،بلکه واجب است که بی خبر بمانند،و به آنان می گوید«لکم»تا این و هم را بر جانشان بیندازد که به سود ایشان سـخن می گوید،و از آن روی ملأ و حاشیه نشینان خود را مخاطب قرار داد که وی آنان را بر مردم مسلط کرده و امتیازات فراوان به ایشان بخشیده بود.

« فَأَوْقِدْ لِی یٰا هٰامٰانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَلْ لِی صَرْحاً -پس ای هامان! برای من بر گل(خشت)آتشی بیفروز و(با آجر به دست آمدهٔ از آن)برای من کـاخ بزرگی بسـاز،» و گفت برای«من»و نه برای ملت،یـا به خاطر ارزشـها،و صـرح به معنی تخت یا کاخ مرتفع اسـت کـه در قـدیم از آجر سـاخته می شـد،و این آجر خـود از خشت فراهم می آیـد که سـپس آن را در آتش می پزنـد و به صورت آجر در می آیـد؛آیا هـدف وی از بنای کاخ چه بود؟ « لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلیٰ إِلٰهِ مُوسـیٰ وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکٰاذِبِینَ -تا شاید از خدای موسی آگاهی پیدا کنم و من گمان می کنم که او از دروغگویان است.»

هدف نخستین:اظهار نیرو و قدرت است،چه در سراسر تاریخ،هر وقت که صاحبان قدرت فاسد متوجه ضعف خود شده و پایان تسلط خود را نزدیک دیده اند،در آن کوشیده اند تا مظهری از مظاهر قدرت را جستجو کنند،حتی اگر این مظهر و نماد قدرت ساختن بناها یا پلهایی بوده باشد که زیر عنوان نوسازی از آنها یاد می شود.

در این شک نیست که گروهی از مردم ساده لوح از دیدن این گونه کارهای ساختمانی دچار شگفتی می شوند و بیشتر به قوت طاغوت و عظمت آن توجه پیدا می کنند،و فرعون در هنگام ساختن این کاخ یا اهرام مصر می خواست تا از این راه لرزشی را که بر حیثیت جاهلی وی به سبب رسالت موسی(ع)از دست داده بود،از میان ببرد.

هم امروز بسیاری از نظامهای فاسد را مشاهده می کنیم که سلاحهای گوناگون فراوان را ذخیره می کنند،و قراردادهای خرید آنها را با سر و صدای فراوان منعقد می سازند تا در برابر مردم زیر فرمان خود تظاهر به قدرت کنند،و شاید آیه الهامبخش نظریه ای در علم اجتماع بوده باشد که می گوید:تورم مادّی از یک خرابی داخلی خبر می دهد که جامعه یا نظام مسلط بر آن در برابر آن قرار گرفته است،و به همان گونه که متکبر در آن هنگام که در نفس خود احساس عقدهٔ حقارت می کند در اندیشهٔ خود برتر نمایی می افتد،به همین گونه هم جامعه مغرور از لحاظ داخلی به ایجاد نمادهای بزرگی و ابّهت همچون ساختن کاخها یا معابد بزرگ یا چیزهایی شبیه به اینها می پردازد تا حالت انهیار و فروپاشی را به تأخیر بیندازد.

هدف دوم:مردم را به لهو و لعب سرگرم کردن و اوقات فراغت آنان را با قضایای حاشیه ای پر کردن است،و مشاهده می شود که چون حکومتها احساس ورشکستگی می کنند و نمی توانند پاسخگوی خواستهای مردم باشند،به افزایش بازی فوتبال در میان آنان می پردازند،و در آرژانتین در آن هنگام که انقلاب ارتشی صورت گرفت،و مردمان به خیابانها ریختند و خواستار حکومت غیر نظامی شدند،

حکومت نظامی خواستار برگزار کردن مسابقات جهانی فوتبال شد،و نقشهٔ دستگاهی که انقلاب را به راه انداخته بود،آن بود که جام مسابقه نصیب آرژانتین شود.تو گویی می خواستند به مردم بگویند که:اگر در ایجاد یک حکومت آزاد مبتنی بر دموکراسی و اقتصاد ملی شکست خوردیم،جام جهانی را برای شما تأمین کردیم.

ملتی که بزرگترین انتظار و خواسته اش بازی کردن با توپ،و برترین نمایندگان آن بازیکنان این بازی بوده باشد،در اندیشهٔ انقلاب علیه طاغوتهای آن نمی افتد.

## پیشوایان آتش

[۳۹]

و طاغوت در آن هنگام که به ساختن کاخها می پردازد،یا مال و سلاح گرد می آورد،چنان تصور می کند که به بزرگی دست یافته است، /۹ و همین احساس عاملی است که میان او و حقیقت پرده ای می کشد تا این حقیقت دیده نشود.

« وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ -و او و سپاهیانش در زمین به ناحق به استکبار پرداختند.» ناتوانی در رسالت موسی-حاشا للّه-نبود که همه آیات بیّنات بود،ولی آنان از آن اعراض کردند،و پنداشتند که صاحبان کبریاء و بزرگوارند،و حق با ایشان نبود،و سبب استکبارشان معتقد نبودن به بعث و بازگشت به زندگی در قیامت بود.

« وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ -و چنان گمان داشتند که به ما بازگردانده نمی شوند.» [۴۰]

و کیفر این استکبار رسیدن به ذلت و خواری بود تا خود را چنان که بودند بشناسند.

« فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ -پس او و سپاهیانش را گرفتیم

ص :۳۰۱

و در دریاشـان افکنـدیم.» از این عـاقبت پیـامبر خـدا موسـی(ع)از اولین روز آنان را بر حـذر داشت،و برای آن براهین و آیاتی آورد،و شایسـته چنان بود که فرعون و سـپاهیانش پنـد می گرفتند و به تعقل می پرداختند،و برترین هدف برای نعمت عقل آن است که:

انسان با سنّتهای خـدا آشـنا شود و به عواقب کارهایش بیندیشـد و به هـدایت وحی و عقل به کار برخیزد،ولی آنان بر حقیقت بزرگی فروختند.

« فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِینَ -پس نگاه کن که عاقبت سـتمگران چگونه بوده است.» پیامبر خـدا(ع)تأکیـد کرد که«إنّه لا یفلح الظّالمون»و قرآن واقعیت عملی این سـنت الاهی را در ضـمن داسـتان فرعون و سـپاهیانش برای ما بیان کرده است،و حتی سیـاق قرآنی آنـان را به اسـتکبار توصـیف کرده است و نه به سـتمگری، و گفته است:« فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِینَ -تو ای خواننده ارتباط میان دو آیه را دریابی،و این گواهی بر آن است.

این حقیقت از واقعیت ما دور نیست،و خـدا می گویـد: فَانْظُرْ تا تو ای کسـی که قرآن تلاوت می کنی،چنان نپنـداری که تو از این سـنّتها دوری،یـا به آن زمـان اختصـاص داشـته است،و این از وجوه تمایز اسـلوب قرآنی در تربیت است.چه انسان را به آن وابسته می سازد و مسئولیت نگرش و تفکر و بحث منظم را بر او تحمیل می کند.

[۴۱]

قرآن حقیقت یاد شده را بدین گونه تأکید می کند و می گوید:

« وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّٰارِ وَ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ لاٰ یُنْصَرُونَ -و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که(مردم)را به آتش دعوت می کننـد و در روز قیـامت یـاوری ندارنـد.» بنـا بر ایـن مسئله مسـئلهٔ شـخص فرعـون نیست،بلکه خطی در زنـدگی است،و در آیهٔ دیگری خداونـد متعـال می گویـد:« وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا وَ کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یُوقِنُونَ -و از آنـان قرار دادیم پیشوایانی را که به امر ما راهنمایی می کنند

در آن هنگام که شکیبایی می ورزند و به آیات ما یقین دارند»، (۱) تا بـدانیم که در زندگی دو خط حرکت وجود دارد:یکی خط تجسم یافتهٔ در رسالتهای پیامبران و پیشوایان هدایت است،و دیگری خط تجسم یافتهٔ در فرهنگ جاهلیّت و طاغوتها،و من که قرآن می خوانم یـا در این روزگـار زنـدگی می کنم،می تـوانم از سـتمگران یـا موافـق بـا ایشـان بـاشم که در این صورت سرنوشتی همچون سـرنوشت فرعون و سـپاهیان او خواهم داشت،و نیز امکـان آن هست که از مؤمنـان و موافق با آنان باشم،که در آخرت به عاقبتی نیکو دست یابم.

سلطه هـای فاسـد امروزی در امتـداد فعلی خـط فرعون پیش می رونـد،در صورتی که جنبشـهای مکتبی و علمای ربانی امتـداد مبارک خط پیامبران(ع)به شمار می روند.

[۴۲]

و طاغوتان تنها در قیامت به کیفر خود نمی رسـند،بلکه گرفتار لعنتی می شونـد که بر زبان مردم در دنیا نثار آنان می شود،و از رحمت خدا دور می مانند.

« وَ أَتْبَعْنٰاهُمْ فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیٰا لَعْنَةً وَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ هُمْ مِنَ اَلْمَقْبُوحِینَ - و دنبـاله رو ایشان قرار دادیم در این دنیا لعنتی را،و در روز قیامت آنان از گروه زشت چهرگاننـد.» ۹/ با چهره های قبیح و زشت در محشـر حاضـر می شوند،بدان سـبب که جزا از جنس عمـل است،و این چهره هـا همانهـا است که صاحبـان آنهـا در درخشـان و زیبا نشان دادن آنها با وسایل تبلیغاتی در دنیا عادت کرده بودند،و جزای آنان را خدا با زشت نشان دادن همین چهره ها به ایشان می دهد.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۴۹]

### اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی اَلْکِتٰابَ مِنْ بَعْدِ مٰا أَهْلَکْنَا اَلْقُرُونَ اَلْأُولیٰ بَصٰائِرَ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۴۳) وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ اَلْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنٰا إِلیٰ مُوسَی اَلْأَمْرَ وَ مٰا کُنْتَ مِنَ اَلشّٰاهِدِینَ (۴۴) وَ لٰکِنّٰا أَنْشَأْنٰا قُرُوناً فَتَطٰاوَلَ عَلَیْهِمُ اَلْعُمُرُ وَ مٰا کُنْتَ ثٰاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا وَ لٰکِنّٰا کُنّٰا مُرْسِلِینَ (۴۵) وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ اَلطُّورِ إِذْ نٰادَیْنٰا وَ لٰکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۴۶) وَ لَوْ لاٰ أَنْ تُصِیبَهُمْ مُصِیبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَیَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَیْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیٰاتِکَ وَ نَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۴۷) فَلَمّٰا جٰاءَهُمُ اَلْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا لَوْ لاٰ أُوتِیَ مِثْلَ مٰا أُوتِیَ مُوسیٰ أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِمٰا أُوتِیَ مُوسیٰ مِنْ قَبْلُ قٰالُوا سِحْرٰانِ تَظٰاهَرٰا وَ قٰالُوا إِنّٰا بِکُلٍّ کٰافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِکِتٰابٍ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ هُوَ أَهْدیٰ مِنْهُمٰا أَتَّبِعْهُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۴۹)



---

۱- ۱۸) -السجده۲۴/.

## معنای واژه ها

۴۴[بجانب الغربی]

:یعنی در طرف کوه غربی-(کوه طور)واقع در غرب.

۴۵[ثاویا]

:یعنی مقیم.

ص :۳۰۴

## بینشها و هدایت و رحمت برای مردم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

این آیه ها بر جنبۀ غیبی رسالتهای الاهی تأکید می کند،که آن اوج پیشرفت در تکامل بشری تدریجی طبیعی همچون شهادتی نیست که مثلا شخص طالب رسیدن به آن در هنگام رفتن از دنیا است،بلکه قضای الاهی ناگهانی است که برای اصلاح مسیر بشر به صورت غیبی پیش می آید.

رسالت،بدان گونه که در آیۀ(۴۳)آمده،وسیله ای برای دیدار حقایق و توضیح آنها است،و برنامه و روشی برای شناخت دانشها،و خود در عین حال علم و شناخت و هدایت است،و همچنین رسالت برای اتمام حجت بر مردم می آید تا فردا نگویند:چرا فرستاده ای بر ما روانه نکردی؟!پس حکمت خدا چنان اقتضا می کند که آدمی در زندگی خویش آزاد باشد،و فرصت هدایت و راهیابی از جانب خدا برای او فراهم آید،و پروردگار عزیز ما این را نخواست که به اجبار حاضر به راهیابی از طریق فرستادگان او باشند،و خود راه یافتن از مسئولیتهای ایشان است،همچون کسی که به تو کتاب می دهد و علم نمی دهد، بلکه فرصت دست یافتن به علم را برای تو فراهم می آورد،و رسالت نسبت به مردم به همین گونه است، ۹/ و در روز قیامت خدا حجّت بالغه علیه ما دارد،و سپس سیاق از رابطۀ میان عبرتهای اقوام پیشین و سنتهای رسولان گذشته و رسالت محمّد پیامبر(ص)سخن می گوید.

ص: ۳۰۵

## شرح آیات:

### اشاره

### کتاب موسی

[۴۳]

« وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ مِنْ بَعْدِ مٰا أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الْأُولیٰ -و به موسی کتاب دادیم پس از آن زمان که(مردمان)قرنهای نخستین را هلاک کردیم.» در این جا قرآن دورۀ پیشرفت تمدن را خلاصه می کند،که با رسالت الاهی و شخص یا نسلی الاهی آغاز می شود،و سپس که فرهنگی جاهلی پایان می پذیرد، و نسلی منحرف که پروردگار به آن بیم می دهد،و اگر از این بیم دادن سودی نبرد آن را هلاک می کند،و شک نیست که این دورۀ حتمی نیست،پس اگر چنان مقدر شده باشد که مردمان به رسالتهای الاهی متمسک شوند،خدا آنان را هلاک نمی کند،چنان که برای قوم یونس چنین شد.

سپس پروردگارمان از کتابی که با موسی نازل شد سخن می گوید:

« بَصٰائِرَ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً -بینشهایی برای مردم و هدایتی و رحمتی (برای ایشان بود).» در عین حال که رسالتهای خدا راه و روشی برای دیدن(بصیرت)است، خود علم و معرفتی است که بشر را به حقایق می رساند،پس از یک سو به انسان در زندگی برای رو به رو شدن با چیزها و پیشامدها بصیرت می بخشد،از آن سبب که شامل سنتهای خدا در زندگی است،و با خود مقیاسها و معیارهایی دارد که دید نظری منفی را محدود می سازد،و از سوی دیگر مشتمل بر علم هدایتی است که برای او ایستار عملی راست و درست را ترسیم می کند تا به پیروی از آن بپردازد.

تفاوت میان علم و هدایت آن است که:علم مجرد اتصال انسان به حقایق است،اما هدایت همکاری کردن او با علم است و بهره بردنش از آن و در دعا آمده است:

ص :۳۰۶

«و پناه می برم به تو از علمی که سودی ندارد». (۱)

مقصود از آن علمی است که به آن عمل نمی شود.

هنگامی که آدمی به علم عمل نکند،گمراه و جاهل باقی می ماند،و حتی خود علم را فراموش می کند،اما چون به علم عمل کند،نتیجهٔ آن رسیدن به خوشبختی و دریافت لطف الاهی(رحمت)به صورت مادّی و معنوی خواهد بود.

اینک این پرسش پیش می آید که:هدف از این رسالت که مشتمل بر بصیرتها و هدایت و رحمت است چیست؟ « لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ -شاید به یاد آورند.» چه چیز را مردمان به یاد می آورند؟ پیمانی را که با خدا بسته بودند به یاد می آورند،و به فطرت خویش بازمی گردند،بدان جهت که از خصوصیّات رسالت یکی آن است که پرده ها را از برابر قلب بشر دور می کند،و از این آیه چنین الهام می گیریم که:آخرین عامل در حرکت انسان خود او است،پس بصیرت و راهنمایی و رحمت از جانب خدا است، اما تذکر مسئولیت خود انسان است.

[۴۴]

سپس سیاق به یاد ما می آورد که پیامبر اسلام(ص)در طرف غربی کوه طور که موسی(ع)در سفر از مدین به مصر به آنجا رفت حضور نداشت که موسی برای نخستین بار پذیرای وحی الاهی شد،و گواهانی در آن جا حضور نداشتند که آن حوادث را به صورت دقیق و عالی توصیف کنند،ولی خداوند سبحانه و تعالی به وسیلهٔ قرآن برای بنی اسراییل بیشتر چیزهایی را که دربارهٔ آن اختلاف داشتند بیان کرد،و این خود دلیل صدق و راستی این رسالت است.

« وَ مٰا كُنْتَ بِجٰانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنٰا إِلىٰ مُوسَى الْأَمْرَ -و تو در جانب غربی(کوه طور)در آن هنگام نبودی که امر خود را به موسی ابلاغ کردیم.» دو کلمه در قرآن است که یکی از آن دو وضع طبیعی را بیان می کند،و آن



---

۱- ۱۹) -مفاتیح الجنان،دعای تعقیب نماز عصر.

قدر است،و دیگری وضع غیبی را که قضاء است،و تفاوت میان آن دو در این است که قدر به معنی سنتهایی است که خداوند متعال در آفرینش و آفریدگان به جریان انداخته است و تبدیل و تحویلی در آنها صورت نمی گیرد،و اما قضاء به معنی اوامر غیبی است که از جانب او به آفریدگان صادر می شود،و از همهٔ قدرها تجاوز می کند،پس چه بسا که قدر انسانی آن است که امروز بمیرد،و چون صدقه ای به فقیری دهد،یا از خدا بخواهد،یا صلهٔ رحم کند یا...یا...قضای خدا بر آن جریان یابد که اجل او سی سال به تأخیر افتد،و گاه قدر او زنده ماندن تا سی سال دیگر است،و چون به کسی ستم کرده است که یاوری جز خدا ندارد،خدا به مرگ او در همین امروز قضا و حکم خود را صادر کند؛و رسالت الاهی گونه ای از قضاء است،چه هیچ سنّت الاهی وجود ندارد که چون آدمی به آن عمل کند به رسالت برسد،و رسیدن موسی(ع)به مقام رسالت،یا محمد بن عبد اللّه(ص)به این مقام نتیجه ای از تحصیل کردن در یک دانشگاه نبود،یا خواندن کتابهایی،بلکه رسالت-و چنان که پیشتر گذشت هدایت-قضای الاهی است که به موجب آن اتصالی میان آفریده و آفریننده از راه رسالت به وجود می آید،و رسول را خدا جانشین و خلیفهٔ خویش در زمین قرار می دهد،و این گفته منافی با آن نیست که خدا رسولان و پیامبران خویش را به اساس وجود صفات و ممیزاتی در آنان برمی گزیند.

در لحظهٔ قضاء چیزی تحقق پیدا می کند که تحقق یافتن با گذشت قرنها امکان پذیر نبوده است،چنان که رسول اللّه(ص)مادر زاد و بی آن که از خواندن و نوشتن خبری داشته باشد،به غار حراء درآمد،ولی در بیرون آمدن از غار حامل رسالتی بود که بشر از رسیدن به قلهٔ آن پیوسته ناتوان بوده است.

«وَ مٰا کُنْتَ مِنَ الشّٰاهِدِینَ -و از حاضران و گواهان نبودی.» شاید این آیه اشاره ای به حقایقی دارد که در این داستان روایت شده و در نزد اهل کتاب نیز آشکار نبوده یا این که سبب برانگیخته شدن مجادلهٔ بزرگی درباره جزئیات حادثه یا تفسیر آنها بوده است.

[۴۵]

سپس آیه چیزی را بیان می کند که ظاهرا اشاره به دوره های مختلف

تمدن و تاریخ دارد،چه از عادت آدمیزاد آن است که پس از گذشت قرنها رسالتهای پروردگارش را فراموش کند،و نیاز به انگیخته شدن تازهٔ شخصی به رسالت احساس شود.

« وَ لٰکِنّٰا أَنْشَأْنٰا قُرُوناً فَتَطٰاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ -ولی ما قرنهایی را پدید آوردیم،پس عمر درازی بر آنها گذشت.» بشریت قرنهای فراوانی پی در پی یکدیگر،پس از میلاد رسالت،محاط در تاریکیها قرار داشت،تا آن گاه که گودال میان مردم و رسالت موسی(ع)خرده خرده گستردگی پیدا کرد،و چنان شد که آن را پس پشتهای خود انداختند،و نادانی در محیطهای ایشان جایگزین شد،و به همین جهت نیازمند رسالتی تازه شدند که در آن فهم و بیداری ضمیر را از نو زنده کند.

« وَ مٰا کُنْتَ ثٰاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا -و تو در میان مردم شهر مدین منزل نداشتی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی.» ولی نبودن تو در آن جا بدین معنی نیست که حجت به آنان نرسیده است،و زندگی بر روی این سنت الاهی قائم است.

« وَ لٰکِنّٰا کُنّٰا مُرْسِلِینَ -ولی ما(رسولان خود را)می فرستادیم.» برای ایشان شعیب را فرستادیم به همان گونه که رسولی برای اعراب روانه کردیم.

[۴۶]

« وَ مٰا کُنْتَ بِجٰانِبِ الطُّورِ إِذْ نٰادَیْنٰا وَ لٰکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ -و در آن هنگام که ما(به موسی)در کنار طور ندا کردیم،در آنجا نبودی،ولی تو رحمتی از پروردگار خویش هستی.» شاید در این آیه اشاره ای به یگانگی رسالتهای الاهی از طریق وحدت هدفهای آنها وجود داشته باشد،و در نتیجه ایمان به رسالت موسی مستلزم ایمان آوردن به رسالت اسلام است،و این که سیاق قرآنی میان این دو رسالت ارتباطی برقرار می کند،به دلایلی است و از جملهٔ آنها این که:

۱-آن دو خط واحدی را در رسالتهای اخیر برای زندگی تشکیل می دهند،

و رسالت ۹/ عیسی(ع)عنوان امتدادی از رسالت موسی را دارد،و هدف آن تصحیح مسیر مردم پس از آن بوده است،و چنان نیست که ذاتا رسالت تازه ای به شمار رود.

۲-به سبب شبیه بودن تفصیلات دو رسالت،و این که آن رسالت یعنی رسالت موسی در زندگی او(ع)امتی را به وجود آورد،و رسالت بعدی اسلام نیز پدید آورنده امتی تازه بود.

و هر رسالت دارای دو هدف اساسی است:

یکی از آن دو راهنمایی مردم است از طریق یادآوری و تذکره،و خداوند متعال گفت:

« لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ -برای آن که قومی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای ایشان نیامد،باشد که یاد آورند و متذکر شوند.» پس به همان گونه که موسی را خدا همچون رحمتی بر آفریدگان خویش به پیغمبری برگزید،به همان گونه هم محمد(ص)رحمت بود،و در آیه حجتی بر آن کسان که به رسالتهای پیشین خدا ایمان آورده بودند،و با وجود یکی بودن مبدأ رسالتها به این رسالت نهایی کفر ورزیدند و به پذیرفتن آن گردن ننهادند،پس به همان گونه که آن یک رحمتی از خدا بود،این یک نیز رحمتی است،و بنا بر این چه شده است که به پاره ای از کتاب ایمان می آورند و به پاره ای دیگر کافر می شوند؟! [۴۷]

و اما هدف دوم اقامهٔ حجت بر مردم است.

« وَ لَوْ لاٰ أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ -و اگر به سبب کارهایی که انجام می دادند به ایشان مصیبتی می رسید،می گفتند:پروردگارا!چرا بر ما رسولی نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان بوده باشیم؟» در آیه اشاره ای به این امر وجود دارد که مردمان از اهمیّت رسالت آن گاه با خبر می شوند که روشهای دینی گوناگون سبب گیج و گمراه شدن ایشان شود و از این راه گرفتار شوند.

و شاید که سیاق در این جا اشاره به این سنت الاهی کرده باشد که:

خداوند متعال آنان را به مصیبتهای دنیوی،همچون کاهش افراد و محصولات و پیدایش جنگهای داخلی جانکاه از آن روی مبتلا کرده است ۹/ که رو به او آورند و از او خواستار رهایی از این بدبختیها شوند،ولی در آن هنگام که فرستاده ای برای رهایی آنان از جانب خدا مبعوث می شود،به او کفر می ورزند و نشان می دهند که خواستار آن بوده اند که خدا آنان را بدون آن که به عملی برخیزند که رضای او در آن باشد،از سختی و بدبختی رهایی بخشد،و در راه او به هیچ جهاد و مجاهده ای برنخیزند،و سیاق قرآن-بنا بر این تفسیر-ما را به یاد داستان بنی اسراییل می اندازد که از پیغمبر خود خواستار پادشاهی برای حکومت بر خود شدند،و چون خداوند سبحانه و تعالی طالوت را به پادشاهی ایشان برگزید،از آن جهت به او کفر ورزیدند و از فرمانبرداری او خودداری کردند،که مطابق میل ایشان نبود و مال فراوان نداشت.

[۴۸]

سپس قرآن بیان می کند که چگونه آنان نسبت به حق کافر شدند، بدان جهت که او را سازگار با هوا و هوسهای خود نمی دیدند و از پذیرفتن پیشنهادهای ایشان خودداری می کرد.

« فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی - پس چون حق از نزد ما بر ایشان آمد،گفتند:چرا به او آن چیزها که به موسی داده شده بود داده نشده است؟!» مقصودشان معجزات موسی همچون اژدها و ید بیضا بود،و سبب این عدم قبول آن بود که به جوهر و اساس رسالت نظر نمی کردند و،اگر چنین می بودند، رسالت او را در هدفها و برنامهٔ کلی همچون رسالت موسی می یافتند،و آنچه پیامبر اسلام(ص)با خود آورد از عصای موسی بزرگتر بود.مگر عصای موسی یک آیت و نشانهٔ الاهی نبود؟قرآن نیز سر تا پا آیات الاهی است.

و با وجود این قرآن تأکید می کند که دشواری در آشکار بودن آیات قرآنی نبود،بلکه در خواستهای نفسانی نادرست ایشان بود و در ایستادگی در برابر حق و

اصرار ورزیدن بر کفر.به همین سبب قرآن می پرسد:

« أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِمٰا أُوتِیَ مُوسیٰ مِنْ قَبْلُ قٰالُوا سِحْرٰانِ تَظٰاهَرٰا وَ قٰالُوا إِنّٰا بِکُلٍّ کٰافِرُونَ -آیا به آنچه موسی پیش از این آورد کافر نشدند که گفتند که دو جادوی پشتیبان یکدیگر است و ما به هر دو تای آنها کافریم؟» در این شک نیست که مخاطبان قرآن در این آیه کسانی نیستند که با موسی بودند و سپس به او کفر ورزیدند،ولی قرآن می گوید که به او کفر ورزیدند، و شاید این گونه سخن گفتن برای آن است که بر ما معلوم شود که یگانگی برنامه و روش اندیشیدن است که ما را به همان نتیجه می رساند.

[۴۹]

« قُلْ فَأْتُوا بِکِتٰابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدیٰ مِنْهُمٰا أَتَّبِعْهُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ -بگو که:اگر راست می گویید،کتابی از جانب خدا بیاورید که راهنمونتر از آن دو باشد تا من از آن پیروی کنم!» یکی از وسایل باز شناختن منطق فرستادگان خدا آن است که سخنان ایشان به نهایت درجه موضوعی و عقلانی است،و رسول با تمام عظمتی که دارد و خدا او را به راه مستقیم هدایت کرده است،معانده و لجاج نمی کند،و در مقابل دعوتهای دیگر به استکبار و خود بزرگشماری اصرار نمی ورزد،بلکه می گوید:اگر در نزد شما کتابی راهنماتر از کتاب رسالت من است،آن را به من نشان دهید تا از آن پیروی کنم،در حالی که او به یقین می داند که کتابی راهنماتر از کتاب خدا وجود ندارد که بر موسی فرستاد و سپس کتاب مکمل و غالب بر آن را بر خود وی وحی کرد.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۵۰ تا ۵۶]

### اشاره

فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمٰا یَتَّبِعُونَ أَهْوٰاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ (۵۰) وَ لَقَدْ وَصَّلْنٰا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۵۱) اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ (۵۲) وَ إِذٰا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ قٰالُوا آمَنّٰا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنٰا إِنّٰا کُنّٰا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ (۵۳) أُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمٰا صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ (۵۴) وَ إِذٰا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قٰالُوا لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَکُمْ أَعْمٰالُکُمْ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ لاٰ نَبْتَغِی الْجٰاهِلِینَ (۵۵) إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶)

## معنای واژه ها

۵۱[وصلنا]

:اصل«توصّل»از وصل کردن قسمتی از ریسمان است به قسمت دیگر.

۵۴[یدرءون]

:درأ،همان دفع است،یعنی می رانند.

۵۵[اللغو]

:به معنای مردم نادان و سخن زشت است.

## و چه کسی گمراهتر از کسی که از هوسش پیروی کند

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چگونه حق را از باطل و درست را از نادرست تشخیص می دهیم؟ مقیاسها و معیارهای گوناگونی ما را بر این کار توانا می سازد،و از جملۀ

آنها است:

الف:معیار نتیجه ها:چه مقدمهٔ درست هرگز به نتیجهٔ غلط و نادرست منجر نمی شود،به همان گونه که مقدمهٔ غلط نمی تواند نتیجهٔ صحیح داشته باشد، پس عمل صالح مقدمه ای است که نتیجهٔ آن رسیدن به یک زندگی همراه با فضیلت است،و عمل بد و غیر صالح نیز هرگز نمی تواند نتیجه ای شایسته و صالح داشته باشد.

ب:معیار اجماع:مبادی و اصولی که عقلهای آلوده نشدهٔ به عوامل خارجی بر آنها یک کلامند و نظر جمعی دارند همچون آزادی و عدالت و راستی و ارزشهای دیگری که جستجو و به کار بستن آنها واجب است،هرگز خطا و نادرست نیست،و آنها همه از همین لحاظ اجماعی خوبند،در صورتی که عقلهای ناآلودهٔ بشری از رذیلت و ستمگری و دروغگویی اجماعا در هر زمان و مکان احتراز می کند.

ج:مقیاس و جدان:هر چه در ذهن انسان تثبیت پیدا کند،نتیجه ای از یکی از دو چیز است:یا نتیجه ای از عقل و و جدان است،یا نتیجه ای از نادانی و شقوت،و این از همهٔ معیارهای دیگر مهمتر و آسانتر است.

قرآن در این آیات به بحث دربارهٔ این حقیقت می پردازد،و خداوند متعال در آغاز می گوید:ای مردم!اگر شما خواهان آن نیستید که از این رسالت پیروی کنید،در صدد یافتن رسالتی برآیید که بر آن برتری داشته باشد و از آن پیروی کنید، ولی اگر آنان خواستار هدایت بودند از همین رسالت پیروی می کردند،چه رسالتی برتر و فاضلتر از آن نمی یافتند،پس اگر آن را ترک می کنند،برای آن است که به پیروی از هوای نفس خویش بپردازند و خود را از قبول مسئولیت متعهد و ملتزم بودن به حق خلاص کنند.

پس انسان یا از عقل پیروی می کند و یا از هوای نفس و راه سومی وجود ندارد،ولی عقل چیست؟و هوای نفس چیست؟ عقل نوری است که ما را به حقایق خارجی نزدیک می کند،و آنها را برای ما مقیاس و معیار قرار می دهد،اما هوای نفس(هوی)آن نیروی درونی است که ما

را به سوی خودمـان می کشـد،و مصـدر آن حب ذات و خودخواهی است،پس عقل ما را متوجه به مردم می سازد،در صورتی که هوی ما را به سوی خودمان متوجه می کند.

در غالب اوقات حق و باطل برای ما آشکار از یکدیگر شناخته می شود،ولی گاه چنین نیست و با هم اشتباه می شوند و تنها در بعضی از اوقات تشخیص آنها امکان پیدا می کند،و به همین جهت ترجمهٔ دعایی چنین است:

«خـدایا!حق را به من حق بنمـا تـا از آن پیروی کنم،و باطـل را باطل تا از آن بپرهیزم و دوری جویم،و آن را بر من متشابه مساز که از هوای خویش پیروی کنم».

و پـاره ای از مردم در پیچیـده ترین کارها،با لحظه ای تفکر،به حق راه می یابنـد،در صورتی که بعضـی دیگر درست بر عکس ایشانند،و سـبب آن است که گروه اول از عقل خویش بهره برداری می کنند و به همین سـبب عقل ایشان پیوسته در حال رشد است،در صورتی که گروه دوم از عقل خویش بهره مند نمی شوند و عقل ایشان فرو خفته و پنهان می ماند،و این سـنتی الاهی در زندگی است،و امیر المؤمنین(ع)گفته است:

«و دانش خود را به نادانی،و یقین خود را به شکّ مبـدل مسازیـد:چون دانستیـد به آن عمل کنیـد،و چون یقین کردیـد به اقدام بپردازید». (۱)

سپس قرآن به حقیقتی مهم اشاره می کند،و آن این که:گروهی از مردم پیش از دمیدن فجر اسـلام مسـلم و تسلیم شدهٔ به خدا بودنـد،و گروهی به نام حنفیان خوانده می شدند،چه پرسـتش بتان را ترک کرده و به پرسـتش خدا آرام گرفته بودند، همچون ابو ذر غفـاری و جعفر طیّار که به رسول(ص)گفت:«چهـار کـار بود که من در دوران جـاهلیت به آنها نمی پرداختم:هرگز در برابر بتی به سـجده نیفتادم،و دروغ نگفتم،و زنا نکردم،و شـراب نیاشامیدم»،و سبب آن است که ایمان و کفر دو حالت از نفس آدمی است،پس آن کس که به پیروی از حق و تسلیم شدن به آن



---

۱- ۲۰) -نهج البلاغه،کلمات قصار،شمارهٔ ۲۷۴.

عادت کرده باشد،برای او ایمان آوردن به رسالت و عمل کردن به آن دشواری ندارد،در صورتی که این کار بر شخص دیگری که به فرو ریختن در برابر شهوتها و هواها معتاد شده دشوار است،و به همین سبب بعضی از مردم حتی پس از بعثت رسول اللّه(ص)نیز منافق باقی ماندند.

**شرح آیات:**

[۵۰]

« فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ -پس اگر دعوت تو را(به اسلام)نپذیرفتند،بدان که آنان از هواهای نفس خود پیروی می کنند.» از آن روی چنین است که رسالت با جنبهٔ نیکی در انسان سر و کار دارد که همان عقل او است،و در نتیجه انگیزهٔ مخالفت با آن پیروی از هوای نفس است.

« وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّهِ -و چه کس گمراهتر از کسی است که بی رهبری خدا از هوای نفس خود پیروی می کند؟» انسان در ذات خود قاصر است،و ناگزیر باید به وسیلهٔ پیروی کردن از راهنمایی پروردگار دانا و توانای خویش به درمان این قصور و کوتاهی بپردازد، /۹ و اگر چنین نکند،پیوسته از حقیقت هر چه بیشتر دور می شود.

« إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ -چه خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند.» هدایت سنّتی بزرگ است که خدا آن را بهرهٔ ستمگرانی نمی سازد که حقوق مردم و حقوق خدا را مورد تجاوز قرار می دهند،و آن کس که خدا برای او روشنی و نوری قرار نداده باشد،هیچ نوری ندارد،و ظلم سبب ازدیاد خودخواهی و خودپسندی می شود،و پیروی از هوای نفس را در قلب افزایش می دهد،و این خود همچون پرده ای ستبر از دریافت حقایق جلوگیری می کند.

[۵۱]

و مشکل کسانی که پذیرای دعوت رسالت نمی شوند،در غامض و دشوار بودن آن یا کم بودن گواهیهای درستی آن نیست،بلکه در آن است که خود

خواستار هدایت و یادآوری خدا نیستند،و همین امر دلیل بر آن است که فرستادهٔ خدا و رسالتهای او را تکذیب می کنند.

« وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ -و ما گفتار را برای ایشان پیوسته امتداد دادیم.» یعنی اسباب هدایت و راهنمایی را پیوسته و بدون بریدگی برقرار نگاه داشتیم،و در روایات است که خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر آفریدگانش مبعوث کرده است که هر یک از ایشان اوصیا و خوانندگان به خدای فراوانی از میان امت خویش داشته اند و دارند.

« لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ -تا مگر به یاد آورند و متذکر شوند.» رسالتهای الاهی نسبت به نفس بشری چیز عجیب و غریبی نبوده،چه با عقل و فطرت انسان،که خدا حقایق را در آنها به ودیعه نهاده،تلاقی پیدا می کرده است،و رسالت غالبا جز وسیله ای برای برانگیختن آنچه در خاطر نهفته است نیست.

[۵۲]

و کسانی که به کتاب ایمان آوردند،و خود را به فرمانبرداری از خود خویگر ساختند،هیچ ناراحتی در تسلیم شدن به رسالت تازه پیدا نمی کنند.

« اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ -کسانی که پیش از آن به ایشان کتاب داده بودیم،به آن،» /۹ یعنی به قرآن حکیم.

« یُؤْمِنُونَ -ایمان می آورند.» این بدان سبب است که جوهر این کتاب را مطابق با رسالت پیش از آن می یابند،و نیز موافق با عقل و فطرت،چه مؤمنان به رسالتهای پیش از آن نیز برای هماهنگ کردن نفسهای خودشان به حق تحمل زحمت کرده و با نادانی قلبها و شهوتها و هواهای خود مقاومت ورزیده بوده اند و در پی آن در مقابل پروردگار خویش سر تسلیم فرود آورده اند،پس آنان از لحاظ نفسانی آماده برای تسلیم به حق بوده اند.

[۵۳]

« وَ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ -و هر گاه(قرآن)بر ايشان خوانده شود،مى گويند كه:به آن ايمان آورديم زيرا كه حق و از پروردگار ما است،و ما پيش از آن از اسلام آورندگان و تسليم شدگان به آن بوده ايم.»

[۵۴]

و خداوند اجر اين گونه كسان را دو برابر مى دهد:

« أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ -به اين گونه كسان مزد و پاداشى دوباره داده مى شود.» يك بار براى ايمان آوردنشان به اين كتاب كه كامل كنندۀ رسالتهاى پيش از آن است،و بار ديگر براى آن كه به كتاب نازل شدۀ بر خود ايشان ايمان آورده اند،و در برابر آن شكيبايى نشان دادند،و آنها را همچون عالمان بدشان تحريف نكردند،و در مقابل فشار قدرت و ثروت سر تسليم فرود نياوردند.

« بِما صَبَرُوا -به سبب شكيبايى و صبرى كه نشان دادند.» بر آزارى كه از ايمان آوردن به كتاب بر ايشان رسيد،و شايد بزرگترين پاداشى كه خداوند به ايشان خواهد داد،در برابر بردبارى آنان در ايام فترت بوده باشد كه گردنكشان و طاغيان استيلا پيدا كردند،و مردمان منحرف شدند،و جز بازماندۀ مستضعفى از مؤمنان باقى نماند كه فرمان به شكيبايى يافتند و به عمل كردن به پرهيزگارى و تقوى،و پاسخ دادن به رنج و آزار كفار و منحرفان با سعۀ صدر و حسن خلق و بخشندگى و وارد نشدن در مجادلۀ بى حاصل با كسانى كه از دين خدا منحرف شده بودند.

بنا بر اين معنى صبر عبارت از چيزى خواهد بود كه سياق پس از اين به بيان آن خواهد پرداخت،و اين آيات براى بيان روش عمل مؤمنان در دوران تقيه و پرهيز است كه در صبر و گذشت و انفاق و دورى گزيدن از لغو جاهلان خلاصه مى شود.

« وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ -و با نيكوكارى بدى را از خود دور مى كردند.» پيشتر گفتيم كه ستمكار بر زيان عقل خود از هواى نفس خويش پيروى

می کنـد،و در نتیجه شخصـیت ذات او به حساب دیگران تورم پیدا می کند،ولی مؤمن بر عکس این است و از سرکشـی نفس خود جلوگیری به عمـل می آورد،و عقـل خویش را افزایش می دهـد،و بنـا بر این به تفکر دربـارهٔ دیگران می پردازد،و اگر به زبان او خطا کردند،با نیکیها آنان را از خود دور می کند،و چون نیازمند شوند به رفع نیاز آنان می پردازد.

« وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ -و از آنچه روزی ایشان قرار داده ایم به دیگران انفاق می کنند.» [۵۵]

سپس آنـان نفس را مطیع خـویش می سازنـد،و از هواهـای خـود جلوگیری به عمـل می آورنـد،و خودخواهی و خودپسـندی خویش را محدود می سازند، و این کار را از راه دوری جسـتن از کارهای لغو و بیهوده انجام می دهند،و همین است که سبب رشد عقل ایشان می شود،بدان جهت که مخالفت با هوای نفس است.

« وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ -و چون لغوی بشنوند از آن رویگردان می شوند.» بدان سبب که خواستها و هدفهای آنان برتر و بالاتر از هواها و شـهوتها است،و به همین جهت تحریکهای جاهلان ایشان را آشـفته نمی سازد،و اسـرار خویش را فاش نمی کننـد،و در جـدلی که به آن فرمان نیافته باشـند وارد نمی شونـد، بلکه اگر جاهلان-به جـدل-خواسـتار حجت و برهان از آنان شوند،از ایشان اعراض می کنند.

« وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ -و می گوینـد که اعمال ما برای ما و اعمال شـما برای شـما است.» هـدف آنان به دسـت آوردن رضـوان و خرسـندی خـدا است و نه برتری جویی در زمین و تظـاهر و فخر فروشـی و مغرور و فریفته شـدن به آنچه در دست تصـرف خود دارند،و به همین سبب است که نادانان قدرت تحریک کردن و آشفتن ایشان را ندارند،و دشنام دادن آنان و خواستار مبارزهٔ در میدان جدل شدن ایشان،آنان را

پریشان و برانگیخته نمی سازد.

« سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ لاٰ نَبْتَغِي اَلْجٰاهِلِينَ -سلام بر شما باد،ما را با جاهلان کاری نیست.» بدین گونه مؤمنان در برابر تلاشهای به منظور تحریف آیات خدا با مقاومت کردن در مقابل فشارها ایستادگی نشان می دهند،و از محیط اجتماعی فاسد متأثر نمی شوند،و دین اسلام فرزندان خود را به همین گونه عمل خوانده است.

امام علی(ع)گفت:

«در میان مردم باش و با ایشان مباش».

[۵۶]

و در پایان آیه خدا مسئولیت رسالت را به تبلیغ و رساندن فرمان خدا به بندگانش محدود می کند،و این که رسول مردمان را به جبر و فشار در راه هدایت بیندازد،در شأن رسولان و رسالیان نیست،زیرا که هدایت جز با تلاش خود شخص و توفیقی که خدا برای او فراهم می آورد،میسر نمی شود.

« إِنَّكَ لاٰ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ -تو(ای پیغمبر)نمی توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی، ولی خدا هر که را بخواهد هدایت می کند و او هدایت پذیران و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد.» ۹/

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۵۷ تا ۶۱]

### اشاره

وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ اَلْهُدىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهٰا فَتِلْكَ مَسٰاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِيلاً وَ كُنّٰا نَحْنُ اَلْوٰارِثِينَ (۵۸) وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ اَلْقُرىٰ حَتّٰى يَبْعَثَ فِي أُمِّهٰا رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا وَ مٰا كُنّٰا مُهْلِكِي اَلْقُرىٰ إِلاّٰ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ (۵۹) وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتُهٰا وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۶۰) أَ فَمَنْ وَعَدْنٰاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنٰاهُ مَتٰاعَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ مِنَ اَلْمُحْضَرِينَ (۶۱)

## معنای واژه ها

۵۷[نتخطف]

:تخطف گرفتن چیزی از راه ربودن است.

[یجبی إلیه]

:یعنی به سوی او آورده و جلب شود.

۵۸[بطرت]

:طغیان کردن در نعمت است.

۵۹[أمها]

:یعنی أم القری که مکه است و به قولی مقصود از آن شهرهای بزرگ است.

**و چه بسیار شهرهایی را نابود کردیم که مردم آن زندگی مرفّه خویش را وسیله ای بر غرور و فخر فروشی قرار داده بودند**

## اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

انسان دو ایستار متناقض در برابر نعمت دارد،که یکی سپاسگزاری است و دیگری ناسپاسی و کفران.

سپاسگزاری برای آن که نعمت راهی برای رسیدن به هدف آن بوده است،

چه هر چیز در زندگی عنوان وسیله ای برای رسیدن به هدفی برتر از آن است،نشاط و شور وسیله ای برای تلاش و کوشش است،و تلاش وسیله ای برای آبادی زمین،و آبادی زمین وسیله ای برای آسایش و رفاه شخص،و آسایش وسیله ای برای رسیدن به کمال روحی،و بدین گونه هر نعمتی وسیلهٔ دست یافتن به نعمتی بزرگتر از آن در سلسله ای تصاعدی می شود،و پایان این رشته آنجا است که خدای عز و جل دربارهٔ آن گفته است:« إِنَّ إِلیٰ رَبِّکَ الرُّجْعیٰ -و بازگشت به سوی پروردگار تو است».

شکر راستین آن است که آدمی را به اندیشیدن دربارهٔ عوامل و اسباب نعمت،و در نتیجه پاسداری از آنها برای ادامه یافتن نعمت می رساند،چه بقا و دوام نعمت مرهون بقا و دوام عوامل آن است،چنان که حال تندرستی-که خود نعمتی است-تا زمانی باقی می ماند که مصونیت و سلامت نفس و حرکت برقرار باشد؛ این از یک سو.

از سوی دیگر ایستار کفر و کفران قرار دارد که در سه امر خلاصه می شود:

اولا-توجه نکردن به عوامل نعمت،ثانیا تلاش نکردن برای تحقق بخشیدن به هدفهای آن،ثالثا در برابر آن ایستاری نادرست داشتن.

و در این درس با بحث و بیان درمان ژرفی برای این دو ایستار-شکر و کفر-رو به رو می شویم،و با وجود آن که این دو کلمه را مشاهده نمی کنیم،آیات این درس تا داستان هارون ایستار سالم و درست انسان را در برابر نعمت برای ما تحدید و تعریف می کند.

اعراب ساکن مکه تصور می کردند که نعمتی که در آن زندگی می کنند، برخاستهٔ از واقعیت موجود است که در آن بت پرستی رواج داشت و تسلط آنان بر دیگر اعراب از طریق موقعیت اقتصادی و اجتماعی تأمین می شد،و به همین سبب، از ترس برخاستن دیگر اقوام عرب علیه ایشان،و در نتیجه از دست دادن موقعیتی که کسب کرده بودند،خواهان آن نبودند که به رسول خدا(ص)ایمان آورند،پس خدا آنان را بدین گونه آگاه کرد:

اولا:شما از سبب حقیقی نعمت آگاه نیستید.و آن ارادهٔ خدا است و

حکم و فرمانی که به حرمت و احترام خانهٔ خودش صادر کرده است،و بنا بر این اگر به دیگر احکام خدا گردن نهند،برکات بر ایشان نازل خواهد شد و نه از طریق ارزشهای فاسدی که خود تصور می کنند،و بنا بر این ایمان آوردن به خدا و فرستاده اش این نعمت را افزایش می دهد و آن را حفظ می کند.

ثانیا:نعمت گاه سبب بدبختی و نقمتی برای صاحب آن می شود،و این در آن هنگام است که صاحب آن را فریب دهد و او را به غرور دعوت کند،پس چه بسیار شهرهایی که مردمان آنها در درجات نعمت مادّی چندان پیش رفتند که بر اثر آن گرفتار طغیان در معیشت شدند و به سبب کفر اهل آن خداوند متعال آن شهرها را از بن ویران کرد،و این پس از آن بود که حجت را بر ایشان با ارسال رسولان و پیامبران تمام کرد،و در آن جا که قرآن به عاقبت شوم آن شهرها و قریه ها اشاره می کند،مقصود از آن بیم دادن به اهل مکه است.

ثالثا:اگر از راه جدل چنان فرض کنیم که آنها از جانب خدا نبود،باید در نظر داشته باشیم که دعوت قرآن از مردم مکه تنها به خاطر رسیدن ایشان به نعمت مادی صورت نگرفته،بلکه از لحاظ نعمتهای سرای دیگر نیز بود که از شمار بیرون است، ۹/ پس اگر این نعمت محدود را به سبب ایمان آوردنشان به رسالت از دست بدهند،خداوند متعال در جهان آخرت با چیزی بسیار برتر و بالاتر از آن به ایشان عوض خواهد داد،تا چه رسد به این که ایمان آوردن به رسالت سبب افزایش نعمت در دنیا و رسیدن به پاداش در آخرت می شود.

این درس اجمالا-قلب را از چرک دوستی دنیا که مانع ایمان آوردن به رسالت است پاک می کند،و این همه از طریق بیان خطای ایستار اهل مکه دستگیر ما می شود که به خاطر ترس از دست دادن مصلحتها و نعمتهای زود گذر این جهانی به ایمان رو نیاوردند،و در برابر آن مقاومت نشان دادند.

## شرح آیات:

### اشاره

[۵۷]

بنا بر بعضی از نظریه ها،تمدن مایهٔ ایجاد ترس است،بدان سبب که

ص :۳۲۳

دارندگان آن می خواهند دستاوردهای خویش را برای خود نگاه دارند،و به همین جهت برای دور کردن خطر از جان خود از چیزهایی چشمپوشی می کنند،و شاید اهل مکه در چنین مرحله ای از تمدن زندگی می کردند.چه بیم آن داشتند که با قبایل عرب تصادم و برخورد بد پیدا کنند،و به همین سبب از ایمان آوردن به پیغمبر(ص)خودداری می کردند تا قدرت و ثروت به دست آورده را از دست ندهند، و قضیه ای که به تصور ایشان ممکن بود سبب برخاستن اعراب به شورشی علیه ایشان شود،همین ایمان به رسالت تازه بود که به آن کافر شدند و گفتند:بیم آن داریم که حالت ایمنی را که در آن زندگی می کنیم،با ایمان آوردن از دست بدهیم،و اعراب بر ما بشورند و ما را از روی زمین خودمان بر کنار کنند.

« وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا -و گفتند:اگر همراه با تو از راه خدا پیروی کنیم،از سرزمین خود ربوده خواهیم شد.» در این گفته اعترافی از ایشان به این امر وجود دارد که سبب کفرشان به رسالت در نقص دلیل نیست،بلکه پیروی ایشان از هوای نفس تجسم یافتهٔ در مصالح خصوصی ایشان است که خدا بدین گونه استدلالشان را رد کرد:

۱-مصدر و منبع این نعمتها خدا است نه مردم تا بتوانند چنان تصور کنند که اختلاف پیدا کردن با ایشان به زوال این نعمت خواهد انجامید،چه خدا است که کعبه را جایگاه ایمنی قرار داده،و بر همهٔ مردم و از جمله اعراب-از ناحیهٔ تشریعی دینی-ملتزم بودن به حرمت آن را واجب ساخته است،و گرنه در مکه نمی توانست در عرف قومی که شعار ایشان ترس است و پشتوانهٔ آن شمشیر،ملتزم بودن به حرمت آن استقرار پیدا کند، ۹/ و ناگزیر آن را مورد هجوم قرار می دادند و تمدن پدید آمدهٔ در آن را نابود می کردند.

اگر در آن قانونی وجود می داشت که مانع چنین کاری می شد،آنان را از جنگ بازمی داشت.آنچه مانع ایشان بود،همان قانون الاهی است که از روزگار ابراهیم(ع)استقرار یافته بود،تا آن حد که اگر شکاری به حریم کعبه پناه می برد، به خاطر احترام کعبه از صید کردن آن منصرف می شدند،و شاعری از ایشان گفته

است:

و المؤمن العائذات الطیر یمسحها

رکبان مکه بین العیل و السلم

یعنی:سوگند به خدایی که به پرندگان پناه جوی از حرم امان داد،و حتی کاروانهایی که به مکه روانه می شوند تا از دست سودن بر آن از این امنیت شادمان می شوند،قریش از تعقل این عامل اساسی که به سبب آن از امنیت و رفاه برخوردار بودند،غافل ماندند و به همین سبب شکر خدا نگزاردند،و به رسالت اسلام گردن ننهادند،در صورتی که اگر چنین می کردند ایمنی و خیر و برکت ایشان افزایش می یافت.

« أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْءٍ -آیا حرم ایمنی را در تحت تصرف ایشان قرار ندادیم که میوه های هر چیز از هر جا به آن آورده می شود؟» مهمترین نعمتها در نزد مردم مکه عبارت بود از:امنیتی که از حرمت کعبه به وجود آمد،و رفاه و آسایشی که به سبب استیلای مردم آن بر کارهای بازرگانی فراهم می شد،و نیز به سبب سفرهای زیارتی حاجیان به بیت الحرام که در ضمن آن با خود خیرات سراسر زمین را به این شهر می آوردند،در صورتی که خود مکه در میان کوه های خشک و زمین بدون محصول قرار گرفته بود.

« رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ -همچون روزی و رزقی از نزد ما،ولی بیشترین ایشان(چیزی در این باره)نمی دانند.» در جایی از این تفسیر از تفاوت میان روزی و کسب سخن گفتیم و بیان کردیم که،رزق و روزی چیزی است که خداوند همچون بخشش و عطیه ای به انسان عطا می کند،و چه بسا که بدون سعی و کوششی به دست او می رسد،در صورتی که کسب و درآمد عبارت از چیزی است که خدا آن را پس از سعی و کوشش آدمی به او عنایت می کند،و آیه به بیان این مطلب می پردازد که دو نعمت امنیت و آسایش زندگی مردم مکه که هنوز هم ادامه دارد،چیزی است که مردم آن برای به دست آوردنش هیچ تلاشی نکرده اند،بلکه خداوند متعال به آنان تفضل کرده است،و

توجه نکردن ایشان /۹ به این عامل-که به سبب آن این دو نعمت بهرهٔ آنان شده- همان چیزی است که آنان را گرفتار مغرور شدن به نعمت و کافر شدن به رسالت کرده،و از سپاسگزاری خدا به میانجیگری ایمان آوردن به رسالت و فرمانبرداری از پیشوایی که خدا آن را بر ایشان واجب ساخته،بازداشته است.

در آیه اشاره ای به اهمیت تشریعهای درست در تأسیس تمدنها وجود دارد، و به این که ارزشهای الاهی سبب دو برکت امنیت و آسایش برای مردم است.

[۵۸]

۲-گاه نعمت برای دارندگان تبدیل به نقمت و انتقام و نکبت می شود،و آن در صورتی است که خود آن عنوان هدف پیدا کند،در صورت که بر انسان واجب است که به سبب نعمتی که به او بخشیده است سپاسگزار پروردگار خویش باشد،و شکرگزاری اهل مکه در برابر خدا برای دو نعمت امنیت و آسایش می بایستی در ایمان آوردن به فرستاده اش صورت تحقق پیدا کند،و همین تنها ضامن برای دوام یافتن نعمت و جلوگیر از تبدیل شدن آن به نقمت است،و به همین گونه تنها ضامن برای بقای تمدنها پیروی و فرمانبرداری از رسالتها و رسولان الاهی است که از آشکارترین فواید آن رسالتها جلوگیری از آن است که آدمی با نعمت چندان به حد بطر و طغیان و غرور برسد که حدود را فراموش کند،و دربارهٔ حقوق خود را به تجاهل بزند،و در پیروی از شهوتها به دورترین مرحله برسد.

« وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهٰا -و چه بسیار شهرهایی را نابود کردیم که(مردم آن)معیشت و زندگی مرفه خویش را وسیله ای برای غرور و فخرفروشی قرار داده بودند.» خدا شهرها را تنها به مجرد مرفه بودن مردم آنها ویران نمی کند،و چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که فراوان بودن وسایل معاش و مرفه بودن زندگی مردم همه از خدا است،و کسانی که چنان می پندارند که دین معارض نعمت است،و در تفسیر آیات و روایاتی که به موضوع زهد ارتباط پیدا می کند می گویند که دین با دنیا یا با سیاست و...نمی تواند جمع شود،در اشتباهند،و سبب از بین رفتن چنان شهرها غرور بی جایی است که از وفور نعمت برای مردم آن شهرها پدید آمده

ص :۳۲۶

و نعمت الاهی به هدفهای خود نرسیده بوده است.

« فَتِلْكَ مَسٰاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاّٰ قَلِيلاً وَ كُنّٰا نَحْنُ الْوٰارِثِينَ -پس آنها خانه های ایشان است که جز اندکی از آنها پس از ایشان ساکنی پیدا نکرد،و ما وارث آنان بودیم.» ۹/ چون آن خانه ها شوم می نمود،کمتر پس از ایشان ساکنی پیدا می کرد،و ساکنان تازه هر چه زودتر آنجاها را ترک می کردند،و شاید آیه اشاره ای به این سنت الاهی داشته باشد که:در سرزمینهای ویران شدهٔ به عذاب اسبابهای بقای تمدن و شهرنشینی برجای نمی ماند،و نیز کمتر مشاهده می شود که ویرانه های چنان شهرها و خانه ها تجدید عمارت و حیات پیدا کند،و همین امر نشان می دهد که نتایج غرور ورزیدن به معیشت،به آیندهٔ دور نیز کشیده می شود.

[۵۹]

و سپس خداوند متعال،بر خلاف این نظریهٔ حتمیت تاریخی که دورانهای تمدنی را وابستهٔ به خود زمان می داند،چنان بیان می کند که نخستین عامل در پیدایش دورانهای تاریخی و تمدنی،پس از ارادهٔ خدا،ارادهٔ انسان است،پس اگر امتی که در راه سالم پیش می رود باقی بماند،این پیشرفت و تطور پیوسته افزایش پیدا می کند،و زمان را در آن تأثیری نیست،و خدا تمدن قومی را برنمی اندازد و اسباب هلاک آن قوم را فراهم نمی آورد مگر پس از تحقق یافتن دو امر:

## اول،اقامهٔ حجت

« وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ حَتّٰى يَبْعَثَ فِي أُمِّهٰا رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا -و پروردگارت هلاک کنندهٔ شهرها نیست مگر پس از آن که برای مردم آنها فرستاده ای برانگیزد تا آیات او را برای آنان تلاوت کند.» در آیهٔ دیگری گفته است:« وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً -و ما قومی را عذاب نمی کنیم مگر آن که برای آنان رسولی را برگزیده باشیم»، (۱) و خدای عزّ و جلّ



---

۱- ۲۱) -بنی اسراییل ۱۴/.

در آیۀ(۴۷)از سورۀ حاضر گفته است:« وَ لَوْ لاٰ أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ -و اگر به سبب کارهایی که انجام می دادند به ایشان مصیبتی می رسید،می گفتند:پروردگارا!چرا بر ما رسولی نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان بوده باشیم؟».و خداوند رسولی را در ام القری مبعوث کرد تا بر مردم آن اقامۀ حجت کرده باشد،و هدف قرآن از کلمۀ«أمّ»پیش از«القری»شهری نیست که ساکنان بیشتر داشته باشد،بلکه شهری است که از آن بانگ دعوت رسالت به ناحیۀ گسترده تری از زمین برسد.

## دوم،ستمگری

علاوه بر آن که سنتهای الاهی مقتضی از بین رفتن شهر و هلاک مردم آن است،عوامل ویرانی و برافتادن آن را نیز با خود دارد،و طاغوتی که به دیگران ستم می کند و حقوق دیگران را می رباید،اگر هم در معرض عذاب مستقیم خدا از بیماری و غرق شدن و نظایر اینها قرار نگیرد،از واکنش عمل خود جان سالم به در نخواهد برد.

« وَ مٰا كُنّٰا مُهْلِكِي الْقُرىٰ إِلاّٰ وَ أَهْلُهٰا ظٰالِمُونَ -و ما شهرها(و مردم آنها) را هلاک نمی کنیم مگر این که اهل آنها از ستمگران بوده باشند.» ظلم و ستمگری صورت عملی رد کردن رسالتهای خدا و بلکه محاربۀ با خداوند متعال است.

بازپسین کلمه:گروهی از مردم چنان تصور می کنند که ایمان آوردن به خدا و ملتزم شدن به رسالت او،با همۀ التزامات مالی یا چالشهای سیاسی و امور مشابه برخاستۀ از آنها،سبب آن می شود که نعمت خدا از تصرف آنان بیرون رود، در صورتی که سنت زندگی مقتضی عکس آن است،و خدا تکذیب کنندگان رسالت الاهی را هلاک می کند،و به همین سبب مقتضی آن بوده است که مردم مکه،با عبرت گرفتن از تاریخ،از عاقبت رد کردن رسالت بترسند و بدانند که همه

چیز را با این کار از دست خواهند داد نه با ایمان آوردن به آن،مگر سپاسگزاری اندیشیدن در عوامل و وسیلهٔ حفظ آن و در نتیجه خود پاسداری از نعمت نیست؟! [۶۰]

۳-عالیترین هدفی که واجب است شخص برای دست یافتن به آن تلاش کند،نعیم آخرت است نه متاع دنیا،و دنیا باید همچون وسیله ای در خدمت هدف بزرگتر بوده باشد.ولی گروه کثیری از مردم در کنار وسیله توقف می کنند و هدف را فدای آن می سازند،و این نتیجهٔ ناچیزی خواستها و تنگی افق دید ایشان است.

« وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ زِينَتُهٰا -و هر چه به شما داده شده،متاع و کالای زندگی دنیا و آرایش آن است.» متاع وسیله ای برای رسیدن به هدفی و به تعبیر دیگر از ضروریات است،و متاع مسافر /۹ هر چیزی است که در سفر به آن نیاز دارد،و زینت وسیله ای برای زیبا شدن و از کمالیات است.

« وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ -و آنچه در نزد خدا است خوب و خیر است.» از لحاظ سود بردن و سود رساندن(بعد مادّی).

« وَ أَبْقىٰ -و پایدارتر است.» از لحاظ دوام(بعد زمانی).

« أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ -پس چرا خرد خود را به کار نمی اندازید؟» در آدمی دو جنبه وجود دارد که عبارت از عقل و شهوت است،و طبیعت نفس بشری متمایل به هوی و هوس است،و خدا نگفته است که به صورت کامل خود را از دنیا تهی کنید،بلکه مسئولیت برگزیدن آنچه سالم است و رسالتها و عقل آدمی ما را به آن خوانده اند،بر عهدهٔ انسان است،و آیا امکان دارد که انسان عاقل متاع و زینت زایل شونده را بر خیر دایمی برگزیند؟ تعقلی که آیهٔ کریمه ما را به آن دعوت کرده،این است که دنیا را وسیله ای برای آخرت قرار دهیم،و اگر بنا باشد که انسان دنیا را زیان کند(و از زمین آن ربوده شود)،در صورتی که این زیان در راه خدا بوده باشد،هرگز ضرر نخواهد کرد،

و اگر بر سر دو راهی میان زینت دنیا و نعیم آخرت ایستاده باشیم،آنچه بر ما واجب است برگزیدن آخرت بر دنیا است،و این همان چیزی است که عقل سلیم به آن حکم می کند.

[۶۱]

و به همین سبب قرآن به تأکید می گوید:

« أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ -آیا کسی که ما به او وعدهٔ نیکی داده ایم که به آن خواهد رسید،همچون کسی است که از متاع زندگی او را بهره مند ساخته ایم و در روز قیامت از احضار شدن(و بازخواست شوندگان)است؟» از گرفتاریهای نفس بشری یکی آن است که به چیزهای محسوس آنی تمایل دارد،و به /۹ جانب دنیا و آنچه در آن است کشیده می شود،از آن جهت که در دسترس او قرار دارد،و آخرت را که وعده دار است و پس از دنیا به آن خواهد رسید، طرد می کند،و مثل کسی که دنیا را بر آخرت برمی گزیند،همچون مثل کسی است که یک دینار نقد را بر میلیارد دینار غایب،که به اندازهٔ یک روز یا پاره ای از روز از او فاصله دارد،ترجیح می نهد.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۶۲ تا ۷۰]

### اشاره

وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنا هؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنا أَغْوَيْناهُمْ كَما غَوَيْنا تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيّانا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ فَيَقُولُ ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْباءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ (۶۶) فَأَمّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ (۶۹) وَ هُوَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

### و پروردگار توست که هر چه بخواهد می آفریند و برمی گزیند

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چرا شخص به کتاب پروردگارش و به فرستادهٔ او کفر می ورزد؟و چگونه شایسته است که از دشواریهای راه ایمان آوردن به آن دو خود را برهانیم و آنها را پشت سر گذاریم؟ در درس گذشته به تحقیق دربارهٔ آیاتی پرداختیم که ما را از مشکل پرستش هوای نفس و رعایت مصالح دنیا رهایی می بخشد،ولی آیا همهٔ مردم اسیر و زندانی مصلحتهای خویش اند؟پس آن ناکامانی نیز که به رسالتها کفر می ورزند چگونه چنین می شوند؟ پاسخ:آنان از مترفان و دنیا داران و خوشگذرانان پیروی می کنند،و اینان را همچون خدایانی شریک پروردگار خویش قرار می دهند؛مگر نه این است که بدون تفکر به سخنان ایشان گوش می دهند و در مقابل آنان خضوع می کنند در صورتی که خدا آنان را به هیچ وجه نسبت به ایشان تسلطی نداده است! قرآن بدین گونه بیماری شرک را در این درس درمان می کند،و بر ما معلوم می دارد که یکتا پرستی خالص و توحید راه و رهنمای هر هدایت و رسیدن به هر

ص:۳۳۱

صلاح و خیر است.

شرک در قرآن حکیم عبارت از آن است که انسان چنین معتقد باشد که چیزی یا شخصی غیر از خدا در گرداندن جهان و پیدایش حوادث جهانی و عوامل متغیر زندگی با خدا شریک است،و قرآن از طریق آیات خود عوامل نفسانی شرک را برای ما بیان می کند و آنها را از این عوامل پاک می سازد.

در این درس برای ما منظره ای از قیامت را ترسیم می کند که در آن مشرکان با خدایان ساختگی خود برای رسیدگی به حسابشان ایستاده اند،و خدا از آن شریکان ساختگی می پرسد که:چرا آنان شما را سوای من پرستش می کردند؟و چرا شما مردمان را به گمراهی کشاندید؟ پاسخ ایشان آن است که:ما نیز به نوبهٔ خود گمراه شدیم،و از این گفتگو دو مطلب دستگیر ما می شود:

اول:این که مشرکان به پیروی از بشری همچون خود پرداختند،و بنا بر این شرک منحصر به پرستش بتان و مجسمه های سنگی نمی شود،چه این معقول نیست که سنگی مسئولیت شرک دیگران را به خودش حمل کند،به همان گونه که برای سنگ هدایت و ضلالت معنایی ندارد تا بگوید:« أَغْوَيْنٰاهُمْ كَمٰا غَوَيْنٰا -به همان گونه که گمراه شدیم آنان را گمراه کردیم».

دوم:معنی شرک در این جا شرک فرهنگی است،چه مردم مجموعه ای از نظرها و عقیده ها را بدون آن که بر ایشان معلوم باشد که چیست می پذیرند و از آنها پیروی می کنند،در صورتی که هیچ حجت و برهانی از جانب خدا بر صحت آنها وجود ندارد،پس آنان نه به پیروی از عقلهای خویش برخاسته اند و نه از حجتی الاهی پیروی کرده اند،و این مطلب از گفتهٔ آنان«کما غوینا»معلوم می شود و بنا بر این غوایه به معنی گمراهی متعمد است،و عالمان بد و روزنامه نگاران مزدور و اندیشمندان منحرف مثالهای آشکاری برای آن به شمار می روند که آنان نیز به نوبهٔ خود گمراه می شوند و گمراه می کنند.و پیروی از این گروه واجب است که مبتنی بر تنبیه و حجتی آشکار بوده باشد،و اگر جز این باشد شرک است.

از پیوستگی سخن دربارهٔ شرك و رهبری شرعی كه خدا آن را برگزیده است،چنین الهام می گیریم كه:خدا ما را آفریده و او است كه برمی گزیند و نه ما آفریدگان،و بنا بر این پیروی از اولیای شیطان عین شرك است،بلكه هر پیروی كه خدا به آن فرمان نداده باشد /۹ نیز شرك است.

همچنین از سیاق آیات آینده چنین الهام می گیریم كه:پیروی از فرستادهٔ خدا و جانشینان وی تطبیق عملی اعتقاد به توحید در زندگی به شمار می رود،و از آن روی چنین است كه پروردگار ما در این آیات به ما یادآوری می كند كه تنها او خدا است و جز او معبود و خدایی وجود ندارد.

و چنان می نماید كه این درس،اجمالا،مشروع بودن رهبری فرستادگان را تأیید می كند،و بر رهبریهای جاهلی خط بطلان می كشد.

### شرح آیات:

### اشاره

أَغْوَیْنٰاهُمْ كَمٰا غَوَیْنٰا

[۶۲]

در روز قیامت خدا معبودها و خدایان باطل را با كسانی كه به پرستش آنها می پرداختند جمع می كند،و سپس فصلهای محاكمه ای كه در ملأ عام صورت می گیرد آغاز می شود،و این امر از كلمهٔ« یُنٰادِیهِمْ -آنان را می خواند»بر ذهن ما می گذرد.

« وَ یَوْمَ یُنٰادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَكٰائِیَ الَّذِینَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ -و آن روز كه (خدا)ایشان را می خواند و سپس می گوید:شركایی كه برای من می پنداشتید كجایند؟» تعبیر قرآنی در كمال بلاغت است،كه آنان را به نام شریكان می خواند و از ایشان می پرسد كه آن شركا اكنون در كجا هستند تا چنان شود كه و جدان ایشان پیش از زبانشان به پاسخ دادن بپردازد،بلكه برای آن است كه پیش از غوطه ور شدن در عذاب آن روز،از طریق نقل آن گرفتار عذاب وجدانی شوند،در صورتی كه در آن روز پشیمانی را هیچ حاصلی نیست.

در آن روز نه تنها پیروان در هنگام دیـدن عـذاب از پیروی شدگان بیزاری می جویند،بلکه اینان آشـکارا به گمراه کردن آنان اعتراف می کنند.

[۶۳]

پس کسانی که در گمراه شدن پیشی داشته اند و پیشتازان و امامان اهل آتش به حساب می آیند به پاسخگویی می پردازند:

« قٰالَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ -کسـانی که گفته در حق ایشان صـدق می کنـد،» ۹/ و در دنیـا پیش از آخرت مشـمول آن می شدند،چه خداوند به سـبب ستمگریشان آنان را گمراه کرده و چراغ عقل و نور قلب را از ایشان سلب کرده و به حال خودشان رها کرده بود تا در تاریکی کورانه دست و پا بزنند.

آنان را می بینیم که در ایستگاه قیامت به سخن گفتن می پردازند.مگر نه چنان بود که در دنیا از طرف پیروانشان به سخنگویی می پرداختند؟!پس امروز باید به گمراه کردن دیگران اعتراف کنند،و بدون محاسبه به درون آتش درآیند.

آیه ایستار ایشان را در دو نقطه خلاصه می کند:

اول:اعتراف به گمراهی:

« رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ الَّذِینَ أَغْوَیْنٰا -پروردگارا!اینان آن کسانند که ما گمراهشان کردیم.» و از راه راست به بیراهه شان انداختیم.

« أَغْوَیْنٰاهُمْ کَمٰا غَوَیْنٰا -گمراهشان کردیم به همان گونه که خود گمراه شـدیم.» پس ما به نوبـهٔ خود از گمراهان بودیم،و این گمراهی خویش را بر ایشان منعکس ساختیم،و بـدین گونه همـهٔ حقایق در روز قیامت آشـکار می شود،و خداونـد متعال گفته است:« لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ -در این خصوص تو پیش از این غافل بودی و ما پرده از پیش تو برداشتیم،و دیدهٔ تو امروز تیزبین شده است». (۱)



---

۱- ۲۲) -سورهٔ ق۲۲/.

دوم:بیزاری از مشرکان:

« تَبَرَّأْنا إِلَیْکَ ما کانُوا إِیّانا یَعْبُدُونَ -ما به سوی تو آمدیم و از آنان بیزاری جستیم و ما را نمی پرستیدند.» شاید معنی آن باشد که:آنان در نهانخانهٔ جانهاشان می دانستند که ما خدایان نیستیم،و /۹ برای شهوتها و هواهای نفسانی خویش به پرستش ما برمی خاستند.و هنگامی که قرآن این منظره از قیامت را برای ما تصویر می کند، منظور آن است که و جدان انسان را برای پیروی نکردن از خدایان باطل و از طاغوتان و نیروهای اجتماعی گوناگون برانگیزد.زیرا چگونه ممکن است شخص پیرو شخص یا اندیشه ای باشد که در هنگام گرفتاری از او بیزاری می جوید؟! [۶۴]

سپس قرآن پیروان آنان یعنی مشرکان به خدا را طرف خطاب قرار می دهد:

« وَ قِیلَ ادْعُوا شُرَکاءَکُمْ -و گفته شد که:شرکای خود را بخوانید.» تا شما را از عذاب برهانند.

« فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ -پس آنان را خواندند و کسی این دعوت آنان را اجابت نکرد.» وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ کانُوا یَهْتَدُونَ.

و این آیه احتمال دو معنی دارد:

۱-این که مشرکان در هنگام دیدن عذاب در جان خود آرزوی آن می کنند که کاش در دنیا از رهیافتگان می بودند.

۲-مشرکان این نتیجه را،اگر در دنیا از هدایت پیروی می کردند، می دیدند و اکنون گرفتار آن نمی شدند،بدان جهت که هر کس از راهنمایی رسالت پیروی کند،نتایج شرک را که عذاب است اکتشاف خواهد کرد.

[۶۵]

محاکمهٔ مشرکان که به اطاعت بزرگان و متنعمان خود،بدون آن که خدا اجازهٔ آن را داده باشد گردن نهادند،جریان پیدا می کند،و از ایشان پرسیده می شود که در برابر فرستادگان خدا و جانشینان شرعی ایشان که رهبری حق با آنان

بوده است چه وضع و ایستاری اختیار کردید.

« وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ فَیَقُولُ ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ -و آن روز که ایشان را می خوانند و به آنان می گویند که:به فرستادگان(خدا)چه پاسخی دادید؟» آیا از ایشان اطاعت کردید؟ ۹/ رهبری برگزیدهٔ از جانب خدا،در دنیا معیار و میزانی برای تشخیص حق از باطل است،و در آخرت میان بهشت و دوزخ،و به همین جهت در قیامت مردمان دربارهٔ آن در معرض پرسش قرار می گیرند.

در نصوص می خوانیم که ابو حنیفه-امام مذهب حنفی-دربارهٔ آیهٔ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ با امام صادق(ع)گفتگوی کرد،و امام از او پرسید:

«ای نعمان!به نظر تو نعمت چیست؟»و او گفت:خوراکی همراه با آب سرد،پس امام(ع)گفت:«اگر خدا تو را در برابر خودش در روز قیامت سر پا نگاه دارد،و از هر خوراکی که خورده ای و هر نوشاکی که نوشیده ای بپرسد،ایستادن تو بسیار به درازا می کشد!»و ابو حنیفه گفت:فدایت شوم،پس مقصود از نعیم (نعمتها)چیست؟و امام(ع)گفت:

«ما اهل البیت نعیمی هستیم که خدا ما را بر بندگان خویش انعام کرده و ارزانی داشته،و به وسیلهٔ ما پس از اختلاف پیدا کردن به ائتلاف می رسند،و به وسیلهٔ ما خدا میان قلبهای ایشان الفت به وجود می آورد و نسبت به یکدیگر همچون برادران می شوند،پس از آن که با یکدیگر وضعی همچون دشمنان داشتند،و به وسیلهٔ ما آنان را به اسلام هدایت می کند،و آن نعمتی است که هرگز قطع نمی شود،و خدا از آنان دربارهٔ حق نعمتی که به ایشان انعام کرده و بخشیده بود پرسش می کند و آن پیغمبر(ص)است و عترت او(علیهم السلام)». (۱)

[۶۶]

« فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْأَنْباءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا یَتَساءَلُونَ -پس خبرها در آن روز بر ایشان کور و نامفهوم می شود و در این باره با یکدیگر به پرسش و پاسخ



---

۱- ۲۳) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۲۵۸.

نمی پردازند.» زبانهای خبرها از کار می افتد،و چشمهای آنها کور می شود،و منابع خبری توقف پیدا می کند،و به همین سبب همگی دچار حیرت می شوند و هیچ چیزی از یکدیگر نمی پرسند،بدان جهت که همگی در جهل و نادانی همچون یکدیگرند،و این نتیجه ای از رسایی حجت الاهی است که مجالی برای ایشان باقی نمی گذارد تا به بهانه آوردن برای درست جلوه دادن کارهای غلط خود متشبث شوند.

[۶۷]

آری،اگر انسان مدّتی از زمان از پیروی هدایت رسالی،یا پیوستگی به صفهای رسالیان دور بماند و گمراه شود،ولی پس از آن توبه کند و به راه راست بازگردد،خداوند متعال توبهٔ او را می پذیرد.

« فَأَمّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً -و امّا آن کس که توبه کند و ایمان آورد و به انجام دادن عمل صالح و شایسته بپردازد.» شرط پذیرفته شدن توبه بازگشت از خطا است با زدودن آثار باطنی آن از نفس با ایمان به رسالت،و پیدا شدن آثار ظاهری آن که پرداختن به عمل صالح است،چه تنها این کافی نیست که با خدا صفحهٔ حساب تازه ای باز کنیم،بلکه باید آن را با عمل صالح آکنده سازیم.

پس کسانی که به گروه سپاهیان و فرمانبرداران طاغوت پیوستگی پیدا کرده بودند،می توانند با تمرد نسبت به نظام فاسد،و پیوستن به صفوف حرکت اسلامی و اشتغال به عمل در آنها،توبه کنند،به همان گونه که حرّ بن یزید ریاحی(رض)در آن هنگام که اردوی ابن زیاد را ترک کرد و در رکاب امام حسین(ع)جنگید تا شهید شد،توبه کرده بود.

« فَعَسى أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ -پس امید آن هست که از رستگاران باشد.» قرآن کلمه«فعسی»را از آن جهت به کار می برد که از آن ظاهرا امکان فهمیده می شود نه تحقق و قطعیت،تا بزرگی گناه بر ما آشکار شود و گرفتار غرور نشویم،یا به امیدواری مفرطی که بدی نتیجهٔ آن از بدی نتیجهٔ نومید کامل از

رحمت خدا کمتر نیست دل نبندیم،به همان گونه که باقی ماندن عقدهٔ گناه در نفس انسان به صلاح او است،از آن روی که او را به عمل و تلاش بیشتر در راه خدا برمی انگیزد به این امید که خرسندی او را عزّ و جلّ از این راه فراهم آورد.

## و ربّک یختار

[۶۸]

« وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ -و پروردگار تو است که هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند،و آنان را اختیار و گزینشی نیست.» ۹/ فطرت و عقل آدمی او را به این امر هدایت می کند که مالک هر چیز آن کس است که حق تصرف در آن را دارد،و مالک آفریدگان کسی است که به سبب آفرینندهٔ آنها بودن حق تصرف در آنان را دارد،و چون جزئی از آفریدگان است،پس باید منتظر اجازهٔ خدا برای پیروی از رهبری باشد که او سبحانه و تعالی برگزیده است،و بنا بر این-از لحاظ وجدانی-این امر پسندیده نیست که خدا مرا بیافریند،و من به جای او برای خودم رهبری سالم و ولایت ضروری را انتخاب و اختیار کنم.

امام صادق(ع)در تفسیر این آیه گفته است:

«خدای عزّ و جلّ امام را برمی گزیند،و آنان را حق گزینش نیست». (۱)

در اصول کافی از امام رضا(ع)در فضیلت و صفات امام آمده است که گفت:

«به کار سختی دست زدند،و دروغی گفتند،و سخت گمراه شدند،و در حیرت افتادند در آن هنگام که با داشتن بصیرت امام را ترک کردند:« زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ کٰانُوا مُسْتَبْصِرِینَ -شیطان اعمال ایشان را آراست و آنان را از راه(راست)بازداشت در حالی که بصیرت و بینایی داشتند»،



---

۱- ۲۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۳۶.

از گزینش خدا و گزینش رسول خدا بریدند و به گزینش خود پرداختند،در حالی که قرآن به ایشان چنین می گوید:« وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ -و پروردگارت هر چه را که بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان را هیچ حق اختیار و گزینشی نیست،خدا منزه و برتر از آن است که به او شرک ورزند»،و نیز گفت عز و جل:« وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ -و مرد مؤمن و زن مؤمنه را نرسد که چون خدا و رسولش امری را فرمان دهند،برای ایشان(حق تصرف)و اختیاری در آن امر باشد». (۱)

« سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ -خدا منزّه و برتر از آن است که به او شرک ورزند.» در آیه تأکیدی است بر این که برگزیدن رهبری غیر الاهی،که از راه انتخابات صورت می گیرد یا از طریق مقیاسهای اساسی،گونه ای از شرک است.

[۶۹]

و ما که از رهبری حقیقی آگاهیم،حق آن را نداریم که او را ترک کنیم و به بهانه های مختلف،یا به هوای نفس و در برابر نصّ و مقیاس الاهی، دیگری را به جای او برگزینیم،و هر اندازه هم سببها و انگیزه ها را پنهان نگاه داریم،خداوند متعال از آن آگاه است.

« وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ -و پروردگارت می داند که سینه هاشان چه چیز را در خود پنهان کرده است.» یعنی اسباب باطنی.

« وَ مٰا یُعْلِنُونَ -و چه چیز را آشکار می سازند.» یعنی اسباب ظاهری.

[۷۰]

پس چون بخواهیم رهبری اختیار کنیم،جز آن که خدا می خواند نباید بوده باشد،چه او به ما از خودمان شایسته تر است،و معنی توحید همین است.



---

۱- ۲۵) -اصول کافی،ج ۱ باب فضل امام و حجت بودن او.

« وَ هُوَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -و او است خدا و معبود و خدایی جز او وجود ندارد،و سپاسگزاری در آغاز و انجام مخصوص او است،و فرمان او را است،و به سوی او بازگردانده خواهید شد.» پس آن که آفرید و علم او بر آشکار و نهان محیط است و رحمت او در آغاز و در پایان بر آفریدگانش احاطه دارد،و مراقب امور آفریدگان خویش است،برای ما امامی را برمی گزینند که باید از او اطاعت کنیم.

### [سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۷۷]

### اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمُ اَلنَّهٰارَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَ نَزَعْنٰا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنٰا هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ اَلْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵) إِنَّ قٰارُونَ كٰانَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ فَبَغىٰ عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنٰاهُ مِنَ اَلْكُنُوزِ مٰا إِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي اَلْقُوَّةِ إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْفَرِحِينَ (۷۶) وَ اِبْتَغِ فِيمٰا آتٰاكَ اَللّٰهُ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ اَلدُّنْيٰا وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اَللّٰهُ إِلَيْكَ وَ لاٰ تَبْغِ اَلْفَسٰادَ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ (۷۷)

ص: ۳۴۰

### معنای واژه ها

۷۱[سرمدا]

:یعنی همیشگی.

۷۶[تنوء]

:سنگینی می کند.

### و نیکی کن چنان که خدا به تو نیکی کرد

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

الإله در لغت به معنی چیزی است که با گریه بدان گرایش یابد، (۱) و در شداید به او رو می آورند،و بنا بر این کسی است که باید به عنوان ولی و دوست و سرور در نظر گرفته شود،و این درس ما را به یاد پروردگارمان می اندازد تا مگر شرکا را از حسابمان حذف کنیم و عبودیت را خالص به پرودگارمان منحصر بدانیم،و فرمانبردار رسولان و اولیای او باشیم که ما را به اطاعت از او فرمان داده اند،و به تمرد و نافرمانی از طاغوتان بپردازیم،و نیز ستمگرانی که برای خدا شریکانی برگزیده اند،و سیاق از معبود و إله حقیقی بحث می کند که انسان باید او را اولی و

ص: ۳۴۱

---

۱- ۲۶) -ابن الاعرابی گفته است که الألّ به معنی هر سبب میان دو چیز است،و به گفتهٔ ابن الفارسی:الألّ به معنی ربوبیّت و پروردگاری است،و فرّاء گفت:الألّ بلند کردن بانگ به دعا و گریه است،و چنان می نماید که آنچه گفتیم جامع معانی مختلف این کلمه است.رجوع کنید به معجم مقاییس اللغه/ج ۱۱، ص ۲۰-۲۱.

سرور و یـاور خویش بدانـد و رهـبر و مولی،و سـپس به صورت مسـتقیم می گویـد:« أَ فَلا یَسْمَعُونَ -مگر نمی شونـد؟»« أَ فَلا تُبْصِرُونَ -چرا نمی بینند؟».

بسـیار این صـیغه ها و همانـنـدهای آنها أَ فَلا تَعْقِلُونَ ، أَ فَلا تَذَکَّرُونَ... در قرآن تکرار می شود،و در این امر تأکیدی است برای این اندیشـهٔ مهم که:وجود آیات و نشانه هایی به تنهایی در جهان هستی /۹ کفایت نمی کند،بلکه لازم است دستگاه گیرنده و پذیرایی نیز در نزد انسان وجود داشـته باشد تا بشـر از آن اسـتفاده کند،مگر نور خورشـید برای کسی که چشم خود را به روی آن ببندد می تواند دارای فایده ای باشد؟ خدا کسی است که شب را برای آسایش قرار داده است،و روز را میدانی برای تلاش و فعـالیت،و زنـدگی و مرگ آفریـدگان به تقـدیر او است،و آنچه از ما خواسـته شـده این است که او را معبود حقیقی خویش بدانیم،و این کار با گوش به فرمان فرسـتادگانش داشـتن،و به آیات او نگریسـتن،و سپس در آنها به تعقل و اندیشیدن پرداختن میسر می شود.

در آیـات پایـانی این درس اشـاره و بلکه توضـیحی دربـارهٔ مفهـوم نیروی مـالی در زنـدگی وجود دارد،و در این که هـدف از نعمتهـای الـهی برای بشـر چیست؟ هـدف از نعمتها برای انسان رسـیدن به کمال روحی است،و بالا رفتن با ارزشـهای انسان و روان او در درجـات صـعودی بزرگی و بزرگواری همراه بـا سپاسـگزاری از خـدا،و آنچه اثر مثبت برخاسـتهٔ از وجود نعمتها را تجسم می بخشد،از آسایش و آرامش مادی برتر و والاتر است،و آن کس که سپاسـگزار نعمتها نباشد، نعمت از لحاظ نفسی و روانی در نزد او به نقمت مبـدل می شود،و چنان است که نعمت فراغ و آسایش خاطر در نزد او به صورت پریشانی و از دسـت دادن نعمت درمی آید،و به جای آن که میلیونها مالی را که در اختیار دارد به مصـرف آسایش خود و خانواده اش برساند،آنها را در راه تباهی خرج می کند و جوانی خویش را تباه می سازد و سپس دست خالی بازمی گردد.

شکر گزاری نعمت امری است که آن را سودمند می سازد،در صورتی که

کفران نعمت آن را به صورت نقمتی برای صاحب آن درمی آورد؛و شکر در بهره ور شدن از نعمت در ضمن حدود مشروع و برای هدفهای نیک است،و قارون کاملا بر عکس این روش عمل می کرد،چه خدا گنجهایی به او عطا کرد که مجموعهٔ کلیدهای آن را زورمندان به سختی می توانستند جا به جا کنند،ولی به جای این که از آنها به صورت مشروع بهره برداری کند،در صورتی که از قوم مستضعفی بود، نسبت به آن ثروت و پروردگار آن،چنان که در درس آینده خواهد آمد،کفران ورزید و کافر شد،ولی پرسش که پیش می آید آن است که:سخن گفتن دربارهٔ قارون،در آن هنگام که از پیشوایی و امامت سخن می رود،با موضوع بحث چه مناسبتی دارد؟ پاسخ:انحراف بشری از رهبری صحیح،به سبب فشار ۹/ یکی از دو نیرو صورت می گیرد:

یکی نیروی ایجاد هراس و شمشیر است،و دیگری نیروی مال و ثروت،و در آن هنگام که فرعون نموداری از نیروی نخستین به شمار می رفت،قارون نمونه ای از نیروی دوم محسوب می شد،و خدا که مثالهایی دربارهٔ این گونه امور برای ما می آورد،برای آن است که حجت را بر ما تمام کند،و بی جهت در پیرامون صاحب ثروت به خاطر مالش،و در اطراف صاحب حکم و فرمان برای قوت و نیرویش جمع نشویم.

## شرح آیات:

### اشاره

[۷۱]

هیچ کس منکر آن نیست که آن که با نور خود زمین و آنچه را که در آن است روشن ساخته،خدا است،و همه کس می داند که خدا برای پرستیدن شایسته تر از کسی است که نه سود و زیانی دارد،و نه نور و هدایتی،از جباران و گردنکشان و مترفان.

آری...همهٔ مردم این حقیقت را می دانند،ولی در آن تعقل نمی کنند و نمی اندیشند،و آنان را می بینی که به دنبال طاغیان و تبهکاران،به طمع ثروت یا به

ترس از آزار ایشان،می دوند.

« قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَرْمَداً -بگو:آیا دیده(و اندیشیده اید)که اگر خدا شب را برای شما پیوسته و همیشگی قرار می داد.» « إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ -و تا روز قیامت چنین می بود.» و این کار برای خدا دشواری ندارد و او می تواند رسیدن نور خورشید را به زمین بازدارد و زمین را در یک تاریکی ابدی فرو برد،و اگر چنین می شد،هیچ کس توانایی بر بازگرداندن روشنی به زمین نبود.

« مَنْ إِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ یَأْتِیکُمْ بِضِیٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ -کدام معبودی جز خدا می توانست نور برای شما بیاورد،پس چرا گوش(به فرمان)نمی دهید؟» [۷۲]

سپس اگر در همهٔ اوقات فقط روز می بود و شبی وجود نداشت،چه کسانی جز او که به پرستش آنان پرداخته اید می توانستند شب را برای آسایش شما به جای خود باز گردانند تا از آرامش آن که تا استخوانهایمان نفوذ می کند بهره مند شویم؟ ۹/ « قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَیْکُمُ النَّهٰارَ سَرْمَداً إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ مَنْ إِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ -بگو که:آیا دیده(و اندیشیده اید)که اگر خدا روز را برای ما پیوسته و سرمدی تا روز رستاخیر قرار می داد،چه کس جز خدا می توانست برای شما شب را بیاورد تا در آن به آسایش بپردازید،پس چرا بصیرت و بینش خود را به کار نمی اندازید،» و با مقایسهٔ میان این دو به دو اندیشهٔ مهم می رسیم:

نخست:خدا در آیهٔ(۷۱)گفته است: یَأْتِیکُمْ بِضِیٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ بدون این که فایدهٔ نور و ضیاء را بیان کند،در صورتی که در آیهٔ(۷۲): یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ یکی از فواید آن را که آرامش است: تَسْکُنُونَ فِیهِ بیان کرده است،و این تفاوت در بیان شاید برای آن بوده باشد که انسان در هنگام شب به خواب فرو می رود و به همین جهت به اهمیت آن نمی اندیشد و بنا بر این مقتضی تنبیه و آگاه کردن بوده است.

دوم:خدای عزّ و جلّ در گفتار از شب أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ و در گفتار از روز أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ را بدان جهت آورده است که آن حس که در تاریکی بهره مند شدن از آن امکان پذیر است حس شنوایی است،از آن روی که در تاریکی حس بینایی کار نمی کند،در صورتی که در هنگام روز بیشترین اعتماد و توجه معطوف به حسّ بینایی است.

و ظاهرا معنی آیه آن است که:آیا از نعمت شب چیزی نمی شنوید،و آیا نعمت روز را نمی بیند؟ [۷۳]

« وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ -و از رحمت خودش برای شما شب و روز را قرار داد تا در آن آرامش پیدا کنید.» یعنی در شب.

« وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ -و جویای فضل و بخشندگی او باشید.» در روز که امری طبیعی برای انسان است،و شب و روز سبب انگیخته شدن حالت شکر و خرسندی در بشر است.

« وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ -تا مگر سپاسگزاری کنید.» این بدان سبب است که:

۱-نفس آدمی بر روش واحد شاد و آرام نمی شود،بلکه گوناگونی او را خرسند می سازد و به سپاسگزاری می پردازد.

۲-آن کس که در روز کار می کند و شب را به خواب می رود،وقت کافی برای اندیشیدن به کارهای خود دارد و از این لحاظ آسایش پیدا می کند،و می تواند برای آیندۀ دلخواه خود به طرحریزی بپردازد،و هنگامی که در روز بر سر کار خود می آید،تا اندازه ای استراحت کرده و آمادگی و استعداد بیشتری برای انجام دادن کار روزانۀ خود دارد.

۳-و سپس هدف مؤمن از زندگی برتر و عالیتر از مادّیات است،و او پس از رسیدن به نعیم به شکرگزاری می پردازد،و به همین سبب،هر اندازه هم که اوضاع و احوال مخالف با خواستهای مادی گنجیده شدۀ در آنها بوده باشد،

خرسندی و اطمینان خویش را از کف نمی دهد،بدان جهت که او به جنبه های مثبت زندگی بیشتر نظر دارد.

در حدیثی از ابن عباس چنین آمده است:

«همسر أیوب روزی به او گفت:چرا شفای خود را از خدا خواستار نمی شوی؟و ایوب در جواب وی گفت:وای بر تو هفتاد سال در نعمت و خوشی به سر بردیم،پس آمادهٔ آن باش که همان اندازه هم اوقات ناخوش داشته باشیم». (۱)

فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ

[۷۴]

خدا خالق و صاحب فضل و نعمتی است که به بشر عنایت می کند،و سپاسگزاری تنها مخصوص او است،ولی بعضی از مردم به جای این کار به او شرک می ورزند،و چنین اعتقاد دارند که دستگاه حاکم بر کشور یا صاحبان نیروهای مختلف مصدر و منبع رسیدن نعمت و فضل به ایشانند،و به جای خداوند متعال آنها را می پرستند،و این گونه کسان حساب سختی را در نزد خدا باید بگذرانند.

« وَ یَوْمَ یُنٰادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکٰائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ -و روزی خدا ایشان را می خواند و آن گاه می گوید که:شرکایی که برای من می پنداشتید اکنون کجایند؟!» البته جوابی برای عرضه کردن ندارند،و پیش از این آیهٔ کاملا ـ مشابهی از همین سوره( آیه ۲۶)گذشت که دلیل بر آن است که ندای الاهی گاه در برابر پیشوای مشرکان از رهبران گمراهی صورت می گیرد،و گاه در حضور رسولان و خلفای ایشان از امامان هدایت.

[۷۵]

و هنگامی که گواهانی بر هر امت را از خود آن می خوانند،حجت بر ایشان تمام می شود:



---

۱- ۲۷) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۳۴۸.

«وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً -و گرفتيم از هر ملت و امت گواهی،» و آنان پيامبران و امامان اند.و در آيهٔ كريمهٔ ديگری آمده است:«فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً -پس چگونه است هنگامی كه از هر امتی گواهی بياوريم،و تو را گواه اينان گيريم؟». (۱)

در حديث شريف در تفسير اين آيه آمده است:«و از اين امت امام آن را». (۲)

«فَقُلْنا -پس گفتيم.» به مشركان كه:

«هاتُوا بُرْهانَكُمْ -برهان خود را بياوريد.» اگر در نزد شما حجت و برهانی برای بندگی كردن و اطاعتتان نسبت به شركای پنداری خدا و صاحبان قدرت و ثروت هست،آن را ارائه دهيد،ولی آنان پاسخی برای آن پرسش نمی يابند.پس بر ما لازم است كه دو بار پيش از پيروی كردن از يک پيشوا بينديشيم تا ببينيم كه آيا برای فرمانبرداری از او دليلی داريم كه در روز قيامت آن را ارائه دهيم يا نه،چه در آن روز از جدل و توجيه بيجا كاری برنمی آيد.

«فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ -پس دانستند كه حق با خدا است،و گم شد از ايشان آنچه به دروغ می بافتند.» در روز قيامت نهفته ها و اسرار آشكار می شود،و حقايق ظهور پيدا می كند،و باطل و دروغ متلاشی می شود،به همان گونه كه اعمال از روی نفاق به همين حالت درمی آيد،و شايد آغاز آيه اشاره به آن داشته باشد كه گمراهی و بر باد رفتن عبادت ايشان نسبت به شركای پنداری خدا،و همچنين اعمالی كه در چارچوب شرک انجام داده اند،همه چنين سرنوشتی دارند.

ص: ۳۴۷

---

۱- ۲۸) -النساء ۴۱/.

۲- ۲۹) -از تفسير الميزان،ج ۱۶،ص ۲۰.

و از جملهٔ آنچه انسان به دروغ بر خدا می بندد،پیروی کردن از دارندگان مال و ثروت است.

« إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ -قارون از قوم موسی بود، پس نسبت به ایشان به سرکشی پرداخت و به آنان ستم کرد.» « وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ -و به او از گنجها چندان دادیم که کشیدن بار کلیدهای آنها بر یک گروه سنگین می نمود.» در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که«عصبه گروهی را مشتمل برده تا پانزده نفر گویند». (۱)

خدا به او گنجهایی(صندوقها و مخزنها)دارای کلیدهایی داده بود که گروهی از صاحبان قوت را حمل بار این کلیدها دشوار بود،و هدف از این بخشش آزمایش قارون بود.چه مؤمن حقیقی کسی است که افزایش ثروت او را به خدا نزدیکتر می کند،و با خدمت کردن به مردم از خود تواضع نشان می دهد،و به همین سبب در حدیث آمده است که:

«ثروتمند سپاسگزار بهتر از فقیر بردبار است».

اما کسی که ایمان سست داشته یا منافق بوده باشد،ثروت جز بر دوری او از خدا نمی افزاید،و در میان مردم جز ٩/ تکبر و غرور او افزایش پیدا نمی کند،و قارون از گروه اول نبود و مؤمنان به او نصیحت می کردند.

« إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ -هنگامی که کسان وی به او گفتند که از راه غرور شادمان مباش.» فرح در این آیه به معنی غرور،و آن عبارت از وجود نداشتن هدف است،و احساس انسان به حالت(نبودن مسئولیت)که بسیار کسانند که به سبب جاه و مال مبتلای به این درد می شوند،و خداوند متعال گفته است:« کَلّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی -هرگز چنین نیست،و انسان سرکشی و طغیان می کند*در آن هنگام

ص:۳۴۸

---

۱- ۳۰) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۲۴۹.

که خود را بی نیاز می بیند». (۱)

« إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ -چه خدا شادان به غرور را دوست نمی دارد.» چه آنان خدا را فراموش می کنند و خدا نیز آنان را به فراموشی می سپارد،و چه بسیار که این فرح آنان را به مبارزۀ با خدا برمی انگیزد.

[۷۷]

دنیا همچون شمشیر دو دم است،که یا این صاحب آن را به آتش می کشاند،و آن هنگامی است که خود مال را هدف بداند،و یا این که او را وارد بهشت می کند،در آن هنگام که مال را مرکبی برای پرداختن به اعمال نیک قرار دهد،پس ثروتمندی،در آن هنگام که دارندۀ ثروت آن را در راه خدا به مصرف برساند،برای وی فضیلتی محسوب می شود.

و امیر المؤمنین(ع)دربارۀ دنیا چنین گفته است:

«هر کس که به میانجیگری آن نگاه کند،صاحب بصیرت و بینش می شود،و هر کس به آن نگاه کند،کورش می سازد». (۲)

« وَ ابْتَغِ فِیما آتاکَ اللّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ -و در آنچه خدا به تو داده است خانۀ آخرت را جستجو کن.» با بیرون کردن حق خدا و حق نیازمندان از آن،و به مصرف رساندن مال در کارهای صالح و شایسته همچون ساختن مساجد و کمک کردن به نهضتهای اسلامی و اسلام از انسان نمی خواهد که همۀ آنچه را که در تصرف دارد در راه خدا خرج کند و دست خالی بماند،بلکه از او خواسته است که در این انفاق اعتدال را مراعات کند و در این خصوص فرمان او چنین است: /۹ « وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً -و کسانی که در انفاق کردن نه اسراف و زیاده روی می کنند و نه سخت می گیرند و میان این دو اندازه را نگاه می دارند». (۳)



---

۱- (۳۱) -العلق/۶-۷.

۲- (۳۲) -نهج البلاغه/خطبۀ ۸۲.

۳- (۳۳) -الفرقان/۶۷.

« وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيٰا -و بهرهٔ خودت را از دنيا فراموش مكن،» و اين آيه دليلى بر اين گونه تفسير است،و هر خطاى نگرشى كه دين را از دنيا جدا مى كند.چه امكان آن هست كه شخصى در كنار خانهٔ بسيار گرانبهاى خويش مسجدى بنا كند.ولى امام على(ع)تفسير ديگرى براى اين آيه دارد كه سازگار با سياق آيات و روحيه اى حريص و آزمند است،كه قارون مترف و مفسد نمونه اى از آن بود؛امام(ع)مى گويد:

«تندرستى و قدرت و آسايش و جوانى و نشاط خود را فراموش مكن و با آنها خواستار آخرت باش». (۱)

زيرا كه آنچه از دنيا باقى ماند جز آن چيزى نيست كه انسان آن را به آخرت روانه مى كند.سپس سياق دربارهٔ ضرورت احسان به مردم تأكيد مى كند،و احسان و نيكوكارى عبارت از بخشيدن مالى به ديگران علاوه بر حقوق مالى واجب شرعى است،و در اين شك نيست كه ثروت روى هم انباشته شدهٔ بدون احسان براى صاحب آن گوارا نخواهد بود،و لذتى كه شخص از احسان مى برد بسيار بيشتر از آن لذت جسمانى است كه از بيشتر مصرف كردن نعمتهاى دنيا مى برد،و علاوه بر اين احسان نقمت محرومان را بر صاحب ثروت مى مكد و آن را به نام نيك مبدل مى سازد،و در نزد خدا پاداشى بزرگ دارد،در صورتى كه آزمندى به فساد و استكبار در زمين مى انجامد.

« وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ -و نكويى كن به همان گونه كه خدا به تو نيكى كرده است،و به جستجوى فساد در زمين مباش كه خدا مفسدان را دوست نمى دارد.» شايد پايان آيهٔ(۷۶) إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ با اين آيه از آن لحاظ هماهنگى دارد كه غرور(فرخ)به پيدايش فساد در زمين مى انجامد.



---

۱- ۳۴) -تفسير نمونه،ج ۶،ص ۱۵۶.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۷۸ تا ۸۳]

### اشاره

قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اَللّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ اَلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ اَلْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ اَلَّذِينَ يُرِيدُونَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَ قالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اَللّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقّاها إِلاَّ اَلصّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ اَلْأَرْضَ فَما كانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّهِ وَ ما كانَ مِنَ اَلْمُنْتَصِرِينَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ اَلَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اَللّهَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اَللّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ اَلْكافِرُونَ (۸۲) تِلْكَ اَلدّارُ اَلْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي اَلْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ اَلْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳)

### پاداش الهی برای کسی که ایمان آورده عمل شایسته انجام دهد بهتر است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

علاوه بر جنبه های علمی در قرآن،در این جا جنبه های بسیار مؤثری در

حکمت وجود دارد که همچون کلیدی برای رسیدن به شخصیت فرد،و درمانی برای بیماریها و عقده های او محسوب می شود،پس در آن هنگام که داستان قارون را می خوانیم،آنچه از آن بهرهٔ ما می شود برابر یا بیشتر از آن چیزی است که از آن تعلیم می گیریم،پس از آن بر اثر ثروت و ساز و کار آن در جامعه(قانون ثروت)آگاهی پیدا می کنیم،و این یک به تنهایی،در آن هنگام که از آن برای اصلاح نفوس خودمان در مواجههٔ با زینت زندگی دنیا،با عبور کردن از ظواهر و رسیدن به مغز آن عبرت نگیریم،کافی نیست،و این مطلب همراه با تفصیلهای داستان تا رسیدن به هدف آن از طریق فهم آیهٔ قرآن دستگیر ما می شود:

« یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ* إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ -روزی که از مال و فرزند سود عاید نمی شود*مگر این که آدمی با دلی درست(به نزد پروردگارش) برود».

و حدیث شریف دربارهٔ دنیا می گوید که آن:

«می فریبد و زیان می رساند و می گذرد». (۱)

بسیار کسانند که دنیا آنان را فریب می دهد،و آن را هدف و منتهای آرزوهای خویش می شمارند،ولی چون آن را بیازمایند همچون ماری خواهندش یافت که ظاهر نرم دارد و باطنش زهری کشنده است،و بر سان آب دریا است که هر چه تشنه از آن بیشتر بیاشامد تشنگی بیشتر پیدا می کند،و به همین گونه هر چه انسان برای دست یافتن به زینت دنیا تلاش بیشتر کند،و چنان پندارد که به هدف خود رسیده است،فاصله اش از آن بیشتر می شود،و امام علی(ع)می گوید:

«دو پرخورند که هرگز سیر نمی شوند:خواستار علم و خواستار دنیا». (۲)

آنچه از این داستان فایده برمی گیریم از این قرار است:

۱-از ناحیهٔ نفسی و روانی لازم است که ثروت نتواند ما را بفریبد،و



---

۱- ۳۵) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۴۱۹.

۲- ۳۶) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۲۲۸.

از هـدف بزرگتر که آخرت است ما را دور کنـد؛برای قارونی که چنـد مرد نیرومنـد به زحمت کلیدهای خزاین او را حمل می کردنـد،این امکان وجود داشت که آخرت خودش را با دنیایش جمع کند،ولی هنگامی که این مطلب به او خاطر نشان شد آن را نپـذیرفت و گفت:اموالی که به آنها رسیده ام نتیجهٔ کار و تلاش خود من است،و منکر فضل خـدا شد،در صورتی که عمل وی چیزی جز وسیله ای ساده برای گرد کردن این مال نبود که برای آزمایش وی و امتحان اراده اش به او عطا شـده بود، و به همین سبب از این آزمایش رو سفید بیرون نیامد و دنیا و آخرت خود را با هم از دست داد که این زیان و خسرانی آشکار بود.

۲-از لحـاظ اجتمـاعی بر ما واجب است که در پیرامون کسانی جمع شویم که حامل رسالتی صالـح و شایسـته انـد و نماینـده و مجسم کنندهٔ صـفاتی عالی، نه بر گرد کسانی که مال و سـلطه دارند،و آنچه اغلب طاغوتان را بر گردن مردمان سوار و مسـلط کرده،تقدیسـی است که مردم از ثروت می کننـد،و احترامی که به دارنـدگان آن می گذارنـد،و به جای این که ارزشـها محور باشـد آن را محور و مقیاس قرار می دهند،و اسـلام /۹ انسـان را نسـبت به کرامتش،و این که از مال و جاه برتر و بزرگتر اسـت آگاه می سازد تا به صورت طعمهٔ سرمایه داران در نیاید.و در حدیث شریف آمده است:

«هر کس که نزد ثروتمندی رود و به او تواضع کند،دو سوم دین خود را از کف می دهد». (۱)

۳-آن کس کـه مـال را در جز هـدفهای آن مـورد اسـتفاده قرار دهـد،همچـون این که آن را وسـیله ای برای خودنمـایی و فخر فروشـی سازد،آخرت خود را به زیان از کف می دهـد،و بدان می ماند که از ثروت خود در دنیا بهره مند نشده بلکه آن سـبب زیـان او بوده است.هـدف ثروت آبـاد کردن زمین است،پس چون آن را در راه برتری بر مردم و ایجـاد تباهی و فساد مصـرف کنند،سرنوشتی همچون سرنوشت قارون



---

۱- ۳۷) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۱۸۲.

خواهند داشت که در دنیا زمین او را در خود فرو برد و در آخرت از گروه زیانکاران خواهد بود.

**شرح آیات:**

وَ لاٰ یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

[۷۸]

هنگامی که مؤمنان قوم موسی قارون را نصیحت کردند که به مال خویش شاد نگردد و به وسیلهٔ آن در راه اهداف حقیقیش بکوشد و آن عبارت از این است که دنیا را ابزاری در راه آخرت قرار دهد نه هدفی مستقل.

« قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ عِنْدِی -گفت که:آن(مال)از طریق دانشی که در نزد من است به من رسیده است.» این نتیجهٔ تلاش خود من است و بنا بر این ضروری نیست که در راه خدا به دیگران بخشیده شود،بدان جهت که از جانب او به من نرسیده است،و بدین گونه برای غیب در دست یافتن خودش به ثروت هیچ سهمی قائل نبود،بلکه غیب را توانای بر آن نمی دید که او و ثروتش را با هم نابود کند؛پس طغیان کرد و به آنچه به او داده شده بود مغرور شد،و نفس فشرده و تنگ او را دوستی مال فرو پوشاند،و او را از دیگر ۹/ کمالات معنوی محروم ساخت،و حتی از آینده نیز بی خبر و در پرده ماند،و هیچ احتمال از دست رفتن ثروتش بر خاطر او نمی گذشت،و همچنین هلاک خودش با آن،و حتی از رؤیت دیگر نعمتهای خدا که به او می رسید و اثری از ثروت نداشت محروم ماند.

قرآن به بحث دربارهٔ این روحیهٔ بیمار می پردازد و افق بحث را گسترش می دهد و از طریق آن به تاریخ نظر می کند و می پرسد که:کجایند آن کسان که مالک نیرو و ثروت بودند؟!و می گوید:

« أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً -آیا نمی دانست که خدا قرنها پیش از او کسی را هلاک کرده است که از او

بسیار نیرومندتر بوده است.» از لحاظ یاران و یاوران.

« وَ أَکْثَرُ جَمْعاً -و(مال)بیشتر گرد آورده بود.» این همه به سبب فساد آن کسان بوده است،و ثروتمندی هیچ کس را نمی تواند از هلاک شدن دور نگاه دارد.

« وَ لاٰ یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ -و گناهکاران را دربارهٔ گناهانشان مورد پرسش قرار نمی دهند.» بعضی چنان تصور می کنند که می توانند انحراف خویش را با عذر و بهانه توجیه کنند،ولی در آن هنگام که عذاب نازل می شود،دیگر مجالی برای شنیدن عذرها و بهانه ها باقی نمی ماند.و این نتیجه ای است از سیر کردن در زمین و نگریستن به پایانهای کار امتهای پیشین،و دیدار گورها،و مطالعهٔ زندگی ثروتمندان بهترین وسیله برای نجات از غرور نعمت و طغیان آن است.

فَخَسَفْنٰا بِهِ وَ بِدٰارِهِ الْأَرْضَ

[۷۹]

قارون در آن می کوشید تا از طریق ثروت خویش مردمان را در تحت تسلط خود درآورد،و ثروت او را به فخر فروشی و ظاهر شدن در میان مردم با مظهر عظمت وا می داشت،و در اخبار آمده است که:او از خانه بیرون نمی رفت مگر همراه با چهل سوار که همه به یک صورت لباس پوشیده بودند.

نیز در خبر است که:بر موسی(ع)وارد شد در حالی که بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و چهار هزار جنگجو و سیصد کنیز آراسته او را همراهی می کردند. (۱)

و در خبر سومی آمده است که:بر اسبهای سفید با زینهایی ارغوانی و گل معصفر. (۲)



---

۱- ۳۸) -بحار الانوار،ج ۱۳،ص ۲۵۳.

۲- ۳۹) -همان کتاب،ص ۲۵۴.

« فَخَرَجَ عَلیٰ قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ -پس بیرون شد بر قومش آراستهٔ به زیور.» و شک نیست که در جامعه کسانی وجود دارند که این ظواهر دنیوی،به سبب ضعف ایمان ایشان،سخت در آنان تأثیر می کند،بدان سبب که با امثال قارون در نقطهٔ واحدی رو به رو می شوند که همان دوستی دنیا است.

« قٰالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیٰاهَ الدُّنْیٰا یٰا لَیْتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِیَ قٰارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ -کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند:کاش ما هم چیزی همانند آنچه به قارون داده شده است می داشتیم،که او صاحب سهم و بهره ای بزرگ است.» و قارون بدین گونه جامعهٔ اسراییلی را به تباهی کشید،و مردمان را از ارزشهای رسالی گمراه کرد و به ارزشهای مادی متمایل ساخت.

[۸۰]

اما مؤمنان که به زندگی از طریق بینش ایمانی می نگرند،مسئولیت خویش را در برابر این انحراف تحمل کردند و به نهی از منکر پرداختند.

« وَ قٰالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ -و کسانی که به ایشان علم عطا شده بود، گفتند:» در نتیجه از ظواهر گذشته و به مغزها،و از دنیا به آخرت رسیده بودند،و بلکه از عاقبت این وضع آگاهی داشتند،و مؤمن شایسته است چنین باشد و مسئولیت خود را،در آن هنگام که مردم از مظاهر ثروتهای هنگفت متأثر می شوند حفظ کند.

« وَیْلَکُمْ ثَوٰابُ اللّٰهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً -وای بر شما!پاداش خدا برای کسی که ایمان آورد و به عمل صالح بپردازد بهتر و نیکوتر است.» این گونه کسان از مشاهدهٔ زینت زندگی متأثر نمی شوند،بدان سبب که هدف ایشان آخرتی است که قابل مقایسهٔ با دنیا نیست،و این کلمات نشان دهندهٔ روحیه ای عالی است که به چالش فریبندگیهای دنیا با نیروی ایمان برمی خیزد،و شک نیست که این چالش نیازمند بردباری است،مگر نه آن است که صبر و بردباری در انسان دید و توجه به آینده را رشد می دهد؟!

ص :۳۵۶

« وَ لاٰ يُلَقّاهٰا إِلاَّ الصّٰابِرُونَ -و به آن جز صابران نمی رسند.» در درسهای پیشین گذشت که:از دشواریهای نفس بشری یکی شتاب ورزیدن است و تمایل داشتن به آنچه حاضر است،و برای رفع این دشواریها انسان به صبر نیازمند است تا آنچه را که در آینده خواهد آمد به دست آورد،و آن عاقبت نیکو است در این جهان و بهشت در جهانی دیگر.

[۸۱]

« فَخَسَفْنٰا بِهِ وَ بِدٰارِهِ الْأَرْضَ -پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم.» آیا برای چه خدا خانهٔ او را در زمین فرو برد؟ شاید برای آن بوده است که شخص دیگری به زینتی که در آن است فریفته و مغرور نشود.

جایگاه ستمگران نحوست و شومی خود را از آنان به دست می آورد و به همین سبب شایسته هلاک است،و خدا به سبب ستمی که مردم آن مرتکب شده بودند آن سرزمین را هلاک کرد.

« فَمٰا كٰانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -پس جز خدا دسته و گروهی نداشت که به یاری او برخیزند.» حتی کسانی که گرد او جمع شده بودند،خواستار چیزی از دنیای او بودند، و آن گاه که دنیا از دست او بیرون رفت،با چیزی در نزد آنان برابری نداشت،و اگر هم می خواستند به یاری او برخیزند هرگز استطاعت این کار را نداشتند.

« وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ -و از یاری شدگان نبود.» ۹/ این آیه مثالی است برای حقیقتی که ذکر آن پیشتر در این آیه گذشت:

أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ

.

پیامبر(ص)از آن نهی کرد که کسی در طرز راه رفتن خود تکبر به خرج دهد و گفت:

«هر کس لباسی بپوشد و در آن تکبر و فخر فروشی نشان دهد،خدا او را درون جهنم فرو می برد،و همنشین قارون خواهد شد،چه او نخستین کسی است که

چنین کرد و خدا او را همراه با خانه اش به زیر زمین فرو برد». (۱)

[۸۲]

و پس از فرو رفتن قارون و پایان یافتن همهٔ شوکت و مالش،برای کسانی که آرزومند جایگاه او بودند،دو حقیقت آشکار شد:

نخست:دروغ قارون که به ایشان گفته بود که این اموال همه از آن خود او است،و انکار این مطلب که تنگی و گستردگی زندگی به دست خدا است،بر همه معلوم شد،و دلیل آن این بود که خدا مال را از او گرفت،و آن کس که برگرفتن مال بدین گونه قادر است،بر بخشیدن آن نیز توانایی دارد.

« وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ -و صبح کردند کسانی که آرزومند داشتن جایگاه او بودند.در حالی که می گفتند:وای بر ما،چنان است که گویی خدا است که روزی را برای هر یک از بندگانش که بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می کند.» سپس خدا را سپاس گزاردند که خود با قارون منحرف نشدند،و اگر چنین شده بود آنان نیز مشمول عذاب می شدند.

« لَوْ لاَ أَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا -و اگر خدا بر ما منّت ننهاده بود،ما را نیز در زمین فرو می برد.» دوم:دانستند که کافری که با خدا به مکابره می پردازد،و از نعمتهای وی در هدفهای حقیقی آنها بهره برداری نمی کند،در زندگی شکست می خورد،و رستگار آن مؤمن است که به کارهای خوب و شایسته و صالح می پردازد،چنان که به تأکید اهل علم الاهی بنا بر آیهٔ(۸۰)در این خصوص اشاره شده است.

« وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ -وای بر تو ای قارون!که(خدا)کافران را رستگار نمی سازد.» و عاقبت پاکیزه مخصوص پرهیزگاران و متقیان است.

[۸۳]

در پایان این درس در یک آیه به اختصار حکمتها و عبرتهای آن بیان

ص :۳۵۸

---

۱- ۴۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۴۰.

شده است:رسالتهای خدا بدان سبب نازل شده است تا دلهای مردمان از چرک و پلیدی استکبار و فساد پاک شود،و همه جای اجتماع از مستکبران و تبهکاران تهی بماند،و چنین بود که چون فرعون در زمین به خود بزرگ بینی و استکبار پرداخت،در آن هنگام که موسی(ع)با رسالتها و آیات خدا مبعوث شد،و سپس فرعون و سپاهیان او در دریا غرق شدند،و در آن هنگام که قارون نسبت به همشهریانش به ستمگری پرداخت و در زمین تباهی کرد،خدا به دعای موسی(ع) او و خانه اش را در زمین فرو برد.

فرعون مثالی آشکار برای استکبار بود،و قارون نمونه ای برای فساد و تبهکاری.

هنگامی که خدا به آنان مثل می زند،از آن روی است که آشکارترین مصداقها را برای مثل زدن انتخاب می کنند که تأثیر و انگیزش شدیدتر دارد،و عبرت گرفتن از این مثالها برای هر کس که همانند آنان است،بر نسبت وجود داشتن صفات آنان در وجود او است.

قلبی که هوس علوّ و برتری در زمین دارد،حاوی فرعونی کوچک است،و قلبی که هوا و هوس فساد در آن است،در ذات خود حامل قارونی به اندازهٔ این فساد،و در حدیث آمده است که:

«خوشا به حال کسی که سر به فرمان موسای تقوای خویش دارد،و نسبت به فرعون هوای خویش نافرمان است».

به همان گونه که آتش به اندازهٔ حدّ خود چیزهای پیرامونش را می سوزاند، انحراف به اندازهٔ خود اثر می کند،و نمی توان /۹ منکر طبیعت سوزندگی در آتش شد حتی اگر به اندازه یک آتشگیرانه باشد،و به همین گونه روا نیست که خطر استکبار و فساد را ناچیز و سبک بشماریم،حتی اگر به اندازهٔ ذره ای بوده باشد،و دنیا سرای آزمایش و پالایش است،و ناگزیر باید قلب از آثار تکبر و فساد پاک شود تا صاحب آن شایستگی ورود به بهشت را پیدا کند که مهمانخانه و جایگاه اکرام خدا و آرامگاه دوستان و اولیای او است.

« تِلْكَ الـدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لاٰ يُرِيـدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ -و آن دار آخرتی است که مخصوص کسانی قرار داده ایم که خواستار بلندی و برتری در زمین نیستند.» امّا طاغیان و دوستداران ایشان خانه و سرای دیگری دارند و به سوی آتش رانده می شوند که بد سرانجام و سرنوشتی است.

چه آزمایش دشواری است که صاحبان حکومت و سیاست در معرض آن قرار می گیرنـد،و پروردگار از آنان می خواهـد که از روی قلبهای خویش پوشش تکبّر را کنار زننـد،و برای مردم و با مردم زنـدگی کنند،و در تراز ناکامان از میان مردم خود را قرار دهنـد،و در کجـا می توانیم این گونه کسـان را پیـدا کنیم؟! آری،چنین کسـی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طـالب(ع)بود که راذان از او چنین روایت کرده است:

«در آن هنگـام کـه والی و فرمـانروا بـود،در بازارهـا بـه راه می افتـاد و گمراه را راهنمـایی می کرد،و بـه یـاری ضـعیف می پرداخت،دبر بقالان و فروشندگان می گذشت و در برابر آنان قرآن را می گشود و این آیه را تلاوت می کرد و می گفت که:

این آیه دربارهٔ اهل عدل و تواضع از والیان نازل شده است،و اهل قدرت از دیگر مردمان». (۱)

هر کس بدون شایستگی در هر زمینه طالب ریاست و سروری شود،هر چند رهبری یک حزب یا یک جمعیت،و حتی ریاست قبیله یا خانوادهٔ خود را داشته باشد،مشمول این آیه است.

امام علی(ع)در توصیف کسانی که در دورهٔ خودش به شکافتن عصای امت می پرداختند و در آن تفرقه و پراکندگی به وجود می آوردند،گفته است:

«و چون من به کار برخاستم،گروهی قرار را شکستند،و گروهی از دین خارج شدند،و دیگران نسبت به من فسق و نافرمانی را پیشه کردند،چنان که



---

۱- ۴۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۴۴.

گویی این گفتۀ خداوند متعال را نشنیده بودند که:« تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ -آری...به خدای سوگند که آن شنیده و فهمیده بودند،ولی دنیا در برابر چشمان ایشان شیرین جلوه می کرد،و از زیور و زینت آن خوششان می آمد». (۱)

در حدیثی می خوانیم که دوستی برتری و استعلا مانعی میان انسان و درآمدن او به بهشت است،و امام علی(ع)گفته است:

«مردی که بند کفشش مایۀ شادی او شود،داخل در این آیه می شود». (۲)

« وَ لا فَساداً -و نیز خواستار فساد و تباهی نیستند.» و از آشکارترین مصداقهای آن است:تباهی کردن در اقتصاد به تزویر،و دزدیدن تلاشهای فقیران به وسایل غیر شریف،و بازی کردن با ارزاق بندگان خدا از راه احتکار،ولی فساد به همین جا محدود نمی ماند،بلکه همۀ شهوتهای دنیا،در صورتی که در حدود عقل و شرع توقف پیدا نکند،تو را به فساد دعوت می کند؛مگر اسراف و زیاده روی در مصرف کردن فراورده های طبیعی در آنها ایجاد فساد نمی کند،و چنین است پرخوری و حرص داشتن در اعمال جنسی که جسم را فرسوده می کند و آن نیز به نوبۀ خود گونه ای از فساد است.

مگر چنان نیست که طلب کردن مزد بیشتر در مقابل انجام کار کمتر کفۀ فساد را در زندگی تو سنگینتر نمی سازد؟!آری...و به همین سبب در حدیثی از صفت مؤمن چنین سخن رفته است:

«مؤمن برای مدد رساندن آمادگی دارد،و بار خویش را بر دوش دیگران نمی گذارد».

من به صراحت می گویم که:روش مصرف خارج از قاعده و وجود حرص و آز در فرزندان اجتماع چیزی است که-در نتیجه- به تسلط مترفان و متنعمان



---

۱- (۴۲) -همان جا،ص ۱۴۳.

۲- (۴۳) -همان جا،ص ۱۴۴.

صاحب ثروت بر ما منجر می شود،و از طریق آنان امپراطوری بین المللی بر ما حکومت پیدا می کند.مترفان و خوشگذرانان بخش ظاهری کوه یخ را در فساد اقتصادی تشکیل می دهند.آنان شاخه های درختی به شمار می روند که رگ و ریشهٔ آن در جامعه بسیار به اعماق فرو رفته است.

دویدن به دنبال سود سریع،و سستی در کار،و در جستجوی آسایش و آرامش رایگان بودن،و ترک اتقان و استحکام در امور،و کمفروشی در کار،همه از عوامل انحطاط اقتصادی به شمار می رود،و آن به نوبهٔ خود به فقر و تبعیت از بیگانگان می انجامد.

متاع دنیا وسیله ای برای رسیدن به آخرت پاکیزه است،و بهترین روشها برای آزاد و خلاص شدن از فساد عبارت از زهد در دنیا است،و بیایید با هم حدیث آینده را در تفسیر آیه و بیان مصداقهای پنهان آن بخوانیم که می گوید:

از حفص روایت است که ابو عبد اللّه(ع)گفت:

«منزلت و جایگاه دنیا در برابر من همچون مرداری است.اگر ناگزیر باشم،ای حفص!از آن می خورم.خداوند تبارک و تعالی می داند که بندگانش چه می کنند،و به کجا روانه می شوند،پس به سبب علم سابقی که دربارهٔ آنان دارد،در برابر کارهای بدشان صبور می ماند،پس مبادا حسن طلب از کسی که از فوت بیمی ندارد تو را بفریبد،و سپس آیه شریفهٔ: تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ... را تا پایان آن تلاوت کرد و می گریست و می گفت:سوگند به خدا که آرزوها با این آیه از میان رفت»،و من گفتم:فدایت شوم،حدّ زهد در دنیا چیست؟ ٩/ پس گفت:

«خدای-عز و جل-در کتابش آن را محدود کرده و گفته است:« لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ -تا بر آنچه از دست می دهید اندوهگین مشوید،و به آنچه به شما می رسد شادمان مباشید». (۱)



---

۱- ۴۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۴۳.

در صورتی که امام صادق(ع)در هنگام تلاوت این آیه،از ترس این که مبادا مشمول آن بوده باشد،گریه می کند،مثل منی که قلبش را دوستی دنیا فرا گرفته،و در چشم تنگ آن نیکو می نماید،و هوا و هوس ریاستها و خواستار آن به هر وسیله شدن آن را تحت سلطۀ خود درآورده است،چه می تواند بکند؟!خدا همۀ ما را از آن و شرهای آن در پناه خود گیرد.

« وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ -و عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است.» کسانی که خود را از آتش جهنم با ملتزم بودن به راه حق و دستورهای شرع در هر کار کوچک و بزرگ محفوظ می دارند.

## [سوره القصص (۲۸): آیات ۸۴ تا ۸۸]

### اشاره

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰ يُجْزَى اَلَّذِينَ عَمِلُوا اَلسَّيِّئٰاتِ إِلاّٰ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ اَلَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ اَلْقُرْآنَ لَرٰادُّكَ إِلىٰ مَعٰادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جٰاءَ بِالْهُدىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۸۵) وَ مٰا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقىٰ إِلَيْكَ اَلْكِتٰابُ إِلاّٰ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلاٰ تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكٰافِرِينَ (۸۶) وَ لاٰ يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيٰاتِ اَللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَ اُدْعُ إِلىٰ رَبِّكَ وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَ لاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ لَهُ اَلْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

ص: ۳۶۳

## هر چیزی جز وجه او از میان می رود

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

همچون در همهٔ بخشهای پایانی سوره های قرآن،در آخرین درس از این سوره نیز به مهمترین مطالبی که در این سوره آمده است اشاره می شود:

۱-تفاوت حسنات با سیئات در آن است که پاداش آنها چند برابر می شود،و در صورتی که کیفر کارهای زشت و سیئات به اندازهٔ خود آنها،به صاحبان کارهای خوب و حسنات ده برابر آنچه کرده بودند پاداش داده می شود،و مثالی برای سیئات و حسنات در دنیا آن چیزی است که هم اکنون می آید:اگر بخواهی که خرمنی از گندم را بسوزانی،کافی است که یک گوشهٔ آن را آتش بزنی که بر اثر آن همهٔ خرمن آتش می گیرد و به خاکستر مبدل می شود،ولی آیا خاکستری می تواند خرمن دیگری را بسوزاند؟هرگز نمی تواند...اما اگر یک دانهٔ گندم را در زمین بکاری،به سنبله ای تبدیل پیدا می کند که دارای دهها دانهٔ گندم است و چون آنها را در زمین بکارند از آنها سنبله های تازه به دست می آید و از آنها خرمنهای دیگر به وجود می آید،و سنت خدا در زندگی نیز چنین است،و خدا بنای جهان را بر اساس رشد و نمو صالحات و محدود ماندن سیئات قرار داده است،و آنچه از قوانین و سنتها که در جهان کار می کند مساعد برای فعالیت سازندگی و ایجاد است، ۹/ و کمکی به ویرانی و برانداختن جز در سایهٔ قوانین هلاک فطری نمی کند.

آن کس که بنا می کند و می سازد،آنچه در جهان است با او به کار برمی خیزد،بدان سبب که او نیز سازنده است،و از این جا اندیشه ای مهم بر خاطر

ص :۳۶۴

ما خطور می کند،و آن این که:بهترین وسیله برای نمو و تکامل انسان ویران کردن دیگران نیست،بلکه بنای خود او است،چون وی با این کار به همکاری با نیروها و سنتهای طبیعت برمی خیزد،ولی اگر به ویران کردن بپردازد این همه را زیان می کند.

۲-حرکتهای اجباری که با طبیعت زندگی هماهنگی ندارد،محکوم به شکست و برافتادن است،و علی رغم آن که ظلم و ستم و نظایر اینها را پروردگار ما مجال باقی ماندن بخشیده است تا از این راه ارادهٔ بشر را بیازماید،از آن لحاظ که حرکتی قسری و اجباری است چندان دوامی ندارد،و کسانی که از سرزمینهای خود با ستم بیرون می روند،ناگزیر به آن بازخواهند گشت،حتی اگر بعد از گذشت مدتی از زمان بوده باشد،و در تاریخ هجرتهای قسری فراوان صورت گرفته است که بعضی از آنها به خاطر رسالت بوده و بعضی دیگر به سبب آب و علف،و پاره ای بر اثر ستمگری حاکمان،ولی صاحبان آنها سرانجام با پیروزی به جای خود بازگشته اند،حتی اگر بر هجرت ایشان قرنها گذشته بوده باشد.

این دلیلی بر آن است که اعمال جریان یافتهٔ بر ضد حق و عدالت در جهان محکوم به شکست است،و این همان چیزی است که آیهٔ دوم از این درس به ما الهام می کند،و دربارهٔ مهاجران به مدینه نازل شده بوده است،در صورتی که بیشتر ایشان خواب آن را هم نمی دیده اند که روزی به میهن اصلی خویش بازگردند.

۳-انسانی که حامل مشعل علم و رسالت است،می بایستی چنان تصور نکند که این علم و رسالت از آن او است بلکه آن چیزی است که خدا به او وحی و الهام کرده است،و در نتیجه نبایستی که برای حفظ آن و مقامی که در آن دارد تلاش کند،حتی این به حساب ارزشها و اصول او بوده باشد،چه رسول اگر حامل رسالت از جانب خدا نمی بود،همچون یکی دیگر از افراد مردم عادی محسوب می شد.بنا بر این،آن کس که رسالت را به او بخشیده،قادر است که او را در مقام بلندی که به سبب این رسالت نصیب او شده است باقی نگاه دارد،و واجب است که هرگز در این باره نیندیشد که از کافران پشتیبانی کند تا از طریق آنان قدرتی به

دست آورد،یا به طمع تأیید ایشان نسبت به اجرای بعضی از آنچه خدا بر او نازل کرده است سستی و چشمپوشی نشان دهد(و این کاری است که مسیحیان دربارۀ دین کرده /۹ و آن را به فساد کشانده اند)،و این کاری است که به توسط علمای دین صورت می گیرد،بدان سبب که،بر بنا حدیثی،قرآن بر لغت«إيّاك أعني،و اسمعي يا جاره مقصودم تویی،و ای همسایۀ او بشنو»نازل شده است.

خطاب خدا متوجه به جانب رسول و فرستادۀ او است،ولی آن کس که باید بشنود همۀ آن کسانند که بر خط او پیش می روند،و به دستور و روش او عمل می کنند که همان علمای دین اند،و بنا بر این راز بزرگی ایشان رسالتی است که مسئولیت آن را بر عهده گرفته اند،و بنا بر این اگر به فکر آن بیفتند که شهرت و عظمتی از جای دیگر همچون کافران به دست آورند،یا به سلطه های فاسد یا توده های منحرف برای این منظور توجه کنند،بر ضد سنتهای خدا در زندگی قیام کرده اند،و از همین راه وسیله ای برای کاستن از مقام و منزلت خود فراهم آورده اند، پس لازم است که خود و دانشی را که امانتدار آنند پاس دارند،و استقامت نشان دهند،و در مقابل دشواریها بایستند،و با توکل بر خدا و عمل کردن به راهنمایی رسالت از دشواریها بگذرند.

در پایان سوره به یادآوری توحید می پردازد،و آن تنها عبارت از ایمان داشتن به خدا و او را آفرینندۀ آسمانها و زمین دانستن نیست-که این امری است که شکی در آن وجود ندارد-و خداوند متعال گفته است:« أَ فِي اللّٰهِ شَكٌّ فٰاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -مگر در خدای آفرینندۀ آسمانها و زمین شکی وجود دارد؟». (۱)

و نیز گفته است:« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ -و اگر از ایشان بپرسی که چه کس آسمانها و زمین را آفریده است،حتما خواهند گفت:

خدا»، (۲) و آنچه مشکل و مایۀ دردسر بشر است شرک است،که ارزشهای والای

ص:۳۶۶

---

۱- ۴۵) -ابراهیم۱۰/.

۲- ۴۶) -لقمان۵/ و الزّمر۳۸/.

الاهی را با ارزشهای مادی دوران جاهلیت درهم می آمیزد،و همین چیزی است که به خلوص پرستش و انحصار داشتن آن به خدا و توحید آسیب می رساند.

بیشتر کسانی از هنگام آفرینش آدم تا این دم گمراه شدند،به سبب شرکشان چنین شدند،و مشرکان عرب از آن روی به پرستش بتان می پرداختند که آنها را وسیله ای برای نزدیک شدن به خدا می پنداشتند:« مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ - ما آنها را نمی پرستیم مگر برای آن که جایگاه ما را به خدا نزدیک کنند». (1)

این اندیشه با اندیشۀ پیش از آن تناسب دارد،و نیروهایی را می پرستد که مالک آنند،همچو ثروتمندان و حکام و مردم،در صورتی که می بایستی خدای مردم را بپرستد نه مردم و بزرگان یا ثروتمندان مردم را.

**شرح آیات:**

[۸۴]

عامل سازندگی بر عامل ویرانی در زندگی پیشی دارد.

« مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا -هر کس که حسنه(با خود به قیامت)بیاورد،پاداشی بهتر از آن خواهد داشت.» در حدیثی قدسی آمده است:

«هنگامی که خدا به ابلیس هر اندازه قوت که خواست بخشید،آدم گفت:پروردگارا!ابلیس را بر فرزندان من مسلط ساختی؟و او را همچون خون در رگهای آنان روان ساختی،و به او چیزی بخشیدی که به من نبخشیدی،پس من و فرزندانم چه کنیم؟و خدا گفت:یک کار بد و سیئه را از تو و فرزندانت یک به حساب می آورم،و یک کار نیک و حسنه را ده برابر پاداش می دهم،و آدم گفت:

پروردگارا!بر آن بیفزا،و خدا گفت:راه توبه باز است حتی در آن زمان که جان به حلقوم رسد،و آدم گفت:پروردگارا!بر آن بیفزا،و خدا گفت:می آمرزم و



۱- ۴۷) -الزمر ۲/.

بی حساب می آمرزم». (۱)

خدای عزّ و جلّ گفت:« مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ -مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند،همچون مثل دانه ای است که هفت سنبله برمی آورد و در هر سنبله صد دانه است،و خدا برای هر کس که بخواهد آن را چند برابر می کند،و خدا گشاینده و دانا است»، (۲) و بر عکس این زندگی بر اساس محدود بودن سیئه جریان پیدا می کند.

« وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ -و آن کس که کار بد کند(بداند)که جزای کسانی که کار بد می کنند به اندازهٔ بدی کاری است که انجام داده بوده اند.» ۹/ این و آن از نعمتهای خدا بر آدمی است،و بدبخت ترین بدبخت آن کس است که از دریای رحمت و بخشایش خدا فایده ای برنگیرد،و شمارهٔ سیئاتش بر حسنات بچرند،در صورتی آن یک را در روز شما یک به شمار می آورند و این یک را ده چندان! ابو عبد اللّه(ع)گفت که:علی بن الحسین(ع)می گفت:

«وای بر کسی که غلبه با یکانش بوده است»،و من گفتم:چگونه چنین می شود؟!پس گفت:«آیا این گفته خدا را نشنیده ای که: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلاّ مِثْلَها پس چون یک حسنه از او سرزند، برایش ده می نویسند،ولی یک سیئه را برایش تنها یک به شمار می آورند،پس پناه می بریم به خدا از کسی که در یک روز ده سیئه انجام می دهد و یک حسنه هم ندارد تا حسنات او بر سیئاتش غالب شود». (۳)

پایان آیه اشارهٔ به آن دارد که جزای عمل در آخرت خود عمل است که به



---

۱- (۴۸) -کتاب کلمه اللّه،ص ۳۵۴.

۲- (۴۹) -البقره۲۶۱/.

۳- (۵۰) -نور الثقلین،ج ۱،ص ۷۸۵.

صورت مادّی زشتی درمی آید،پس ظلم کردن در دنیا خود همان تاریکی است که ظالم را در آخرت احاطه می کند،و آن کس که مال یتیم را به ستم می خورد،در درون خود آتشی را می خورد و در آخرت آتش دوزخ را خواهد چشید،و اما آن بوی بد و گندناکی که از دهانهای فاسقان خارج می شود،درست همان دروغی است که بر خدا یا دیگران می بستند و غیبت و تهمتی که در دنیا به آن می پرداختند.پس بیایید تا از پروردگارمان طلب آمرزش کنیم تا ما را از شرّ سیئاتی که مرتکب شده ایم و گناهانی که انجام دادیم خلاص کند.

[۸۵]

زندگی بر اساس پیشی گرفتن سازندگی بر ویرانگری استوار است،و نتیجهٔ حرکات قسری و اجباری شکست و ناکامی است،در صورتی که حرکات جریان یافتهٔ بر وفق سنّتهای خدا در آفریدگانش با کامیابی و ثمر بخشی به پایان می رسد،بدان سبب که عامل زمان به سود او عمل می کند،و این اندیشه خاستگاه اندیشهٔ دیگری است که بنا بر آن حرکتهای الاهی با گذشت زمان و نسلهای پیاپی بشری ناگزیر به پیروزی خواهد رسید.

« إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ -آن که قرآن را بر تو واجب ساخت،تو را به جای بازگشت برمی گرداند.» ۹/ تو ای پیغمبر به وطن خویش که کافران و مشرکان سبب هجرت تو از آن جا شده اند،باز خواهی گشت.

ولی چرا خداوند تعالی گفت:« إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ -و، مثلا،نگفت:خداوند عزیز و توانا؟ پاسخ:قاعده ای بلاغتی مقتضی آن است که مفردات می بایستی با سیاق هماهنگی داشته باشند،و در این جا رابطهٔ محکمی میان واجب شدن قرآن و بازگشت رسول به شهر خودش مکه وجود دارد،پس چون خدا روش عمل را به پیامبرش بخشید و او را ملتزم به عمل کردن بر حسب آن ساخت،پس همین وسیله را برای گرفتن حق خود و رسیدن به هدفهایش فعال ساخت که از جملهٔ آنها بازگشت پیروزمندانهٔ وی پس از هجرت بود،و این خود مشتمل بر این اندیشهٔ تمدنی و

فرهنگی است که:مهاجر ممکن نیست به شهر خود بازگردد مگر این که مطابق برنامۀ الاهی عمل کند که همان قرآن حکیم است.

سپس قرآن به چیزی اشاره می کند که ظاهرا بیان کنندۀ علت حکم سابق است،چه می گوید:

« قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جٰاءَ بِالْهُدیٰ وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ -بگو که:

پروردگارم خوب می داند که چه کس هدایت آورده،و چه کس در گمراهی آشکار است.» هدایت و راهنمایی با سنتهای خدا در آفرینش هماهنگی دارد،در صورتی انحراف از آنها بیزار است،و در نتیجه آن کس که از هدایت،چه بنا بر اعتقاد و چه در عمل،پیروی می کند،به هدفهایش خواهد رسید،بدان جهت که خدای مسلط و مستولی بر آفریدگان،راهیافتگان را می شناسد و به آن مدد می رساند،در صورتی که اعمال گمراهان فرو می ریزد.

[۸۶]

ضامن اساسی برای رسیدن انسان به شاهراه،استقامت ورزیدن بر هدایت است،و بدون آن پیوسته از این شاهراه دور خواهد شد،پس اگر در مقابل فشارها یا فریبهای که در پیرامون راه رسیدن او به خواستها و هدفهایش قرار گرفته است پاسخ مثبت دهد،آیا به آنها خواهد رسید؟بالطبع هرگز چنین نخواهد شد...

« وَ مٰا کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقیٰ إِلَیْکَ الْکِتٰابُ إِلاّٰ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ -و امید به آن نداشتی که افکنده شود کتاب به سوی تو مگر به رحمتی از پروردگارت.» /۹ پس خواستار جاه و شهرت و برتری از جانب غیر خدا مباش.

« فَلاٰ تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکٰافِرِینَ -پس پشتیبانی برای کافران مباش.» [۸۷]

و قرآن این اندیشه را بار دیگر مورد تأکید قرار می دهد و می گوید:

« وَ لاٰ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیٰاتِ اللّٰهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ -و تو را از آیات خدا، پس از آن که بر تو فرود آمد،باز ندارند،» و کافران با وسایل گوناگون خود از آنها دور کنند،و هر کس که به پیروی از ایشان بپردازد یا به یاری آنان برخیزد،از آیات و نشانه های خدا در آفرینش و

آیات خدا در قرآن سودی نخواهد برد.

« وَ ادْعُ إِلىٰ رَبِّکَ -و(مردمان)را به سوی پروردگارت بخوان.» یعنی دعوت به خدای یگانه را ادامه بده.

« وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ -و از مشرکان مباش.» با فروتنی کردن نسبت به ایشان، [۸۸]

« وَ لاٰ تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ -و با خدا خدای دیگری را مخوان.» پیش از این گفتیم که شرک نخستین مسئله و مشکل انسان است،و بسیاری از کسان را می بینیم که ظاهرا نسبت به خدا خضوع و خشوع نشان می دهند، ولی در بخش بزرگ و مهمی از زندگی سر در برابر سلطه و قدرت و مال و شهرت یا...یا...فرود می آورند و نسبت به آن خاشع می شوند،و آن گاه که خدا ما را به یکتا پرستی خالص دعوت می کند،بدان جهت است که واقعیت با این دعوت هماهنگ است،چه معبود و خدایی جز او وجود ندارد.

« لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ -خدایی جز او نیست.» ۹/ انسان فطره در برابر قوت و نیرو و جاه و ثروت خاضع می شود،ولی راه را گم می کند و در برابر جز خدا خضوع نشان می دهد،در صورتی که خدا قوه و ثروت و...و...مطلق است،و به همین جهت گاه چنان تصور می کند که پدرش مصدر و منبع مال است،یا این که سلطه و فرمانروایی منتهای قوت است،و به همین جهت بر خلاف هدایت و فرمان خدا و اولیای او در برابر آن خاضع می شود.

به همین گونه انسان طبیعتا در میان عوامل متغیر زندگی خواستار دست یافتن به چیز ثابتی است که به آن متکی و پناهنده شود،و خدا برای او تأکید می کند که ثابتی جز خدا وجود ندارد.

« کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ -همه چیز هلاک شونده و نابود شدنی است جز وجه و روی او.» در این شک نیست که خدا باقی است،ولی آیه بر آن تأکید می کند که آنچه متعلق به او است بقا پیدا می کند،پس هر چیز هالک است مگر آنچه برای وجه

خدا باشد؛وجه هر چیز ظاهر آن است،و وجه خدا راه و روش و برنامهٔ تعیین شدهٔ به وسیلهٔ او است.

« لَهُ الْحُكْمُ -فرمان او را است.» « وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -و به سوی او بازگردانده می شوید.» پس عاقبت برای او و پایان کار به سوی او است.

ص: ۳۷۲

## سورهٔ عنکبوت

### اشاره

ص :۳۷۳

سورهٔ عنکبوت

**فضیلت سوره:**

۱-رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله و سلم-گفت:

«هر کس سورهٔ عنکبوت را بخواند،به شمارهٔ همهٔ مؤمنان و منافقان پاداش حسنات به او داده خواهد شد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۴ ص ۱۴۷ ۲-از ابو عبد اللّه الحسین-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«هر کس سوره های عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم رمضان بخواند -به خدای سوگند ای ابو محمّد-از اهل بهشت است،و هیچ کس را استثنا نمی کنم،و بیم آن ندارم که با سوگندم خدا برایم گناهی بنویسد،و این دو سوره را در نزد خدا جایگاهی است».

تفسیر مجمع البیان/ج ۸ ص ۲۷۱

## زمینۀ کلّی سوره نام سوره:

عنکبوت حشرۀ حقیری است،ولی بافتۀ او در همه جا مشاهده می شود،و این جا تور همۀ اعتمادش به آن است و به نظرش همچون خانه ای ساخته و پرداخته می نماید،ولی وزیدن بادی برای برکندن آن از جایش بسنده است...و خداوند پیوندهای شرکی را به خانۀ عنکبوت تشبیه می کند،و آن را نام سوره ای قرار داده است که در آن از حقیقت دنیا با ما سخن می گوید،و از روابط فرزندان آن با یکدیگر و فتنۀ آن برای مؤمنان.

دنیا چیست؟و حقیقت آن چیست؟و پیوستگیهای فرزان آن با یکدیگر چگونه است؟ دهها پرسش روزانه در ذهنهای ما طرح می شود در حالی که ما با ظواهر دنیا در حال مبارزه ایم،و در قرآن حکیم بصیرتهای آشکاری است که نه فقط ما را به حقایق رهبری می کند،بلکه پردۀ ضخیمی را که مانع دیدن حقیقت دنیا است از برابر چشمان ما برمی دارد،و شاید مجموعۀ تکامل یافته ای از این بینشها را در سورۀ عنکبوت می یابیم.

چنان می نماید که هدف اعلی از این بصیرتها که پاک کنندۀ قلبها است، به وجود آوردن مؤمن بردباری است که در برابر گردباد هواهای نفس همچون کوهی بلند بر جای بماند و از آنها جلوگیری کند.

در سوره های طواسین که پیش از سورۀ عنکبوت بر آنها گذشتیم،دیدیم که چگونه رسولان خدا در برابر امتهای فاسد ایستادند و به جهاد با آنان پرداختند.

ص :۳۷۶

بنا بر این شایسته چنان است که مردمان صالحی که با فساد به مبارزه برمی خیزند،و بر آزاری که به ایشان می رسد شکیبایی نشان می دهند،و منتظر رسیدن یاوری از جانب پروردگار خویشند،همچون ایشان به کار برخیزند،و همین مسئله موضوع بحث در این سوره است.

برای تحقق یافتن این هدف پرورشی عالی،شخص مجاهد ناگزیر می بایستی از حقیقت دنیا با خبر شود،و از حکمت فتنه ها و آزمایشهای آن و ضروری بودن آنها آگاه باشد،و بداند که آن کسان که مرتکب کارهای بد و گناه می شوند نمی توانند بر خدا پیشی گیرند-و این چیزی است که در سه آیه نخستین سوره با آن رو به رو می شویم-و این را بدانند که مدت فتنه و آزمایش محدود به اجلی معین است،که با رسیدن آن شخص مجاهد با پروردگارش ملاقات می کند و به پاداش خویش می رسد.

فشارها گاه از جانب پدر و مادرش بر او وارد می شود که خواستار بقای او بر شرکند،و گاه از مجتمع فاسدی است که می خواهد او را آزار دهد،و گاه فتنه و سختی از جانب سلطهٔ فاسدی است که هر اندازه شدید باشد از عذاب خدا سبکتر است.

سپس قرآن ما را به یاد داستانهای نوح و ابراهیم و لوط و دیگر پیامبران بزرگ-علیهم السلام-می اندازد،و به این که چگونه با طرد ایمان از سوی تبهکاران امتهای خویش به مجاهده برخاستند،و خدا تبهکاران را هلاک کرد،و بندگان مخلص او به پیروزی راه یافتند.این همه ما را به یاد او که پروردگارمان است می اندازد تا مگر او را پیشوا و رهنمای خود گیریم،و این را بدانیم که سنتهای مبارزه در میان افراد نزدیک به خداوند متعال جریان داشته،و آنان کسانی بودند که خدا ایشان را دانسته برگزیده بوده است،تا چه رسد به ما که هنوز مجاهدان و بردبارانمان شناخته نشده است.

و از طریق داستان ابراهیم و گفتگوی جریان یافتهٔ میان او و قوم مشرک وی،پروردگار بطلان بتها را به یاد ما می آورد،و این که آنها نمایندهٔ پیوندهای

اجتماعی باطلی بوده است که نادرستی و بطلانشان در آخرت آشکار می شود،و در آن کافرانی که بتان را محور تجمع خود گرفته بودند،یکدیگر را لعنت می کند.

در آیات(۳۶-۴۰)که در آنها داستانهای عده ای از فرستادگان بزرگوار خدا به اختصار بیان شده،و خلاصهٔ گفتار در سرنوشت تکذیب کنندگان ایشان آمده،از سنتهای الاهی جریان یافتهٔ در آنان یاد می شود-سنت انذار و سنت رفض و طرد و سنت عذاب هلاک کننده-تا مگر ما به میانجیگری آن داستانها به حقایق بزرگ معرفت پیدا کنیم و مخصوصا از آنچه به جهاد در راه خدا پیوستگی پیدا می کند با خبر شویم.

پس از آن مستقیما به آیتی می رسیم که سوره به نام آن خوانده شده،و شاید مهمترین بصیرتهای سوره یا خلاصهٔ همه بینشهای آن را شامل باشد،و آن این است که علاقه ها و دلبستگیهای شرک آمیز در بطلان آنها،و اعتماد داشتن اصحاب آن به آنها،و اعتماد کردنشان بر آنها عنکبوتی است که برای خود خانه ای برگزیده در صورتی که سست ترین خانه ها خانهٔ عنکبوت است.

چه صاحب کرامت است این آیه،و چه بصیرتهای بزرگی در آن نهفته است،و ما که به مبارزهٔ با مستکبران و مترفان پرداخته ایم،چه بسیار به اندیشیدن دربارهٔ آن نیازمندیم! واقعیت آن مشرکان را برای ما بیان می کند،و این که آن را از سست ترین خانه ها است،و گردباد بی ایمانی به فرمان خدا آن را از جای برخواهد کند.

چرا آنان چنین اند؟بدان جهت که بنای آفرینش بر اساس حق است،اما بنای آنان از بافت باطل عنکبوت است،و از خلال این بینش،ذکر و یادآوری قرآن حکیم ما را از حقیقت دنیا آگاه می سازد،و چنان است که اگر آن را بشناسیم مصیبتهای آن را به آسانی تحمل می کنیم،و زر و زیور آن را کوچک می شماریم،و از مکر آن حذر و پرهیز می کنیم،و پوشش فریبنده از برابر چشمان ما برداشته می شود.

آن برنامه که سبب شناخته شدن حقیقت و دنیا برای ما می شود،و بر اثر پیروی از آن به چالش و مبارزه با آزمایشهایی می شویم که در معرض آنها قرار

می گیریم،کدام است؟تنها در تلاوت کتاب خدا و برپا داشتن نماز و به یاد خدا بودن خلاصه می شود.

سیاق به بیان ایستار ما در مقابل اهل کتاب می پردازد،و شاید هدف آن تکمیل صورت باشد،چه ایستار در برابر تبهکاران از خواندن سرگذشت فرستادگان خدا آشکار شده و آنچه مانده مربوط به ایستار در برابر اتباع پیامبران است که تکریم آن پیامبران و رسولان مقتضی بزرگداشت پیروان ایشان است،و چون جوّ و محیط /۹ سوره جوّ جهاد است،و جهاد با ظلم و کفر نیازمند یگانگی صف مبارزه،به همین سبب مناسب آن بوده است که از اهل کتاب نیز سخنی به میان آمد،و جدال با ایشان می بایستی به نیکوترین صورت عملی شود،و از مبانی وحدتی که ما و ایشان را با هم جمع می کند آگاه شویم،و ستمگران ایشان در معرض سختی قرار گیرند (چنان که با ستمگران خودمان نیز چنین می کنیم).

سیاق مصداق جدالی را که نیکوتر است بیان می کند.و آن گواههای درستی رسالت است که منصفان از اهل کتاب را قانع می سازد،و اما کافران(بنا بر کفرشان)منکر آنها می شوند،در صورتی که این پیامبر پیش از رسیدن به پیامبری نه می نوشت و نه می توانست بخواند،و آیاتی آورد که صدق آنها در سینۀ علما آشکار می شود و آنها را تصدیق می کنند،ولی ستمگران(بنا بر واقعیت ظلمشان)منکر آنها می شوند و خواستار آیات بیشترند،و این را نمی دانند که امر آیات به دست خدا است نه رسول او،و آیا آنچه در این کتاب بزرگ آمده کافی نیست،و خدا بزرگترین گواه بر صدق و راستی رسالتهای خویش است و قلبهای صادق را به سوی آن هدایت می کند و به تأیید آن می پردازد.

قرآن به مجادلۀ با کسانی می پردازد که برای رسیدن عذاب شتاب نشان می دهند،و می گوید که:خدا آن را تا اجلی که معین شده است به تأخیر می اندازد، ولی ناگهان و بی آن که خبر داشته باشند این عذاب بر ایشان نازل می شود،و جهنم محیط بر کافران می شود و آتش از بالای سر و از زیر پاهایشان آنان را فرا می گیرد.

بدین گونه خدا کسانی را که ایمان آورده اند ثبات و استواری می بخشد،و

به آنان می آموزد که چگونه دربارهٔ رسالت به مجادله برخیزنـد،ولی دربارهٔ فشارهایی که در برابر آنها قرار می گیرند چه باید بکننـد؟پروردگارمـان می گویـد:علاـج آن هجرت کردن به سـرزمین پر وسـعت خـدا است،و توجه کردن به این امر که مرگ برای همه کس مقـدر شـده است،و آنچه اهمیت دارد عـاقبت نیـک است که بـا آن خداونـد متعـال صالحـان را در باغهـایی به پاداش اعمالشان جایگزین می سازد،و بر ما است که در برابر بلا بردبار باشیم و در سختیها بردباری کنیم تا شایستگی آن باغها را داشته باشیم.

روزیهـا به دست خـدا است،و مجاهـد از آن نمی ترسـد که به سـبب هجرت روزیش قطع شود،یا برای امر به معروف و نهی از منکر کردن چنین اتفـاقی بیفتـد.و قرآن در این خصوص به تفصـیل سـخن می گویـد،و بیان می کنـد که خـدا ۹/ برای هر که خواهد روزی او را گسترش می دهد یا از گستردگی آن می کاهد،و او است که آب را از آسمان فرو می ریزد و زمین را پس از مرگ آن بار دیگر زنده می کند.

برای آن که نفوس مجاهـدان آرامش و اطمینان پیـدا کند،قرآن حقیقت دنیا را برای آنان آشـکار می سازد که همه لهو و لعب است و زندگی حقیقی به جهان دیگر اختصاص دارد.

علاقه ها و پیوندهای مشـرکان باطل است،بدان دلیل که در سختی سودی برای آنان ندارد،و در آن هنگام که امواج دریا آنان را در میان می گیرد و نزدیک است که آنان را ببلعـد،خالصانه رو به او می کننـد،ولی پس از آن به خـدا شـرک می ورزنـد و کفران نعمت می کنند و هر چه بیشتر به کامیابی از خوشـیهای زوال پذیری می پردازند که هر چه زودتر از اندازهٔ زیان خویش به سبب این کامیابیها آگاه خواهند شد.

سپس خـدا می گویـد که آنان به باطل ایمان دارند،و کفران نعمت خدا را می کنند-و رسالت بزرگترین نعمت است-پس چرا از این حکم الاـهی عـبرت نمی گیرنـد که صـلح و سـلام را در مکه برای ایشـان تـأمین کرده است،در حـالی که مردمـان را از پیرامون ایشان می ربایند.

پس از آن کـه انـدازهٔ سـتمی کـه دروغ بنـدان بـه خـدا مرتکب آن می شونـد و بر خـود و دیگران روا می دارنـد بیـان کرد،به مجاهدان مژده می دهد که آنان را به راههای نزدیک شدن به خودش هدایت می کند،و برای جایگزین شدن در زمین به آنان مدد می رساند،و خدا با نیکوکاران است.

سوره العنکبوت

## [سوره العنكبوت (۲۹): آيات ۱ تا ۹]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الم (۱) أَ حَسِبَ اَلنّٰاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰ يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكٰاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ أَنْ يَسْبِقُونٰا سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ (۴) مَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ اَللّٰهِ فَإِنَّ أَجَلَ اَللّٰهِ لَآتٍ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جٰاهَدَ فَإِنَّمٰا يُجٰاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ اَلْعٰالَمِينَ (۶) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ اَلَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۷) وَ وَصَّيْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِنْ جٰاهَدٰاكَ لِتُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي اَلصّٰالِحِينَ (۹)

### معنای واژه ها

۸[جاهداك]

:يعنى خود را براى آن خسته و ناراحت كرد تا بر تو فشار وارد آورد.

ص: ۳۸۲

### آیا مردم گمان برده اند که بیهوده رها شده اند؟!

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

سورهٔ عنکبوت که سستی تمدنهای جاهلیت را آشکار می سازد،آیات کریمهٔ خود را با بیان حقایق گوناگونی آغاز می کند،و به وسیلهٔ آنها زمینه را برای بیان سنّتهای خدا در مجتمعهای فاسد آمادهٔ سازد.

اولا:خدا مردمان را بدون آزمایشی که آنان را چنان پاک کند که آتش طلا را پاک می کند،به حال خود وا نمی گذارد،و این سنتی است که در گذشته و حال جریان داشته است،تا از این راه خدا راستگویان و دروغگویان در ادعای ایمان را از یکدیگر جدا کند.

ثانیا:بدکاران به خطا چنان می پندارند که با گناهان خویش به چالش با خدا پرداخته اند،هرگز چنین نیست...و نمی توانند خدا را عاجز کنند.

ثالثا:اجلی از پیش تعیین شده وجود دارد که چون از آن نیکوکاران فرا رسد بلا و آزمایش ایشان خاتمه پیدا می کند،و با آن ایام مهلت بدکاران به پایان می رسد و زیانکار می شوند.

رابعا:کسانی که به مجاهدهٔ با هواهای نفسانی خویش و شیاطین بشری می پردازند،به سود خود کار می کنند ۹/ (و بنا بر این سودی به خدا نمی رسانند)و از آن جهت چنین است که خدا از همهٔ جهانیان بی نیاز است.و از بزرگترین دستاوردهای اینان آن است که خدا از کارهای بد آنان چشمپوشی می کند،و کارهای نیک آنان را پاداش نیکو می دهد.

ص :۳۸۳

خامسا:از دشواریهای که بر سر راه مجاهدان قرار داد،یکی فشارهای خانواده است،و خدا به ما سفارش کرده است که در حق پدر و مادر نیکی کنیم، ولی در عین حال به ما فرمان داده است که اگر برای کشاندن شما به شرک به خدا در زیر فشارتان قرار دهند،در مقابل این فشار چالش کنید،و همگان در برابر پروردگار صاحب عزت و قدرت خواهند ایستاد تا آنان را از کارهایی که مرتکب شده بودند آگاه سازد،و سپس مزد ایشان را بدهد،پس کسانی که ایمان آورده بودند و کارهای نیک انجام می دادند،داخل در گروه صالحان قرار می دهد.

این بود خلاصه ای از آیات آغاز سوره که بیان کنندهٔ چیزهایی است که پس از این خواهد آمد.

## شرح آیات:

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ -به نام خدای بخشنده و مهربان.» این بسم اللّٰه اشاره به چیزهایی دارد که این سوره حامل آنها است،از عبور کردن از سدّ و عقبه و راهبند ذات،و ترک دنیا و زینت آن،و این همه صورت اتمام پیدا نمی کند مگر با توکل بر خدا،و آباد شدن قلب به ایمان،و در نتیجه با نام او سبحانه و تعالی.

[۱-۲]

« الم* أَ حَسِبَ النّٰاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰ یُفْتَنُونَ - الم*آیا مردمان چنان می پندارند که ما آنان را به حال خود رها می کنیم که بگویند به خدا ایمان آوردیم در حالی که در معرض ایمان قرار نگرفته اند؟.» بعضی از پیروان فرستادگان خدا را از مؤمنان مخلص در دیگهای پر از روغن زیتون می انداختند،و زیر آن دیگها را آتش می افروختند،و بدن بعضی را با اره به دو نیمه تقسیم می کردند،یا می کشتند و یا به دار می آویختند،و آنان از دین حق خود بازنمی گشتند و با تحمل این مرگ سخت ایمان خود را نشان می دادند،و خداوند متعال ایمان ایشان را در لوح ثبت می کرد،و به آنان گفته می شد که همراه با روندگان به بهشت به آن درآیند،و این سنت در هر زمان و مکان جریان دارد،هر

اندازه اوضاع و احوال متفاوت بوده باشد.

پس بعضی از آنان با وجود رنجها و آزمایشها،از ایمان خود دست نمی کشند، و گروهی دیگر که زندان و عذاب و طرد شدن و قتل را بهای ایمان خود می دیدند، مگر این که رحمت خدا شامل حال ایشان شده باشد.

در اثری روایت شدهٔ از امام ابو الحسن علیه السلام در تفسیر آیه آمده است که او از معمّر بن خلاد پرسید که:«فتنه چیست؟»و معمر گفت:فدایت شوم، فتنه در دین است،پس امام گفت:«آزموده می شوند چنان که زر چنین می شود»و سپس گفت:«خالص می شوند بدان گونه که زر خالص می شود»، (۱) حکمت فتنه در دنیا آن است که قلب را پاک می کند چنان که آتش طلا را پاک می کند،و خداوند متعال دنیا را به طریقی ساخته است که با فتنه متناسب باشد،و امام امیر المؤمنین-علیه السلام-گفته است:

«ولی خداوند-جلّ ثناؤه-فرستادگان خویش را در نیتهای استقرار یافتهٔ خود صاحب قوت،و در آنچه چشمها از ظواهر ایشان می بیند،از قناعتی که ثروتمندی آن دلها و چشمها را پر می کند،که گزاردن آن چشمها و گوشها را چنین می کند،آکنده ساخته است،و اگر پیامبران صاحبان نیرویی می بودند که هرگز زوال پیدا نمی کرد،و عزتی که پیوسته برقرار می ماند،و فرمانروایی و سلطه ای که همهٔ گردنها را به سوی خود می کشید،و همگان برای نزدیک شدن به آن از دور و نزدیک به سوی آن روانه می شدند،آزمایش آفریدگان آسانتر صورت می گرفت،و آنان را بهتر از استکبار دور می ساخت،و گاه با کمال میل و گاه بر اثر ترس به آنان ایمان می آوردند،و در این صورت نیتها مشترک و حسنات نصیب همگان می شد، ولی خداوند متعال چنان می خواست که پیروی از فرستادگانش و پذیرفتن کتابهایش و خشوع در برابرش و پذیرفتن فرمانش و تسلیم شدن به او از امور خاصی باشد که جز خود آنها چیزی آنها را آلوده نسازد،و هر چه بلا و آزمایش بزرگتر باشد،پاداش و جزا



---

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۴۸.

افزونتر شود.آیا به آن توجه نکرده اید که خداوند سبحانه و تعالی پیشینیان را از آدم تا آخرین فرد از فرزندانش در این عالم با سنگهایی در معرض آزمایش قرار داده است که نه زیان می رساند و نه سود،و نه بینا می کند و نه شنوا،پس آنها را خانهٔ حرام خود قرار داده است که به آن رو می کنند،و آن را در جایی به وجود آورده که از لحاظ سنگ ناهموارترین نقاط زمین است،و کمترین جاهای بلند دنیا از جهت کلوخ و خاک داشتن و تنگترین درّه ها از نظر زندگی و دشوارترین جایگاههای مسلمانان از نظر آب،میان کوه هایی سخت و ریگهایی نرم دشوار گذر و چشمه هایی زه آب آن کم و جدا از هم که شتر در آن جا فربه نشود و اسب و گاو و گوسفند علف نیابد.

پس آدم و فرزندان او را فرمود تا روی بدان خانه دارند-و با حرمتش شمارند-».

امام بعدا روشن می کند که اگر مکّه در مناطق سرسبز و پر میوه بود دیگر سختی از آن زائل می شد:«لیکن خدا بندگانش را به گونه گون سختیها می آزماید و با مجاهدتها به بندگیشان وادار می کند و به ناخوشایندها آزمایششان می کند تا خودپسندی را از دلهاشان بزداید و خواری و فروتنی را در جانهاشان جایگزین فرماید و آن را درهایی سازد گشاده به بخشش او،و وسیلتهایی آماده برای آمرزش او.چنان که خداوند می فرماید: الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ* وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ .

آری،ایمان جایگیر از عوارض از میان رفتنی جدا می شود آن هنگام که خانواده از پاره های جگر جدا می گردند و هنگامی که به میدانهای مین هجرت می کنند تا طعمه ای باشند برای تغذیهٔ جنگندگان این بیان قرآنی: أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا استفهام استنکاری است برای آنانی که گمان می برند راه ایمان آکنده از گل سرخ است،در حالی که راه ایمان دشوار است.

و امام صادق(ع)گفت:

«هلاک شوند عاملان مگر عابدان ایشان،و هلاک شوند عابدان مگر عالمان ایشان،و هلاک شوند عالمان مگر راستگویان ایشان،و هلاک شوند راستگویان مگر مخلصان ایشان،و هلاک شوند مخلصان مگر پرهیزگاران،و

هلاک شوند پرهیزگاران مگر به یقین رسیدگان،و آنان که به یقین رسیده اند در معرض خطری بزرگ قرار گرفته اند»، (۱) و رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-انواع فتنه هایی را که امت به آنها گرفتار خواهد شد شرح داده،و در نهج البلاغه آمده است که مردی در مقابل امام علی-علیه السلام-برپا خاست و گفت:ما را از فتنه آگاه ساز،و آیا از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چیزی در این باره پرسید؟پس او-علیه السلام-گفت:«چون این گفتهٔ خداوند متعال نازل شد:

الم* أَ حَسِبَ النّٰاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰ يُفْتَنُونَ

،دانستم که فتنه تا زمانی که رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-در میان ما است،بر ما وارد نخواهد شد،پس گفتم:یا رسول اللّه!فتنه ای که خدا تو را از آن آگاه کرده است کدام است؟پس گفت:ای علی!امت من پس از من گرفتار فتنه خواهند شد،و من گفتم:یا رسول اللّه!مگر در غزوهٔ احد که گروهی از مسلمانان در آن به شهادت رسیدند،و شهادت نصیب من نشد و این بر من گران افتاد،به من نگفتی که:

مژده ات می دهم که شهادت در پی تو است،و می خواهم بدانم که چگونه در این باره صبر می کنی؟و من گفتم:یا رسول اللّه:این جا جای صبر نیست بلکه جای سپاسگزاری و بشارت است،و او گفت:ای علی،پس از من با اموالشان در معرض آزمایش و فتنه قرار خواهند گرفت،و با دینشان بر پروردگار خویش منت خواهند نهاد،و آرزوی رحمت او خواهند داشت،و از سطوت او ایمن می شوند،و با شبهه های دروغین و هواهای گمراه کننده حرام او را حلال جلوه می دهند،و با نبیذ خواندن خمر و هدیه خواندن حرام و معامله خواندن ربا،آنها را حلال می شمارند،و من گفتم:یا رسول اللّه!پس آنان را در چه مقام قرار دهم،در مقام ارتداد یا در مقام فتنه،و او گفت:در مقام فتنه». (۲)

[۳]

سپس خدای سبحانه و تعالی بیان می کند که فتنه ها نصیب انسان



---

۱- ۲) -بحار الانوار،ج ۷۰،ص ۲۴۵.

۲- ۳) -همان کتاب،ص ۱۴۸.

می شود،خواه به کارهای خیر پرداخته باشد و خواه به کارهای شر،و مسئلۀ کسانی که کارهای بد می کنند یا در برابر مشکلات از پا درمی آیند مشکلتر است،چه آنان دنیا و آخرت هر دو را زیان می کنند.

« وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ -و کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم،پس خدا هم کسانی را که راست گفتند می شناسد و هم کسانی را که دروغ گفتند می شناسد.» شکلها و صورتهای فتنه با هم متفاوت است ولی اساس و جوهر آنها یکی است،به همان گونه که فتنه های پیشینیان نیز مختلف بود،و در جوامع الجامع از این حدیث یاد شده است که:«پیش از شما اتفاق می افتاد که کسی را بگیرند و اره بر سرش گذارند و او را به دو نیمه تقسیم کنند،و ترس از این عقاب هرگز او را از دینش منصرف نمی کرد،یا این که با شانه های آهنین چندان گوشت و عصب او را پاره پاره می کردند تا به استخوانش می رسید و این عمل او را از دینش رویگردان نمی ساخت». (۱)

ما هم اکنون چیزهایی از مجاهدان استوار قرار گرفته در زیر عذاب جلادان با قهرمانیهای نادری رو به رو می شویم که یقین ما را در درستی این گونه اخبار و احادیثی افزایش می دهد که از بردباری و استقامت مجاهدان پیشین ما را آگاه می سازند.

آنان را در تابوتهای دربسته به مدتی برابر با چند ماه یا سال قرار می دهند،یا در سالهای زندان آنان را با میخ به دیوار می بندند و زیر پای آنان را پاک نمی کنند، یا آنان را در حوضهای اسید می افکنند،یا به وسیلۀ دستگاههای مجهز به حسابگر (کومپیوتر)چنان عذاب می دهند که همۀ قسمتهای بدنشان گرفتار دردهای شدید می شود،و هفته ها از آرامش و به خواب رفتن آنان جلوگیری می کنند،یا حساسترین نقاط بدن ایشان را با سیگار افروخته می سوزانند،یا شرف و آبروی ایشان



---

۱- ۴) -همان جا،و جامع الجوامع خلاصه ای از تفسیر مجمع البیان علامۀ طبرسی است.

یا خواهران و همسران ایشان را در برابر چشمانشان در معرض تجاوز قرار می دهند.

ولی آنان به توفیق خدا چون کوه بر دین خود استوار می مانند،بدان سبب که روحهای ایشان از دوستی دنیا تهی شده،و این آیهٔ شریفه آنان را تربیت کرده،و از حقیقت دنیا و حقیقت آخرت آگاه شده اند،و لذا هیچ چیزی را بر آخرت ترجیح نمی نهند.

این مهم نیست که مردمان از ایمان داشتن تو آگاه شوند،مهم آن است که خدا از راستی تو در ایمانت با خبر باشد.

[۴]

بیچاره پسر آدم چنان می پندارد که از فرمانروایی خدا گریخته است،یا با فرار خود او را عاجز می کند،و بر قضا و قدر او می تواند پیشی گیرد،و مثل او مثل مردی است که نزد امام حسن(ع)آمد و به او گفت:من مردی گناهکارم،و نمی توانم خود را از معصیت نگاه دارم،پس مرا پندی ده،و او-علیه السلام-به وی گفت:«پنج کار را انجام ده و آن گاه هر کار که می خواهی بکن:اول این که روزی خدا را مخور و به هر گناه که می خواهی بپرداز؛دوم این که از ولایت خدا بیرون رو و هر چه می خواهی انجام ده؛سوم این که جایی را برگزین که خدا تو را نبیند و آن گاه هر گناه را که می خواهی مرتکب شو؛چهارم این که چون ملک الموت برای گرفتن جانت می آید،او را از خود دور کن و به انجام دادن هر گناه که دوست داری مشغول شو؛و پنجم آن که چون مالک دوزخ می خواهد تو را به آن داخل کند به آن داخل مشو،و به ارتکاب هر گناه که دلت می خواهد بپرداز». (۱)

« أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئٰاتِ أَنْ يَسْبِقُونٰا -یا کسانی که کارهای بد می کنند چنان گمان دارند که بر ما پیشی می گیرند،» و از تحت تسلط ما خارج می شوند.هرگز چنین نیست.

« سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ -بد حکم می کنند.» روزی بر بردباران نمی گذرد مگر این که به رحمت پروردگارشان نزدیکتر



---

۱- ۵) -بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۱۲۶.

می شوند،و روزی بر جلادان نمی گذرد مگر این که گامی به عذاب نزدیکتر می شوند.

[۵]

« مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - هر که امید به ملاقات خدا دارد(بداند)که اجل خدا خواهد رسید و او بسیار شنوا و بسیار دانا است.» این آیه مایهٔ امید و آرزوی کسانی است که در معرض شلاقهای جلادان قرار گرفته،یا به سبب ایمانشان به دور افکنده شده اند،و در آن هنگام که بلا و آزمایش پایان پذیرد،فرج نزدیک می شود،و جهاد و صبر تو را خدا می بیند.

هارون الرشید طاغوت عباسی کسی را به نزد امام موسی بن جعفر(ع)که در بند او بود فرستاد تا از او دلجویی کند،پس امام او را نپذیرفت و چیزی گفت که محتوایش چنین بود:روزی بر من نمی گذرد مگر این که پاداشم در نزد پروردگارم افزایش پیدا می کند،و عقاب و کیفر تو در نزد پروردگارت بیشتر می شود،و زود باشد که برای رسیدگی به حساب در برابر پروردگارمان با یکدیگر رو به رو شویم.

[۶]

« وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ -و هر مجاهده و تلاش و کوشش کند،برای خود تلاش و کوشش کرده است.» هنگامی که مؤمن در برابر خواسته های نامطلوب نفس خود مقاومت می کند، و با فشارهای زندگی به چالش برمی خیزد،نام وی در نزد خدا به عنوان مجاهد ثبت می شود،و جهاد به معنی کوشیدن به اندازه توانایی در راه خدا است،و جهاد انسان به حساب او محسوب می شود و خدا عمل هیچ عمل کننده ای را ضایع و تباه نمی کند.

روزهای زندگی انسان به منزلهٔ پولهای کاغذی است که با برافتادن یک نظام حکومت و جانشین شدن نظام دیگری به جای آن ساقط می شود،پس اگر برای تغییر آنها شتاب نورزد یا آنها را با کالایی مبادله نکند،به صورت پاره های کاغذ رنگین بی اعتباری درمی آید؛ /۹ و روزهایی که از آدمی می گذرد بازگشت ندارد،و در حدیثی از امیر المؤمنین علی-علیه السلام-آمده است که گفت:

«روزی بر پسر آدم نمی گذرد مگر این که به او می گوید:ای پسر آدم!من روزی تازه ام و بر تو گواهم،پس در من به گفتن سخن نیکو و انجام دادن عمل نیکو بپرداز تا در روز قیامت برای آن گواه تو باشم». (۱)

پس چه بهتر که فرصت را غنیمت شماریم و کاری نکنیم که روزهای ما به صورت اوراق نقدی بدون اعتبار درآید.و در حدیثی آمده است که:«دنیا یک ساعت است پس آن را طاعت سازید». (۲)

اعمال ما چیزی بر ثروت و بی نیازی پروردگارمان نمی افزاید.

« إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعٰالَمِینَ -خدا از جهانیان بی نیاز است.» [۷]

« وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کٰانُوا یَعْمَلُونَ -و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند،بدیهایشان را از ایشان می زداییم و در برابر نیکوترین کارهایی که کرده بوده اند به ایشان پاداش می دهیم.» این مژده ای بزرگ است،چه پروردگار ما-عزّ و جلّ-کارهای بد کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیکو انجام داده اند محو می کند؛و به کارهای نیکشان پاداش می دهد،و این عالیترین نعمت خدا بر مؤمن است،پس اگر شخصی در سپیده دم بیدار شود و اندکی سستی در گزاردن نماز نشان دهد و خواب او را فرا گیرد،و چون بار دیگر از خواب بیدار شود خورشید به بالای افق رسیده باشد،بر او لازم است که اثر این گناه را از جان خود دور کند و در مقابل آن به کار بزرگی بپردازد تا در روز محشر در برابر همگان به این رسوا نشود که نماز صبحش را قضا کرده است،چه در آن هنگام از دروغ گفتن کاری ساخته نیست،و از میانجی کاری برنمی آید،مگر واسطه و میانجی می تواند آنچه را که در کتاب و نامهٔ عمل آمده است تغییر دهد؟!



---

۱- ۶) -سفینه البحار شیخ عباس قمی،ج ۲،ص ۷۳۹.

۲- ۷) -بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۱۶۴.

آری.در آن روز تنها یک چیز سودمند است و آن خدای بزرگ متعال است،و واسطه ۹/ عمل صالح است،پس هر که به انجام دادن عمل صالح بپردازد، خداوند سیئات او را به حسنات مبدل می سازد و آنها را در فهرست اعمالش ثبت می کند.

پس بایـد به بهره برداری از فرصت بپردازیم،چه همه کـار بـد انجـام داده ایم، و چه کس در میان ما یافت می شود که به انجام دادن سیئات و کارهای بد نپرداخته باشد؟!همه خطا کاریم و ناگزیر بایستی خطاهای خود را با افزودن به اعمال خویش بشوییم و از میان ببریم،و با بخشیدن جان و مال در راه خدا چنان کنیم که ان شاء اللّه خدای بزرگ بر خطاهای ما قلم عفو کشد.

[۸]

« وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً -و به انسـان سـفارش کردیم که در حق پـدر و مـادرش نیکی کنـد.» دشوارترین حالاتی که شخص در برابر آن قرار می گیرد،ایسـتادگی در برابر جـامعه ای است که در آن نشـأت یـافته،و در این باره قرآن حکیم به این مطلب اشـاره می کنـد که خـدا از آدمی خواسـتار آن است که وجود پـدر و مادر را بهانه برای آن قرار ندهـد که از مسـئولیت خود بگریزد،و بـا وجود این که ناگزیر بایـد نسبت به آنان نیکی کنـد و به آنان توجه داشـته باشـد،ولی بایـد این را بدانـد که همیشه پـدر و مادر آن نمونه های مطلوب نیسـتند که پسـر ناگزیر بایـد به آنان اقتـدا کند و اگر او را برای منظوری تحت فشار قرار دادند نسبت به ایشان خضوع کند.

« وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ -و اگر از تو خواستند.» و این خواست را با فشار همراه کردند.

« لِتُشْـرِکَ بِی مٰا لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ -تا چیزی را شـریک من قرار دهی که از آن آگاه نیستی،» یعنی برای این که تو را به شـرک ورزیـدن به خـدا-از هر گـونه شـرک که بـوده باشـد-تحت فشـار قرار دادنـد،و وابسـتگی تو را به جامعهٔ اسـلامی برایت عیب شمردند.

ص :۳۹۲

« فَلاٰ تُطِعْهُمٰا -از آنان اطاعت مکن.» که این شرک خفی و پنهان است.

« إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ -بازگشت شما به سوی من است.» در روز قیامت پدر و مادر به حساب تو نمی رسند،بلکه خدا به حساب تو و ایشان می رسد.

« فَأُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -پس شما را از آنچه در دنیا کرده بودید آگاه می سازم.» پدری که فرزند خود را نصرانی یا یهودی یا مجوسی یا طاغوتی یا مشرک می سازد،در روز قیامت مسئول در مقابل عمل خویش قرار می گیرد،و از مسئولیت فرزندش چیزی کاسته نمی شود.

[۹]

« وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصّٰالِحِینَ -و کسانی را که ایمان آورده و عمل نیکو کرده اند،در گروه صالحان و شایستگان داخل می کنیم.» در اندیشهٔ آن مباش که در راه خدا به تو چه رسیده است،چه خدا با بهتر از آن به تو عوض می دهد.مصعب بن عمیر تنها فرزند پدر و مادر ثروتمندش بود،ولی آنان او را برای آن که در دین مطیع ایشان نشد،از خود طرد کردند و هر چه به او داده بودند از وی پس گرفتند،ولی او تنها نماند و گروهی از مؤمنان راستین و پاکدل او را در میان خود گرفتند و پس از رانده شدن از خانه اش نخستین فرستادهٔ رسول اللّه(ص)به نزد اهل یثرب شد.

بنا بر این نخستین فاتح اسلامی مدینهٔ منوره همو بوده است،و نیز اولین کسی که زمینه را برای هجرت رسول اللّه(ص)از مکه به مدینه آماده و هموار ساخت.

پس اعصابت را ناراحت مکن،و بیم مداشته باش،و ای مؤمن مجاهد اندوهگین مشو و بدان که مسئلهٔ مشکلی نیست،و هنگامی که خاندانت تو را از میان خود بیرون کردند،دلها و قلبهایی تو را در آغوش خواهند گرفت،و چنان است که امام علی(ع)گفته است:«آن کس که نزدیکانش او را ترک گویند،دورانش

در آغوش خواهند گرفت».

## [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۱۰ تا ۱۷]

### اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اَللّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ اَلنّاسِ كَعَذابِ اَللّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنّا كُنّا مَعَكُمْ أَ وَ لَيْسَ اَللّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِي صُدُورِ اَلْعالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْمُنافِقِينَ (۱۱) وَ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۱۲) وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ عَمّا كانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ اَلطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ اَلسَّفِينَةِ وَ جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ (۱۵) وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ اَلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اَللّهِ اَلرِّزْقَ وَ اُعْبُدُوهُ وَ اُشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷)

## هر آینه خدا مؤمنان و منافقان را می شناسد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

همچون تأکیدی بر آزمایش ایمان به توسط خدا،آیات این درس این مطلب را به یاد ما می آورند که ایمان،پیش از آن که شعاری باشد در دل است و ملکه ای نفسانی،و بعضی از کسان که ادعای ایمان می کنند،در آن هنگام که در راه خدا در معرض آزمایش ایمانی قرار می گیرند،در برابر فتنه ها سقوط می کنند و از ایمان خود دست می کشند،و خداوند متعال که این کار زشت ایشان را نمی پسندد،به آنان می گوید:این عذاب ساده که چیزی بیش از یک فتنه و آزمایش نیست،برابر با آن عذاب دایمی سخت نخواهد بود که انتظار شما را می کشد.

در تعبیر قرآن میان فتنه و عذاب تفاوت وجود دارد،و از لفظ فتنه محدودیت زمانی و مکانی آن نسبت به فرد و جماعت بر ما الهام می شود،و هدف آن چیزی جز آزمایش انسان از لحاظ ایمان وی نیست،ولی عذاب نتیجهٔ این آزمایش است،و در آن هنگام که شخص وارد تالار امتحان می شود،جز مدتی اندک در آن جا درنگ نمی کند و از آنجا به خانهٔ خود می رود،و نتیجهٔ این مدتهای کوچک امتحانها پس از آن با وی دوام پیدا می کند و بسا هست که سالها طول می کشد /۹ و بنا بر این فتنه با وجود محدود بودن آن از لحاظ دوام و استمرار برابر با عذاب است و در دعایی چنین آمده است:

«پروردگارا!تو از ضعف و ناتوانی من دربارهٔ اندکی بلای دنیا و عقوبتهای آن،و آنچه از ناراحتیها که نصیب اهل آن می شود،آگاهی،در صورتی

که این ناراحتی و بلای انـدکی است که مـدت دوام یافتن کوتاه دارد،پس من چگونه می توانم بلای آخرت را تحمل کنم؟!و در برابر ناراحتیهای بزرگ آن ایستادگی نشان دهم؟!و آن بلایی است که مـدت آن دراز است،و مانـدن در آن دوام پیدا می کند،و از شدت آن چیزی کاسته نمی شود،بدان جهت که برخاستهٔ از خشم و غضب و انتقام تو است». (۱)

آیـات قرآن پس از آن به خطاهـای پراکنـده شـدهٔ در جـامعه اشاره می کنـد،ولی پیش از آن یادآور می شود که انـدیشه های نـادرست به جرمهـا و گناههـای خطیری شـباهت دارد که چـون فراوان بر روی قلب انسـان جمع شود،او را از کـار خیر بـاز می دارد،و هر اثری از سـلامتی را در نزد او از میـان می برد:« كَلاَّ بَلْ رانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ -هرگز چنین نیست بلکه آنچه کسب کرده بودند بر قلب ایشان چیره شده»و مثالی برای این گونه اندیشه ها آن است که انسانی به انسان دیگر بگوید:

هر چه به تو فرمان می دهم انجام بده،و من فردا از این بابت در نزد خدا مسئول خواهم بود.چنین گفته ای مسئولیت عامل عمل را از میان نمی برد،چه اگر کسـی از انسان مفسـدی پیروی کند،نمی تواند مدعی آن شود که او مسـئول نیست و البته آن کس که متبوع است در نزد خداونـد متعـال مسـئول است،چه انسان بایـد نتیجهٔ گمراه کردن دیگران را تحمل کنـد و بر آن عقوبت شود،بدون آن که عذاب از آنان که عمل کرده اند سقوط پیدا کند.

هنگامی که قرآن کریم این حقیقت را بیان می کنـد،برای دوری جسـتن از آن انـدیشه های بهانه جویانه است که میان انسان و دیـدار حقیقت مانعی به وجود می آورد و فکر را مقیّد به حدودی تنگ می سازد،و از طریق آن نمی تواند واقعیت را چنان که هست ببیند.

پس بر انسـان واجب است که،به جـای تشبث پیـدا کردن به این انـدیشه هـای آمیختهٔ به خطـا و اعتقـاد پیـدا کردن به آنها،به صورتی باز و آشکار به زندگی نظر



---

۱- ۸) -مفاتیح الجنان،دعای کمیل.

کند،و با بینشی تیزبین و بدون حجاب حقان را ببیند،و از برابر چشمان خویش این گونه عینکهای تیره و تار را بردارد.

بسیار کسانند که بر چشمان خویش عینکهای سرخ و سبز و سیاه قرار می دهند،ولی این عینکها به صورت مجلات و روزنامه ها و اعلامیه های گمراه کننده درآمده است،و به همین جهت از تشخیص تبلیغات مایهٔ گمراهی محروم می مانند،و این مجله های درخشان چاپ شدهٔ بر برگهای کاغذ صیقلی و تصاویر رنگین،در اذهان مردم تفسیرهای آمیختهٔ به خطا را برای بیان حوادث به چاپ می رسانند و عذرهای ناموجهی را برای توجیه جرایم و گناهان و تغییر صورت دادن به حقایق آشکار می آورند،و این همه سوای لغو و دروغ و بهتانی است که در فلان نوشته ها آمده است.

پس بر مؤمن واجب است که عقل خود را از کار نیندازد و آنچه را که در این اعلامیه ها آمده است به عنوان اصول مسلم نپذیرد،بلکه باید عقل خود را به خدمت خویش گیرد،و از طریق مطالعه و خواندن خواندنیهای هدفدار درست به تغذیهٔ صحیح آن بپردازد،تا حقیقت عالم را چنان که هست مشاهده کند نه چنان که دیگران می بینند.

پس از عرضه کردن دیدگاههای قرآن در پیرامون بعضی از اندیشه ها، خداوند سبحانه و تعالی مثالهایی از واقعیت اقوام پیشین برای ما می زند،و از این که چگونه مؤمنان در مقابل دشواریها برای دعوت کردن مردم به پروردگار خودشان مقاومت نشان دادند،بدون این که در برابر آزارها و دشواریهایی که با آنها رو به رو شده بودند دست و پای خود را گم کنند و از ادامهٔ راه حق منصرف شوند.

نوح(ع)مدت نهصد و پنجاه سال مردمان را به خدا دعوت کرد،بی آن که آنان دعوت وی را اجابت کنند،تا آن گاه که خدا می خواست قوم او را هلاک کند،بر یک کشتی همراه با کسانی که به او ایمان آورده بودند سوار شد و خدا آنان را از طوفان رهایی بخشید و قوم او هلاک شدند.و سپس ابراهیم پیغمبر-علیه السلام-مدتی دراز در میان قوم خویش زیست و جزای او آن شد که وی را در

آتش افکندنـد،و چـون خـدا وی را از سـوختن در آتش نجـات داد او را بـه دور از سـرزمین زادگـاهش تبعیـد کردنـد،و این آزمایشـها و بلاهـا دلیـل بر آن نیست که خداونـد انسـان را دوست نـدارد،بلکه قضـیه کاملا بر عکس این است،و فتنه و بلا که وسیله ای برای آزمـایش و فتنه است،دلیلی بر دوستی خـدا نسـبت به چشـندگان فتنه و بالاـ رفتن درجهٔ ایمـان آنـان در نزد او محسوب می شود.

در خبر آمـده است که:امام حسـین(ع)جـدش رسول اللّٰه(ص)را در خواب دیـد و از جفا و آزار قومش به او شـکایت کرد،پس رسول خدا(ص)به او گفت:

«ای پسرم!تو را در نزد خدا درجه ای است /۹ پوشیده به نور خدا و به آن نخواهی رسید جز از راه شهید شدن»، (۱) در حدیثی معروف چنین آمـده است که:«بلای پیامبران از همه بیشتر است و سـپس مؤمنان به او بنا بر انـدازهٔ ایمان:هر که مؤمن تر بلایش بیشتر». (۲)

## شرح آیات:

[۱۰]

« وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّٰا بِاللّٰهِ -و بعضی از مردم می گویند که:

به خدا ایمان آوردیم.» که تنها ادعایی است و نه اعتقاد.

« فَإِذٰا أُوذِیَ فِی اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النّٰاسِ کَعَذٰابِ اللّٰهِ -و چون در راه خـدا آزار بیند،فتنه و آزمایش خدا را همچون عذاب او تصور می کنـد.» آیـا می توان فتنه را که خـدا بـا آن به آزمایش بنـدگان خود می پردازد،با عـذاب او مقایسه کرد؟!این قیاسـی باطل است،و فتنهٔ سادهٔ محدود که گاه مشـتمل بر هدفی کریم است کجا و عذاب سـخت دایمی کجا که به معنی نقمت و انتقام خدا است و بر سر کسانی فرو می ریزد که در فتنهٔ خانهٔ دنیا از امتحان مردود شده اند،و



---

۱- ۹) -مقتل ابو مخنف،ص ۲۴.

۲- ۱۰) -الکافی،ج ۲،ص ۲۵۶.

آزاری که به مؤمنان راستین علویان می رسید،جز برای آن نبود که ضد سلطهٔ فرمانروایان ستمگر و تبهکار برمی خاستند و با همهٔ سرکوب شدن و ترسی که با آن رو به رو بودند،سستی از خود نشان نمی دادند.سه یا چهار تن از آنان را در زندانی تاریک می افکندند که در آن شب و روز از یکدیگر تشخیص داده نمی شد،و به نوبه تلاوت قرآن می کردند تا اوقات نماز گزاردن شبانه روزی را گم نکنند،پس مثلا- یکی از آنان یک سوم از قرآن را تلاوت می کرد و آن گاه به نماز صبح می پرداختند،و با خوانده شدن ثلث دیگری از قرآن به توسط نفر دوم وقت نماز ظهر و عصر فرا می رسید، و سومی ثلث پایانی قرآن را تلاوت می کرد که پس از آن به گزاردن نماز مغرب می پرداختند؛و اما خوراک آنان در شبانه روز منحصر به یک وعده بود که به جایگاه مرطوب آنان که آکنده از جرثومه ها و میکروبها و حشرات زیانبخش بود افکنده می شد،و در این اوضاع و احوال بسیار مایهٔ وحشت و کثافتها /۹ و بوهای نامطبوع دایمی آنها،اگر یکی از آنان از دنیا می رفت بر جای خود باقی می ماند تا عفونت پیدا کند و متورم شود،و پس از او به ترتیب یکا یک دیگران نیز به همین سرنوشت مبتلا می شدند و چون همه از این دنیا می رفتند،جلادان دستگاه ظالم سقف را بر چالهٔ ایشان که بیشترشان در آن به صورت استخوان پوسیده درآمده بودند خراب می کردند و گوری دسته جمعی برای ایشان به وجود می آمد.

با وجود این فتنهٔ سخت،یکی از ایشان-در آن صورت که فرصت بیرون آمدن از آن چاله برایش فراهم می آمد-شمشیر انقلاب را از نیام بیرون می کشید و ترس و بیم آنان از رفتن برای رسیدن به هدفهای خود باز نمی داشت،بدان جهت که راه خویش را از روی عقل و فهم برگزیده بودند،و به آنچه می کردند ایمان واقعی داشتند،و می دانستند که این آزار دنیوی امری کوچک است و خطری ناچیز دارد و دورانی کوتاه،و عذابی که منتظر فرا گرفتن دشمنانش در روز قیامت است بس بزرگ و تحمل ناپذیر و ابدی است،عذابی که شخص اگر مالک مقدار زری به اندازهٔ کرهٔ زمین باشد،حاضر است که آن را بدهد و از این عذاب رهایی پیدا کند.

« وَ لَئِنْ جٰاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنّٰا كُنّٰا مَعَكُمْ -و اگر یاری و

پیروزیی از جانب پروردگارت برسد،می گویند که ما با شما بودیم.» آیا اینان چنان تصوّر می کنند که به دروغ مدّعی ایمان شدن سبب نجات آنان خواهد شد؟!می گویند:اگر دولت در تصرف مؤمنان باشد،ما با ایشانیم، ولی در آن هنگام که مسلمانان در معرض زندان و کشته شدن قرار می گیرند،با کفار همراهند!! « أَ وَ لَیْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمٰا فِی صُدُورِ الْعٰالَمِینَ -مگر خدا به آنچه در سینه های مردم جهان است از همه کس داناتر نیست؟!» چرا،خداوند سبحانه و تعالی از آنچه در سینه های این و آن است آگاه است،و می داند که ایمان را پنهان داشته اند یا کفر را.

[۱۱]

« وَ لَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمُنٰافِقِینَ -و خدا خوب می داند که چه کسان ایمان آورده اند و چه کسان دورو و منافقند.» [۱۲]

« وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنٰا وَ لْنَحْمِلْ /۹ خَطٰایٰاکُمْ وَ مٰا هُمْ بِحٰامِلِینَ مِنْ خَطٰایٰاهُمْ مِنْ شَیْءٍ -و کسانی که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند که:از راه ما پیروی کنید و ما خطاها و گناهان شما را به دوش می کشیم،و آنان به هیچ وجه خطاهای ایشان را بر دوش نخواهند کشید.» با من بیا و من به جای تو نتایج عمل تو را متحمل خواهم شد.این منطقی است که در قرآن طرد شده،و آیا ممکن است که آدمی عملی را انجام دهد بدون آن که دربارهٔ آن از وی سؤال کنند و به حساب او برسند؟!تو در قیامت همراه با کسی که فریبت داده و اینک از تو بیزاری می جوید در معرض حسابرسی قرار خواهید گرفت.

[۱۳]

« وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقٰالَهُمْ وَ أَثْقٰالاً مَعَ أَثْقٰالِهِمْ وَ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ عَمّٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ -و به دوش خواهند گرفت بارهای سنگین خود و بارهای سنگین دیگر را با بارهای سنگین خود،و در روز قیامت دربارهٔ دروغهایی که بافته بودند از ایشان سؤال خواهند کرد.»

هر خطا کار متحمل خطاهای خود به اندازهٔ عمل و نیت خویش است،و همراه با بار سنگین خود بارهای سنگین پیروان خویش را نیز حمل می کند.

هر گناه و خطا در روز قیامت به حلقهٔ غلی تبدیل می شود که گردن او را در میان می گیرد،پس جنایتکار گمراه کننده چه اندازه غل باید در روز قیامت با خود حمل کند؟! کسی که به انسانی ظلم کند،یا حقی از حقوق خدا همچون زکات و خمس را نپردازد،یا زمینی را غصب کند،این همه به وزنهٔ سنگینی تبدیل می شود که باید آن را در پشت خود حمل کند.و طبرسی از رسول خدا(ص)حدیثی نقل کرده است که گفت:

«هیچ کسی نیست که زکات مال خود را نداده باشد مگر این که آن زکات به صورت ماری بر گرداگرد گردن او در قیامت پیچیده شده باشد». (۱)

سپس پروردگارمان-بار دیگر-داستان نوح و ابراهیم را به یاد ما می آورد،و این پرسش به ذهنهای ما بازمی گردد که:چرا این همه تکرار؟و در جواب می گوییم که:حوادثی که قرآن آنها را جاودانی کرده،دارای منتها درجهٔ اهمیت بوده است،پس حادثهٔ طوفان یا خلاصهٔ داستانهای ابراهیم و دیگر مسلمانان را یک بار می شنویم و از آن می گذریم،ولی می بایستی در قلبهای ما جایگزین شود و به صورت یک فهم ایمانی ژرف درآید،و پیوسته سبب پیش رفتن به سوی تکاملی معنوی بوده باشد،و به همین جهت است که یاد این حوادث زمانی پس از زمان دیگر تکرار پیدا می کند، /۹ و عبرتها و نشانه ها و حکمتهای آنها شیره کشی می شود و در ذهن جایگزین می ماند،و ستمگران لعنت می شوند تا مایهٔ عبرت باشند،و انبیای بزرگوار مورد اکرام قرار می گیرند تا پیشوایان و راهنمایان بشریت شوند.

[۱۴]

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّٰ خَمْسِينَ عٰاماً -و نوح را به رسالت به سوی قوم خودش فرستادیم،پس در میان آنان

ص:۴۰۱

---

۱- ۱۱) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۱۴۱،و ما این جزء را از حدیثی مفصل برگرفتیم.

پنجاه سال کمتر از هزار سال درنگ کرد.» با وجود این سالهای زیاد از عمر نوح و دعوت او،قوم وی به او ایمان نیاوردنـد،پس ناگزیر از آن شد تا دعا کند و از پروردگارش بخواهد که عذاب خود را بر ایشان نازل کند.

« فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ -پس طوفان آنان را در میان گرفت که آنان ستمکار بودنـد.» از آن روی چنین شد که آنان گروهی ستمکار بودند.

[۱۵]

« فَأَنْجَيْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِينَهِ وَ جَعَلْناها آيَهً لِلْعالَمِينَ -پس او و همراهانش را در کشتی نجات بخشیدیم و آن کشتی را آیت و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم.» خدا همهٔ آن ستمکاران را با طوفانی هولناک هلاک کرد که همه جا را فرا گرفت،مگر گروهی محدود که به او ایمان آورده بودند،و خدا به نوح فرمان داد که کشتی را در محلی مرتفع نسبت به زمین بسازد،و چون بر آن سوار شدند طوفان آغاز شد،آیا این آیت آشکار برای همهٔ جهانیان نیست؟! [۱۶-۱۷]

« وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْثاناً -و(یاد کن)از ابراهیم در آن هنگام که به قوم خود گفت:خدا را بپرستید و از او بترسید که این برای شما بهتر است اگر علم داشته باشید*آنچه غیر از خدا می پرستید،چیزی جز بتها نیست.» ابراهیم قوم خود را به پرستش خدای یگانه و ترسیدن از او دعوت کرده اظهار داشت که این برای شما بهتر است،و سپس ماهیت اندیشه های ایشان و واقعیت آن را به میانجیگری اسلوب رسالی که در همهٔ رسالتها تکرار می شود و بر دو نقطه متکی است،برای ایشان بیان کرد:

الف:بیان بصیرت توحید که آزادی و استقلال مجتمع را برای آن تحقق می بخشد،و به آن ارزشهای والای انسانی را از حق و عدالت و صلح ارزانی

ص :۴۰۲

می دارد.

ب:برهنه و آشکار شدن واقعیت فاسد،و در معرض روشنی قرار گرفتن آن تا خطر شدید فسادی که در آن به سر می برند برای افراد جامعه آشکار شود.

ابراهیم(ع)برای قوم خود وضع باطل ایشان را با این گفته آشکار ساخت که: إِنَّمٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثٰاناً .

سپس این بتان که می پرستید،ساختهٔ خود شما است که رنگ واقعیت داشتن به آن زده اید،ولی هر کار کرده باشید باز هم نیازمند به واقعیت داشتن است، و شاید از این گفتهٔ خدای تعالی:« وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً -و دروغی می آفرینید» حقیقتی بر ما آشکار شود که آن را در آیات دیگر نیز مشاهده می کنیم و آن این که:

مردمانند که طاغوت را می آفرینند نه خود او،بدان جهت که طاغوت از این ناتوانتر است،و کسانی که به طاغوت خرسندی نشان می دهند،و در برابر او آرام می مانند، و کسانی که در پیرامون او جمع می شوند و به اوامر او گوش فرا می دهند و همراه با او به جنگ برمی خیزند،همان کسانند که او را برای خود آفریده اند.

« وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً -و دروغ و باطلی را می آفرینید.» یعنی هستی و موجود باطل و دروغی را می آفرینید.

« إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لاٰ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً -کسانی جز خدا که می پرستید،مالک هیچ روزی برای شما نیستند.» این شما هستید که به آنچه آفریده اید قوت می بخشید،و این شما هستید که از روزی خود برای آنان چیزی می کاهید و آنان نیستند،و آیا طاغوت می تواند بدون مالیاتهایی که بر فرزندان ملت تحمیل می شود زندگی کند؟! « فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ -پس روزی را در نزد خدا بجویید و او را بپرستید.» پس این واقعیت باطل ساختگی را به دور افکنید،و از آفریدگار حقیقی خویش خواستار روزی خودتان شوید،که او شایسته تر است به این که از او فرمانبرداری کنید و در برابر او خضوع داشته باشید و به او تسلیم شوید،و سپس....

« وَ اشْکُرُوا لَهُ -و برای او سپاسگزاری کنید.» شکر به معنی عبادت عملی است،چنان که خداوند متعال در کتاب خود گفته است: اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً و این بدان معنی است که:اعمال و رفتارهای شما باید به صورتی باشد که سبب جلب شدن نعمتها و برکات بیشتر برای شما شود، و بنا بر این هر کسی که سپاسگزاری کند روزی او افزایش پیدا می کند،و این معنی را از این گفتهٔ خدا الهام می گیریم که گفت: فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْکُرُوا لَهُ یعنی این که هر کس خواهان روزی است می باید آن را به وسیلهٔ پرستش کردن و شکر گزاردن از خدا بخواهد،و او-عزّ و جلّ-گفته است:« لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ -اگر شکر کنید(بر روزی شما)خواهم افزود».

« إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -به سوی او بازگردانده خواهید شد،» و در نتیجه به سوی پروردگارتان باز خواهید گشت.

بار دیگر ذکر حکیم در این باره تأکید می کند که همهٔ صفات نیکو و اخلاق با فضیلت از ایمان راستین به خدا و روز دیگر برمی خیزد،پس هر کس به روز جزا ایمان داشته باشد،زندگی در این جهان خود را به صورت کشتزاری برای خیرات و پلی برای رسیدن به خوشبختی در آخرت درمی آورد،به همان گونه که سقف تا زمانی بر جای خود باقی می ماند که پایه های آن در جاهای خود به استواری قرار گرفته باشد،و زندگی انسان نیز چنین است و اگر عقاید او راست و واقعی باشد آبادان و شکوفان خواهد شد.

## [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۸ تا ۲۴]

### اشاره

وَ إِنْ تُکَذِّبُوا فَقَدْ کَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مٰا عَلَی اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ (۱۸) أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اَللّٰهُ اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیرٌ (۱۹) قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ اَلْخَلْقَ ثُمَّ اَللّٰهُ یُنْشِئُ اَلنَّشْأَةَ اَلْآخِرَةَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۰) یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَرْحَمُ مَنْ یَشٰاءُ وَ إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (۲۲) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ وَ لِقٰائِهِ أُولٰئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۲۳) فَمٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اُقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجٰاهُ اَللّٰهُ مِنَ اَلنّٰارِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۲۴)

## بگو در زمین بگردید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم-باری پس از بار دیگر-ما را به ضرورت بازگشت و مراجعهٔ به تاریخ سفارش می کند تا از آنچه بر سر پیشینیان آمده است عبرت بگیریم،به همان گونه که از ضرورت بحث و تحقیق مستقیم و توجه به آنچه از مظاهر طبیعت در پیرامون خودمان دارد چنین می کنیم،و به آنچه زندگی به صورت کلی از سنتها و حقایق و تطورها با خود دارد سفارش می کند.

تأکید بر این دو قضیه برای تحقق یافتن چند هدف است:

اول:این که گستردگی افق علمی،و فراگیر بودن شناخت بشری،به انسان مدد می رساند که از واقعیت عقب ماندگی خود را دور سازد و به آسمان ارزشهای دور از خرافات و اسطوره ها صعود کند،چه ایمان فرد نادان همچون ایمان فرد عالم نیست،و شخص عالم و دانا هر اندازه در میدان علم پیشتر رود،بیشتر و

بیشتر از حقیقت ایمان آوردن به خدا و پیدایش جهان و آغاز زندگی آگاهی پیدا می کند،و به همین سبب ایمان به خدا قلهٔ علم و معرفت است.

دوم:معرفت پیدا کردن به احوال اقوام پیشین،و چگونگی پیدایش و تطور آنان،و افزارهایی که مورد استفادهٔ آنها قرار گرفته بود،زمانی صورت اتمام پیدا می کند که آثار بازماندهٔ از ایشان مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد،و نوشته های ایشان بررسی شود تا از چگونگی تفکر و فنون آنان از طریق نقشهای ترسیم شدهٔ بر تخته سنگها و در داخل غارها آگاهی حاصل کنیم،و از همین تحقیق شایسته و کامل است که می توانیم از امتهای گذشته و این که چگونه به پیش رفتند و به چه سبب از صحنهٔ تاریخ برافتادند،اطلاع حاصل کنیم.

سوم:زندگی روش پیشرفت واحدی نداشته،و پروردگار ما سبحانه و تعالی اندک اندک آن را پیشرفت داده و به مرحلهٔ کمال رسانیده است،و چنان نیست که نادانان تصور می کنند و طبیعت را از آغاز آن همچون شعلهٔ افروخته ای در نظر می گیرند که به همان صورت نخستین تا پایان آن برقرار می ماند،و اگر چنین می بود دیگر پیشرفت و رسیدن به کمال نمی توانست معنایی داشته باشد،و فلسفهٔ کمال در این خلاصه می شود که:مسیر زندگی از وضعی آغاز شد که در نهایت سادگی بود، و سپس با گذشت میلیونها سال خرده خرده در درجات بالا ـ روندهٔ کمال بالا رفت تا به جایی رسید که ما در آن روزگار خود را می گذرانیم،و این سیر به پیش در آینده نیز ادامه خواهد یافت تا به اوج قله ای برسد که خدا آن را بخواهد و به فرمان او بشریت به آنجا برسد.

علم نوین،با دلیل علمی،به همین نتیجه رسیده،و دلیل علمی توانایی دانشمندان برای اکتشاف عمر انسان از مطالعهٔ کاوشها و آثاری است که به آنها دسترسی پیدا کرده اند،و نیز از طریق تجزیه و تحلیل طیفی ذرات کربون در موجودات آلی-جانور و گیاه-صورت گرفته است،و هر چه قرنهای زمانی گذشتهٔ بر ذرهٔ کربون افزایش یابد،شمارهٔ نوترونهای آن نیز افزایش پیدا می کند و بنا بر این از روی شمارهٔ نوترونها امکان آن هست که شمارهٔ قرنهای گذشتهٔ بر این ذره را

شناسایی کنند و،مثلا،از عمر جمجمه ای پس از شناختن شمارهٔ سالهای گذشتهٔ بر این ذره آگاهی به دست آورند،و اگر این اکتشاف بر چیزی دلالت داشته باشد، دلیل بودن آن بر این امر است که انسان،و همچنین همهٔ آفریدگان،آغاز پیدایشی بر روی زمین داشته اند،و سیر کردن در زمین برای شناخته همین آغاز پیدایش و آفرینش است،و چون خداوند متعال انسان را در آغاز آفرید و پیش از آن چیزی قابل ذکر نبود،آیا بر آن توانایی ندارد که بار دیگر او را پس از مرگ به زندگی باز گرداند؟!و هیچ کس نمی تواند بگوید که خدا قدرت آن را ندارد،از آن روی که بی سابقه آفریدن بعد از عدم خودبه خود دشوارتر از بازگرداندن پس از مرگ است.

چهارم:برای آن که پس از آشنا شدن دقیق بر مسیر امتها و اقوامی که پیش از ما بر روی زمین زندگی می کرده اند از تاریخ عمومی عبرت بگیریم،بر ما لازم است که به یقین خود را مسئول کردار و رفتار خویش بدانیم،و این که سنّتهای حاکم بر گذشتگان بر ما نیز حکومت می کند،و هنگامی که قرآن حکیم با ما از تاریخ سخن می گوید،با روش علمی محض و فقط برای نقل خبر چنین نمی کند، بلکه فاصله های زمانی را از میان می برد تا این مطلب را بر ما آشکار سازد که:سنت خدا در آیندگان به همان گونه جریان خواهد داشت که در گذشتگان جریان داشته است.

اکتشاف قانون برای به کاربردن آن در واقعیت موجود و حاضر،هدف قرآن است،و به همین جهت مشاهده می کنیم که نگرش اسلامی نسبت به تاریخ(نگرش عبرت آمیز)برای آن است که تاریخ از یک حقیقت علمی به یک حقیقت رفتاری در زندگی ما،و به یک حقیقت ایمانی در ذهنهای ما تحول پیدا کند.

و از سنتهای خدا است:

اولا:خدا هر کار را که بخواهد به انجام می رساند،و هر که را که بخواهد مشمول رحمت یا عذاب خود می سازد،بدون آن که کسی بتواند در مقابل خواست و مشیّت پروردگارمان سبحانه و تعالی به چالش بپردازد،و همین دانش سبب می شود که ما واقع بین تر باشیم و-در نتیجه-این را خوب بدانیم که مردمان به پروردگار

خویش باز خواهند گشت تا خداوند پاداش درست نیک و بد اعمالشان را به ایشان بدهد.

ثانیا:این که بشر قدرت ایستادگی در برابر قدرت الاهی را ندارد،و چون در معرض آن قرار گیرد،از هیچ چیز و هیچ کس برای مدد رساندن به او کاری برنمی آید.

ثالثا:کافران در دنیا مشمول رحمت خدا واقع نمی شوند،و در آخرت گرفتار عذابی دردناک خواهند شد.

ابراهیم-علیه السلام-این همه را به قوم خود گفت،ولی آنان او را تکذیب کردند و در صدد آتش زدن او برآمدند،ولی خدا او را از آتش نجات داد.

### شرح آیات:

[۱۸]

« وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مٰا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ -و اگر تکذیب کنید(بدانید)که امتهایی پیش از شما نیز تکذیب کردند و بر عهدهٔ فرستادهٔ خدا کاری جز رساندن آشکار(پیام)خدا نیست.» شما نخستین کسانی نیستید که رسالت را تکذیب می کنید،چه پیش از شما امتهای دیگر نیز تکذیب می کردند،و در نتیجهٔ همین تکذیب گرفتار عذاب خدا شدند،پس شما عبرت بگیرید،و فرستادهٔ خدا را کاری جز ابلاغ پیام او نیست،و پیش از این گفتیم که:یکی از دشواریهای روانی آدمی آن است که چنان تصور می کند که هدایت مسئولیت او نیست،ولی قرآن کریم بر این مطلب تأکید می کند که کوشش برای دست یافتن به هدایت از مسئولیتهای خود آدمی است و از مسئولیتهای پیامبران نیست،و مسئولیت آنان به محض آن که رسالت را ابلاغ کردند به پایان می رسد،و پیمودن باقی راه بر عهدهٔ خود انسان است.

[۱۹]

« أَ وَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ -آیا این را ندیده و درنیافته اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز کرده و سپس بار دیگر آن را تجدید و اعاده می کند؟»

بعضـی از گونه هـای آفریـدگان عمرهـای بسیار دراز دارنـد و اعراب برای اشـاره به درازی عمر کلاغ را مثل می زننـد و می گوینـد:(آن گـاه که کلاغ پیر شود)بـدان سـبب که پـدران و پسـران با پیاپی رسـیدن نسـلها یک کلاغ را مشاهـده می کننـد،و زندگی یک فرد بشری برای دیدار همهٔ مراحل زندگی آن کافی نیست،و گونه های دیگری از جانوران دوران زندگی بسیار کوتاه دارند،همچون مگس و پشه از چند روزی بیشتر نیست،و نیز بعضـی از حشرات بیش از دو ساعت عمر نمی کنند و آدمی می توانـد از ولادت و نهایت زنـدگی آنها به سادگی آگاه شود و بدانـد که چگونه به دنیا می آینـد و بدون سر و صدا از آن بیرون می رونـد،و از این عبرت بگیرد که بازگشت او پس از مرگ به زنـدگی برای خـدا همچون آغاز آن آسان است و هیچ چیز خدا را ناتوان نمی سازد و انجام دادن هیچ کاری برای او دشوار نیست.

« إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ -و(انجام دادن)این(کار)برای خدا آسان است.» و ارادهٔ خدا در فاصلهٔ میان کاف و نون(در کلمهٔ«کن باش»)اجرا می شود.

[۲۰]

« قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ -بگو که:در زمین سیر کنید و ببینید که چگونه(خدا)آفرینش را آغاز کرد.» ۹/ قضیهٔ سیر کردن و گشتن در زمین ممکن نیست با مطالعه کردن در اطاقی دربسته صورت پذیر شود،بلکه این کاری است که با سیر کردن در زمین و مطالعـهٔ طبیعت صورت پـذیر خواهـد شد.بایـد زمین را کـاوش کرد و به آثار گذشـتگان دسترسـی پیـدا کرد،و در طبقات مختلف زمین به جسـتجو پرداخت و به مطالعـهٔ چیزهایی که به دست می آیـد پرداخت تا معلوم شود که خدا چگونه در آغاز آفریدگان را از عدم به عالم هستی رسانیده است.

هر کس بر آن توانایی دارد که تطورها و تکاملهای زندگی را،از طریق گشـتن در زمین،با چشـمهای باز و قلبی فهیم و ضمیری بیدار،ببیند و ملاحظه کند.

« ثُمَّ اللّٰهُ یُنْشِئُ النَّشْأَهَ الْآخِرَهَ -و سپس خدا پدید می آورد پدیدار شدن

بازپسین را.» چون بدانیم که آفریدگان نبودند و سپس وجود پیدا کردند،و این که چنین حرکتی به صورت غیبی انجام می گیرد(یعنی نیرویی خارجی در جهان دخالت می کند)،به این حقیقت معرفت پیدا می کنیم که خدا آنان را آفریده است،و نیز این که خدا بر آن توانایی دارد که پس از میراندن آفریده ای بار دیگر آن را به زندگی بازگرداند،و در آن هنگام به این ایمان می آوریم که:

« إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -خدا بر هر چیز توانا است.» بدان سبب که او زندگی را با آفرینشی پس از آفرینش دیگر،و پدید آوردنی در پی پدید آوردن دیگر،می گرداند و تغییر می دهد.

[۲۱]

« يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشٰاءُ -هر کس را که خواهد عذاب می دهد،و هر کس را که خواهد می بخشد و می آمرزد.» بدان سبب که او مالك متصرف است و هیچ کس نمی تواند نسبت به مالکیت او اعتراض کند،پس او کسی است که می آفریند و زندگی می بخشد و هستی می دهد و به موجودات روزی می رساند،و اگر عذاب کند به عدل و داد خود می کند،و اگر ببخشد نتیجه ای از عفو و چشمپوشی او است.

« وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ -و به سوی او بازگردانده خواهید شد،» و جای بازگشت به سوی او است.

[۲۲]

« وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ فِي السَّمٰاءِ -و شما کسانی نیستید که بتوانید در زمین و آسمان(برای خدا)ناتوانی ایجاد کنید.» ۹/ پس آرزوی فرار از کیفر را،بدان گونه که گناهکار آرزوی فرار می کند،از سرهای خود دور کنید؛و چون آدمی از آغاز بداند که گریز از عقوبت و مجازات غیر ممکن است،ناگزیر از آنچه سبب رسیدن به این عقوبت می شود خودداری خواهد کرد.

« وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ -و جز خدا سرور و دوست و یاوری ندارید.»

این برای رد کردن طرز تفکر کسانی است که دل خود را به شفاعت خوش کرده اند و،مثلاً،چنان می پندارند که عیسی(ع)خود را فدای او کرده و می تواند او را از عذاب خدا رهایی بخشد،ولی خداوند تبارک و تعالی می گوید که:عیسی و دیگر پیامبران و اولیای خدا توان رهانیدن شما را از عذاب خدا ندارند مگر در آن صورت که خدا چنین اجازه ای را به آنان بدهد.

پروردگار ما کافرانی را که منکر روز قیامت می شوند بیم می دهد و می گوید که:آنان از رحمت او مأیوسند و انتظار رحمتی از او ندارند-در صورتی که رحمت او گسترش و وسعت رسیدن به هر چیز و هر کس را دارد-پس نباید آرزوی رسیدن به باغهای نعمت او را داشته باشند مگر آن گاه که ایمان آورند و خود را اصلاح کنند.

[۲۳]

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي -و کسانی که به آیات خدا و ملاقات کردن با او کافر شده اند،آن کسانند که از رحمت و بخشش من نومید شده اند.» شاید این آیه همچنین شامل حال کسانی نیز باشد که ادعای مؤمن بودن به آخرت می کنند،ولی کردار و رفتار ایشان چنان است که گویی بعث و نشوری وجود ندارد.

« وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ -و آنان را عذابی دردناک است(و آن را خواهند چشید).» یکی از گونه های عذاب نومیدی است.

ولی مؤمن،بر عکس این،در امیدواری زندگی می کند،و همین امیدواری فرصت اندیشیدن دربارۀ آخرت را به او می دهد،و نقشه برای رستگاری خود و رسیدن به هدفهایش می کشد،و شاعر چه خوب گفته است که:

أعلّل النفس بالآمال أرقبها

ما أضيق العيش لولا فسحه الأمل

نفس خودم را با آرزوهایی که برای آن فراهم آورده ام سرگرم می کنم،و اگر گستردگی میدان آرزو نمی بود زندگی بسیار تنگ می شد.

معیشت تنگ است و عمر غم انگیز و زندگی-اگر گستردگی دامنهٔ آرزو نمی بود-بسیار تاریک می شد،ولی کافر از این گستردگی آرزو محروم است،و روح امیدوار ندارد،بدان سبب که به خداوند سبحانه و تعالی ایمان نیاورده است و به همین سبب زندگی دردناکی دارد.

[۲۴]

این بود خلاصهٔ آنچه ابراهیم پیامبر(ع)به قوم خود گفت،در آن هنگام که آنان را به گشودن چشمانشان،و سیر کردن در زمین،و نگریستن در سرنوشت دیگران،و در خدمت گرفتن عقلهای ایشان فرمان داد.

« فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ -پس پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند:او را بکشید یا در آتشش بسوزانید.» ابراهیم(ع)از قوم خود خواست تا عقل خود را به کار اندازند و پیش از صدور حکمی دربارهٔ آن بیندیشند و شتاب نورزند،و واقعیت تباه خود را در نور دلیل و برهان مورد بحث قرار دهند،و با این همه قوم او واکنشی جز سرکشی و لجاجت و پاسخ زشت کشتن یا سوزاندنش نشان ندادند.

« فَأَنْجَاهُ اللّهُ مِنَ النّارِ -پس خدا او را از آتش نجات بخشید.» چه گسترده است رحمت الاهی که آنان را ناگهان گرفتار عذاب خویش نکرد،و ما در تاریخ یا در قرآن نمی خوانیم که:خدا قوم نمرود را معذب یا هلاک کرد،یا آنان را گرفتار شکنجه ای آسمانی ساخت بلکه،چنان که خواندیم،خداوند متعال پیغمبر خویش را از آتش ایشان نجات بخشید و او از میان قوم ستمگر خویش با مهاجرت بیرون رفت.

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ -و در این آیات راهنماییهایی برای قومی است که ایمان آورده باشند.» آری.شایسته چنان است که امید و آرزوی ما نسبت به خداوند متعال قوی باشد،چه او رحمتی گسترده دارد،و رحمت او بر خشم و غضبش پیشی می گیرد، پس او مولی و سرور و دوست ما است.بر او توکل می کنیم،و به او رو می آوریم و پناه می بریم،و بازگشت ما به سوی او است.

## [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۵ تا ۳۵]

### اشاره

وَ قٰالَ إِنَّمَا اِتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَوْثٰاناً مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا ثُمَّ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَ مَأْوٰاکُمُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قٰالَ إِنِّی مُهٰاجِرٌ إِلیٰ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲۶) وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنٰا فِی ذُرِّیَّتِهِ اَلنُّبُوَّةَ وَ اَلْکِتٰابَ وَ آتَیْنٰاهُ أَجْرَهُ فِی اَلدُّنْیٰا وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَةِ لَمِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۲۷) وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَکُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِینَ (۲۸) أَ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ وَ تَقْطَعُونَ اَلسَّبِیلَ وَ تَأْتُونَ فِی نٰادِیکُمُ اَلْمُنْکَرَ فَمٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا بِعَذٰابِ اَللّٰهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِینَ (۲۹) قٰالَ رَبِّ اُنْصُرْنِی عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْمُفْسِدِینَ (۳۰) وَ لَمّٰا جٰاءَتْ رُسُلُنٰا إِبْرٰاهِیمَ بِالْبُشْریٰ قٰالُوا إِنّٰا مُهْلِکُوا أَهْلِ هٰذِهِ اَلْقَرْیَةِ إِنَّ أَهْلَهٰا کٰانُوا ظٰالِمِینَ (۳۱) قٰالَ إِنَّ فِیهٰا لُوطاً قٰالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیهٰا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ کٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِینَ (۳۲) وَ لَمّٰا أَنْ جٰاءَتْ رُسُلُنٰا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ إِنّٰا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ اِمْرَأَتَکَ کٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِینَ (۳۳) إِنّٰا مُنْزِلُونَ عَلیٰ أَهْلِ هٰذِهِ اَلْقَرْیَةِ رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ (۳۴) وَ لَقَدْ تَرَکْنٰا مِنْهٰا آیَةً بَیِّنَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۳۵)

ص: ۴۱۳

## معنای واژه ها

۲۹[نادیکم]

:نادی یعنی مجلس اجتماع،باشگاه.

۳۳[ضاق بهم ذرعا]

:یعنی دلش تنگ شد،و به قولی حیله اش در آنچه برای پاسداری ایشان خواستار آن بود.

۳۴[رجزا]

:یعنی عذابی.

## و کتاب و پیامبری را در ذریّهٔ او نهادیم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

سیاق قرآن داستان ابراهیم(ع)را با قومش و این که چگونه از جامعه فاسد خود مهاجرت کرد،و سپس لوط به او ایمان آورد،دنبال می کند.در این باره سخن می گوید که جامعه بت پرستی در نزد خدا هیچ سودی عاید بت پرستان نمی کند،چه مردم آن یکدیگر و بتانی را که می پرستیدند در روز قیامت لعنت می کنند،و سرنوشت و جایگاه ایشان دوزخ است و کسی به یاری آنان برنمی خیزد.ابراهیم و لوطی که به او ایمان آورده بود به سرزمینی تازه مهاجرت کردند،و خدا اسحاق و یعقوب را به ابراهیم عنایت کرد و پیامبری و رسالت را در نسلهای ایشان قرار داد،و به او پاداش دنیوی بخشید،و در آخرت او را از جملهٔ صالحان قرار خواهد داد.سپس از داستان لوط سخن به میان می آید و این که چگونه با فساد قومش رو به رو شد که انحراف

جنسی داشتند و مردان به جای همسری با زنان برای رفع نیازمندی جنسی از مردان دیگر خواستار همخوابگی می شدند،و آشکارا به کارهای زشت و منکر و راهزنی می پرداختند،اما قوم وی از او خواستار عذاب شدند و او از پروردگارش خواست و خدا او را نصرت داد ولی فرشتگان خبر رسیدن نزدیک عذاب را به قوم لوط به آگاهی ابراهیم رسانیدند،و او با آنان در این باره مجادله کرد که در جایگاه عذاب لوط نیز زندگی می کند،و او را از آن مطمئن ساختند که خداوند او و کسانش را،جز همسرش،نجات خواهد بخشید،و چنین شد و دیگران در آن شهر به هلاکت رسیدند.

چون سورهٔ عنکبوت بر ضرورت این امر تأکید می کند که محور علاقه و ارتباط میان انسانی با انسان دیگر می بایستی ایمان باشد،و محورهای بت پرستانهٔ دیگر نابود شونده و مایهٔ زیانند /۹ و ما را تدریجا به سوی عذاب خدا می کشند، ابراهیم(ع)را چنان مشاهده می کنیم که در این جا به بیان فکر مهمی می پردازد،و آن این که:توسل به بتان به منظور دوستی طرفینی میان مشرکان صورت پذیر می شود، و این هدفی باطل است،چه مشرکان را در روز قیامت چنان مشاهده می کنیم که نسبت به یکدیگر کافر می شوند.

انسان اجتماعی آفریده شده،و شاید نام انسان و ناس از همین فطرت استقرار یافتهٔ در او برخاسته باشد،و اما کلمهٔ حضارت یا تمدن و مدنیّت اشاره به حضور انسان در کنار نظیر خود دارد،و آن از خود فطرت به دور است،ولی این تمایل اجتماعی راه خود را گم می کند و همچون دیگر غریزه های بشری نیازمند توجیه و پاکسازی است،و به همان گونه که اسلام غریزهٔ جنسی را تهذیب می کند و آن را با همسری زن و مرد با یکدیگر به راه راست هدایت می کند،تمایل اجتماعی نیز چنین است،ولی به سبب منحرف شدن این تمایل از مجاری تعیین شدهٔ آن، بشریت به بدبختیهای هولناکی کشیده شده است.

چگونه چنین شده است؟ پیش از پاسخ دادن به این پرسش،به توضیح دادن دربارهٔ دو حقیقت

می پردازیم:

الف:تمایلات فاسد شده در قلب بشر همانها است که پیوندهای اجتماعی غیر متعارف و منحرف را در زندگی او به وجود می آورد،همچون دوستی مفرط مال که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی در اجتماع می شود،و تکبر که مایهٔ پیدایش استکبار و برتری جویی در زمین است،و ترس که سبب استضعاف می شود، و آزمندی که به فساد اجتماعی می انجامد،و جز اینها.

به همین سبب جبت و طاغوت دوروی یک سکهٔ تباه شده است،و پرستش مال و تسلیم شدن به چوگان حکمرانی عبارت از جبت قلب است،در صورتی که استبداد و دیکتاتوری طاغوت جامعه است.

ب:پیروان جاهلیت که بت می پرستیدند،به آن اندازه کم عقل نبودند که سنگهای ساخته شدهٔ به دست خودشان را چیزی بدانند که آنان را آفریده است.

هرگز چنین نبود...بلکه بتان رمز و نمادی برای تجمع آنان محسوب می شد،و نوع علاقه ای را که برای خود برگزیده بودند تعبیر می کرد،و به همین سبب بتان بر حسب حجم قبیله بزرگ و کوچک می شدند،و در برابر بت قریش(هبل) که بزرگترین بتها در جزیره العرب محسوب می شد،از آن جهت که آن قبیله خود را بزرگترین قبیله های عرب تصور می کرد،بت کوچکتری از آن بت قبیلهٔ ثقیف(مناه) قرار داشت که در ترازی پایینتر از قریش واقع می شد،و هر چه بر کوچکی قبیله افزوده می شد،از بزرگی و اهمیت بتان کاسته می شد،و چنان بود که مجتمع کوچکی برای خود بتی از خرما فراهم می آورد،و در آن هنگام که گرفتار مخمصه ای می شدند به سراغ خدای پنداری خویش می رفتند و آن را تمام و کمال می خوردند.

پس از پاسخ دادن به دو پرسش گذشته به بیان آن دو اندیشه می پردازیم:

جز در تجمعهای توحیدی،بشریت کارش بدان جا کشیده شده بود که،از راهی یا از راه دیگر،به بت پرستی بپردازد،چه افراد مردم،به میانجیگری منافع مشترک و نژاد پرستیها و خرافات دور از پیوند توحیدی،روابط گوناگون به یکدیگر

پیدا کرده بودند.آیا چه چیز طبقهٔ مترفان و متنعمان و خوشگذرانان را به یکدیگر می پیوست؟آیا چیزی جز روی هم انباشتن مال و ثروت می توانست وسیلهٔ آن باشد؟!بنا بر این،محور در این جا دوستی مال دنیا است،و دلبستگی به انسان از گذرگاه جمع مال عبور می کند،و انسان به این عنوان که انسان است در معرض احترام قرار نمی گیرد،بلکه به عنوان صاحب ثروت محترم شمرده می شود،چه احترام ذاتا مخصوص ثروت است و آن را به تبعیت از انسان به دست نیاورده است؛آیا چنین نیست؟!بنا بر این مال و ثروت معبود و مورد پرستش و محور علاقه و ارتباط است،و ناگزیر باید برای آن رمز و نمادی برگزینند و به اکرام و احترام و تقدیس او بپردازند و در نتیجه آن را بپرستند.چنین رمزی گاه بتی از سیم یا زر یا سنگهای گرانبها است-بدان گونه که انسان ابتدایی آن را برای خود می ساخت-ولی گاه به صورت رمزی تطور پذیر می ساختند که آن را پرچم و علم می نامیدند،همچون پرچم امریکا یا مجسمهٔ آزادی یا برج ایفل یا تمثال فیل یا تمساح.

و گاه تجمع مترفان شخصی را برمی گزینند و او را به نام شاه می خوانند و با اندکی قداست پنداری و جلالت قدر ساختگی رنگ می کنند و رمز تجمع خویش قرار می دهند.

محور قومیت و میهن و نظایر اینها نیز همچون محور ثروت است که از چارچوب سالم و پاک خود خارج می شود و به صنم و بتی تغییر شکل پیدا می کند و به جای خدا در معرض پرستش قرار می گیرد.

اما اکنون از این امر آگاهیم که این بتان که زمانی بیان کنندهٔ تمایلات نفسانی منحرف بود،سبب فرو ریختن بلاهای فراوانی بر سر بشریت شده و چه بسیار جرایمی که به نام آنها صورت گرفته،و چه کشتارگاهی که به نام آنها برپا شده،و چه آتشهای جنگ فراوانی که به نام آنها افروخته شده و هنوز نیز چنین است! پروردگار ما به زبان ابراهیم(ع)بت شکن بیان کرده است که بت پرستی برای به کمال رساندن«دوستی میان شما»پدید آمد،پس هدف از آن ایجاد علاقه است،و سپس توضیح می دهد که کافران هر چه زودتر در قیامت از یکدیگر بیزاری

می جویند.

از این جا بر ما معلوم می شود که چه رابطه ای میان دو آیهٔ اول و دوم این درس وجود دارد،چه طرد کردن اسلام برای دوستی بت پرستانه با تشجیع شخص بر مودت و دوستی رحمانی در برابر یکدیگر قرار می گیرد که بر اساس توحید و یکتا پرستی استوار است.پس به همان گونه که ابراهیم چون به جنگ با بت پرستی پرداخت سبب ایمان لوط به او شد،و خدا اسحاق و یعقوب،و در پی ایشان اسباط و تجمع ایمانی را روزی او کرد،و این تجمع به او در دنیا برکت بخشید و جزای کامل و وافی به ابراهیم(ع)رسید،در آخرت نیز خدا او را در صالحان داخل خواهد کرد.و آنان کسانی هستند که،بر خلاف بت پرستان،از یکدیگر بیزاری و تبری نمی جویند.

آیا کدام تجمع برای اسلام مبارک است؟و آیا هر تجمعی مفید است؟و بر کدام اساس؟ تجمعات امروزی بر محورهای بت پرستانه قائم است،همچون تجمع بر گرد (بت میهنی،یا بت اقلیمی،یا قومی،یا نژادی،یا طبقاتی)که هر کدام از آنها برای خود رمز و پرچم یا علمی دارد،یا شخص(طاغوت)یا نامهای دیگر(همچون سرباز گمنام،یا مجسمهٔ آزادی،یا مجسمهٔ فیل،یا تمساح،یا ابو الهول،و نظایر اینها).

و این نمادها هیچ معنایی جز تمایل به بت پرستی ندارد،بدان جهت که کسانی که ٪۹ در دوران جاهلیت بتان را از خرما می ساختند و چون گرسنه می شدند آنها را می خوردند،آیا به راستی آنها را خدایان خود می دانستند؟! هرگز...چه اگر حقیقه آنها را خدایان خود می دانستند،در هنگام گرسنگی به خوردن آنها نمی پرداختند.بلکه آنها را رمز تجمع خود به حساب می آوردند،و به همین سبب بود که هر قبیله برای خود بتی ویژه داشت.

**شرح آیات:**

[۲۵]

« وَ قٰالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثٰاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰاةِ

الدُّنْيا

-و گفت که:بتانی که جز خدا برای خود برگزیده اید تا دوستی میان خودتان را در زندگی دنیا معرفی کند.» این علاقه ها غیر ثابت و برخاستهٔ از تمایلهای نفسانی است که در هنگام مرگ از میان می رود،و در آن هنگام که آدمیزاد به گور خود فرو برده می شود،در کنار آن مال و عیال و کسان و وابستگیهای حزبی و دوستیهای سیاسی همه با او وداع می کنند تا به تنهایی روانهٔ مصیر و آخرین سرنوشت خود شود.

« ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَ مَأْواکُمُ النّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرِینَ -سپس در روز قیامت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر کفر می ورزد،و بعضی بعض دیگر را لعنت می کند،و جایگاه شما آتش است و هیچ یار و یاوری ندارید.» در بعضی از جاهای دیگر قرآن چشم اندازهایی از آخرت مصور شده است، و این آیه یکی از آن صورتها است که نزاع میان جماعتهایی را که در دنیا با یکدیگر متحد بوده اند و رابطهٔ آنان مبتنی بر بعضی از ارزشهای باطل بود،تجسم می بخشد،و آنان را چنان مشاهده می کنیم که در قیامت به لعنت فرستادن بر یکدیگر پرداخته اند، و اما دربارهٔ مؤمنان پروردگار ما سبحانه و تعالی چنین می گوید:« وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ -و کینه ای را که در سینه های ایشان بود برکندیم،و همچون برادران بر تختها رو به روی یکدیگر می نشینند». (۱)

در حدیثی مأثور از ابو عبد اللّه الصادق-علیه السلام-در تفسیر آیه، ۹/ از مالك الجهنی نقل شده است که گفت:ابو عبد اللّه به من گفت:«ای مالك! هیچ قومی نیست که افراد آن معتقد به امامی در دنیا باشند مگر این که در قیامت بیاید و دیگران را لعنت کند و دیگران به لعنت کردن او بپردازند،جز شما و کسانی که حالی مثل حال شما داشته باشند». (۲)

ص: ۴۱۹

---

۱- ۱۲) -الحجر۴۷/.

۲- ۱۳) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۵۱.

[۲۶]

هر دو گروه منعکس کننـدهٔ طبیعت و مـاهیت وضـعی از بطلان یـا حقـانیت در دنیـایی بـه شـمار می رونـد کـه در آن می زیستند،ولی علی رغـم تکـذیب شـدن ابراهیـم(ع)بـه توسط افراد قـوم خـود و جـواب دادن او بـه ایشـان بـا این منطـق قـوی و برنده،دعوت او به هدر نرفت،بدان جهت که لوط(ع)به او ایمان آورد.

« فَـآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَیٰ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ - پس لـوط بـه او ایمـان آورد و گفـت کـه:مـن بـه سـوی پروردگـارم مهـاجرت می کنم که او توانـا و حکیم است،» و لوط(ع)بـا ایمـان آوردن خود به دو هجرت تحقق بخشـید نه یک هجرت، که اولی هجرت معنوی از یـک مجتمع فاسـد و طرد کردن محور بت پرسـتانهٔ آن بود تـا به جامعه شایسـته ای با محور ایمـان به حق بپیونـدد،و هجرت دوم هجرت جغرافیـایی بود که با ترک کردن شـهر بابل و سـپس پیوسـتن او به ابراهیم صورت گرفت تا همراه با وی نخست به مصر و سـپس به سرزمین فلسطین رهسپار شود و به ساختن محور تازه ای از تجمع بپردازد که بر اساس ایمان به خدا بنا شده باشد،و به نوبهٔ خود در تبلیغ رسالتهای پروردگار خویش بکوشد.

[۲۷]

« وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْکِتَابَ وَ آتَیْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیَا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ -و اسـحاق و یعقوب را به او بخشیدیم،و پیامبری و کتاب را در ذریه و آیندگان او برقرار کردیم،و مزدش را در دنیا به او دادیم،و او در آخرت از صالحـان و شایسـتگان است.» قرآن در این جا به امتـداد یافتن ابراهیم در طول زمان از طریق اسـحاق و یعقوب اشـاره می کنـد،در صـورتی کـه اولاد فعلی او اسـماعیل و اسـحاق بودنـد،ولی خـدا تـوجه خـود را متمرکز در اسـحاق کرد و اسـماعیل را نفی نکرد،از ن روی که تجمـع مکتـبی بـا گـذشت زمـان از طریـق اسـحاق،و پس از او یعقـوب،و از آن پس ذریّهٔ پـاکیزه ای بود که پیـامبری و کتـاب در تصـرف ایشـان قرار داشت ۹/ و متصـدی صـحنهٔ حوادث بودنـد،و همـهٔ آنان از ذریّه و فرزندان نسلی پس از نسل دیگر به شمار

می رفتند،و در عین حال ذریهٔ اسماعیل(ع)در خواب و نادانی و گمنامی غوطه می خوردند تا آن گاه که نور رسول اللّٰه(ص)در میان آنان به درخشیدن آغاز کرد،که رحمتی برای جهانیان بود،و آقا و سرور فرستادگان،و بدین گونه خداوند متعال به امت ابراهیم برکت و تبرک بخشید بدان سان که ذکر او هم امروز در نزد بیش از دو ملیارد مردم جهان با ستایش وی همراه است.و این در دنیا است،و اما در جهان دیگر او در نزد خدا از صالحان است و همین برای توجه به مقام بزرگوار او بسنده است.

[۲۸]

« وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ -و لوط که به قوم خود گفت:شما به کاری بس زشت می پردازید که هیچ کس از مردم جهان در این کار بر شما پیشی نداشته است.» لوط-علیه السلام-به زشت شمردن کار بد و فاحشهٔ قوم خود آغاز کرد و گفت:شما به کار زشتی پرداخته اید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما به آن نپرداخته بودند،پس خطر شما بزرگتر است و شرّ شما بدتر،بدان جهت که شما آورنده و مبتکر جرمها و گناهان فراوان بوده اید.

در حدیثی روایت شدهٔ از امام صادق-علیه السلام-چنین آمده است:

«ابلیس به صورتی زیبا بر آنان ظاهر شد که در آن به شکل زنی با لباس زیبا درآمده بود،پس به نزد چوپانی از قوم لوط رفت و از او خواست که با وی همخوابگی کند،و اگر از آنان می خواست که به همخوابگی با ایشان بپردازد امتناع می ورزیدند،ولی او خواستار از آنان شد که با وی همخوابگی کنند،و چون چنین کردند و از آن لذت بردند،ایشان را ترک گفت و به حال خودشان واگذاشت و بعضی از آنان را به بعضی دیگر حواله داد». (۱)

[۲۹]

« أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجٰالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ -آیا شما با مردان رابطهٔ جنسی برقرار می کنید و به راهزنی می پردازید؟»



---

۱- ۱۴) -همان کتاب،ص ۱۵۷.

آنـان علاـوه بر کـار زشت لواط در راههـای امن مردم به راهزنی می پرداختنـد، بـدان سـبب که شـهرهای آنـان در یک منطقهٔ جغرافیایی حساس قرار داشت،و اجازهٔ به عبور کاروانها نمی دادند.

« وَ تَأْتُونَ فِی نٰادِیکُمُ الْمُنْکَرَ -و در محـل تجمع و باشـگاه خـود به کارهـای زشت و منکر می پردازیـد.» ۹/ یعنی آشـکارا به منکرات می پردازیـد و در باشـگاههای خود مرتکب آنهـا می شویـد،و هر کس که به منکری بپردازد و آن را از دیـد مردمـان پنهان نگاه دارد، کارش آسان است و خـدا از گناه او درمی گـذرد،ولی اگر به عمل منکری در برابر مردمان بپردازد به حرمتها و ارزشهای اجتماع تجاوز کرده است.

در بعضـی از روایات آمـده است که:«آنان به یکـدیگر ریگ پرتاب می کردنـد،و در مجالس به مسابقهٔ صداهای قبیحی که از خود بیرون می آوردند می پرداختند». (۱)

« فَمٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا ائْتِنٰا بِعَذٰابِ اللّٰهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِینَ -پس جواب قوم او(لوط)جز این نبود که گفتنـد:اگر راست می گویی عـذاب خـدا را برای ما بیاور.» علاوه بر کارهای زشتی که می کردنـد،به اسـتکبار پرداختند،و در چالش پیش رفتند،چه اگر کسـی کار بد کند و سـپس پشیمان شود،امید آن هست که توبهٔ او را بپذیرد،اما اگر با انجام دادن کارهای زشت و منکر به چالش با خدا بپردازد، جاودانه جایش در آتش است.

[۳۰]

« قٰالَ رَبِّ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ -گفت:پروردگارا! مرا در برابر گروه مفسـدان یاری کن.» در این جا لوط(ع)رسالت خود را به پایان رسانید،و کار را به خدا واگذاشت،و بر او توکل کرد،و از وی یاری خواست.و مدت سی سال بود که به



---

۱- ۱۵) -همان جا.

آنان اندرز می داد و به اندرزهای او توجهی نمی کردند.

[۳۱]

« وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا إِنّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَها کانُوا ظالِمِینَ -و هنگامی که فرستادگان ما مژده برای ابراهیم بردند و گفتند که:ما اهل این شهر را که مردم آن ستمگری کرده اند هلاک خواهیم کرد.» قاطعیت جز با معرفت رهبری اعلی صورت نمی گیرد،و به همین جهت فرشتگانی که برای یاری رساندن به لوط و هلاک کردن قوم او فرستاده شده بودند، سر راه خود بر ابراهیم گذشتند تا خداوند متعال به او بگوید که:تو بالاترین فرمانده مجتمع ایمانی بر روی زمینی،و برای فرشتگان این امکان وجود داشت /۹ که مستقیما به نزد لوط بروند،ولی آنان بر ابراهیم گذشتند تا پاداشی از خدا به او برای ایمان راستین و اخلاص او باشد.

این فرستادگان سخن خود را با ابراهیم به بیم دادن آغاز نکردند،بلکه با این مژده و بشارت آغاز کردند که خدا به وی اسحاق و در پی او یعقوب و فرزندان صالح ایشان را عنایت می کند،علی رغم آن که حامل عذاب برای قوم لوط بودند،و از این جا چنان برمی آید که:پروردگار ما سبحانه و تعالی پیش از آن که قومی را که کافر و سرکش بودند هلاک کند،رئیس و سرپرست آن مجتمع یعنی ابراهیم(ع)را بدان بشارت داد که فرزندان صالحی خواهد داشت که حامل پرچم حق خواهند بود،و کلمهٔ خدا را در زمین منتشر خواهند کرد،و بدین گونه نخست به او از بخشندگی خود مژده ای می دهد،و سپس از آن آگاهش می سازد که به زودی ستمگران را هلاک خواهد کرد،ولی ابراهیم(ع)در آن هنگام که از نقشهٔ هلاک قوم لوط با خبر شد ترسید و:

[۳۲]

« قالَ إِنَّ فِیها لُوطاً -گفت که:لوط در میان ایشان است!» رفتار مؤمنان راستین همیشه به همین گونه است،و از صفات پیامبران(ع) یکی آن است که نسبت به افراد بشر مهربانند و از مؤمنان سخت حمایت می کنند،و ابراهیم نتوانست خودداری کند و پرسید که:پس سرنوشت لوط چه خواهد شد؟!

ص :۴۲۳

در حـدیثی مأثور از امام صادق-علیه السـلام-آمـده است که:ابراهیم در آن می کوشـید تا عذاب را از قوم لوط دور کند،و در آن حدیث(پس از بیان گوشه هایی از داستان لوط)چنین آمده است:

«پس ابراهیم گفت که:برای چه آمـده ایـد؟گفتنـد برای هلاک کردن قوم لوط،پس به ایشان گفت:در میان آنان یکصد نفر از مؤمنان به سر می برند،آیا می خواهید آنان را نیز هلاک کنید؟و جبرییل-علیه السلام-گفت:نه،گفت:

اگر شـمارهٔ آنـان پنجاه باشـد چطور؟گفت:نه،گفت:اگر سی باشـد؟گفت:نه، گفت:اگر بیست باشـد؟گفت:نه،گفت:اگر ده باشد؟گفت:نه،گفت:

اگر پنـج باشـد؟گفت:نه،گفت:اگر یک نفر باشد؟گفت:نه،گفت:پس در آن لوط است،و فرشـتگان گفتند:ما از آن آگاهتریم که در آن چند مؤمن وجود دارد و ما لوط و خانوادهٔ او را جز زنش که از برجای ماندگان است نجات خواهیم داد».

و حسن بن علی(ع)گفت:

«از این گفته چیزی جز آن نمی دانم که خـدا آنان را باقی خواهـد گـذاشت، و آن این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ است: یُجٰادِلُنٰا فِی قَوْمِ لُوطٍ . (۱)

« قٰالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیهٰا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کٰانَتْ مِنَ الْغٰابِرِینَ -گفتنـد:ما بهتر می دانیم که چه کسان در آننـد،و او را و کسـانش را،جز زنش که از بر جـای مانـدگان است،نجـات خواهیم داد.» در این آیه بـازگشتی به این یادآوری است که:تجمع خانوادگی مطلوب است،ولی در حدود ایمان حقیقی،و چون زن لوط بد بود از غابرین شد و از صالحان جدا ماند.

[۳۳]

« وَ لَمّٰا أَنْ جٰاءَتْ رُسُلُنٰا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً -و هنگامی که فرستادگان ما به نزد لوط آمدند،گرفتار رنج و دلتنگی شد.» لوط به کار زراعت زمین می پرداخت و چون گروهی از مردان را دید که به



---

۱- ۱۶) -همان کتاب،ص ۱۵۸.

نزد او می آیند،با مهربانی به طرف آنان رفت و خواستار آن شد که در خانه اش به مهمانی او درآیند،ولی قوم لوط تا این خبر را شنیدند به سوی او شتافتند و خواستار پرداختن به عمل زشت خویش با مهمانان لوط شدند،پس سخت اندوهناک و دلتنگ شد و نمی دانست که چه کند،ولی چون مهمانان حیرت لوط را دیدند،به او آرامش بخشیدند...

« وَ قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ -و گفتند که:نترس و اندوهگین مباش.» برای آینده ترسی به خود راه مده،و بر گذشته اندوه مخور،چه ما فرستادگان آسمانی به سوی توایم...

« إِنّٰا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ امْرَأَتَکَ کٰانَتْ مِنَ الْغٰابِرِینَ -ما تو را و کسانت را نجات خواهیم داد،مگر زنت را که از بر جای ماندگان(و هلاک شوندگان)است.» [۳۴]

« إِنّٰا مُنْزِلُونَ عَلیٰ أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا ۹/ کٰانُوا یَفْسُقُونَ -ما بر اهل این شهر عذابی را از آسمان به سبب فسق و بی دینی ایشان نازل خواهیم کرد.» باید متوجه تفاوت میان«منزلین»با تخفیف زاء و«منزّلین»با تشدید آن باشیم،چه اولی از(أنزل)مشتق است که به معنی نازل کردن یکباره است،در صورتی که دومی مشتق از(نزّل)به معنی فرود آوردن خرده و خرده و تدریجی است،و ملائکه در این جا لوط را از آن آگاه کردند که عذاب آسمانی بر فاسقان (رجزا)یعنی یکباره نازل خواهد شد.

اما دربارۀ این که عذاب چگونه نازل شد،ابو حمزۀ ثمالی داستان آن را در روایتی به تفصیل چنین بیان کرده است:

از ابو جعفر-علیه السلام-روایت شده است که گفت:

«رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-از جبرییل پرسید که:چه چیز سبب هلاک قوم لوط شد؟و او گفت:قوم لوط ساکنان شهری بودند که در آن خود را از بول و غایط پاک نمی ساختند،و پس از جنابت خود را شست و شو نمی کردند،بخیل

بودنـد و حریص نسـبت به خوراک،و لوط مـدت سـی سال در میان ایشان درنگ کرد، چه خود بر ایشان وارد شـده و از جمع آنان نبود،و در این مدت پیوسـته آنان را به خدای عزّ و جلّ و پیروی از ایمان می خواند و از کارهای زشت بازشان می داشت و به طاعت خدا آنان را بر می انگیخت ولی سخنان او را نمی پذیرفتند و از او اطاعت نمی کردند.و چون خداوند اراده اش بر عذاب کردن ایشان تعلق گرفت فرسـتادگانی را برای بیم دادن به ایشان فرسـتاد ولی آنان از رسولان خدا فرمان نبردند و از امر او سـرپیچی کردند،سـپس فرشـتگانی را به آن مأمور کرد تا مؤمنان را از آن بیرون برند و تنها یک خانه را در آن شهر از مردم دینـدار یافتنـد و اهـل آن را از شـهر خارج کردنـد،و به لوط گفتنـد که« فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ -در پـاره ای از شب خـانواده ات را از شـهر خـارج کن و در پی ایشان روان شو و نبایـد که هیچ یک از شما به عقب بازگردد و به آنجا که به شما فرمان داده خواهد شد روانه شوید»،پس چون شب به نیمه رسید لوط با دخترانش به راه افتادنـد،و زنش بازگشت و به قوم خود پیوست و به سعایت از لوط پرداخت و آنان را آگاه ساخت که لوط و دخترانش از شـهر بیرون رفته اند،و به من در هنگام طلوع فجر این ندا از جانب عرش رسید که:ای جبرییل!گفتهٔ خدا تحقق پیدا کرد و عـذاب قوم لوط به مرحلهٔ حتمیت رسـید،پس به شـهر قوم و آنچه در آن است فرود آی و آن را از زیر طبقهٔ هفتم زمین واژگون ساز و سپس آن را به آسمان بالا ببر /۹ و متوقف باش تا فرمان پروردگارت به تو برسد،و نشانهٔ آشکاری از خانهٔ لوط را برای عبرت گذر کنندگان برجای گذار،پس بر اهل شـهر سـتمگران فرود آمدم و بال سمت راست خودم را بر نیمهٔ شرقی،و بال سـمت چپ را بر نیمـهٔ غربی آن شـهر فرو کوفتم، پس ای محمد!آن را از زیر طبقهٔ هفتم زمین،جز خانهٔ لوط،برگرفتم و در میـان دو بـال خود را به طرف آسـمان بالا بردم که اهل آسـمان بانگ خوانـدن خروسـها و عوعو سـگان آن را بشـنوند،و چون خورشـید سـر از مشرق برآورد،از جانب عرش فرمان رسید که:ای جبرییل!شهر را بر مردم آن واژگون ساز.و من چنین کردم و چنان بود که همه شهر و مردم آن زیر و زبر شدند و خداوند بارانی از سنگ سجیل نشانه شدهٔ در

نزد پروردگارت فرو ریخت،و این از ستمکاران امت تو دور نیست». (۱)

[۳۵]

« وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ -و بازگذاشتیم از آن نشانه ای آشکار را برای کسانی که عقل خود را به کار می اندازند.» تا مردمان از تجربه ها و درسهای تاریخی عبرت گیرند.و خداوند متعال این حقیقت را در آیه ای از همین سوره که پیشتر گذشت گفت: وَ إِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ و سپس گفت: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ .

پس بر ما لازم است که در زمین سیر کنیم،و به کاوش آثار باستانی بپردازیم،و دریابیم که به چه درجه از تمدن یا عقب ماندگی رسیده بودند،تا معلوم شود که آنان چگونه مردمی بودند و به چه سبب به هلاکت رسیدند.

بشریت که امروز در گل و لای پستی و فحشاء غوطه ور شده،و بی بند و باری عنوان نشانهٔ انسانیت پیدا کرده،و زنا مباح شمرده می شود،و انحراف جنسی شیوع پیدا کرده است،بسیار نیازمند به آن است که از سرنوشت قوم لوط عبرت بگیرد؛درست در این زمان که شذوذ و انحراف جنسی در بسیاری از کشورها عنوان حق قانونی پیدا کرده و بر اثر آن و بدون توجه به بیم دادن دانایان بیماری ایدز عالمگیر شده است و مردمان پیوسته به چاله های رذالت سرازیر می شوند،وقت آن است که به خود آییم و با عبرت گرفتن از سرنوشت قوم لوط از خدای بزرگ عاجزانه بخواهیم که جهان را از این بدبختی نجات بخشد.

## [سوره العنكبوت (۲۹): آيات ۳۶ تا ۴۳]

### اشاره

وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً فَقالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اُرْجُوا اَلْيَوْمَ اَلْآخِرَ وَ لا تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ (۳۷) وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَساكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ اَلسَّبِيلِ وَ كانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَ قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّناتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ ما كانُوا سابِقِينَ (۳۹) فَكُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ اَلْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما كانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰) مَثَلُ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ اَلْعَنْكَبُوتِ اِتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ اَلْبُيُوتِ لَبَيْتُ اَلْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۴۲) وَ تِلْكَ اَلْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ اَلْعالِمُونَ (۴۳)



---

۱- ۱۷) -همان کتاب،ج ۱۵۸-۱۵۹.

## معنای واژه ها

۳۶[و لا تعثوا]

:یعنی به ایجاد فساد و تباهی فراوان مپردازید.

۴۰[حاصبا]

:حاصب باد شدیدی است که در آن دانه های ریگ و شن وجود داشته باشد.

ص :۴۲۸

## سست ترین خانه ها خانهٔ عنکبوت است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

سست ترین پیوندهای اجتماعی،و سست ترین تمدنهای بشری آنها است که بر شالوده و اساس باطل بنا شده باشد،بدان جهت که این گونه پیوستگیها و تمدنها،هر اندازه هم که در ظاهر قوی جلوه گر شود،در واقع سست و ضعیف است، از آن روی که با رسالتهای خدا و سنتهای خدا و عبرتهای تاریخ توافق ندارد،و عقل و فطرت آن را طرد می کند،و همین امر آن را در معرض زوال و نابودی قرار می دهد، چه زوال و از بین رفتن از طبیعت باطل است،درست همچون خانهٔ عنکبوت که آدمی را محل دخول و خروج و ساختمان هندسی آن فریب می دهد،ولی با وزیدن باد به سرعت از جا کنده می شود،و این همان کاری است که عذاب خدا با آن گونه تمدنها می کند.

این آیه های مبارک بعضی از درسهای تاریخ را به یاد ما می آورد،و سببهای برافتادن تمدنهای متعدد را برای ما آشکار می سازد،و شواهد گوناگون برای آنها می آورد،و آن هم از جوامعی که از لحاظ زمانی بسیار دور از یکدیگر بوده،و رفتارها و جهت گیریهای متباین با هم داشته اند،پس از قوم نوح تا قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ تا قوم شعیب و تا قوم عاد و ثمود،و پس از اینها مشهورترین نمونه ۹/ داستان موسی و فرعون است که در آن داستان قارون نیز به میان می آید.

برای پایان یافتن تمدنها در نظر قرآن سببهایی ذاتی و خارجی وجود دارد، ولی سیاق اسباب ذاتی را بیان می کند،بدان جهت که عوامل خارجی،در آن صورت که دلایل و علتهای داخلی برای فرو ریختن تمدنی وجود نداشته باشد،

ص :۴۲۹

نمی توانـد سـبب زوال آن شود،و حتی اگر معلوم شود که عوامل خارجی اثری فعال دارد،باز هم باید به جسـتجوی آن برآییم که سـبب سستی و زوال را در عوامل درونی از نظر دور ماندهٔ آن جستجو کنیم؛و در آیات از انگیزه های آمیختهٔ به خطایی که از یک جامعه به جامعهٔ دیگر متغیر است بحث می شود،ولی در نتیجه ظاهرا سه عامل بیشتر جلب توجه می کند.

### ۱-فرهنگ دوران جاهلیت

که در آن انحراف فرهنگ نقشـی آشـکار در دست جلوه دادن خطاهای انسان ایفا می کنـد،و از همین طریق مصونیت بر ضـد خطـا کـاری را از دست می دهـد، و بـا انبوهی و تراکم عوامـل منفی در معرض نـابودی قرار می گیرد،و سـپس فرهنـگ باطل ارزشـها را دگرگون می سازد،و مسـیر صـعودی تمدن به سـرازیری می افتد،و سرانجام فرهنگ تباه شده سبب پریشانی دید می شود و بشـر ایسـتار خطا آمیز به خود می گیرد،و از آن روی که فرهنگ همچون شالودهٔ زیرین هر هستی و حیثیت است، چون این شالوده متزلزل شود خود بنا هر چه زودتر خرد خواهد ریخت.

### ۲-منحرف شدن از راه

انحراف کار مایه های امت و فرد را از هـدفهای اساسـی آنها دور می کند،و همچون شـخص دور افتادهٔ از جاده هر چه پیشتر و سریعتر رود از راه اساسـی و مسـتقیم دورتر می شود،و چون آدمی از طریقی که خـدا آن را می پسـندد دور شود،به پایان خود نزدیکتر خواهد شد،خواه فرد باشد یا مجموعه ای از افراد.

### ۳-اعتماد بر نیرومندی مادی

فرهنـگ جـاهلیتی انسان،و انحراف او از راه سـبب آن می شود که از قـدرت خـدا غافل شود یا خود را نسـبت به آن به تجاهل زند،و هر چه بیشتر به حسابهای مادی محض اعتماد کند،خواه خود مالک آن بوده باشد یا در چنین محیطی زندگی کند،

و این را از یاد می برد که گردانندهٔ زندگی پروردگار بندگان است،و این که تنها او،سبحانه و تعالی،می خواهد نه غیر او،و این پایان راه در سیر نزولی بشری است، و چون آدمی به این جایگاه برسد،فرمان زوال او رسیده است.

با آن که خداوند دلایل واقعی سقوط تمدنها را برای ما بیان کرده است،و آنچه در قرن حاضر می بینیم،برهانی در پی برهان دیگر بر جاهلیت همین قرن است و بطلان حقایق آن،چه در این زمان هوا و هوس بت شده است،و مظاهر مادی قوت روزانهٔ انسان،و گواهیها و ارقام از اندازهٔ خطرهایی که بشریت را تهدید می کند با خبر می سازد،و در این شک نیست که تصاعد جنون آمیز در بودجه های تسلیحاتی جهان،و گسترده شدن هر چه بیشتر شکاف عظیم میان دولتهای مستکبر و مستضعف،و انتشار تباهی و فساد اخلاقی و ایجاد ترس و نفاق پاره ای از مظاهر و نمودارهای کفر در جاهلیت نوینی است که همهٔ دستاوردهای انسانیت را در معرض تهدید قرار داده است.

### شرح آیات:

[۳۶]

« وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً فَقٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ -و برای مردم مدین برادرشان شعیب را(فرستادیم)و او گفت:ای مردم!خدا را پرستش کنید و به روز بازپسین خود را امیدوار سازید و در زمین به فساد کردن مپردازید.» شعیب(ع)برای اصلاح مردم شهر مدین که گرفتار فساد شده بودند برگزیده شد،و او(ع)سه مسئله را به یاد ایشان آورد:

۱-پرستش خدا،یعنی عبادت را تنها مخصوص به او دانستن و به او روی آوردن.

۲-امید به روز دیگر داشتن یعنی ترسیدن از آتش و به بهشت امیدوار بودن،بدان گونه که روز قیامت را به حساب بگیرند و بدانند که برای کارهایی که کرده اند باید حساب پس بدهند،و هنگامی که آدمی درست به این امر توجه داشته

باشد،اعمالش خوب و شایسته خواهد شد.

۳-و در زمین فساد مکنید،و در دو سورۀ اعراف /۹ و شعراء از فساد اقتصادی سخن به میان آمده است.

[۳۷]

« فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ - پس او را تکذیب کردند و گرفتار لرزش و رعشه شدند و در خانۀ خودشان مرده شب را به صبح رسانیدند.» همچون دیگران،مردم مدین نیز پیامبر خود را تکذیب کردند،و سنت خداوند سبحانه و تعالی دربارۀ آنان نیز جریان یافت و با رسیدن عذاب در خانه های خود مرگ را چشیدند.

و در این جا سیاق به اختصار از مبارزۀ میان پیامبر خدا و ایشان یاد کرده و گفته است:« فَكَذَّبُوهُ -پس او را تکذیب کردند»،ولی عذاب او را به صورتی بلیغ آورده است،و شاید این برای سبک نشان دادن تکذیب ایشان بوده است.

[۳۸]

و عذاب چنان نیست که تنها بر مدین یا بر قوم لوط وارد شود،بلکه هر کس پیامبر خدا را تکذیب کند و از دین خدا رویگردان شود،به عذاب او گرفتار خواهد شد.

« وَ عٰاداً وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسٰاكِنِهِمْ -و قوم عاد و قوم ثمود(نیز گرفتار عذاب شدند)که اثر آن برای شما از خانه های ایشان آشکار می شود.» به خانه ها و آثار ایشان بنگرید تا از سختی عذاب آگاه شوید و از قدرت خدا سبحانه و تعالی،و در مقابل به آن توجه کنید که به چه درجه از تمدن رسیده بودند،و آیا آن تمدن توانسته است مانع رسیدن عذاب به ایشان شود.

« وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ -و شیطان کارهای ایشان را در نظرشان آراست(و درست نشان داد)پس آنان را از رسیدن به راه(حق)بازداشت.» پرستش شیطان سبب اصلی در گمراه شدن آنان بوده است،چه شیطان کارهای بدشان را آراست و آنها را همچون کارهای خوب جلوه گر ساخت،و سبب

نرسیدن آنان به راه راست شد،در صورتی که خداوند سبحانه و تعالی از آدمیزادگان پیمان گرفته بود که از عبادت شیطان بپرهیزند:« أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ* وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ -ای فرزندان آدم!مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را مپرستید که دشمن آشکار شما است* و این که مرا بپرستید که راه راست همین است؟!». (۱)

ولی آنان پیمان با خدا را شکستند و نتیجهٔ این پیمان شکنی را چشیدند.

« وَ كانُوا مُسْتَبْصِرِينَ -در حالی که بینا بودند و بصیرت داشتند.» شاید آیه ما را به آن رهبری کند که استبصار امتها،در صورتی که انحراف پیدا کرده باشند،در نزد خدا نمی تواند برای ایشان مفید فایده واقع شود،و بر ملتهای صاحب بصیرت لازم است که از مکر و فریب شیطان که آرایندهٔ کارهای زشت ایشان در نزد مردمان غافل است و از رسیدن آنان به راه راست جلوگیری می کند، غافل نمانند.

در این جا اندیشهٔ دیگری را از این بخش پایانی بحث الهام می گیریم که اندیشهٔ دوره های تمدنی است،و این که در ملتهای جوان صلاح بر فساد غلبه دارد، ولی چندان مدت نمی گذرد که بر آنها طرف فساد غالب می شود،و خداوند سبحانه و تعالی رسولان را برای جلوگیری از فرو پاشیدن آنها مبعوث می کند،ولی بیشتر آنها راه به سوی پایان مایهٔ ویرانی و هلاکت را برمی گزینند.

[۳۹]

همچون دیگر اقوام قارون و فرعون و هامان به استکبار پرداختند،ولی آیا قدرت آن را داشتند که در برابر عذاب خدا مقاومت نشان دهند؟! « وَ قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ما كانُوا سابِقِينَ -و(برای)قارون و فرعون و هامان(نیز)موسی با آیات آشکار شد،ولی آنان در زمین به خود بزرگنمایی پرداختند و نتوانستند بر ما پیشی گیرند.»

ص: ۴۳۳

---

۱- ۱۸) -یس ۶۰/-۶۱.

آیه به ستونهای سه گانهٔ فساد اشاره می کند،یعنی:

۱-تسلّط اقتصادی(قارون).

۲-تسلط سیاسی(فرعون).

۳-تسلط تبلیغاتی(هامان).

قارون نماینـده و تجسم کنندهٔ فساد اقتصادی-احتکار،نپرداختن ٪ حقوق مردم،طغیان نسبت به اجتماع و متهم ساختن رهبری-بود،در صورتی که فرعون به ایجاد هراس سیاسی و نظامی می پرداخت،ولی هامان رایزن تبلیغاتی فرعون و رازدار او به شمار می رفت،و فساد در مال یا در دو سلطهٔ سیاسی و نظامی یا در تبلیغات تجسم پیدا نمی کند،چه اینها تنها واسطه های اجتماعی به شمار می روند،و فساد در سرهای مدبّر و نقشه کش برای این سلطه های سه گانه موجود است.

[۴۰]

محصول چسبیدن آنان به فساد بزرگی فروشی در سرزمین هلاک بود، و هلاک شدن آنها چیز تازه یا بدعت و تصادفی نبود،بلکه سنتی جاری بود که در اوضاع و احوال گوناگون و در میان ملتهای متباین از لحاظ تاریخی و قومی و فسادی تحقق پیدا کرده بود.

« فَکُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ -پس هر یک را به گناهش گرفتیم:بر یکی از ایشان سنگریزه را روانه ساختیم،و یکی دیگر را به بانگ هولناک گرفتار کردیم.» که اینها کیفرهای قوم عاد و ثمود بود.

« وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ -و یکی را در زمین فروبردیم.» یعنی قارون.

« وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا -بعضی را غرق کردیم.» یعنی فرعون و هامان.

« وَ ما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ -و خدا به آنان ستم نکرد،بلکه خود بر خویشتن ستم روا داشتند.» عذابی که به کافران می رسد،صورت تجسم یافتهٔ کردار و ستم خود ایشان

ص :۴۳۴

است،و عذاب خدا صورتی از عدل او سبحانه و تعالی است.

و ما می دانیم که جزا از جنس عمل است،و عذاب خداوند متعال-چه در دنیا و چه در آخرت-صورت دیگری از افعال خود ایشان است،پس هر که آب را تقدیس کند در آن غرق می شود،و هر که سنگ را حفر کند به آن عذاب می شود...

و همچنین.

حجاج به سعید بن جبیر(رض)در آن هنگام که می خواست او را به قتل برساند گفت:نوع کشته شدن خودت را انتخاب کن،و او با کمال اطمینان گفت:بلکه تو نوع کشته شدن خودت را به دست من در سرای دیگر برگزین! [۴۱]

« مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْلِيٰاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ -مثل کسانی که جز خدا اولیا و سرورانی برای خود برمی گزینند،همچون مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود برگزیده،و کاش می دانستند که خانه عنکبوت سست ترین خانه ها است.» پس قوت و قدرت آدمی هر اندازه بوده باشد،در برابر قدرت خدا از آن هیچ کاری برای وی برنمی آید،و یگانه ضامن دوام یافتن کارمایه ها و انرژیها و رشد تمدنها تبلور مفهومهای یکتاپرستانه در واقعیت است،و گزاردن شکر واجب،و فرمانبرداری راستین،و برکندن ریشه های شرک و پرستش و عبودیت جز خدا.

[۴۲]

« إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ -خدا می داند که چه چیز را جز او می خوانند(و از او مدد خواهند)و او توانای حکیم است.» خدا از حقایق شرک نهفته و خفی در جانها آگاه است،و از مصادیق آنها در واقعیت،و هر اندازه هم که اشکال متعدد باشد باز چنین است،ولی او حکیم است و تا حجت را بر آنان تمام نکند،مورد مؤاخذه شان قرار نمی دهد.

[۴۳]

« وَ تِلْكَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا يَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ -و ما این مثلها را برای مردم می زنیم،و تنها عالمان با خرد خود می توانند آنها را بفهمند.»

وجود پذیرندگی هدایت و تمایل بدان و پرهیز ما از پلشتیها شرط اساسی بهره وری از تاریخ است.

## [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۴۴ تا ۵۱]

### اشاره

خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ (۴۴) اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اَللّٰهِ أَکْبَرُ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ (۴۵) وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلاَّ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلٰهُنٰا وَ إِلٰهُکُمْ وٰاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ اَلْکٰافِرُونَ (۴۷) وَ مٰا کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتٰابٍ وَ لاٰ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لاَرْتٰابَ اَلْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فِی صُدُورِ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ اَلظّٰالِمُونَ (۴۹) وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیٰاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا اَلْآیٰاتُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ إِنَّمٰا أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۰) أَ وَ لَمْ یَکْفِهِمْ أَنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْریٰ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۵۱)

## خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

برای آن که پس از ذکر داستانهای گذشته به بیان آن برنامهٔ الاهی بپردازیم که ما را از سرنوشت گذشتگان دور نگاه دارد،آیات این درس به بیان آن می پردازد که:

اولا:بر ما معلوم کند که حق اساس و مبنای آفرینش آسمانها و زمین است،و چون این را دریافتیم،به آن راهنمایی می شویم که هر چیز بر هدایت و رهبری سنّتی استقرار یافتهٔ بر آن سیر می کند و،بنا بر این،اگر خواستار همکاری با حقایق آفرینشیم،شناختن این سنتها بر ما واجب است،و این روا نیست که آرزوی آن داشته باشیم که جهان محیط بر ما به صورتی باشد که آن را در پیش خود ساخته ایم و سپس،همچون نادانان،به همکاری با این صورت بپردازیم که با حقیقت واقع هیچ ارتباطی ندارد،و بزرگترین گردنهٔ سخت در راه علم همین تصورهای شخصی است که بشر آنها را توهم می کند،و چنان می پندارد که آنها عین حقایق است.

هنگامی که وحی اصل حق را تثبیت کرد،اصل مسئولیت را بر روی آن بنا می کند،پس با آرزوها نمی توان به یک زندگی برتر دست یافت،بلکه راه رسیدن به آن عمل از روی سعی و کوشش مخلصانه ای است که تنها با آن می توان از عقاب الاهی پرهیز کرد.

ثانیا:دانستن این مطلب است که شناخت این مبدأ نیازمند به وجود قابلیتی

در قلب نسبت به ایمان و تسلیم شدن به آن است،بدان جهت که قلبهای دربسته نمی تواند به دریافت این اصل و مبدأ فرا گیر نایل شود.

چشم نمی تواند به نور خیره کننده نگاه کند،و گوش از دریافت اصواتی با بسامدهای موجی خارج از حدی معین ناتوان است،و چنین است قلب که هر قلبی قدرت شناخت حقایق بزرگ جهان را ندارد،و تنها قلبهای مؤمنی که با تقوی آماده شده و با وحی تبرک یافته و خدا آن را با نور الاهی خود منور ساخته،بر فهم این حقیقت توانایی دارد.محور آفرینش حق است و« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ -در این آیت و نشانه ای برای مؤمنان است».

ثالثا:برای آن که به فهم این مبدأ توفیق یابیم،و در نتیجه از عاقبت کسانی که خدا آنان را به سبب فساد و عنادشان هلاک کرده است عبرت بگیریم،ناگزیر باید به تلاوت قرآن بپردازیم،تا از خلال آیات آن آیات و نشانه های خدا را در آفرینش و آفریدگان بخوانیم.

رابعا:و بر ما لازم است که از هجومهای توقف ناپذیر شیطان بر قلبهای خودمان جلوگیری کنیم،یعنی همان وسوسه ها و پندارها و آرزوها که سپاهیان شیطان است و همچون دستبندی که گرداگرد دست را در میان می گیرد،قلب ما را در میان گرفته است،و نماز و یاد خدا دژ قلب در برابر آن است.

خامسا:به وجود آوردن علاقه و پیوندی مثبت و سازنده با اهل کتابهای الاهی سهمی در یکی کردن رسالتها و در نتیجهٔ آن بالا بردن تراز فهم ایمانی برای بشریت دارد،و علی رغم آن که نادانان در کتابهای گذشته تحریفها و تأویلهای باطل وارد کرده اند،و همچنین علی رغم نقایص موجود در آن کتابها که اسلام به کامل کردن و اتمام آنها پرداخته است،بر ما احترام گذاشتن به اهل آن کتابها و مجادله نکردن با آنان جز به آنچه نیکو است،باید فراموش نشود.

و سیاق در بیان جدل کافران دربارهٔ رسالت پیغمبر پیش می رود و شبهه های ایشان را رد می کند و می گوید که:رسول خدا(ص)پیش از آن نه کتابی می خواند و نه می توانست با دست خود بنویسد،و این برای آن بود که پیروان باطل در

راستی نزول کتاب از جانب خدا بر او گرفتار شک و تردید نشوند.

کتاب عبارت از آیاتی است که سینه های دانشمندان آنها را می فهمد،اما آن کس که منکر آن شود،به ستمگری چنین می کند،و نتیجه ای از تأثیر گناهان در قلب او است،و کسانی که خواستار آیات و معجزات خارق العاده اند،باید بدانند که آنها در نزد خدا است و فرستادهٔ او تکلیفی جز ابلاغ رسالتی خود و رساندن کتاب خدا به شما ندارد.

اگر آنان مردمی راه یافته می بودند،این کتاب بر ایشان کافی بود،مگر نه این است که خدا آن را همچون رحمت و یادآوری برای کسانی که ایمان آورده اند نازل کرده است؟!

**شرح آیات:**

[۴۴]

گاه شخص از حقیقتی آگاه می شود که درهای معرفت و شناخت را به روی او می گشاید،و گاه نسبت به آن نادان می ماند و در نتیجه همهٔ معلومات او به صورت لغز وهمی درمی آید،و وحی الاهی پیوسته آن معرفتها را به یاد ما می آورد که همچون کلیدی برای گشودن قفل رمزهای آفرینش است،و از آن جمله این که:

بنای زمین و آسمانها استوار بر اساس و شالودهٔ حق است.

« خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ -خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید.» پس اینها تصورها و آرزوها نیست،و به میل و هوای این یک یا آن یک پیش نمی رود،و نیز مخلوقی عبث و بی هدفی نمی تواند باشد.

آیا لطف حق و دقت او را دیده ای؟!آیا در آن سوراخی یا شکافی دیده ای؟!آیا لهو و لعب و بیهودگی را کسی در آن مشاهده کرده است؟! آیا به استحکام ساختمان کهکشانها نظر کرده ای که از حد بیرون است؟! و به اتقان ساختمان پشه ای؟!آیا به تکامل موجود میان دورترین کهکشان و کوچکترین جنبنده و حقیرترین میکروب و ویروس توجه کرده ای؟!

اللّه اکبر.خدا بزرگ و محور حقی است که هیچ چیز از آن انحراف پیدا نمی کند،پس چرا ما این محور عظیم را که همهٔ شواهد و آیات ما را به آن هدایت می کند نمی فهمیم؟می دانی برای چه؟ قرآن کریم به این پرسش پاسخ می دهد و می گوید:

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ -در این آیت و نشانه ای برای مؤمنان است.» آیا پاره سنگ سخت از برکات باران بهره مند می شود،و کشته ای را می رویاند،یا آبی را در خود حفظ می کند؟هرگز...بدان جهت که قابلیت ذاتی آن را ندارد،و چنین است قلب سنگی فرد معاند و لجوج که در ذات خود بتی را آفریده و به پرستش او پرداخته و چنان می پندارد که آن حق است،و در گذرگاههای معرفت را بر خود می بندد.

ایمان همان تسلیم است،و تسلیم تصدیق و قبول کردن،و قلبی که پیشاپیش پذیرش هر اندیشه ای آن را طرد می کند،چگونه می تواند از آیات علم بهره مند شود؟! [۴۵]

چرا قلب آدمی به صورت سنگ درمی آید،و چگونه باید سختی را از آن زدود و نرمش ساخت،یا دست کم چگونه از دلهای خاشع پاسداری کنیم تا سخت و قسی نشوند؟ نادانی و غفلت و پیروی از هوی و درازی آرزو و عادات بد و افکار باطل و وسوسه های شیطان و پندارهای نفس و آرزوهای قلب همه می تواند سبب پوشیده شدن قلب از پرده های ستبر شود،یا درهای آن را چنان ببندد که دیگر باز نشود،و بر آدمی است که برای پاکیزه نگاه داشتن قلب پیوسته سخت بکوشد،و قفلهای آن را بگشاید،و دریچه های آن را باز کند ولی با چه؟ با کتاب و نماز و یاد خدا.

« اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتٰابِ -آنچه را از کتاب که به تو وحی شده است تلاوت کن و بخوان.»

قرآن وسیلهٔ شفا یافتن از ناراحتیهایی است که در سینه ها جای دارد،و هر آیهٔ آن راهی را برای هدایت به سوی قلب می گشاید،و گوشه ای از آن را پاک می کند،و بر ما است که در پاره های شب و اطراف روز آن را بخوانیم و در آن تدبّر و تفکر کنیم،و قلبهای سخت خویش را به آیات آن نرم سازیم.

« وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ -و نماز را بر پای دار.» ۹/ بیایید تا نمازی همچون نماز خاشعان بخوانیم نه همچون نماز غافلان،و در آن هنگام است که از اندازهٔ فایدهٔ عاجلی که از آن می توانیم به دست آوریم با خبر می شویم.و شاید کلمهٔ(اقامه)بدان معنی باشد که نماز با رعایت همهٔ شرطهای آن اقامه و برپا شود،و از جملهٔ شرطهای آن است آرامش و خشوع.و فایدهٔ عاجلی که امید رسیدن به آن را از برپا داشتن نماز داریم،تمرکز یافتن تقوی در قلب است که سبب دور ماندن ما از گناهان کوچک و بزرگ خواهد بود.

« إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ -نماز از ناشایستها و ناپسندها ما را باز می دارد.» و شاید فحشاء گناهان کبیره باشد،همچون آدمکشی و زنا و دزدی و تجاوز به حقوق مردم،ولی منکر ممکن است گناهانی باشد که دل آدمی آنها را زشت و ناپسند می داند،و گاه جامعه آنها را چنین نمی داند،همچون کشتن اشخاص از طریق بدنام کردن ایشان با غیبت و تهمت،و همچنین فریبکاری در معاملات و گرفتن و دادن رشوه و ربا خواری و نفاق و...و...

« وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ -و یاد کردن از خدا بزرگتر است.» از فواید نماز و ذکر خدا آن است که اعتقاد به یگانگی خدا را در قلب برقرار می سازد و سرچشمهٔ پاک و پاکیزهٔ اعتقادات سالم دیگر است.

شاید آیه به آن اشاره داشته باشد که جوهر نماز یاد کردن از خدا است،و به همین سبب بر ما واجب است که به آن اهتمام ورزیم،و خواه در نماز باشد یا در اوضاع و احوال دیگر،چه یاد خدا قلب را از وسوسه های شیطان در امان نگاه می دارد،و در برابر غفلت و بی بند و باری مقاومت می ورزد.

ص :۴۴۱

یاد خدا تنها گفتن«اللّه اکبر-لا إله إلا اللّه-»و نظایر اینها نیست، بلکه به یاد خدا افتادن در لحظهٔ پرداختن به معصیت و از آن خودداری کردن است، و نیز در هنگام طاعت و به آن پرداختن،و در هنگام مصیبت و از آن تسلی خاطر پیدا کردن،و در هنگام حمله بردن به دشمن و از میدان مبارزه بیرون نرفتن.

[۴۶]

آیاتی که گذشت،از داستان پیامبران با اقوام وابستهٔ به خودشان سخن می گفت،و شاید همین با بحث دربارهٔ ایستار اسلام نسبت به رسالتهای گذشته شایستگی داشته است،و تکلیفی که برای اسلام در برابر رسالتهای پیشین معین شده،جنبهٔ مثبت دارد و چنین خلاصه می شود:

الف:مجادله کردن به صورتی که نیکوتر است،بدون سختی و درشتی و خشونت.

ب:متوجه ساختن درشتی و سختی به ستمگران ایشان،به همان گونه که ستمگران از امت اسلامی نیز در معرض درشتی و سختی قرار می گیرند.

ج:بیان کردن اصول و مبادی یگانگی میان ایشان و مسلمانان.

« وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ الْكِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ -و با اهل کتاب جز به صورتی نیکوتر به مجادله مپردازید.» در پاره ای از روایات آمده است که معنی این جدال آن است که:با دلایل واقعی استدلال کنند،و حقی را که طرف مقابل به آن استشهاد می کند منکر نشوند، و باطلی را برای اثبات خود گواه نگیرند.

« إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ -مگر کسانی از ایشان که ستم کردند.» از این آیه چنان الهام می گیریم که اسلام تنها به مسلمانان- همچون یک طایفهٔ بشری-توجه ندارد،بلکه به فرزندان طایفه های دیگر نیز چنین است،و به همین سبب با ستم در هر جا که بوده باشد،و بر هر شخصی از مسلمان یا یهودی یا نصرانی و لو مشرک وارد شود،به مبارزه و مقاومت در برابر آن می پردازد.

اسلام رسالت خدا برای نجات انسان همچون یک انسان است،و بر مسلمان واجب است که یاری دهندهٔ به مظلوم به هر صورتی است که بوده باشد،و

ص :۴۴۲

در حدیثی آمده است که:

«کسی که فریاد«ای مسلمانان»را بشنود و به آن پاسخ ندهد،مسلمان نیست».

« وَ قُولُوا آمَنّٰا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلٰهُنٰا وَ إِلٰهُکُمْ ۹/ وٰاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ -و بگویید که به آنچه بر ما و بر شما نازل شده است ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما به او اسلام آورده ایم و تسلیم شدهٔ به فرمان اوییم.» حقیقت آن است که:وجود محور یکتاپرستی واحدی که همگان به آن مؤمن بوده باشند،محکمترین اساس همزیستی صلح آمیز در میان دریافتها به شمار می رود.

[۴۷]

گاه کارها بر بعضی از اهل کتاب مشتبه می شود،در صورتی که بعضی دیگر هر چه زودتر بر اثر معرفتی که نسبت به رسالتها دارند،به رسالتی ایمان می آورند که خدا با آن به رسالتها خاتمه داده است،چه آن رسالتها به نیکوترین صورت در این آخرین رساله تجلی پیدا کرده است.

« وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ -و بدین گونه کتاب را بر تو فرو فرستادیم،» که شاید معنی آن چنین باشد:به همان گونه که بر رسولان پیش از تو فرو فرستاده بودیم.

« فَالَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ -پس کسانی که به آنان کتاب داده بودیم،به آن ایمان می آورند.» از آن روی که آن را نوشته شدهٔ در نزد(کتابهای)خود می یابند،و بدان سبب که در آن همان گواهیهای راستین را می یابند که در کتابهای پیش از آن وجود داشته است.

« وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ -و بعضی از اینان به آن ایمان می آورند.» شاید مقصود کسانی از غیر اهل کتاب بوده باشد که در جزیره العرب در

زمان نزول قرآن زندگی می کردند.

« وَ مٰا يَجْحَدُ بِآيٰاتِنٰا إِلاَّ الْكٰافِرُونَ -و منكر آيات ما نمی شونـد مگر كافران.» كه به نعمتهای خـدا كفر می ورزند،و دلهای بيمار دارند،و گرنه اين آيات آشكار و روشن است و هيچ شكی در آنها وجود ندارد.

[۴۸]

و گواه بر راستگويی رسول خدا آن است كه چشمه های وحی يكباره بر زبان او جاری می شود،بدون آن كه تدريجا و از راه آموختن تكامل پيـدا كنـد،و بدون اين كه اتصالی با آن محيط اجتماعی داشـته باشد كه ٩/ او در آن بزرگ شـده است،و بلكه بـدون آن كه هيـچ اثری از محيط در آن مشاهـده شود،بلكه با تباهيهای محيط در حال چالش و معارضه است،و سـبب گشوده شدن افقهای تازه ای از معرفتها و دانشها بر روی آن می شود.

« وَ مٰا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتٰابٍ وَ لاٰ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لاَرْتٰابَ الْمُبْطِلُونَ -و تو پيش از آن هيـچ كتـابی را نمی توانسـتی بخوانی و آن را به دست خود بنويسی و در آن صورت نادرستان و باطل پرستان نسبت به آن دچار شك و ترديد شوند.» [۴۹]

و از گواههای بر راستی رسالت اسلام است اين كه اهل علم و حكمت و فضيلت از امت به آن يقين دارند،پس در ميان مردم- در هر زمان و مكان-دسـته ای پاكيزه و دسته ای بر ضد آنان فاسد وجود دارد،و از طريق توجه پاكيزگان به انديشه و فكری به صحت آن متوجه می شويم،به همان گونه كه در اجتماع نيز دانايان و نادانانی وجود دارنـد،و مؤمن بودن دانايان به خطی يقين ما را به صدق آن خط و روش تقويت و تأييد می كند.

« بَلْ هُوَ آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ -بلكه آن نشانه هايی روشن است كه در سينه های صاحبان علم وجود دارد.» آنـان در اين امت پيشوايان حق از خانـدان رسولنـد-صلّی اللّه عليه و آله-و عالمان به خـدا،و نماينـدگان امين خـدا بر حلال و حرام او،و اهل ذكری كه

وظیفه دار پرسش کردن از ایشان دربارهٔ هر چیز است که از آن آگاهی نداریم و نادانیم:« فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ -پس آنچه را که نمی دانید از اهل ذکر(کتاب)بپرسید». (۱)

« وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ الظّٰالِمُونَ -و منکر آیات ما نمی شوند مگر ستمگران.» اما گروه کافر به کتاب عبارت از طرد شدگان در نزد عموم مردمند که بر دیگران ستم روا می دارند،و بنا بر این از طریق توجه طبیعت مؤمن و کافر به رسالت به اندازهٔ صدق و راستی آن توجه و آشنایی پیدا می کنیم.

[۵۰]

و کافران-به جدل-خواستار آیات و مخصوصا نشانه های خارق العاده می شوند،در صورتی که از این آیات هیچ سودی عاید ایشان نمی شود،بدان سبب که اگر نازل می شد و به آن کفر می ورزیدند،حتما عذاب خدا بر ایشان فرود می آمد.

« وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیٰاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآیٰاتُ عِنْدَ اللّٰهِ -و گفتند:

چرا بر او(پیغمبر)آیاتی از پروردگارش نازل نشد،بگو:آیات و نشانه ها نزد خدا است.» ۹/ پس او است که هر وقت به حکمت خود لازم بداند،و پس از آن که فرصت داده شدهٔ به مردم به پایان می رسد،آنها را فرو می فرستد.

« وَ إِنَّمٰا أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ -و همانا من بیم دهنده ای آشکارم.» فرهنگ جاهلیت نقش مهمی در خطا کاریهای موجود در روش عمل کافران ایفا می کند،و شاید آیاتی که خواستار آنها می شدند،در پیرامون بعضی از موضوعات بی حاصل همچون جدلهای فلسفی یونانی دور می زده است،در صورتی که وظیفهٔ اساسی رسول خدا بیم دادن است نه از آن جهت که آنان را به زور به طرف ایمان جلب کند،بلکه برای آن است که دلهاشان روشن شود و به رضای



---

۱- ۱۹) -الانبیاء۶/.

خاطر ایمان آورند و از آن بهره مند شوند،و این سالمترین روش برای دعوت به ایمان است و به وسیلهٔ آن جدال و مجادلهٔ به آنچه نیکوتر است که خدا به پیامبرش آن را سفارش کرده است تحقق پیدا می کند.

[۵۱]

« أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ يُتْلىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ -آیا همین برای آنان کافی نیست که کتابی را بر تو فروفرستادیم که بر ایشان خوانده می شود،و در این رحمت و یادآوری برای گروهی است که ایمان آورده اند.» آیا بر عظمت این کتاب که از آن رؤیاهای زندگی و بینشهای عمل کشف می شود،همین کفایت نمی کند که رحمتی برای جهانیان است،و برنامهٔ سالمی برای زندگی طرح می کند،و دید آشکار و درستی به آدمی می بخشد،و به پند دادن به مؤمنانی می پردازد که حجاب جهل و تکبر را از برابر خود دور کرده اند،و نهفته های عقلهای ایشان برانگیخته،و همت بر پیشروی در مسیر آزاد شدن زمین و انسان از پرستش بتان منحرف شده و به پرستش خداوند بخشندهٔ منان روی آورده اند؟ ۹/

## [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۲ تا ۶۳]

### اشاره

قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۵۲) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَ لَوْ لاٰ أَجَلٌ مُسَمًّى لَجٰاءَهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) يٰا عِبٰادِيَ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وٰاسِعَةٌ فَإِيّٰايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ اَلْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا نِعْمَ أَجْرُ اَلْعٰامِلِينَ (۵۸) اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا اَللّٰهُ يَرْزُقُهٰا وَ إِيّٰاكُمْ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۶۰) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اَللّٰهُ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْيٰا بِهِ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ (۶۳)

## بگو گواه میان من و تو هم خدا کافی است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آیا چیزی بزرگتر از خدا و گواهی دادن او وجود دارد که کارهای آسمانها و زمین همه به تدبیر او جریان پیدا می کند؟!هرگز...خدا با همهٔ بزرگی و تسلط خویش گواه بر صدق و راستی رسالتهای خویش است،و گواهی او به تنهایی بسنده است،و آن کس که واقعا زیان می کند،کسی است که به باطل ایمان آورد، و به خدا کفر ورزد،و به رسالتهای او،و چنان می پندارند که:دلیل راستی رسالتها

ص :۴۴۷

می بایستی عـذابی باشد که به صورت عاجل و ناگهان بر کافران به خدا نازل شود،و این را نمی دانند که اگر چنین شود،ایمان برای آنـان سـودی نخواهـد داشت،چـون دیگر نیسـتند که از ایمـان خویش بهره منـد شونـد،و این را نمی داننـد که عـذابی که خواسـتار آننـد ایشـان را در میان گرفته است،و آنان به سـبب ظواهر زنـدگی آن را مشاهـده نمی کننـد،و چون حجابها از برابر چشم و دل ایشان برداشته شود آن را خواهند دید.

برای رهایی از عذاب خدا می بایستی که به او ایمانی خالص داشته باشیم، و برای نبودن چنین ایمانی در خودمان نمی توانیم به آن متشـبث شویم که چیرگی سـلاطین جور و کفر مانع ایمان آوردن ما شده است،چه زمین خدا گسترده است و به راحتی می توانیم از حوزهٔ تسـلط اولیای کافر خارج شویم و به جای دیگر زمین مهاجرت کنیم،و نیز ترسـیدن از مرگ شایسته نیست،بدان جهت که همه کس مرگ را خواهد چشید و بازگشت همگان به پروردگارشان است.

پس بر شـخص خردمند واجب است که خواهان پاداش خدا شود که آن را ویژهٔ مؤمنانی قرار داده است که به کارهای نیک و شایسـته می پردازنـد،و این پاداش به صورت کاخها و غرفه هایی از بهشت است که جاودانه در آن به سـر خواهند برد، مگر نه این است که بر بلا صبر کردند و بردباری نشان دادند،و به سـبب توکلی که بر خدای خود داشـتند،در سختیهای زندگی هرگز دچار نومیدی نشدند،و ترس قطع شدن روزی نداشتند،بدان سبب که روزی هر جنبنده به دست خدا و او شنوا و دانا است.

(و خدا آنان را به فطرتشان می خواند)پس اگر از ایشان بپرسی که چه کس آسمانها و زمین را آفریده است،به این امر اعتراف می کننـد که خالق آنها خـدا است،و او خورشـید و ماه را مسـخّر انسان ساخته،پس چرا اجازه می دهنـد که شـیطان گمراهشان سـازد؟! و خـدا روزی هر کس را که خواهـد گسترش می دهـد،و بر هر که خواهـد تنـگ می گیرد،و علم او بر هر چیز محیط است،پس چرا باید از فقر بترسیم و به طمع

ثروتمند شدن به او کافر شویم،به او که تدبیر امور زندگی با او است،و از آسمان آبی فرو می فرستد که پس از مرگ و بی حاصل شدن زمین بار دیگر آن را زنده می کند،پس باید سپاسگزار او باشیم،ولی بیشترین مردم به این چیزها عاقلانه نمی اندیشند.

### شرح آیات:

### اشاره

[۵۲]

رسالت صفات خدا را تجسم می بخشد،و این را از راه تجلی و آشکار شدن نامهای خدا در رسالت و کتاب آن ملاحظه می کنیم که آیتی از آیات رحمت و حکمت و عظمت و جز آن است،و به نگاهی در آن می فهمیم که پروردگار ما رحیم و حکیم و عظیم و صاحب دیگر نامهای نیکویی است که در کتاب آمده است.

از سوی دیگر،رسالت تحقق خواستهای عقل و فطرت است؛روزی عربی بیابانی بر رسول خدا(ص)وارد شد و از او خواستار اندرز و نصیحتی شد که پس از آن به هیچ نصیحت دیگری نیازمند نباشد،و رسول خدا دست بر روی قلب آن مرد نهاد و گفت:«آنچه را که این به تو بگوید بکن انجام ده،و آنچه را که بگوید مکن انجام مده»و بنا بر این رسالت پاسخ مثبت دادن به ندای فطرت است،و از بین بردن تشنگی و جدان،و میان رسالت و عقل تناقضی وجود ندارد و به همین سبب در بعضی از روایتها آمده است که:«خدا را بر مردمان دو حجت است:حجتی آشکار و ظاهر،و حجتی پنهان و باطن، /۹ حجت ظاهری فرستادگان خدا و پیامبران و امامانند-علیهم السلام-و اما حجت باطنی عقلها است» (۱) و گواهی عقل دلیلی بر صحت رسالتها محسوب می شود.

از دلایل صدق رسالت آن پیروزیهای عظیمی است که پروردگار آنها را بهرهٔ بندگان مؤمن خویش ساخته،در صورتی که شماره شان اندک و وسایل



---

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۱۳۷،در وصیت امام کاظم(ع)به هشام به الحکم.

پیروزیشان ناچیز بوده است،چه خود می گوید:« وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ -و خدا در حالی شما را در غزوۀ بدر به پیروزی رساند که شما خوار و ضعیف بودید،پس از خدا بترسید تا مگر از این راه شکرگزار او به شمار روید» (۱) و معجزه هـای خارق العاده و جز آن نتیجه ای از پـذیرفته شـدن دعای آنان بوده است،و در آن هنگام که از رسالت پیروی می کنیم و به خـدا ایمان می آوریم، زنـدگی مسـخر ما می شود.و در حـدیثی قدسـی آمده است که«ای بندۀ من!از من فرمـان بر تـا تو را همچون خود کنم:من زنـده ام و نمی میرم،و تو را زنـده ای قرار می دهم که مرگ نـدارد،و من بی نیازم که هرگز فقیر نمی شوم،و تو را بی نیازی می سازم که هرگز فقیر نخواهـد شـد،و من چنانم که هر چه بخواهم خواهـد شد،و تو را چنان می کنم که هر چه خواهی همان شود»، (۲) و این گواهی دیگری است.

گواهی خـدا نیز در آن حقیقت فطری تجسم پیـدا می کنـد که همـۀ مردمـان به آن ایمـان دارنـد،و آن حقیقت خالق و مخلوق است،پس نـاگزیر بایـد خـدای آفریننـده ای وجود داشـته باشـد،ولی این یـک معرفت و شـناخت اجمالی است،و اگر خواسـتار شناختی تفصیلی باشیم،جز از راه ایمان به خدا و شناختن او نصیب ما نخواهد شد،و این نیز تنها از راه ملتزم بودن به آموزشهای رسالت و عملی کردن احکام شریعت میسر می شود.

« قُلْ کَفیٰ بِاللّهِ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ شَهِیداً یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -خدا برای گواهی میان من و شـما بسـنده است که بر آنچه در آسـمانها و زمین و در آن جریان دارد عالم است و آنها را می دانـد.» خـدا از آنچه آشـکار کنید یا پنهان نگاه دارید با خبر است،و نهفته های ضـمیر شـما را می دانـد،و از هر نیک و بدی که انجام می دهید آگاه است،و خدا نسبت به بندگان خویش ستم روا نمی دارد.



---

۱- (۲۱) -آل عمران/۱۴.

۲- (۲۲) -کلمه اللّه،ص ۱۴،نقل از امالی صدوق.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللّهِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ -و كسانى كه به باطل ايمان آوردند و به خدا كافر شدند،همانا از زيان ديدگانند.» و ميان ايمان به باطل و كفر به خدا حتما ارتباطى وجود دارد،و هر چه بيشتر به باطل ايمان داشته باشى،از خدا دورتر خواهى شد و بالعكس.

[۵۳]

« وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ -و از تو مى خواهند كه در رسيدن عذاب به ايشان شتاب شود،و اگر اجل و سرآمدى تعيين شده وجود نمى داشت،عذاب بر ايشان نازل مى شد و ناگهان و در حال بى خبرى آنان گرفتار آن مى شدند.» مشكل گروه زيادى از مردم آن است كه از فهم اين مطلب عاجزند كه زمان وسيلۀ آزمايشى است كه قواعد زندگى متكى بر آن است،و ميان كار و پاداش آن فاصله پديد مى آورد،و به همين سبب خواستار تعجيل در رسيدن عذاب مى شوند،و خدا عذاب را در وقتى به ايشان وعده مى دهد كه امكان توبه و بازگشت نداشته باشند.

[۵۴]

« يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ -و در حالى از تو مى خواهند كه هر چه زودتر عذاب به ايشان برسد كه جهنم كافران را احاطه كرده است.» حقايق وجود دارد،ولى ما آنها را نمى بينيم،و اين به انرژى و كارمايۀ موجود در اشياء شباهت دارد،پس در آن هنگام كه مال يتيمى را مى خورى بدان مى ماند كه در درون خود به خوردن آتش پرداخته اى،و دروغ بويى گندناك است كه از دهان تو بيرون مى آيد،ولى همۀ اين چيزها را اكنون نمى بينى،و آن گاه خواهى ديد كه طبيعت جهان تغيير كرده باشد،كه در آن صورت مال به شكل آتش در مى آيد،و دروغ به صورت عفونت و گند،و اين است آن عذابى كه كافران به رسالت آن را دروغ مى پندارند،و بدين گونه است كه دوزخ كافران را احاطه مى كند و آنان را در ميان خود مى گيرد.

[۵۵]

« يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ

ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

-روزی که عـذاب از بالای سر و از زیرهـای ایشـان آنـان را فرا می گیرد و می گویـد که:آنچه را که عمـل کرده ایـد اکنون بچشـید.» در آن روز عـذاب از همه طرف شـما را در میـان می گیرد،و کیفر شـما از گونـۀ کارهایتان است و آنچه را که انجام داده و عمل کرده بودید خواهید چشید.

[۵۶]

و پس از آن که قرآن به ما یادآوری می کنـد که گواهی خـدا بر صدق رسالتهای خودش ما را از هر گواهی دیگر بی نیاز می سازد،و این که کافران زیانکارند نه مؤمنان،می گوید که عقب افتادن زمان رسیدن عذاب به ایشان بدین معنی نیست که آنان از عـذاب رهـایی یافته انـد.هرگز چنین نیست،بلکه آن عـذاب فعلا موجود است و آنان را احاطه کرده است،و در نتیجه پس از آن که سیاق قرآن ضمیرهای ایشان را برانگیخت،به بحث دربارۀ دشواریهای که بر سر راه ایمان آوردن وجود دارد می پردازد که از جملۀ آنها سلطۀ جبّاران است،به هجرت کردن از سرزمینهای کفر فرمان می دهد و می گوید:

«يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وٰاسِعَةٌ فَإِيّٰايَ فَاعْبُدُونِ -ای بنـدگان من که ایمـان آورده ایـد،زمین من وسـیع و گسـترده اسـت،پس مرا بپرستیـد.» تـو بنـدۀ منی و زمیـن از آن من است،پس از وسـعت آن بهره منـد شـو و مرا بـپرست،و سـر به فرمـان طاغوتـان فرو میـاور،چه آنان مردمان را از مرگ به هراس می اندازنـد،و بر آدمی است که از هراس از مرگ خود را برهانـد و این را بداند که مرگ بالآخره خواهد آمد حتی اگر از خدمت طاغیان بگریزد و به اطاعت از خدا بپردازد.

[۵۷]

« كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ -هر کس مرگ را خواهد چشید،و سپس به سوی ما بازگردانده خواهید شد.» [۵۸]

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا نِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِينَ -و کسانی را که ایمـان آوردنـد و کارهـای نیکو کردنـد،در بهشت در غرفه هـایی منزل می دهیم که از پـای آنها نهرهای آب می گـذرد و جاودانه در آنها باقی می مانند و این پاداش خوبی برای

عمل کنندگان است.» [۵۹]

« اَلَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ -کسانی که بردباری کردند و بر پروردگارشان توکل داشتند.» ولی رسیدن به این پاداش رایگان حاصل نمی شود،و بهای آن صبر داشتن بر سختیها و توکل کردن بر خدا در امور است که از صفات مؤمنان به شمار می رود.

صبر به معنی تحمل کردن دشواریها برای رسیدن به آینده ای برتر و با فضیلتی بیشتر است،و توکل یعنی ۹/ استخراج گنجینه های ذات به خاطر عمل.

[۶۰]

« وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّهٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ یَرْزُقُهٰا وَ إِیّٰاکُمْ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ -و چه بسیار جنبنده است که رزق خود را حمل نمی کند بلکه خدا او و شما را روزی می دهد،و او بسیار شنوا و بسیار دانا است.» با چهار آیهٔ گذشته خدا دو حجاب را بر ما آشکار می سازد که جلوگیری از فهم انسان و رسیدن به حقایق می کند،و آن دو اینها است:

### حجاب اول:ترس از مرگ

هر زنده در ژرفنای وجود خویش ناگزیر بودن پرهیز کردن و بیمناک بودن از مرگ را احساس می کند،و از ضروریترین اندیشه های زندگی جستجوی راه نجات و تضمین بقا است،ولی گاه این احساس بیش از حد مبالغه آمیز می شود و به جایی می رسد که شخص به صورت بندهٔ دنیا درمی آید،و در این صورت خود را به دست خود به هلاکت نمی اندازیم،ولی کدام خواری از این بیشتر مایهٔ ناراحتی است که در عین زنده بودن در حال مرگ به سر می بریم؟! از ممیزات زندگی سرزنده بودن و حیویّت است،و لفظ حیات(زندگی) مشتق از آن است،پس چون حیویت و نشاط را از دست بدهیم،چنان است که گویی مرده ایم و از مردگان محسوب می شویم،پس زندگی بدون حرکت خود نوعی مرگ است و روح ندارد،و انسان از این راه به رایگان خود را می کشد،و به همین سبب حذر کردن بیش از حد لازم از مرگ از آشکارترین موانع در برابر فهم زندگی و

عمل کردن در راه خدا به شمار می رود.

و قرآن این درد را با دو دارو درمان می کند:

الف:طرح کردن حقیقت مرگ و حتمی بودن آن،چه هر کس ناگزیر مرگ را خواهد چشید،و مجالی برای گریز از آن وجود ندارد،پس سعی خود را در آن انجام ده،و از فرصت زندگی بهره گیر.

ب:و مرگ واقعیتی ترسناک نیست،بلکه ترس اندیشه ای است که در سر تو لانه ساخته،و مرگ آن چیزی نیست که باید از آن حذر شود،و در آن هنگام که میل به مرگ پیدا کنی به تو حیات بخشیده می شود ۹/ و سلاح اعدام و عذاب دادن سلاح دشمنان است،و چون به چالش با آنها برخیزی،آزادانه قرار خویش را اختیار خواهی کرد.

## حجاب دوم:ترس از فقر

بسیار کسان از فقر حذر می کنند،به درجه ای که این ترس آنان را از انفاق و خرج کردن مال حتی برای شخص خودشان بازمی دارد،و گاه آنان را به سر حد بخل می رساند،و سبب آن در دید عادّی محض آنان وجود دارد،و در غافل بودنشان از اندیشهٔ عمل و جزا و نیت،چه خداوند متعال روزی هر کس را به اندازهٔ نیت و اطمینان او به خدا سبحانه و تعالی نصیب او می سازد،و این دعوت برای اسراف نیست بلکه دعوت برای انفاق کردن در راه خدا است،تا ترس از فقر حاجزی برای تو نشود و تو را از رسیدن به حقیقت باز ندارد،پس بر ما لازم است که به حکمت و تدبیر خدا ایمان آوریم و بدانیم که خداوند تبارک و تعالی پاداش بندگان نیکوکار خویش را ضایع نمی کند.

[۶۱]

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ -و اگر از ایشان بپرسی که چه کس آسمانها و زمین را آفرید،و خورشید و ماه را مسخّر(آدمی)ساخت،خواهند گفت:خدا، پس چرا به دروغگویی رانده می شوند؟»

اگر از حقیقت آفرینش و روزی آگاهند،و می دانند که خدا مدبّر امور است،پس چرا انسانیت خویش را به خاطر لقمهٔ نانی فرو رفتهٔ در گل بندگی خلق می فروشند؟!خوب است به پروردگار جهانیان و مسخر کنندهٔ خورشید و سازندهٔ جهان توجه کنند و از او یاری جویند،و بر ایشان لازم است که حقیقت آن عقب ماندگی و خواری را که در آن به سر می برند،لحظه ای با کنار گذاشتن تکبر و غرور کنار گذارند.

[۶۲]

« اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ -خدا روزی را برای هر یک از بندگانش که بخواهد،گسترش می دهد یا بر او تنگ می کند،و خدا بر هر چیز بسیار دانا است.» کلیدهای روزی به دست خدا است و نه به دست رئیس،و روح را عزراییل از بدن آدمی بیرون می آورد نه دایرهٔ خبرگزاریهای مرکزی،پس بر تو است که خرسندی خاطر و قناعت را پیشهٔ خود سازی،و بدانی که قضا به دست خدا است، /۹ و چون چیزی مایهٔ ناراحتی به تو رسد،اندوهناک مشوی،زیرا که خدا با سعی و کوشش خودت بهتر از آن را به تو خواهد داد،و بدین مرحله جز مؤمنان حقیقی دسترس ندارند.

[۶۳]

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ -و اگر از ایشان بپرسی که:چه کس از آسمان آب فرو ریخت و با آن زمین را پس از مرگ آن زنده کرد،خواهند گفت:خدا،بگو:سپاس می گزارم خدای را،ولی بیشترین ایشان به خرد خود این را درنمی یابند.» در برابر ما قرار دارد گواهیهای پیاپی جهان،و دلایل متواتر علم و دانش، دربارهٔ تأکید بر حقایق روزی،ولی تنها برای کسانی سودمند واقع می شود که در این حقایق بیندیشند و آنها را نیکو فهم کنند،و این وظیفه و مسئولیتی برای انسان است،و جزا و پاداش او نیز به اندازهٔ ادراک او و ملتزم بودنش به آن خواهد بود.

## [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۶۴ تا ۶۹]

### اشاره

وَ مٰا هٰذِهِ اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ لَهِيَ اَلْحَيَوٰانُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذٰا رَكِبُوا فِي اَلْفُلْكِ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى اَلْبَرِّ إِذٰا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنٰا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ اَلنّٰاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اَللّٰهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ (۶۸) وَ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَمَعَ اَلْمُحْسِنِينَ (۶۹)

### معنای واژه ها

۶۸[مثوی]

:یعنی جایگاه و مقام.

### همانا سرای واپسین،زندگی است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آن زندگی که به آخرت پیوستگی نداشته باشد،جز شایستهٔ متصف بودن به صفت لهو و لعب هیچ شایستگی دیگری ندارد،و فرق میان این دو صفت در آن است که لهو بدون هدف است،در صورتی که لعب به معنی عملی است که هدفی ناپسندیده و بدون احترام دارد،و گاه زندگی فردی لهو است،در آن صورت که برای

آن هـدفهایی در نظر گرفته نشـده باشد،یا توجه به اموری سـطحی و در نتیجه غیر محترم دارد همچون خوردن و آشامیدن و به عمل جنسی پرداختن.

هدفهایی که منحصـر در رسیدن به مقامی حساس یا ثروتی عظیم یا مالك شدن وسایل آسایش باشد،و از فعالیتهای بشر که در مجرای حوادث تغییر پدید می آورد تهی بماند،از هدفهای غیر محترم است.

گـاه شـخص برای خود در زنـدگی دنیا هـدفهایی را در نظر می گیرد،ولی نمی توانـد قاطعانه معتقـد به امکان تحقق یافتن این اهـداف شود،آیا مرگ می توانـد میان او و آنچه در آرزوی آن به سـر می برد جـدایی بیندازد،و اگر به آنها تحقق بخشـید،آیا می توانـد مـدتی دراز به آنها ادامه دهـد یا تنها برای مدت کوتاهی چنین است؟ ۹/ این هدفها نیز هدفهای جدّی به شـمار نمی آیـد،از آن جهت که تنها به زندگی دنیا تعلق دارد و-بنا بر تعبیر قرآنی-لعب خوانده می شود.و روزی که پیغمبر اکرم(ص)در میـان اصـحاب خـود نشسـته بـود،بر روی زمیـن سه خـط کشـید،و چـون از او پرسـیدند که:یـا رسـول اللّه!مقصـود از این خطها چیست،بـا اشـاره کردن به خط اول گفت که این پسـر آدم است،و پس از آن به خط سوم اشاره کرده و گفت که این نماینـدۀ آرزوهـای او است،پس به او گفتنـد که:خـط میانین نشانـۀ چیست؟ و او(ص)گفت:آن مرگ است که مانع رسـیدن شـخص به آرزوهایش می شود، پس خردمند کسی است که زندگی را پلی برای آخرت قرار می دهد.

هر انسـانی بنـا بر فطرت به خداونـد سـبحانه و تعـالی معرفت دارد،ولی گـاه حجابهـای غفلت و فراموشـی و هوی میان آدمی و شناخت خدا فاصله می شود و آن دو را از یکدیگر جدا می کند،و برای آوردن مثالی از واقعیت زندگی می گوییم که:

هنگـامی که پسـرت بیمـار می شود،و دسـتت به پزشـکی که به درمـان او بپردازد نمی رسـد،در این هنگـام همـۀ موانع جبت و طاغوت زایل می شود،و خـدا را می شناسـیم و به او اتصال پیـدا می کنیم،و دعایی که از دهانت بیرون می آید از صـمیم قلبت برخاسته است،و چون فرزندت شفا یافت،خدا و نعمت او را بر خودت

فراموش می کنی.

پس انسان جز در هنگام نیازمندی خدا را نمی شناسد،و در آن هنگام که نیازمندی او پایان یافت،معرفت او نیز با آن به پایان می رسد،پس در آن هنگام که بر کشتی سوار می شود و با آن امواج دریا را می شکافد و به هراس می افتد،با تمام اخلاص قلب به خدای سبحانه و تعالی توجه پیدا می کند.

او خدایی است که به او پناه می بری،و در وقت نیازمندی قلب تو به او اتصال پیدا می کند،یعنی در آن هنگام که همهٔ درها بر روی تو بسته است،و هیچ نجات دهنده ای از بلا برای تو باقی نمانده است،هیچ راهی برای نجات تو باقی نمی ماند جز آن که با دعای خالص به کوفتن درهای آسمان بپردازی،و ناتوانی خویش را بر قدرت خداوند متعال عرضه کنی،و در این هنگام است که پاسخ الاهی به دعایت دستگیر تو می شود و همهٔ موانع و مشکلات را از پیش پای تو برمی دارد،و این است آثار خدا که به وسیلهٔ آنها او را می شناسیم و از معرفت او برخوردار می شویم.

سپس خداوند متعال در باز پسین آیات این سوره از نعمت خویش بر مردم مکه که آن را حرمی ایمن قرار داد،در حالی که مردمان از پیرامون آن ربوده می شدند،سخن می گوید.

ولی آنان را،با وجود این نعمت در نزد ایشان،می بینیم که به باطل ایمان می آورند و به خدا کفر می ورزند،و فرستادهٔ او را تکذیب می کنند،و این عادت مردم شهرها است که تکذیب کنند و نعمتی را که خدا به ایشان ارزانی داشته است، فراموش سازند،و بلکه نعمتها را وسیله ای برای فساد قرار دهند.

بر عکس اینان اند کسانی که به خدا و فرستاده اش ایمان آورده اند و از او پیروی می کنند و با او به جهاد می پردازند،و خدا در راهی که پیش می روند آنان را هدایت می کند.و سرانجام به باغهایی می رسند که در آنها نهرها روان است،و خدا نیکوکاران را یاری می کند،و آنان که کفر ورزیدند جایگاهشان در دوزخ است که بد جایگاهی است.

**شرح آیات:**

[۶۴]

« وَ مَا هٰذِهِ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ -و این زندگی دنیا نیست مگر هوسی و بازیی.» زندگی دنیا به صورت عادی و با ابعاد مادی آن تنها لهو و لعبی بی هدف است،و هدفهای جدی از آن جهت جدّی است که با زندگی در آخرت و قضایای غیبی ارتباط پیدا می کند.

« وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوٰانُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ -و خانهٔ آخرت خانهٔ زندگی(جاودانی)است و کاش این را می دانستند.» در آخرت همهٔ اسبابهای جاودانگی زندگی فراهم است،همراه با خوشیهای بیشمار،و آسایش نفسانی آمیخته به اطمینان و آرامش،و مؤمن از غمهای دنیا و گرفتاریهای زندگی آسوده خاطر می شود.

[۶۵]

« فَإِذٰا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذٰا هُمْ يُشْرِكُونَ -پس چون بر کشتی سوار شدند،خدا را می خوانند و دین را خالصانه برای او می دانند،پس چون آنان(از دریا)نجات یافتند و به خشکی رسیدند،ناگهان شرک می ورزند.» این آیه حالات نفسی انسان را در بعضی از ایستارهای حیاتی نشان می دهد،پس در آن هنگام که بیچاره و نیازمند به خدای سبحانه و تعالی است،به حاکمیت و سروری او اعتراف می کند،و ولایت /۹ و استیلای بر جهان و زندگی را مخصوص او می داند،در صورتی که پیش از آن به معارضهٔ با فرستادگان خدا می پرداخت،و دیروز نسبت به خدا کافر بود.

ولی به محض آن که گام بر کرانهٔ ایمنی نهاد،و از خطر دور شد،به عقب بازمی گردد،و به خدا کفر می ورزد،و برای او شریک قائل می شود،و در قدرت و تسلط او شک می کند،و می گوید:«آنچه از آن خدا است برای خدا،و کار قیصر را به قیصر واگذار»؟!

به همـان گونه که این آیه به بیـان حقیقت وجود خـدا می پردازد،از همینـهٔ او بر جهـان و محـافظت آن نیز سـخن می گویـد.و مردی به امـام صـادق(ع)گفت:ای پسـر رسـول خـدا!به من بگو که خـدا چیست؟زیرا که مردمـان سـخت بـا من به مجـادله می پردازنـد و مایـهٔ سـرگردانی مـن شـده انـد،پس امـام(ع)بـه او گفـت:ای عبـد اللّٰه!آیـا هرگز سـوار بر کشـتی شـده ای؟گفت:آری،گفت:آیا اتفاق افتاده است که کشتیت بشـکند و کشتی دیگری برای نجاتت وجود نداشته باشد و از شنا کردن نیز بهره ای نداشته باشی؟گفت:آری،گفت:پس آیا در آن حال بر قلب تو گذشته بوده است که چیزی از چیزها می تواند تو را از آن گرفتاری رهایی بخشـد؟ گفت:آری،و آن گاه امام صادق(ع)گفت:همان چیز خداونـد قادر بر نجات دادن کسـی اسـت که نجات دهنده ای نداشته باشد،و پناه دهندهٔ کسی که هیچ پناه دهنده ای ندارد». (۱)

اگر می خواهی خدا را بشناسـی،بر کشتی هولها و هراسـها سوار شو،که خدا را در آن جای خواهی شـناخت که مال و فرزندان برای تو سودی نـدارد،و در آن هنگام است که در معرفت خدا به روی تو گشوده می شود،و آثار رحمت او را مشاهده خواهی کرد.

[۶۶]

« لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ -تا کفر ورزنـد به آنچه به ایشان دادی،و از آن بهره منـد شونـد،پس به زودی خواهند دانست.» خداوند متعال نعمت عقل و فطرت و بصیرت را به انسان ارزانی داشته، ولی انسان عقل خود را ترک می کند و به جهـل خویش رو می آورد،و بصیـرت و بینش را بـا کوری مبـادله می کنـد،و به جـای پیروی از فطرت پـاک به فرمـانبری شهوتهای پلید می پردازد.

بهره برداری و کامیابی تنها انگیزشی فوری در اعصاب و شهوتهای او است،



---

۱- ۲۳) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۴۱.

و مشکل آدمی در آن است که ۹/ همین تمتع زودگذر را می خواهد هدف خود در زندگی قرار دهد،و این اعتقاد برخاستهٔ از کفر ورزیدن نسبت به ارزشها و غیب و روح است،و این کامیابی از چند ثانیه تجاوز نمی کند،که شخص در آن یک خوشبختی موهوم احساس می کند،ولی این را نمی داند که بر پشت خود بار سنگینی از گناه و وزر و بد عاقبتی را حمل می کند،و به همین جهت در دعا آمده است:

«خدایا!به تو پناه می برم از گناهانی که لذتهای آنها از میان رفته و نتایج بد آنها بر جای مانده است».

و کافران در روز قیامت از این خطر بزرگ آگاه خواهند شد،در آن هنگام که بهره مندی و تمتع را از چار چوب سالم آن بیرون می آوردند،و از مضمون برتر آن جدایش می کردند،و آن را به صورت اعمالی مخصوص جانوران درمی آوردند که انسان را به حضیض پستی و بدبختی و شتاب پایین می برد.

[۶۷]

« أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ یُتَخَطَّفُ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ - آیا ندیده اند که ما حرمی امن پدید آوردیم و مردمان از پیرامون ایشان ربوده می شوند؟» یکی از ممیزات قرآن آن است که مثالها را از زندگی واقعی استخراج می کند نه از وهم و خیال،و جزیره العرب در سراسر تاریخ صحنهٔ گسترده ای برای غارت و حمله و پایمال کردن حقوق و آبروریزی به شمار می رفته و هیچ کس برای خود احساس ایمنی نمی کرده است،و نیز برای مال و عرض و حتی دین خود چنین بوده است،و شعار اعراب در آن شمشیر و دثار آنان ترس و هراس بود،پس خداوند بر ایشان با نعمت امنیت و آسایش و سیری منت نهاد،و برنامهٔ خویش را برای نظم بخشیدن به پیوندهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بر اساس دادگری و آزادی و تکامل و اصول دیگر انسانی که خردمندان را در آن اختلافی نیست،و با افزایش خواستها و هدفهای انسان اختلاف پیدا نمی کند،بر ایشان فرو فرستاد.

« أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللّهِ یَکْفُرُونَ -آیا(روا است)که به باطل ایمان آورند و به نعمت خدا کفران و ناسپاسی کنند؟!»

ص :۴۶۱

چه شگفت است از انسان نادانی و کفران او،و آیا چیزی آشکارتر از نعمتهای خدا برای کفر ورزیدن نسبت به آنها وجود دارد؟ ۹/ پیروی از هوای نفس،و پیوسته در صدد هدفها و مصلحتهای شخصی بودن، باطل را به حقیقت تبدیل می کند،به کفر ورزیدن و کفران نعمت عنوان واجب شرعی می دهد.

[۶۸]

« وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ -و چه کس ستمگرتر از آن کس است که بر خدا دروغ می بندد،یا حقی را که با آن رو به رو می شود تکذیب می کند،مگر جهنم جایگاه کافران نیست؟» ستمکارترین فرد در میان مردم به شخص خودش و دیگران آن کس است که ارزشهای الاهی را ترک کند و به جای آنها برای خود ارزشهایی بشری و شیطانی فراهم آورد،و خطرناکترین کافر آن کس است که منکر ارزشها شود و بر خدا در احکام او دروغ بندد،و به همین جهت حدّ شرعی برای منکر نماز کشتن است،ولی آن کس که به نماز ایمان دارد ولی آن را به جا نمی آورد،امکان آن هست که در آینده قابلیت اقامه کردن نماز را پیدا کند،اما برای آن کس که از اساس نسبت به آن کافر است و برای خود مقررات خاصی وضع می کند،چیزی جز برندگی شمشیر شایسته نیست.

در این انسان،در آن هنگام که جامه های حق را بر باطل می پوشاند،و بر باطل رنگ بلندی پایگاه و الوهیت می زند،خطری نهفته است،و اسبابهای کفر معمولاـ نفسانی و از گونهٔ کبر و غرور است،یا رسوخ پیدا کردن سنتها و آداب پدران در جان فرزندان،ولی آیا آنان به این اعتقاد دارند که جهنم جایی برای همهٔ آنان ندارد؟؟آری...در آن جایگاهی برای کافران و متکبران،از آن گاه که پروردگارمان آدم(ع)را آفرید و تا روز قیامت وجود دارد،و این بر خدا دشوار نیست.

[۶۹]

« وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ

ص :۴۶۲

الْمُحْسِنِينَ

-و کسانی که دربارۀ ما بکوشند،راههای خود را به ایشان نشان خواهیم داد،و خدا با نیکوکاران است.» در این جا پرسشی پیش می آید بدین مضمون:آیا چه باید بکنیم تا ارزشهای ما تغییر پیدا نکند؟و چگونه می توانیم به راه درست و ارزشمند راه یابیم؟ آیۀ کریمه چنین پاسخ می دهد که شرط هدایت و راهیابی جهاد است، بدان سبب که انسان را از خودخواهی و خودپسندیهای مذموم و منفور دور می سازد،و در آن هنگام که انسان مجاهد است،درهای ۹/ علم و معرفت به روی او باز می شود و کاری جز کوشیدن و اجتهاد برای رسیدن به آنها ندارد.

احسان و نیکوکاری شرطی اساسی برای پاسداری از ارزشها است،بدان سبب که آدمی را از بهره برداری از ارزشها برای مصالح شخصی دور می کند،و او را متوجه به خدمت کردن به مردم می سازد.

ص :۴۶۳

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانی كه می‌دانند و كسانی كه نمی‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


www